



امیر غیور و حماسه ساز

از آغاز نهضت خونبار اسلامی در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ به رهبری امام خمینی (ره)، افسران و درجه داران فداکاری همچون شهیدان زنده یاد، ولی الله فلاحی، محمد ولی قرنی، سید موسی نامجوی، یوسف کلاهدوز، حسن اقارب پرست، حسین شهرام فر و دیگران از درون ارتش برانگیخته شدند، و همچون آذر خشی در این مسیر معجزه های بزرگ آفریدند، و مشعل راه آزادگی و مردانگی را برای نسل های آینده در ایران اسلامی و سراسر جهان روشن نمودند. اینان بر سر پیمانی که با خدای خویش بستند، پایدار ماندند، و در دوران حکومت طاغوت مبارزه و زندان را با جان و دل پذیرا شدند، و جان خود را همچون سرداران صدر اسلام، در طبق اخلاص گذاشتند، زیرا به خوبی می دانستند که شهادت تنها راه رستگاری است.

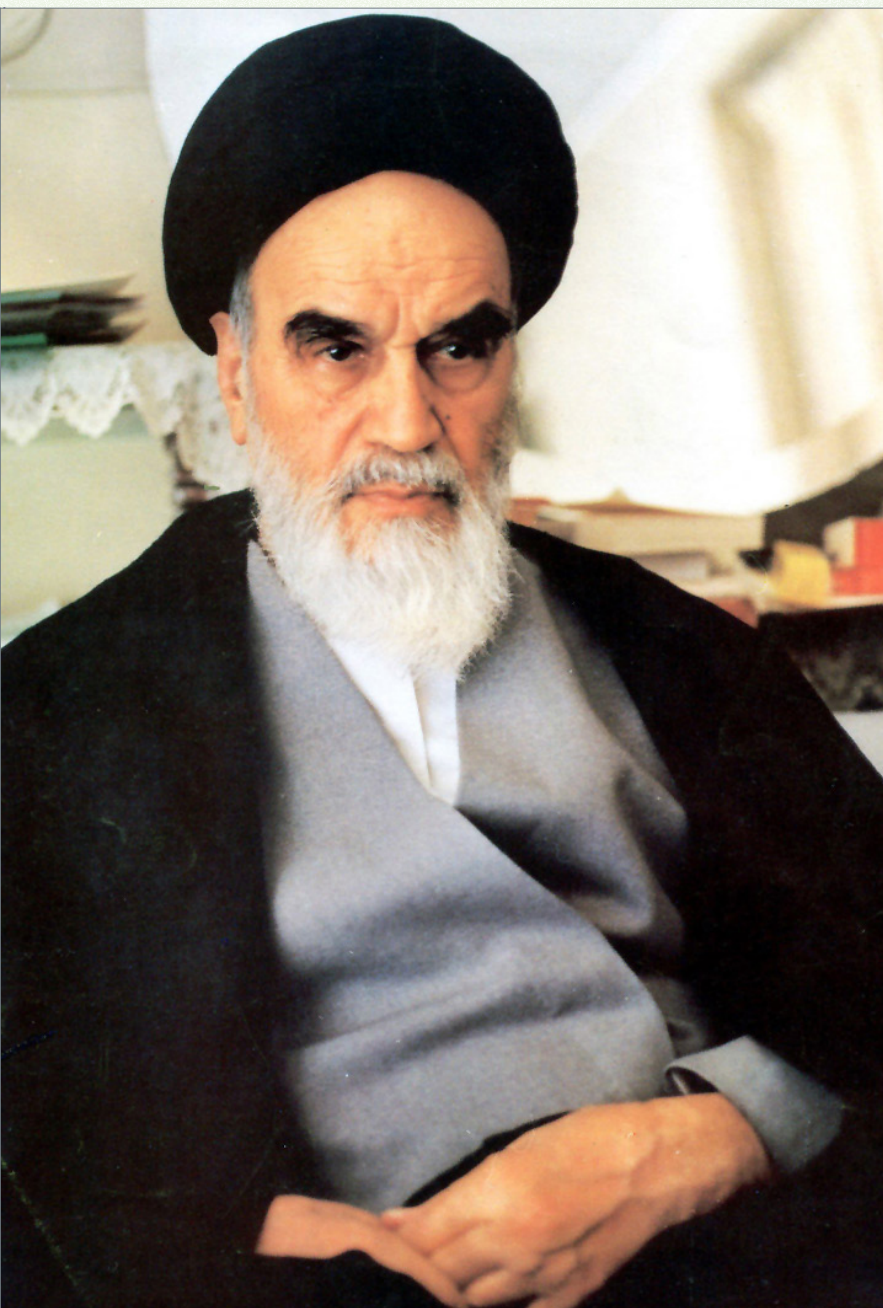
سرلشکر ولی الله فلاحی در شرایطی مسئولیت فرماندهی نیروی زمینی را بنا به پیشنهاد شورای عالی انقلاب پذیرفت که برخی از استان های کشورمان به ویژه کردستان پس از پیروزی انقلاب اسلامی توسط عوامل ضد انقلاب دستخوش آشوب و اغتشاش شده بودند. گروهک های مزدور و وابسته به بیگانه از جمله منافقین کوردل به منظور زمینه سازی برای تهاجم ارتش صدام به نمایندگی از سوی استکبار جهانی به کشورمان، شعار انحلال ارتش را تبلیغ می کردند، و به جو بلبینی در اذهان توده های مردم نسبت به فرماندهان غیور ارتش دامن می زدند. عوامل وطن فروش و بیگانه پرست، توطئه شان را تا مرحله ای پیش بردند که به دستور اربابان خود در صدد تجزیه کردستان و خوزستان بر آمدند، و برای تحقق اهداف شوم شان سلاح های سبک و سنگین پادگان های مهاباد، نقده، مریوان و پاوه را غارت کردند، و پادگان سنندج را نیز به محاصره در آوردند.

با این وصف شهید فلاحی با ایمان کامل به انقلاب اسلامی و رهبری فرزانه آن، آگاهانه و با تلاش شبانه روزی و خستگی ناپذیر در بازسازی و ساماندهی ارتش مبارزه کرد، و در جبهه سرکوب عوامل ضد انقلاب در مناطق گوناگون کشور جنگید، و در یکی از مقاطع سرنوشت ساز و پر فراز و نشیب کشور به صورت یک شخصیت تأثیر گذار درآمد. ایشان بر اثر خصوصیات ذاتی و اعتقادات مذهبی و تعهد به مأموریتی که پذیرفته بود، از امام و رهبر خردمند خویش اطاعت کرد، و در دوران حیات پر برکتش خدمات شایسته ای تقدیم ملت انقلابی و میهن اسلامی ایران کرد.

در ادبیات شهید فلاحی کلمات ارزشمندی وجود دارد که شایسته است با حروف نورانی آراسته شود. ایشان معتقد بود: «انسان از راه اندیشه پرواز می کند... کاوش می کند... می بیند... به رازها پی می برد... مناعت طبع پیدا می کند... سرانجام از اسارت هوس ها، غرض ها، حسادت ها، خودبینی ها رها می شود، و از راه اندیشه به آرامش درون می رسد. به اقلیم وجود آن ها پا می نهد، و بر دیدگاهی رفیع می ایستد و افق بیکران و نامتناهی اقلیم الهی را می بیند، و بر صفحه رادار اندیشه خود عوارض مادی را نمی بیند... یک صفحه شفاف ربانی می بیند که لکه های عوارض مادی بر آن محسوسند». چه بسا این جمله را در محافل مذهبی و سخنرانی ها در مساجد تهران تکرار می کرد: «من در برای عظمت روح شهدا و جانبازان احساس حقارت می کنم و در مقابل آن ها سر تعظیم فرود می آوردم». این امیر سرافراز با اعتقاد راستین به مبانی اسلام و لزوم پاسداری از دستاوردهای انقلاب اسلامی، هر آن چه در توان داشت در طبق اخلاص نهاد، و هر جا به وجود ایشان نیاز بود بیدرنگ حضور می یافت، و با توجه به حمایت همه جانبه ابر قدرت های شرق و غرب جهان از دشمن بعثی، در جنگ تحمیلی و کمبود تجهیزات و مهمات نظامی در ارتش و سپاه پاسداران همواره به فرماندهان تأکید می کرد: «ما حسین وار می جنگیم». پس، شهادت و حشر و نشر با اولیای خالص خدا، گوارای این ارتشی حماسه ساز و غیور و معتقد باد...

سر دبیر





پیام امام خمینی (ره) به مناسبت سانحه سقوط هواپیمای حامل شهید فلاحی

درآمد

امام خمینی (ره) رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، در پی سانحه سقوط هواپیمای «سی - ۱۳۰» نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران که حامل تعدادی از فرماندهان ارتش و سپاه و نیز ده‌ها تن از مجروحان عملیات دفاع مقدس بود، پیامی به این شرح برای مردم مسلمان ایران صادر کردند:



بسم الله الرحمن الرحيم
إنا لله و إنا إليه راجعون

با کمال تأسف خبر دلخراش سانحه هواپیمای یک فروند هواپیمای نیروی هوایی که حامل شهدا و مجروحین جنگ اخیر بود، و منجر به شهادت جمعی از خدمتگزاران به اسلام و ملت شهید پرور ایران گردید، که در بین آنان تیمسار سرلشکر ولی الله فلاحی تیمسار سرتیپ فکوری و آقای کلاهدوز بودند، اصل گردید. اینان خدمتگزاران رشید و متعهدی بودند که در انقلاب و پس از پیروزی انقلاب با سرافرازی و شجاعت در راه هدف و در حال خدمت به میهن اسلامی به جوار رحمت حق تعالی شتافتند.

امید است که پس از پیروزی شرافت آفرین برای ملت و پس از زحمات طاقت فرسا در راه هدف و عقیده رو سفید و سرافراز به پیشگاه مقدس ربوبی وارد، و مورد رحمت خاصه واقع شوند. شکی نیست که همه باید این راه را برویم و به سوی حق و سرنوشت خویش بشتابیم. پس چه سعادت بالتر از آن که در حال جهاد با دشمنان اسلام و خدمت به حق و خلق و مجاهدت در راه هدف و شرف این راه طی شود. و چه سعادت‌مند بودند این شهیدان که دین خود را به اسلام و ملت شریف ایران ادا

نموده و به جایگاه مجاهدین و شهدای اسلام شتافتند. اکنون بر ملت ایران و خصوص قوای مسلح است که با شجاعت و قدرت و مجاهدت و افزودن پشتکار، یاد آنان را زنده و به جهاد چون آنان ادامه دهند، و در جبهه و پشت جبهه پیروزی آفرینند، و به پیش روند و دل دشمنان کور دل را که شهادت هر یک از رزمندگان ما وعده شیطنی به خود می‌دهند، لرزنده‌تر کنند، و به آنان بفهمانند کسانی که برای هدف و عقیده جهاد می‌کنند و از میهن عزیز خود دفاع می‌نمایند از شهادت این عزیزان سستی و هراسی به خود راه نمی‌دهند.

جوانان رزمنده و شجاع ارتش و سپاه و سایر قوای مسلح پیرو آن شهید جاویدی هستند که تاریخ می‌گوید هر یک از جوانان و یاران او که به شهادت رسیدند، رخسار مبارکش افروخته‌تر و آثار شجاعت و تصمیم در او بارزتر می‌گردید. و یادگار شجاعان صدر اسلام هستند که پرچم از دست هر یک از فرماندهان می‌افتاد، دیگری پرچم را می‌گرفت و به رزم در راه هدف ادامه می‌داد. ما گرچه عزیزان ارزشمندی را از دست دادیم، لکن هدف به قوت خود باقی و فرزندان اسلام با اراده آهنین و تصمیم قاطع از اسلام و میهن عزیز خود دفاع می‌کنند، و هر چه بیشتر برای خود و میهن خود افتخار می‌آفرینند، تا کوردلان و منافقان و پناهندگان در دامن غرب بدانند تا ملت ایران و قوای مسلح شجاع زنده است برای غرب و شرق و غرب زده و شرق زده در کشور بقیه الله الاعظم جایی نیست.

اینجانب این ضایعه اسفناک را به ملت ایران و ارتش و سپاه و سایر قوای مسلح و فرماندهان شریف آن‌ها، و به خانواده محترم شهدا تسلیت و تبریک عرض می‌کنم. این شهدا و سایر شهدای عزیز ما که در راه هدف و آرمان اسلامی به شهادت رسیدند موجب سرافرازی و افتخار هم میهنان و قوای مسلح و خانواده‌های عزیز خود شدند. از خداوند متعال برای آنان رحمت و برای ملت و بازماندگان شهدای عزیز سعادت و صبر می‌طلبم.

والسلام علی عباد الله الصالحین

روح الله الموسوی الخمینی هشتم مهرماه ۱۳۶۰

پیام‌های تبریک و تهنیت متقابل امام خمینی (ره) و شهید فلاحی به مناسبت آزادسازی شهر نوسود



در پی آزادسازی شهر مرزی نوسود پس از ماه‌ها اشغال از دست عناصر ضد انقلاب داخلی و نیروهای بعثی متجاوز عراقی، شهید سرلشکر فلاحی تلگرام تبریکی به محضر امام خمینی (ره) ارسال داشت. شهید فلاحی در این پیام، رمز این موفقیت را از اتحاد و همبستگی و همدلی نیروهای زمینی ارتش و ژاندارمری و سپاه پاسدار انقلاب اسلامی ناشی دانسته است:

درآمد



کوهستان‌های میهن اسلامی را باز پس گرفته و موانع را برداشته، میدان‌های مین را با سینه‌هایی مملو از اعتقاد راستین اسلامی و شوقی خدایی و عشقی وافر به مردم و امام شکافتند، و مستحکمترین استحکامات را کوبیدند و شهر مرزی نوسود را پس از ماه‌ها اشغال آزاد کردند. این موفقیت چشمگیر رزمندگان اسلام را حضور ملت کبیر ایران و امام بزرگوارمان تبریک عرض نموده و از پیشگاه خداوند استدعا داریم مجروحان ما را شفا و قربانیان ما در راه نجات میهن اسلامی از ما بپذیرد.

جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران - سرتیپ فلاحی

قرار دارند، مستقر و با کمک سپاهیان پاسدار مشغول پاکسازی شهر می‌باشند. تمام معابر و میدان‌ها حتی خیابان‌های شهر پوشیده از میدان‌های مین بوده و آتش شدیدی از سوی ارتش متجاوز عراق و ضد انقلابیون روی شهر اجرا می‌گردد.

شهر نوسود به وسیله رزمندگان ما آزاد گردیده و پاکسازی همچنان ادامه دارد. لازم به یادآوری است با این که تعداد نیروهای ارتش متجاوز عراق و ضد انقلابیون چند برابر تعداد نیروهای مسلح ما بوده و زمین‌های مسلط را در دست داشته و استحکامات و مواضع و میدان‌های مین وسیع در اطراف و داخل شهر نوسود تهیه کرده بودند، نیروهای مسلح ما با اتکال به خداوند و ملت ایران و امام امت و با اراده آهنین

بسم الله الرحمن الرحيم
پیشگاه مبارک رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و فرمانده کل نیروهای مسلح، امام خمینی - مد ظله العالی.

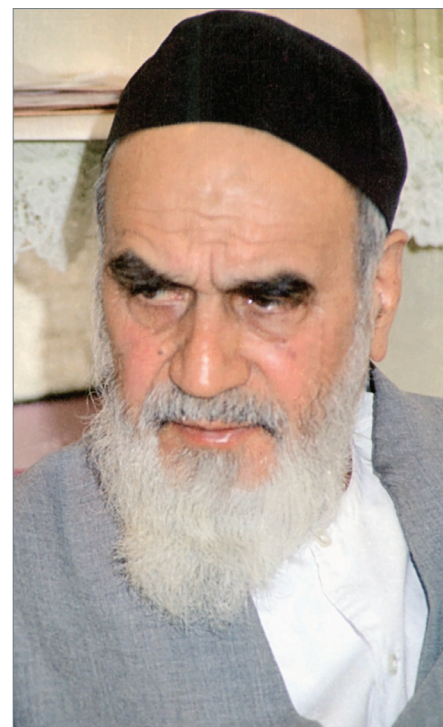
نیروهای مسلح ارتش جمهوری اسلامی ایران در ساعت چهار بامداد ۱۳۶۰/۴/۱۷ مرکب از نیروی زمینی، ژاندارمری، سپاهیان پاسدار و پشتیبانی بی دریغ ملت مسلمان و متعهد ایران پس از یک رشته نبردهای نزدیک کوهستانی و خیابانی وارد نوسود گردیدند، و نیروی زمینی ارتفاعات مشرف به شهر مرزی نوسود را تصرف و عناصر ژاندارمری و سپاهیان پاسدار وارد شهر گردیدند. هم اکنون عناصر ژاندارمری در پاسگاه‌های ژاندارمری که در داخل شهر نوسود

پاسخ امام خمینی (ره) به پیام شهید فلاحی

ملت مبارز ایران را برانگیخت. مراتب تقدیر و تشکر اینجانب را نسبت به تمام مجاهدین اسلام در جبهه‌های جنگ تحمیلی و دفاع از اسلام و میهن عزیز خصوصا فاتحان نوسود ابلاغ نمایم.

والسلام علی عباد الله الصالحین
روح الله الموسوی الخمينی
۱۸ تیر ۱۳۶۰

بسم الله الرحمن الرحيم
تیمسار ولی فلاحی جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران
«قاتلوهم یعدبهم الله بایدیکم و یخزهم و یصمرکم علیهم و یشف صدور قوم مؤمنین».
آزاد شدن شهر نوسود پس از تصرف ارتفاعات مشرف بر آن به وسیله رزمندگان متعهد و مؤمن و شجاع ارتش و سپاه پاسداران و ژاندارمری و دیگر رزمندگان عزیز خود پیروزی چشمگیری است که تقدیر و تشکر



بیانیه شورای موقت ریاست جمهوری



درآمد

در پی سانحه سقوط هواپیمای حمل و نقل ارتش و شهادت چند تن از سرداران رشید اسلام، شورای موقت ریاست جمهوری با صدور اعلامیه ضمن ابراز تأسف از وقوع این سانحه جانگداز به مدت سه روز عزای عمومی اعلام کرد. در بخشی از این اعلامیه آمده است:

بسم الله الرحمن الرحيم
ملت رزمنده و انقلابی ایران
با نهایت تأثر و تألم شهادت جمعی از رزمندگان میهن اسلامی را در سانحه سقوط هواپیما که حامل عده‌ای از شهدا و مجروحین پیروزی اخیر جبهه‌های نبرد بود، به اطلاع می‌رساند. تحقیقات اولیه نشان می‌دهد که در این حادثه جانگداز چهار تن از سرداران دلیر اسلام و فرماندهان جبهه نبرد حق علیه باطل تیمسار شهید ولی الله فلاحی جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران سرهنگ شهید سید موسی نامجو وزیر دفاع، سرهنگ خلیان شهید جواد فکوری مشاور جانشین رئیس ستاد مشترک و برادر شهید یوسف کلاهدوز قائم مقام فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به خیل شهیدان گلگون کفن اسلام پیوسته و به دیار باقی شتافتند.

شورای موقت ریاست جمهوری به مناسبت بزرگداشت خاطره این شهیدان از دیروز چهارشنبه هشتم مهر ماه به مدت سه روز عزای عمومی اعلام می‌کند. مردم همیشه در صحنه تهران پیکر پاک و مطهر این شهیدان میهن اسلامی را در ساعت ۱۰ صبح امروز پنجشنبه از محل دانشکده افسری واقع در خیابان امام خمینی به سوی بهشت زهرا تشییع خواهند کرد. همچنین در ساعت ۱۰ صبح روز جمعه در میعادگاه عاشقان الله دانشگاه تهران، مراسم یاد بود این شهیدان برگزار خواهد شد. با درود به روان پاک همه شهیدان اسلام و انقلاب اسلامی ایران و به امید پیروزی سلحشوران دلیر میهن اسلامی در جبهه نبرد حق علیه باطل.

شورای موقت ریاست جمهوری
نهم مهرماه ۱۳۶۰

پیام تشکر نخست وزیر وقت در پی آزادسازی پاوه

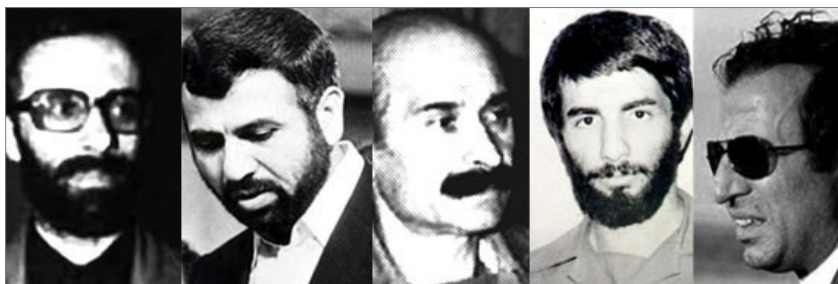
در پی آزاد سازی شهر پاوه از دست عناصر احزاب و گروهک‌های ضد انقلاب، نخست وزیر دولت موقت، با انتشار پیامی رشادت‌ها و دلآوری‌های سرداران رشید اسلام، شهید ولی الله فلاحی و شهید دکتر مصطفی چمران و نیز عباس زمانی (ابو شریف) فرمانده وقت عملیاتی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را ستود. متن پیام به این شرح است:

درآمد



جناب دکتر مصطفی چمران معاون نخست وزیر در امور انقلاب، تیمسار سرتیپ ولی الله فلاحی فرمانده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی، جناب عباس زمانی (شریف) فرمانده عملیاتی سپاه انقلاب. به دنبال عزیمت به کردستان در روز چهارشنبه ۲۴ مرداد ۱۳۵۸ و در اثر شهامت و دریائی که در تمشیت و تحرکات پاسداران و نیروهای ژاندارمری و ارتش ابراز داشتید و توانستید به فضل الهی شهر پاوه را از محاصره و تصرف متجاوزین و مزدوران ضد انقلاب در آورده، ارتفاعات و مناطق آن حدود را از لوٹ جنایتکاران پاک سازید. بدین وسیله تشکر خدا را به جا آورده، مراتب از خودگذشتگی و خدمات آقایان را تقدیر می‌نمایم.

نخست وزیر



شهید کلاهدوز

شهید نامجوی

شهید فلاحی

شهید جهان آرا

شهید فکوری

قدردانی نخست وزیر دولت موقت از زحمات شهید فلاحی

سرلشکر شهید ولی الله فلاحی به خاطر زحمات فراوانی که در امر سازماندهی یگان‌های ارتش به خصوص نیروی زمینی و نیز مقابله با ضد انقلاب در کردستان کشید، همواره از سوی مقامات مختلف کشوری و لشکری و مردم قدر شناس مورد قدردانی حمایت قرار می‌گرفت. مطلب ذیل نامه نخست دولت موقت به شهید فلاحی است:

درآمد



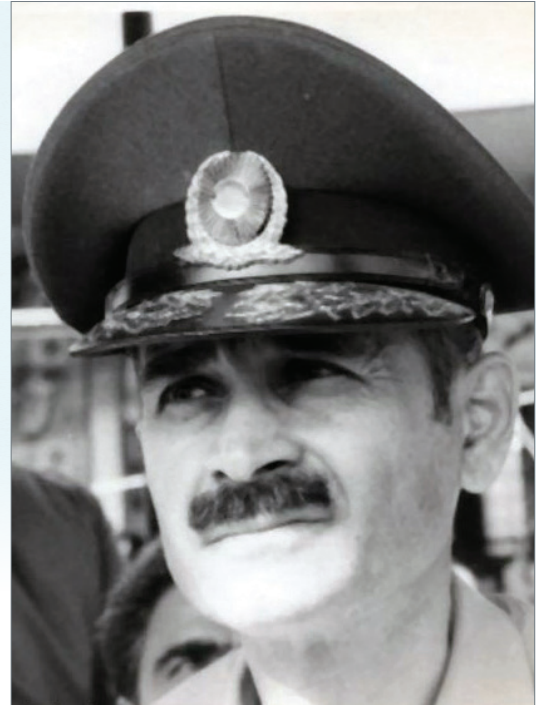
ارومیه در عملیات آذربایجان غربی که نهایت موفقیت را به دست آوردید، بدین وسیله از زحمات تیمسار قدردانی می‌شود، و امیدوار است همواره در خدمت به جمهوری اسلامی موفق و سربلند باشید.

نخست وزیر

دولت موقت جمهوری اسلامی ایران
بسمه تعالی
شماره: ۲۵۸۹۸
تاریخ ۱۳۵۸/۵/۶
نخست وزیر
تیمسار سرتیپ فلاحی
رئیس ستاد نیروی زمینی
چون در مأموریت اخیر که در هدایت لشکر ۶۴

ارتش، متکی به خدا، امام و ملت قهرمان ایران است

سخنرانی شهید فلاحی در نماز جمعه تهران



درآمد



در پی موفقیت‌های چشمگیر قوای نظامی و انتظامی جمهوری اسلامی در مبارزه با عناصر خود فروخته ضد انقلاب در کردستان، و آذربایجان غربی و اعلام آمادگی ارتش برای پاسداری از مرزهای کشور و دفاع از تمامیت ارضی کشور در مقابل تجاوز احتمالی رژیم حزب بعث حاکم بر عراق، شهید تیمسار ولی الله فلاحی جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش روز پنجم اردیبهشت سال ۱۳۵۹ با ایراد سخنانی در نماز جمعه دانشگاه تهران گزارشی از عملکرد ارتش و سایر قوای نظامی و انتظامی را تقدیم ملت بزرگ ایران کرد:

فرزند، به نگهبانی از سواحل و جزایر پرداخته است. آن خدمتگذار شهربانی که شب تا صبح پاسداری می‌دهد، فقط برای تضمین آسودگی شما ملت ایران است. سرانجام آن پاسدار انقلاب که قهرمانانه شهید می‌شود، و از انقلاب ایران پاسداری می‌کند، که حتی ما در پاره‌ای موارد نتوانستیم خاکستر جنازه‌های پاسدار شهید را از روی زمین جمع کنیم، فقط چشم به راه حق شناسی شما هستند. چشم به راه محبت و احترام و تأیید شما هستند.

به عنوان مثال اشاره‌ای به گوشه‌ای از محرومیت‌های پرسنل نیروی زمینی می‌کنم: در نیروی زمینی ما فقط هفت درصد خانه سازمانی داریم. پادگان‌های نیروی زمینی عموماً دور از شهرها هستند. خانه‌ای نیست که اجاره کنند. گاهی دو یا سه خانواده در یک اتاق زندگی می‌کنند. همین انسان‌های پاک، بعد از گذشت ۳۰ سال که یک درجه دار نیروی زمینی بازنشسته می‌شود، بعد از ۳۰ سال خدمت در کوهستان‌ها و در مرزها و توأم با محرومیت‌ها، با داشتن انواع بیماری‌ها، زن و فرزند و عائله و گرفتاری، یک درجه دار بعد از ۳۰ سال که بازنشسته می‌شود، حد اکثر فقط دو هزار و پانصد تومان حقوق دریافت می‌کند. موقعی که این مبلغ را می‌گیرد به سنی رسیده که توانایی کار از او سلب شده‌است، و به انواع بیماری‌ها مبتلاست، عیالوار هم هست، و دستش از همه جا کوتاه است. ولی مردانه و قهرمانانه به خاطر خدا، به خاطر اسلام، به خاطر امام امت و به خاطر امت اسلامی ایران، بدون نگرانی و وا همه شهید می‌شود، که ظرف هفته گذشته تا امروز عموماً ۴۵ شهید از این درجه داران بوده‌اند. تقدیم پیشگاه خدا و ملت ایران شده‌اند.

در مورد مرزهای ایران و عراق، به تأیید خدا و با حمایت ملت ایران، از دالان پردان که مرز مشترک ما و ترکیه و عراق است، تا فاو، نیروی زمینی چند ماه است که در مرزها، در نقاط مناسب مستقر است.

ابدیت گرامی باشد. شهادت افسران و درجه داران و سربازان و جوانمردان شهید ژاندارمری را که در مرزهای کشور به حراست از کشور مشغول بودند، به خدا و به ملت ایران تبریک می‌گویم. جانبازی‌های برادران پاسدار انقلاب، خاطره قهرمانی‌های مبارزان صدر اسلام را و خاطره قهرمانی‌های، قهرمان استقلال ایران را همیشه زنده و جاوید نگه می‌دارد.

من به عنوان یک خدمتگذاری امین و صدیق و دقیق در پیشگاه کبیر ملت ایران، می‌خواهم استدعا کنم که تلاش این پرسنل نیروی زمینی، هوایی، دریایی، ژاندارمری، شهربانی و پاسداران انقلاب را تأیید بفرمایید. این انسان‌های فداکار در برابر محرومیت‌ها، رنج‌ها، تنگناها، گرسنگی‌ها، فقر و بیماری‌ها و این شهادت‌ها، فقط انتظار حق شناسی از ملت ایران را دارند. انتظار دارند که مورد تأیید و احترام شما باشند، و حق شناسی شما بالاترین پاداشی است که به این خدمتگذاران صدیق و امین، چه در نیروی زمینی، هوایی، دریایی، ژاندارمری، شهربانی و پاسداران انقلاب عنایت می‌فرمایید.

من خدای بزرگ و همه ارواح پاک را بر این مدعا گواه می‌گیرم، که همه این خدمتگذاران صدیق نیروی زمینی، چه افسران، چه درجه داران و چه سربازان در لحظه شهادت، عموماً خدا و اسلام و ملت ایران را گواه بر شهادت خود طلبیده‌اند. احترام به خلبان خدمتگذار نیروی هوایی که در کوهستان‌ها و در میان ابرها و بر فراز آسمان‌ها نگهبانی می‌دهد، یا شهید می‌شود، یا با شهادت یک قدم بیشتر فاصله ندارد. درود به آن خدمتگذار ژاندارمری که سال‌ها در یک پاسگاه مرزی دور افتاده، محروم از همه امکانات مادی، امکانات حیات فانی چشم به مرز دوخته است و نگهبانی می‌دهد. یا آن خدمتگذار نیروی دریایی که ماه‌ها با ابتلا به انواع بیماری‌های دریایی، دور از زن و

به نام خدای بخشنده و مهربان. سپاس خداوندی را که اسلام را آفریده است. ایران را آفریده است، و جمهوری اسلامی ایران را به ما عنایت فرموده است. درود همه ملت ایران، به ویژه پرسنل نیروی زمینی، نیروی هوایی، نیروی دریایی، ژاندارمری، شهربانی، و پاسداران انقلاب، نثار ارواح پاک تمام شهیدان راه حق و شهیدان انقلاب اسلامی ایران، به ویژه شهدای نیروهای مسلح انقلاب اسلامی ایران. چهارده ماه است که پرسنل نیروی زمینی، هوایی، دریایی، ژاندارمری، شهربانی و پاسداران انقلاب اسلامی از جان خود گذشته‌اند، استراحت را بر خود حرام کرده‌اند، از زن و فرزند گذشته‌اند، مؤمن به انقلاب اسلامی ایران، فرمان ملت را اجرا کرده‌اند، دستاوردهای انقلاب را حفظ کرده‌اند و استقلال ملی را تأمین کرده‌اند.

بعد از پیروزی انقلاب، فقط نیروی زمینی ۲۶۷ نفر افسر، درجه دار و سرباز در پیشگاه ملت ایران و به پیشگاه خدا قربانی تقدیم کرده است. از روز ۲۸ فروردین، یعنی ظرف هفت روز گذشته، فقط نیروی زمینی ۴۵ نفر شهید و ۵۴ نفر مجروح در حوادث کردستان داشته است. چون عموماً این قربانیان ما جوان بوده‌اند، همگی از پیشگاه خدا استدعا داریم که این قربانیان جوان ما را از ما بپذیرد و به فرشتگان ملکوت اعلا فرمان دهد، تا از این قربانیان جوان ما در آسمان استقبال کنند.

در افتخاراتی که نیروهای مسلح ایران در حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی داشته‌اند، در صدر باید هوایمایی نیروی زمینی را یاد کنم که به هوانیروز معروف است. چه بسیار خلبانان جوانی را قربانی دادند، چه بسیار ستوانیاران فداکارای که شهید شدند، و چه بسیار نیروزپران و درجه داران و سربازانی از این نیرو برای استقرار امنیت ملی به مقام والای شهادت نایل شدند. خاطره قربانیان نیروی هوایی اعم از افسران خلبان، همافران، درجه داران و سربازان شهید، تا پایان



به کرمانشاه و از کرمانشاه به سمت سنندج که برود در مرزهای ایران و عراق در استان کردستان مستقر بشود. در گذشته این کار را به وسیله هواپیمایی نیروی زمینی «هوانیروز» و به وسیله هلی کوپترها می‌کردیم. از راه هوا تعویض‌ها را انجام می‌دادیم، و از مرز دفاع می‌کردیم. در حوادث اخیر مجبور به تقویت بیشتر در مرزهای ایران و عراق در منطقه سردشت و بانه شدیم. و از طرف دیگر مواجه بودیم با

محدودیت‌های هواپیمایی، هوانیروز، هلی کوپترها. چون از اموال ملت است، و به نشانه صرفه جویی در مال ملت که جایجایی از راه هوا گران تمام می‌شود، اقدام به تغییر مکان از راه زمین شد، که می‌بینیم در سنندج بعضی از دبیران مدارس که از این ملت حقوق دریافت می‌کنند، بجای این که فرزندان ملت را به آموزش و پرورش برسانند، اینها را تعطیل می‌کنند و سد راه ستون نظامی می‌شوند. ستون ناچار می‌شود که راه خود را از کوهستان‌ها باز کند، و غرامت سنگینی را بپردازد.

به موجب قراردادی که هیئت حسن نیت با مردم شرافتمند سنندج دارد، قرار بود که برادران پاسدار انقلاب شهر سنندج را ترک کنند، و ارتش فرودگاه، باشگاه و تلویزیون را اداره کند. اداره شهر هم به شهرداری واگذار شود و نیروهای مسلح غیر قانونی شهر را ترک کنند. به رغم تعهدی که بین هیئت حسن نیت که نمایندگان امام (ره) بودند، و مردم سنندج، می‌بینیم که به باشگاه که برادران سرباز شما در آن مستقر بودند حمله می‌کنند، به تلویزیون و به فرودگاه و به پادگان نظامی هم حمله می‌کنند. تلویحا به قرار داد فیما بین هیئت حسن نیت و مردم بی‌حرمتی، بی‌اعتباری و بی‌احترامی می‌کنند.

در چنین موردی شما مردم مستحضر هستید که حق دفاع با هر موجودی است، با هر انسانی است. دفاع حق مشروع هر مسلمانی است. ما مکلفیم که از تأسیسات مان دفاع کنیم. در دفاع از تأسیسات، چون ارتباط زمینی برقرار نیست، ناچاریم بین پادگان سنندج و باشگاه و سایر تأسیسات با آتش خمپاره انداز یا توپخانه دفاع کنیم. مسلما هر تیراندازی در جهان یک ضرب خطای تیراندازی دارد. از قبل به ساکنان اطراف باشگاه ابلاغ کردیم که این نقاط را ترک بفرمایند، ممکن است خدای ناکرده احتمالا برای دفاع از تأسیسات باشگاه گلوله‌ای به داخل ساختمان فرود آید، و منطقه ترک شده است. تبلیغات وسیعی را هدایت می‌کنند که ارتش شهر سنندج را بمباران کرده است، با توپخانه زده است، با هلی کوپتر زده است، و چنین و چنان کرده است. بله نیروی هوایی از آسمان سنندج، از تأسیسات نظامی دفاع کرده است. هلی کوپترها از تأسیسات نظامی دفاع کرده‌اند. با

چندین ماه است که سرباز و درجه دار و افسر ارتش در داخل یک گودالی به نام سنگر، از مرز ایران با عراق حفاظت می‌کنند، و نیروی زمینی توانایی کافی و کامل برای دفاع از استقلال ملت در برابر تهدید حکومت فاسد بعث عراق دارد. به عنوان تولیت نیروی زمینی اطمینان می‌دهم که مرز زمینی ایران و عراق که مرز ایدئولوژیکی نیست، مرز اسلام نیست، یک مرز قراردادی موضوعی است. در عین حال این مرز گورستان مهاجمان حکومت بعث عراق خواهد بود.

در مورد مرزهای دریایی، یک بار دیگر به استحضار مردم مسلمان ایران رسانده‌ام که ملت ایران رنگ نیلگون اقیانوس هند را گلگون خواهد کرد. همان گونه که حکومت جبار اموی نتوانست از نهر خون ۷۲ شهید پاک کربلا بگذرد، آمریکای جهانخوار هم قادر نخواهد بود که از اقیانوس خون ۳۵ میلیون ایرانی بگذرد.

در مورد حوادث کردستان نکاتی را به استحضارتان برسانم که حوادث کردستان همزمان بود با اغتشاشات داخلی، در دانشگاه‌ها. ارتباط مستقیمی بین درگیری‌های داخلی در دانشگاه و هجوم به تأسیسات نظامی کردستان برقرار بود. تمام ارتباطات تلفنی شهرستان‌ها با سنندج مبین این ارتباط بوده است. به گمان واهی اگر در کردستان با حمله به تأسیسات نظامی، و خدای ناکرده سقوط پادگانی می‌خواستند تضمینی را به وجود بیاورند که درگیری‌های داخلی دانشگاه‌ها و سایر درگیری‌ها در سایر نقاط استمرار پیدا کند. هجوم به تأسیسات نظامی و توفیق احتمالی را در کردستان، پشتوانه‌ای برای تداوم درگیری‌های داخلی قرار داده بوده‌اند.

در مورد کردستان، در اول اسفند سال ۱۳۵۷، ابتدا به ساکن به پادگان مهاباد حمله شده است. پادگان مهاباد را غارت کردند. و در ۲۷ اسفند سال ۱۳۵۷، ابتدا به ساکن به پادگان سنندج حمله کردند و ۲۱ نفر از بهترین جوانان ما را کشتند. در پایه بهترین پاسداران ما و برادران سرباز ما را قربانی کردند، و محاصره کردند، ابتدا به ساکن. در سقز هنگام عبور برادران نظامی ما از پل، ۲۸ نفر از ما قربانی گرفتند. ما در حین عبور، عابر بوده‌ایم، یا در تأسیسات نظامی مدافع بوده‌ایم، هرگز نیروهای مسلح در هیچ یک از مناطق کردستان مهاجم نبوده‌اند. پاسدار انقلابند. چه ارتش چه پاسدار انقلاب. در راه عبور، و در هنگام دفاع قربانی داده‌اند. همه اینها، حتی لشکر یک پیاده تهران که در بانه قربانی داد، یا پاسداران ما که در بین بانه و سردشت قربانی شدند، همه در راه عبور بودند. همه اینها مبین بی‌حقیقتی و معاند بودن و منافق بودن گروه‌های مسلح غیر قانونی در کردستان است.

روز ۲۸ فروردین یک ستون از تهران حرکت می‌کند

به عنوان یک خدمتگذاری امین و صدیق در پیشگاه کبیر ملت ایران، می‌خواهم استدعا کنم که تلاش پرسنل نیروی زمینی، هوایی، دریایی، ژاندارمری، شهرداری و پاسداران انقلاب را تأیید بفرمایید. این انسان‌های فداکار در برابر محرومیت‌ها، رنج‌ها، تنگناها، گرسنگی‌ها، فقر و بیماری‌ها و این شهادت‌ها، فقط انتظار حق شناسی از ملت را دارند

توپخانه و خمپاره‌انداز تیراندازی شده است. همه اینها شده است. برای این که باشگاه، فرودگاه، تلویزیون و پادگان نظامی حفظ شود. چون آن‌ها حمله کردند.

در حال حاضر برادران سرباز شما در کوهستان‌های سقز و در همه ارتفاعات اطراف سنندج، در فرودگاه سنندج، در بانه، و حتی در کوهستان‌های بین بانه و سنندج زیر آتش مهاجمان و منافقان و ضد انقلابیون قرار دارند، و مردانه و فداکار در راه خدا، در راه امام و در راه امت اسلامی دفاع می‌کنند.

آخرین عرض من این است که این گروه‌های مسلح غیر قانونی، مکرر بیان کرده‌اند که در کنار ارتش از مرزهای ایران دفاع خواهند کرد. آن‌ها که مانع حرکت عادی یک ستون نظامی به داخل شهر سنندج هستند. آن‌ها که ۶۵ نفر از بهترین سربازان ما را ظرف هفت روز گذشته شهید کرده‌اند، چه طور مدعی این هستند که در کنار ما و در جوار ما و همراه ما از مرز ایران و عراق دفاع می‌کنند؟ آن‌هایی که مهمات «آر. پی جی هفت» را مستقیما از ارتش عراق می‌گیرند، آن‌هایی که سلاح‌های مورد نیازشان را امروز به طور مشخص، معین و مستقیم از ارتش عراق، از مناطق عمده مرزی در بانه، سردشت و پیرانشهر می‌گیرند، چه جوری می‌خواهند در کنار ما جلوی تجاوز ارتش عراق را در مرز ایران و عراق بگیرند؟ مسلما و اولاً اینها چنین گروهی نیستند، و چنان توان و ظرفیت رزمی ندارند که در مقابل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران بایستند. و چنان توانایی رزمی ندارند که در مرز مقابل ارتش عراق بایستند.

اصولا ارتش جمهوری اسلامی ایران اینها را تضمین و تأیید نمی‌کند. ارتش در صداقت و شرف اسلامی این گروه سیاسی مسلح غیر قانونی تردید دارد. ارتش هرگز فریب نمی‌خورد، ارتش هرگز باور نمی‌کند، و با قاطعیت و با توانایی و به طور مستقیم از مرزهای ایران و عراق در همه مناطق، به ویژه در منطقه کردستان دفاع می‌کند. ارتش فقط متکی به خداست. متکی به ملت قهرمان ایران است. متکی به اسلام و امام امت است، ولاغیر... شما ملت قهرمان ایران را به اسلام... شما ملت قهرمان ایران را به امام امت... شما و امام امت را به اسلام... شما و امام امت و اسلام را به خدای بزرگ می‌سپارم... خدا نگهدار... ■



درآمد

شهید سرلشکر فلاحی این امیر رشید اسلام، از اولین هفته پیروزی انقلاب اسلامی تا آخرین روز حیات پر برکت خود، برای پاسداری از دستاوردهای انقلاب و تداوم آن و رویارویی با دشمنان انقلاب از وجود خود مایه گذاشت. زمانی که ضد انقلاب داخلی با پشتیبانی دشمنان خارجی، سودای تجزیه کردستان را داشتند، و در مناطق ترکمن صحرا، سیستان و بلوچستان و خوزستان غائله به پا کرده بودند، قد برافراشت و با مزدوران سرسپرده پنجه درآفکند و مردانه جنگید. در کربلاهای باوه و سوسنگرد، همگام با یار و هم‌رمز خود شهید دکتر مصطفی چمران مردانه مقاومت کرد و پرچم مقدس جمهوری اسلامی را در صحنه‌ها برافراشت. هرگاه در گوشه‌ای از میهن اسلامی اتفاق ناگواری روی می‌داد در کانون بحران حاضر می‌شد تا از نزدیک بر اوضاع نظارت کند، و نارسایی‌ها را سامان دهد. هنگامی که با هلی کوپتر عازم مأموریتی در سردشت بود، هدف موشک «آر. پی. جی. هفت» ضد انقلاب قرار گرفت، و از ناحیه کمر آسیب دید و مدتی در بیمارستان خانواده ارتش بستری شد، بار دوم خودروی ایشان در محور بانه - سقز هدف موشک آر. پی. جی. هفت قرار گرفت و از این حمله ناجوانمردانه جان سالم به در برد. بار سوم هنگام رها کردن آب سد کرخه زیر پای دشمن متجاوز در یک قدمی شهادت پیش رفت. اما شهید فلاحی هرگز از پای نایستاد و پس از بهبودی برای دفاع از حریم میهن و انقلاب اسلامی ایران، مقاومت‌تر و راسخ‌تر از گذشته در میدان نبرد حضور یافت و با دشمنان قسم خورده پنجه نرم کرد، تا این که در روز هفتم مهر سال ۱۳۶۰ پس از عملیات موفقیت آمیز ثامن الائمه (ع) در سانحه هوایی به ندای حق لبیک گفت و به لقاء الله پیوست. بخشی از زندگی‌نامه این غیور مرد ایران اسلامی را با هم می‌خوانیم:

شهید ولی الله فلاحی از ولادت تا شهادت

فرماندهی و ستاد از سرگرفت و این بار به مدیریت این مرکز آکادمیک نظامی منصوب شد، و در زمان مدیریت شایسته ایشان، افسران ورزیده و متخصصی از کلاس‌های درس شهید فلاحی فارغ التحصیل شدند که نقش آنان در دوران هشت ساله دفاع مقدس و دفع تجاوز دشمن از میهن اسلامی ایران قابل ستایش است. ایشان در مدت مدیریت بر دانشکده فرماندهی و ستاد با تعدادی از افسران آزادی خواه ارتش و ناراضی از سیاست‌های رژیم پهلوی همچون شهیدان نامجو، اقارب پرست، کلاهدوز آشنا شد، و به دلیل شرکت در جلسات همفکری با آنان و اتهام به داشتن فعالیت علیه رژیم شاه از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۲ چهار بار دستگیر و زندانی شد.

زنده یاد فلاحی سرانجام در ۱۲ مهر ماه سال ۱۳۵۷ و در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی به درجه سرتیپی ارتقا یافت و به مقام معاونت فرماندهی مرکز پیاده شیراز منصوب شد، و تا پیروزی انقلاب اسلامی در این سمت حضور داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی کمیته انقلاب ارتش ایشان را به همکاری دعوت کرد، و به فرماندهی ستاد نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی منصوب شد و بیدرنگ کار بازسازی و انسجام یگان‌های این نیروی قدرتمند را آغاز کرد.

تیمسار فلاحی در روز ۲۹ خرداد سال ۱۳۵۹ در حالی جانشینی ستاد مشترک ارتش را بر عهده گرفت که

خدمت از خود نشان داده بود، در سال ۱۳۵۲ به درجه سرهنگ دومی نایل آمد. ایشان به دلیل آشنایی با زبان انگلیسی و شناخت اصول روابط بین الملل، و پس از شرکت در یک آزمون نظامی اختصاصی به همراه شصت تن از افسران ورزیده ایرانی به ویتنام اعزام شد، تا در چارچوب نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل متحد، بر اجرای آتش بس بین نیروهای متخاصم ویتنام شمالی و جنوبی نظارت کند. هنگام حضور در ویتنام مأموریت خود را به نحو شایسته انجام داد، که مورد قدردانی و تحسین محافل سازمان ملل متحد قرار گرفت.

شهید بزرگوار ولی الله فلاحی در سال ۱۳۵۳ پس از بازگشت از ویتنام فعالیت خود را در دانشکده

فلاحی به دلیل برخورداری از نبوغ فکری و نیز مهارت و استعداد فوق العاده‌ای که در دوران خدمت در لشکر ۹۲ زرهی خوزستان از خود بروز داده بود، در سال ۱۳۳۷ ارتقا درجه یافت، و به تهران منتقل شد و مدیریت بخش آموزش دانشکده فرماندهی و ستاد را به عهده گرفت و به مدت هشت سال به تدریس اشتغال داشت

سرلشکر شهید ولی الله فلاحی در سال ۱۳۱۰ در روستای کولج از توابع طالقان در یک خانواده کشاورز متدین دیده به جهان گشود، و پدر و مادر به خاطر عشقی که به مولا امیر مؤمنان (ع) داشتند، نام اولین فرزندشان را «ولی الله» نهادند. ولی الله فلاحی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدارس زادگاه خود فرا گرفت. در دوران نوجوانی، روزانه در کار کشاورزی و آبیاری مزرعه و دامداری به پدر کمک می‌کرد، و شب‌ها را به مطالعه و خواندن درس خود می‌گذراند. در سال ۱۳۲۷ با تشویق پدر و مادر به منظور کسب دانش و پیمودن مدارج ترقی به تهران منتقل شد، و تحصیلات خود را در دبیرستان نظام ادامه داد. فلاحی پس از دریافت مدرک دیپلم طبیعی وارد دانشگاه افسری شد و در سال ۱۳۳۳ پس از سه سال تحصیل با درجه ستوان دومی فارغ التحصیل شده و خدمت خود را در سمت فرمانده گروهان در نیروی زمینی لشکر ۹۲ زرهی خوزستان آغاز کرد.

شهید فلاحی به دلیل برخورداری از نبوغ فکری و نیز مهارت و استعداد فوق العاده‌ای که در دوران خدمت در لشکر ۹۲ زرهی خوزستان از خود بروز داده بود، در سال ۱۳۳۷ ارتقا درجه یافت، و به تهران منتقل شد و در دانشکده فرماندهی و ستاد به تدریس اشتغال داشت، و به مدت هشت سال مدیریت بخش آموزش آن دانشکده را نیز به عهده داشت. فلاحی همچنین به دلیل شایستگی فراوانی که در طول مدت



در اختیار ایشان قرار دهید. هر دو به طیس سفر کنید، و از این پس من در طیس نماینده ندارم». یک هفته از صدور دستور امام نگذشته بود که آیت الله اشراقی، تیمسار فلاحی و خلبان عابدی وارد طیس می شوند و به مشکلات مردم رسیدگی می کنند. فلاحی سپس به لشکر ۷۷ خراسان مأموریت می دهد برای بازسازی طیس کمک کند. آنگاه میان شهید و طیس پل هوایی برقرار می شود، و شهید دکتر چمران که در آن زمان معاونت نخست وزیر در امور انقلاب را بر عهده داشت، امکانات فراوانی را برای بازسازی طیس اختصاص می دهد. این مطلب نشان می دهد که شهید فلاحی با بسیج کمک های ارزشمند نیروی زمینی از قبیل هلی کوپتر و ماشین های مهندسی و آبرسانی نقش بسزایی در بازسازی طیس داشته است.

برگزاری بزرگترین رژه نظامی در برابر امام خمینی (ره)

تیمسار فلاحی هنگام فرماندهی بر نیروی زمینی و سرتیپ خلبان جانباز محمد کریم عابدی رییس کمیته های وقت فرماندهی هوایرروز، به مناسبت فرخنده زاد روز میلاد امام عصر (عج) اولین و بزرگترین مانور تاریخی هوایرروز را در روز ۱۹ تیرماه ۱۳۵۸ در برابر امام خمینی در قم برگزار کردند. در این رژه حدود صد فروند انواع هلی کوپترهای رزمی کبرا، ترابری سنکین «شنوک»، هجومی ۲۱۴، پشتیبانی رزمی ۲۰۵، و فرماندهی و کنترل ۲۰۶ و گروهان های مسلح زمینی و مهندسی برگزیده پایگاه های هوایرروز رزمی کشور شرکت داشتند. این رژه شکوهمند بر پایه گویی تحلیلگران غربی و ضد انقلاب داخلی که گفته بودند با خروج مستشاران آمریکایی از ایران و وجود تحریم های اقتصادی و نظامی، هیچ گونه پرنده جنگی اعم از هواپیما و هلی کوپتر قادر به پرواز نخواهد بود، خط بطلان کشید.

این رژه تاریخی، همچنین تئوری گروهک های ضد انقلاب داخلی را که روزگاری ندای جدایی ارتش از ملت و انحلال ارتش را سر می دادند، بی اعتبار کرد و به آنان فهماند که افسران فداکار ارتش فرزندان ملت هستند و برای دفاع از استقلال کشور و تمامیت ارضی میهن اسلامی ساخته شده اند. حضور قوای سه گانه ارتش در دوران دفاع مقدس این ایده را تأیید می کرد. چه بسیاری از خلبانان، افسران و سربازان شرکت کننده در رژه مزبور هوشمندانه در جنگ تحمیلی شرکت کردند، و به درجه رفیع شهادت نایل آمدند یا افتخار جانبازی یافتند. امام خمینی (ره)

ایشان از سوی امام خمینی (ره) برای رسیدگی به امر بازسازی شهر زلزله زده طیس می باشد. زمین لرزه طیس که روز ۲۵ شهریور سال ۱۳۵۷ روی داد و حدود ۲۵ هزار نفر از هموطنان ما را قربانی گرفت، با پیروزی انقلاب اسلامی و اقدام ضد انقلاب به دامن

بحران سیاسی داخلی ناشی از سیاست های نابخردانه بنی صدر و بروز آشوب و نا امنی در کردستان و نیز آماده سازی رژیم علفقی صدام برای تجاوز به ایران به اوج رسیده بود. در نتیجه این اوضاع، شهید فلاحی هفته ای فقط دو روز در ستاد مشترک حضور می یافت

حکم جانشینی شهید فلاحی برای ستاد مشترک ارتش

بسمه تعالی

تیمسار سرتیپ ولی الله فلاحی

به موجب این حکم از تاریخ ۱۳۵۹/۳/۲۷ به جانشینی ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران منصوب می گردید. ضرور است هر چه زودتر نسبت به تشکیل یک ستاد هماهنگ کننده نیروها، متناسب با موقعیت ها و مأموریت های محوله بر اساس اندیشه اصیل اسلامی و دستیابی بیشتر و آمادگی کامل جهت پاسخگویی به خواست ها و ضرورت های انقلاب اسلامی اقدام، و تربیتی اتخاذ نمایید که در انتخاب همکاران رعایت تقوا و کارایی هر دو ملحوظ گردد.

لازم است هر هفته یک شورای ستاد ارتش با شرکت فرماندهان نیروها با حضور من تشکیل شود تا مسائل ارتش و به خصوص تغییرات بنیادی آن به نحو پیگیر تعقیب گردد و به خواست خدا به نتیجه برسد. رئیس جمهور و فرمانده کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران

و در عین حال با تشکیل جلسات فشرده مشورتی و تصمیم گیری، دستورات لازم را برای ایجاد هماهنگی بین ستادهای فرماندهی و یگان های مختلف نظامی صادر می کرد، و فوری به کردستان یا به مناطق مرزی جنوب می رفت و در کنار فرماندهان سلحشور هوایرروز و ژاندارمری حاضر می شد و رهنمودهای لازم را به آنان ارائه می کرد.

شهید فلاحی مأمور رسیدگی به بازسازی شهر طیس

یکی از هنرهای افتخار آمیز شهید تیمسار فلاحی که تاکنون از نظر افکار عمومی پنهان مانده، مأموریت

زدن به آشوب و اغتشاس در برخی از نقاط کشور، بر حادثه زلزله طیس سرپوش گذاشت. سرتیپ خلبان محمد کریم عابدی نقل کرده است: «در دیداری که همراه شهید فلاحی در اوایل انقلاب با امام (ره) در قم داشته ایم از آن حضرت تقاضا کردیم که به نیروی زمینی اجازه دهند کمی از امکانات لجستیکی و هلی کوپترهای هوایرروز را برای بازسازی طیس اختصاص دهد. امام با روح بلند و ملکوتی شان فرمودند: شما یک دفتر برای بازسازی طیس دایر کنید، و هر جا لازم باشد کمک خواهیم کرد. امام سپس به تیمسار فلاحی دستور دادند که آقای عابدی هر چه امکانات لازم دارد

امیر ولی الله فلاحی در روز ۲۷ خرداد سال ۱۳۵۹ در حالی جانشینی ستاد مشترک ارتش را بر عهده گرفت که بحران سیاسی داخلی ناشی از سیاست های نابخردانه بنی صدر و آشوب و نا امنی در کردستان و نیز آماده سازی رژیم علفقی صدام برای تجاوز به ایران به اوج رسیده بود

جلوگیری از تحقق آرمان‌های مقدس مردم مسلمان ایران بود. در میان حوادث آن روزگار تصرف شهر و پادگان سنندج، غارت پادگان مهاباد و تلاش برای تصرف شهر پاوه و خطر سقوط آن بازتاب بیشتری داشت. تا جایی که امام خمینی (ره) برای نجات مردم آن شهر و جلوگیری از کشتار آنان توسط مهاجمان سنگدل و به منظور جلوگیری از سقوط آن چند پیام جداگانه برای مردم و نیروهای مسلح صادر فرمودند. دشمن از نخستین روز پیروزی انقلاب اسلامی تا هفت ماه پس از آن همه شهرها و راه‌ها و مواضع مهم کردستان را تسخیر کرد، و قصد داشت با تسلط بر شهر پاوه کار جدایی این استان را از سرزمین ایران یکسره کند. پنج هزار جنگجوی مسلح از گروهک‌های چپی احزاب دموکرات، کومله، چریک‌های فدایی خلق و... که از پشتیبانی دشمنان خارجی به ویژه رژیم بعث عراق برخوردار بودند، دست به دست هم داده و روز ۲۴ مرداد سال ۱۳۵۸ پاوه را به محاصره خود در آوردند و راه کرمانشاه را بستند و چند کامیون آذوقه را به یغما بردند. مردم پاوه در فرمانداری متحصن شدند و از دولت تقاضای کمک کردند. ولی از دست حدود ۳۰۰ پاسدار گرد محلی که از پاوه دفاع می‌کردند، در مقابل هزاران جنگجوی ضد انقلابی و مسلح به انواع سلاح‌های سبک و سنگین کاری ساخته نبود.

مهاجمان با بستن راه‌های ورودی شهر هر جا پاسدارای می‌یافتند، دستگیر و سر از بدن او جدا می‌کرده و در خیابان‌های شهر می‌چرخاندند، تا در میان مردم رعب و وحشت ایجاد نمایند. مهاجمان به بیمارستان شهر حمله کردند و بیماران و پرستاران را به رگبار بستند، و تعدادی از آنان را به شهادت رساندند. این جنایات فجیع باعث برانگیختن خشم عمومی شده، و بازار تهران و قم در همبستگی با مردم پاوه تعطیل گردید. نیروهای انقلابی، نظامی و سیاسی برای رفتن به پاوه اعلام آمادگی کردند. دولت وقت در پاسخ به تقاضای مردم پاوه چند گروهان پاسدار تازه نفس از کرمانشاه و مریوان به وسیله هلی کوپتر اعزام کرد. پاسداران به مدت ۱۰ روز مقاومت کردند و به شهادت رسیدند و فقط ۱۶ نفرشان زنده ماندند. نیروهای ضد انقلاب از تفاعات اطراف پاوه را تسخیر کرده و به طور مستمر شهر را با تیربار سنگین به رگبار می‌بست.

باقیمانده پاسداران انقلاب تا بامداد روز ۲۵ مرداد مقاومت می‌کنند، و در همان روز تیمسار فلاحی و دکتر چمران و ابو شریف فرمانده وقت سپاه پاسداران به فرمان امام (ره) با دو هلی کوپتر به کمک مردم پاوه می‌شتابند. هلی کوپترها در زیر رگبار آتش مهاجمان به کمک مجروحان اقدام می‌کنند و تعداد زیادی از آنان را به بیمارستان‌های کرمانشاه انتقال می‌دهند.

اوضاع و شرایط پاوه با توجه به موقعیت کوهستانی آن به قدری سخت و خطرناک شده بود که کاری از دست تیمسار فلاحی و دکتر چمران ساخته نبود، و این تنها فرمان بسیج عمومی ولایت فقیه (ره) بود که به محض صدور آن مردم از سراسر ایران اسلامی به سوی پاوه به حرکت در آمدند و گروهک‌های ضد انقلاب نیز که عواقب و ابعاد این فرمان تاریخی را پیش بینی کرده بودند، از پاوه متواری شدند. شهید چمران در خصوص نقش شهید فلاحی در نجات

یکی از هنرهای افتخار آمیز شهید فلاحی که تاکنون از نظر افکار عمومی پنهان مانده، مأموریت ایشان از سوی امام خمینی (ره) برای رسیدگی به امر بازسازی شهر زلزله زده طبس می‌باشد. آنگاه میان شهید و طبس پل هوایی برقرار می‌شود، و لشکر ۷۷ خراسان به دستور فلاحی وارد عمل می‌شود

شهید فلاحی در کردستان

دشمنان و مخالفان انقلاب اسلامی به منظور به زانو درآوردن نظام نوپای اسلامی، در برخی از نقاط کشور مانند کردستان، خوزستان، سیستان و بلوچستان و گنبد به آشوب و اغتشاش و غارت پادگان‌های ارتش در کردستان دست زدند. هدف ظاهری حزب دمکرات کردستان و خلق عرب در خوزستان دفاع از حقوق مردم محروم کرد، و عرب زبانان خوزستان بود، اما بدون شک هدف و انگیزه پنهان آنان تجزیه طلبی و بحران آفرینی و دامن زدن به تشنج در جامعه و

در پایان این رژه باشکوه ضمن تفقد خلبانان و همافران شرکت کننده و ایراد سخنانی در تجلیل از نقش و جایگاه ارتش جمهوری اسلامی ایران، روز ۱۹ تیرماه را روز هوانیروز اعلام فرمودند.

حکم جانیشینی شهید فلاحی برای ستاد مشترک ارتش

بسمه تعالی
تیمسار سرتیپ ولی الله فلاحی
به موجب این حکم از تاریخ ۱۳۵۹/۳/۲۷ به جانشین ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران منصوب می‌گردید. ضرور است هرچه زودتر نسبت به تشکیل یک ستاد هماهنگ کننده نیروها، متناسب با موقعیت‌ها و مأموریت‌های محوله بر اساس اندیشه اصیل اسلامی و دستیابی بیشتر و آمادگی کامل جهت پاسخگویی به خواست‌ها و ضرورت‌های انقلاب اسلامی اقدام، و ترتیبی اتخاذ نمایند که در انتخاب همکاران رعایت تقوا و کارایی هر دو ملحوظ گردد. لازم است هر هفته یک شورای ستاد ارتش با شرکت فرماندهان نیروها با حضور من تشکیل شود تا مسائل ارتش و به خصوص تغییرات بنیادی آن به نحو پیگیر تعقیب گردد و به خواست خدا به نتیجه برسد.
رئیس جمهور و فرمانده کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران
دکتر سید ابو الحسن بنی صدر

۱۱-۱۸۱۲۳

نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی

از نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران (شماره ۱۳۰۸/۲۸۳۲۸)
تاریخ ۱۳۵۸/۳/۲۸
پوست

تلفنگرام

دستور فرمائید ستوان دوم شهید کریم عابدی برای سرپرستوار طرح
بازسازی شهر زلزله زده طبس تا دستور ثانوی به قرارگاه نیروی
زمینی مأمور و در پروازها و پروازها شرکت نماید

رئیس ستاد نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی سرتیپ فلاحی



باقیمانده پاسداران انقلاب تا بامداد روز ۲۵ مرداد در پاوه مقاومت می کنند، و در همان روز تیمسار فلاحی و دکتر چمران و ابو شریف فرمانده وقت سپاه پاسداران به فرمان امام (ره) با دو هلی کوپتر به کمک مردم پاوه می شتابند

از لوٹ وجود گروهک های جنایتکار آغاز گشت، و رحمت و پیروزی در سایه فرمان انقلابی ولایت فقیه نازل گردید.

بیانیه ستاد مشترک ارتش در خصوص پاکسازی شهر پاوه

در اجرای فرمان رهبر عالیقدر انقلاب اسلامی ایران و فرماندهی کل قوا نیروهای مسلح ارتش جمهوری اسلامی ایران، اینک یگان های زرهی، توپخانه، نیروهای ویژه هوایر، ژاندارمری و پاسداران انقلاب به منظور در هم کوبیدن عناصر ضد انقلاب و پاکسازی منطقه پاوه با قاطعیت وارد عمل شدند و ساعت ۶ بامداد امروز ۱۳۵۸/۵/۲۸ قبل از موعد مقرر توانستند شهر پاوه را تأمین و با وارد آوردن تلفات به عناصر ضد انقلاب اسلامی آن ها را متواری سازند.

با این وصف ستون های نیروهای کوماندویی و زرهی مجهز به تانک و توپ به فرماندهی شهید فلاحی در روز ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۸ وارد پاوه شدند، و در مواضع استراتژیک شهر استقرار یافتند، و در نتیجه امنیت و آرامش در این شهر حکمفرما شد، و خطر به کلی منتفی گشت، و از آن پس پیروزی های پی در پی

هلی کوپتر بلند می شد، و از شهر بیرون می رفتیم، من زنده می ماندم. اما حضور در شهر هیچ امیدی به همراه نداشت. دو فروند هلی کوپتر آمدند من را ببرند که اولی هدف قرار گرفت و سقوط کرد. اما دومی که در آن بودم ۹ گلوله به آن اصابت کرد و سرانجام از زمین بلند شد و به کرمانشاه بازگشتم».

در پی صدور فرمان امام (ره) شهید فلاحی عصر همان روز از کرمانشاه برای شهید چمران پیام ارسال کرد که نیروهای زیادی بسیج شده و آماده حرکت به سوی پاوه هستند و امکانات فراوانی فراهم شده است. منتها باید فرودگاه پاوه آزاد شود تا هلی کوپترها بتوانند به زمین بنشینند، و نیروها و تجهیزات را منتقل کنند.

شهید چمران در پی دریافت این پیام، همراه ده ها تن از نیروهای سپاهی و جوانمردان کرد مسلمان برای تصرف فرودگاه پاوه به حرکت درآمدند، و از سه طرف به فرودگاه حمله بردند، و بیدرتنگ آن را تسخیر کردند. شهید چمران در پی این اقدام برای شهید فلاحی پیام فرستاد که شهر آماده پذیرش نیروهای کمکی است، و از ساعت ۱۸ تا نیمه شب هلی کوپترها مرتب از پایگاه کرمانشاه به پاوه نیروی

پاوه در خاطرات خود گفته است: «با تیمسار فلاحی که همیشه در کردستان پا به پای من می آمد و بزرگترین فداکاری ها را از خود نشان می داد توسط یک هلی کوپتر عازم پاوه شدیم. در بالای پاوه به هر جا نزدیک می شدیم، رگبار گلوله از ما استقبال می کرد. با وجودی که به سلامت خود اطمینان نداشتیم، سرانجام در فرودگاه پاوه فرود آمدیم، و زیر رگبار دشمن سینه خیز خود را به پشت دیوارها رساندیم و با زحمت وارد پاسگاه ژاندارمری شدیم، و سخت ترین نبردها را شروع کردیم».

شهید چمران می افزاید: «در حالی که وضع هر لحظه وخیم تر می شد، و دشمن در آن شب مخوف حمله سراسری خود را در پاوه شروع کرد، و ما دل به شهادت گذاشتیم. در آن شب خطرناک فقط دو نقطه شهر در دست ما بود. یکی پاسگاه ژاندارمری و دیگری خانه پاسداران و من با تیمسار فلاحی دو شب اول را در پاسگاه ژاندارمری گذرانیدیم و از شب تا صبح زیر رگبار گلوله دشمن می جنگیدیم. من ابعاد فرمان تاریخی امام (ره) را خوب می دانستم و معتقد بودم که باید این فرمان انقلابی را قاطعانه و انقلابی به مورد اجرا بگذاریم».

لازم به یاد آوری است که دو روز قبل از صدور فرمان تاریخی امام (ره)، آن دو شهید بزرگوار در پاسگاه ژاندارمری پاوه برنامه ریزی می کنند که تیمسار فلاحی در پایگاه هوانیروز کرمانشاه مستقر شود و عملیات هلی بُرد نیروهای کمکی را به پاوه هماهنگ کند. چون ایشان فرمانده نیروی زمینی است و سمت نظامی دارد، و از نظر اداری برای پیشبرد کارهای می تواند مؤثرتر باشد. تیمسار فلاحی در خصوص چگونگی یافتن راه های مقابله با بحران پاوه و نحوه همکاری با شهید چمران طی اظهاراتی دیدگاه خود را چنین بیان کرده است: «در حادثه پاوه همراه ایشان (چمران) بودم. شهر کاملاً در محاصره افراد مسلح بود و هیچ راهی برای نفوذ به شهر وجود نداشت، مگر از راه هوا. به اتفاق هم با هلی کوپتر وارد پاوه شدیم. آن هم زیر باران گلوله و سرانجام خودمان را به پاسگاه ژاندارمری رساندیم. طرف یکی دو روز محاصره پاوه هر چه پیام فرستادیم جواب نیامد، و در نتیجه با دکتر توافقی کردیم و قرار شد یکی از ما دو نفر از پاوه خارج شود و کمک بیاورد. دکتر به من گفت: اگر از شهر خارج شوم روی نیروی زمینی و نیروی هوایی فرماندهی ندارم. اما تو بر نیروهای زمینی و هوایی فرماندهی داری. ضمن این که من در این جا با عملیات نامنظم آشنایی دارم. بهتر است تو بروی. البته این پیشنهاد او یک فداکاری کامل بود. چون اگر

تفویض اختیارات فرماندهی کل قوا به شهید ولی الله فلاحی

در پی عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا به دلیل کارشکنی های آشکار او در اداره امور جنگ با دشمن متجاوز یعنی، امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی طی حکمی اختیارات فرماندهی کل قوا را به سرلشکر فلاحی تفویض کردند.

بسم الله الرحمن الرحيم

تیمسار ولی الله فلاحی جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران.

تا تعیین تکلیف جانشین فرماندهی نیروهای مسلح ستاد مشترک مجاز است با استفاده از اختیارات مقام رهبری، مأموریت های محوله را انجام دهد.

روح الله الموسوی الخمينی

۶۰/۳/۲۱

پی نیروهای انقلاب در سایر بخش های کردستان ادامه یافت، و در عرض دو هفته اغلب شهرها و راه های ارتباطی و نقاط استراتژیک کردستان به تصرف نیروهای مدافع انقلاب درآمد.

کمکی از تیپ کوماندویی نوه و پاسداران انقلاب منتقل کردند. دیری نپایید که هزاران تن از مردم شهرهای دور و نزدیک وارد پاوه شدند، و خیابان های شهر از مردم پرشور پر شده بود، و کار پاکسازی شهر

واحدی در حرکت هستند». شهید فلاحی رئیس ستاد مشترک ارتش، در زمینه ایجاد هماهنگی بین نیروهای مسلح موفقیت‌های چشمگیری به دست آورد. پس از فرار بنی صدر از کشور موفقیت‌های بیشتری کسب کرد که نمونه بارز آن برگزاری جلسات مشترک بین فرماندهان سپاه و ارتش بود که نقش ارزنده‌ای در توقف پیشروی دشمن متجاوز و پیروزی‌های سال اول جنگ به ویژه در عملیات ثامن الائمه (ع) و شکستن محاصره آبادان داشت. حضرت امام (ره) به پاس قدردانی از زحمات این سرباز فداکار ارتش اسلام، طی حکمی مسئولیت جانشین فرماندهی کل قوا را به ایشان تفویض کردند.

تفویض اختیارات فرماندهی کل قوا به شهید ولی الله فلاحی

در پی عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا به دلیل کارشکنی‌های آشکار او در اداره امور جنگ با دشمن متجاوز بعثی، امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی طی حکمی اختیارات فرماندهی کل قوا را به سرلشکر فلاحی تفویض کردند.

در کنترل قوای نظامی است. در بخشی از این اطلاعیه آمده است: لشکر ۲۸ سنندج با کمک مردم شرافتمند و مسلمان سنندج کاملاً منطقه را تحت کنترل دارد و فعلاً هیچ گونه نیازی به کمک بیشتر نیست، و اگر لازم باشد مجدداً درخواست خواهد شد.

شهید فلاحی در جبهه جنوب

امیر سرافراز سرلشکر فلاحی پیش از آغاز تهاجم عراق در ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل حضور مستمر داشت و همواره می‌کوشید میان ارتش، سپاه، بسیجی و گروه جنگ‌های نامنظم، انسجام و هماهنگی به وجود بیاورد. چه ایشان افسری فعال و زحمتکش و عاشق خدمت به میهن و نظام اسلامی بود، و تا جایی که در توان داشت سعی می‌کرد تجربیات ۳۰ ساله خود را در طبق اخلاص قرار دهد. همواره تأکید می‌کرد: «نیروهای سپاه و ارتش در حال حاضر از درون با یکدیگر ادغام و یکپارچه شده‌اند، و تفکیک ناپذیرند. زیرا مبدأ آنان یکی است.. مقصدشان یکی است.. راستا یکی است.. دین یکی است.. رهبر یکی است.. ملت یکی است.. و در همکاری و خدمت در جوار هم به سوی مقصد

چیزی که خیلی به کمک ما آمد پیغام مرحوم اشرافی داماد امام (ره) بود. ایشان سر شب از تهران با من تماس گرفت و خبرها را پرسید. گفتیم: قرار است عملیات انجام شود ولی من دغدغه دارم که ممکن است عملیات انجام نشود، مگر این که امام دستور دهند. ایشان پیغام داد که امام دستور داده‌اند «سوسنگرد باید تا فردا آزاد شود و تیمسار فلاحی هم باید مباشر عملیات باشد».

با آزاد سازی شهر پاره اوضاع در کردستان آرام نمی‌گیرد و آتش غائله همچون شن‌های متحرک به این سو و آن سو سرایت می‌کند. دامنه اغتشاشات و نا امنی‌ها به سنندج مرکز استان کردستان و نیز شهر مرزی نوسود کشیده می‌شود. از اسفند سال ۱۳۵۷ تا مرداد سال ۱۳۵۸ چندمین بار بود که شهر سنندج توسط عوامل فروخته و ضد انقلاب دستخوش نا آرامی و اغتشاش می‌شود. این بار گروهک‌های مسلح غیر قانونی با همکاری حزب دمکرات زنان سنندج را به اسارت می‌گیرند، و با هجوم به پادگان سنندج سربازان را خلع سلاح می‌کنند. امام خمینی (ره) پس از صدور پیام قبلی مبنی بر بسیج همگانی و اعزام نیرو به پاره فرمانی دیگر خطاب به مردم و نیروهای مسلح برای پایان دادن به غائله سنندج و سرکوب و دستگیری و محاکمه اشرار مسلح به این شرح صادر می‌کنند:

بسم الله الرحمن الرحيم

الساعة خیر رسید که در سنندج حزب دمکرات، ارتشی‌ها و سازمان‌های آنان را محاصره کرده‌اند و اگر تا نیم ساعت دیگر کمک نرسد اسلحه‌ها را می‌برند. و از مسجد سنندج اطلاع دادند که حزب دمکرات زن‌های ما را به گروگان برده‌اند. اکیدا به کلیه قوای انتظامی دستور می‌دهم که به پادگان‌های مراکز ابلاغ کنند که به قدر کافی به طرف سنندج حرکت کنند، و با شدت اشرار را سرکوب نمایند. پاسداران انقلاب در هر محلی هستند به مقدار کافی به سنندج و تمام کردستان با پل هوایی بسیج شوند و با شدت تمام اشرار را سرکوب نمایند. تأخیر و لو به قدر یک ساعت تخلف از وظیفه و به شدت تعقیب می‌شود. از ملت ایران می‌خواهم که مراقب باشند هر یک از مأموران تخلف کردند فوراً اطلاع دهند. من انتظار دارم که تا نیم ساعت دیگر از قوای انتظامی به من خیر بسیج عمومی برسد.

والسلام. ۲۸ مرداد ۱۳۵۸

روح الله الموسوی الخمينی

با فرمان امام (ره) ارتش و مردم به سوی سنندج حرکت می‌کنند و غائله به پایان می‌رسد. مردم کرمانشاه در یک حرکت شکوهمند پیاده به سمت سنندج به راه افتادند. لشکر ۲۸ سنندج با صدور اطلاعیه به مردم اطمینان داد که اوضاع سنندج کاملاً

نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی

از نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران (شماره ۱۳۵۸/۴۰۱۴۹)
 تاریخ ۱۳۵۸/۷/۲۷
 موضوع
 تلفنگرام
 پست

 ۱- دستور فرمائید سه فروند هواپیمای سسنا برای طیس طوری
 پیش‌بینی فرمائید که همیشه يك فروند در فرودگاه طیس برای موارد
 اضطراری آماده باشد .
 ۲- هلیکوپترهای موجود در مشهد به دو فروند افزایش یابد -
 (تحت کنترل عملیات لشکر) .

 رئیس ستاد نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی
 سرتیپ فلاحی

فلاحی در زمینه ایجاد هماهنگی بین نیروهای مسلح موفقیت‌های چشمگیری به دست آورد. پس از فرار بنی صدر از کشور موفقیت‌های بیشتری کسب کرد که نمونه بارز آن برگزاری جلسات مشترک بین فرماندهان سپاه و ارتش بود که نقش ارزنده‌ای در توقف پیشروی دشمن و پیروزی در عملیات ثامن الائمه (ع) داشت.

سوسنگرد شکسته شود و اگر تیپ دو نباشد این کار انجام نمی‌شود. جریان را به تیمسار ظهیر نژاد هم گفتم و ایشان قول داده که با بنی صدر صحبت کند تا تیپ بیاید و شما آماده باشید که تیپ را به کار بگیرید. مبدا به خاطر پیغامی که سر شب آمده، تیپ را از دور خارج کنید. نامه را به دست سرهنگ قاسمی می‌رسانی، و اگر خواب بود او را از خواب بیدار می‌کنی. یک نامه هم ساعت دو بامداد برای سرتیپ فلاحی نوشتم. با این اضافه که امام فرمودند که سرتیپ فلاحی هم باید در جریان عملیات باشند و نظارت کنند. این ماجرا را هم نوشتم که می‌خواستند تیپ دو را از ما بگیرند، و گفتم که تیپ دو باید باشند و شما مسئول هستید که این را بگیرید و کار کنید.

نامه را برای سرتیپ فلاحی فرستادم. خیالم راحت بود که کار انجام می‌شود، اما باز هم دغدغه داشتم. بارها شده بود که کار تا لحظات آخر رسیده و به دلایلی تعطیل شده بود. صبح زود که از خواب برای نماز بلند شدم، دیدم اوضاع خوب است. ساعت ۵ صبح تیپ دو از خط عبور کرده بود. همان زمان که نامه را دریافت کردند، مشغول شدند و بعد از دریافت نامه حرکت کرده بودند. وقتی صبح زود به طرف جبهه و عملیات رفتم، دیدم شهید فلاحی و شهید چمران و آقای غرضی هم رفته بودند، و در خطوط مقدم و صحنه درگیری حضور داشتند. حدود ساعت ۱۰ و نیم ظهیر نژاد هم آمد و رفت جلو. همان طور که پیش بینی می‌شد نیروهای ما ساعت ۱۴ و ۳۰ دقیقه پیروز و مظفر وارد سوسنگرد شدند (۱).

سرلشکر محمد سلیمی، فرمانده سابق ارتش جمهوری اسلامی ایران که در آن زمان ریاست ستاد جنگ‌های نامنظم را به عهده داشت، از مأموریت شهید فلاحی برای آزاد سازی سوسنگرد می‌گوید: نیمه شب ۲۵ آبان آقای اشراقی داماد حضرت امام (ره) به حضرت آقا (مقام معظم رهبری) که در ستاد جنگ‌های نامنظم حضور داشتند زنگ زد و گفت: حضرت امام سلام رساندند و فرمودند که اوضاع جنگ چه طور است؟ حضرت آقا فرمودند: فردا قرار است یک عملیات سرنوشت‌ساز شروع شود، اما من نگران هستم. مگر که حضرت امام دستوری بدهند و ببینیم که چه کار باید بکنیم. آقای اشراقی بعد از ده دقیقه دوباره تلفن زد و گفت: این موضوع را به عرض حضرت امام

عمده ما کمبود نیرو بود. گفتم که یک گروهان از تیپ دو لشکر ۹۲ به کمک گردان رزمی ۱۴۸ لشکر خراسان بیاید و در محور حمیدیه - سوسنگرد مستقر شود. بعد تیپ دو لشکر که در دزفول مستقر است و حالا مأمور شده به اهواز بیاید، از خط عبور کند، و حمله را شروع کند. بنابراین تنها نیروی حمله کننده مان تیپ دو لشکر ۹۲ زرهی بود. همچنین قرار شد نیروهای سپاه هم در درون ارتش ادغام شوند. ساعت حمله هم هنگام طلوع خورشید روز ۲۶ آبان بود. با چمران و سرهنگ سلیمی تا ساعت ۱۱-۱۲ نیمه شب صحبت کردیم و رفتیم بخوابیم تا برای حرکت آماده شویم.

تازه خوابم برده بود که چمران آمد و گفت فلاحی بلند شو. گفتم: چه شده؟ گفت: از دزفول خبر دادند که تیپ دو لشکر ۹۲ را نیاز داریم و نمی‌توانیم بدهیم. یعنی نیروی حمله کننده اصلی! خیلی برآشفته شدم که چرا این کار را می‌کنند. با تیمسار ظهیر نژاد فرمانده نیروهای مستقر در دزفول تماس گرفتم و پرسیدم: چرا این دستور را داده‌اید؟

گفت: دستور بنی صدر است و علت هم این است که این تیپ را برای کار دیگری به اهواز آورده‌ایم و اگر بیاید آن جا منهدم می‌شود. ما از ترس انهدام آن نمی‌خواهیم آن را وارد عملیات کنیم. مگر به امر. چیزی که خیلی به کمک ما آمد پیغام مرحوم اشراقی



پژمانی هوایی شهید فلاحی و هم‌زمانش بود. (۱۳۶۰/۷/۷)

داماد امام (ره) بود. ایشان سر شب از تهران با من تماس گرفت و خبرها را پرسید. گفتم: قرار است عملیات انجام شود ولی من دغدغه دارم که ممکن است عملیات انجام نشود، مگر این که امام دستور دهند. ایشان با امام تماس گرفت، و پیغام داد که امام دستور داده‌اند «سوسنگرد باید تا فردا آزاد شود و تیمسار فلاحی هم باید مباشر عملیات باشد».

وقتی این مسئله پیش آمد گفتم حالا وقتش است که این پیغام را بدهم. نشستم دو نامه نوشتم. یکی ساعت یک و نیم بعد از نیمه شب به سرهنگ قاسمی فرمانده لشکر ۹۲ زرهی نوشتم که داماد حضرت امام از قول امام، پیغام داده‌اند که فردا باید حصر

بسم الله الرحمن الرحيم
تیمسار ولی الله فلاحی جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران.
تا تعیین تکلیف جانشین فرماندهی نیروهای مسلح ستاد مشترک مجاز است با استفاده از اختیارات مقام رهبری، مأموریت‌های محوله را انجام دهد.
روح الله الموسوی الخمینی
۶۰/۳/۲۱

توصیه امام خمینی برای نظارت شهید فلاحی بر عملیات آزاد سازی سوسنگرد

مقام معظم رهبری در بیان خاطرت‌شان درباره چگونگی تلاش برای آزاد سازی شهر سوسنگرد و توصیه حضرت امام (ره) برای استفاده از تجربیات و دیدگاه‌های شهید فلاحی در گفت و گویی با سیمای جمهوری اسلامی ایران فرموده‌اند: عصر ۲۳ آبان ۱۳۵۹ و روز جمعه بود و ما در تهران جلسه شورای عالی دفاع داشتیم. قبل از آن که به جلسه بروم سرهنگ سلیمی رئیس ستاد جنگ‌های نامنظم با من تماس گرفت و گفت که سوسنگرد به شدت در فشار و آتش فراوان است و بچه‌ها استمداد می‌کنند. با سرهنگ قاسمی فرمانده لشکر ۹۲ زرهی خوزستان توافق کرده بودیم که حرکتی انجام بگیرد، اما هیچ مقدماتی برای آن فراهم نشده بود. وقتی بنی صدر وارد جلسه شد متوجه شدم از جریان مطلع است و در اتاق دیگری با فرماندهان نظامی مسئله سوسنگرد

را بررسی می‌کرد. در جلسه مطرح کردم که اگر دشمن شهر را بگیرد بچه‌های مدافع شهر شهید خواهند شد. بنی صدر گفت من دنبال قضیه هستم و ما هم زودتر جلسه را تعطیل کردیم که بنی صدر برود دنبال این کار و من دیگر خاطر جمع شدم.

صبح یکشنبه (۲۵ آبان) که وارد اهواز شدم بنی صدر از دزفول با من تماس گرفت. شاید هم من تماس گرفته باشم. به او گفتم چنین وضعی است و بچه‌ها هیچ کاری نکرده‌اند و تو دستوری بده! گفت خوب است که شما به ستاد لشکر ۹۲ زرهی بروید و مسئولین لشکر را تشویق کنید، و من هم از این طرف دستور می‌دهم. من هم به ستاد لشکر رفتم. مشکل

نمونه‌ای از نشانه‌های نبوغ و مهارت نظامی شهید فلاحی این است که با تصمیم به موقع و سرنوشت ساز عملیاتی در هدایت تاکتیکی نیروهای ارتش ایران، توانست از بروز فاجعه سقوط شهر آبادان به دست دشمن یعنی جلوگیری کند.

در عملیات طریق القدس (آذر ماه ۱۳۶۰) که چند ماه پس از شهادت سرلشکر فلاحی در منطقه سوسنگرد به اجرا درآمد و به آزاد سازی شهر بستان منجر گردید، از طرح‌های ابتکاری این امیر سرافراز استفاده شد. شهید فلاحی با توجه به حضور هفت ساله در لشکر ۹۲ زرهی خوزستان و آشنایی با وجب و وجب خاک این سرزمین، دستور داده بود جاده‌های فرعی از تنگه میشداغ تا تپه‌های الله اکبر احداث شود، تا حرکت خودروها و نیروهای پیاده به منظور رخنه به مواضع دشمن در سرزمین‌های شنی خوزستان آسان گردد. این جاده در کوتاهترین زمان توسط نیروهای سپاه اسلام احداث شد و از آن در عملیات آزاد سازی بستان و نیز در عملیات ثامن الائمه استفاده به عمل آمد. با بهره‌برداری از این جاده در عملیات طریق القدس، خطوط مواصلاتی دشمن از شمال به جنوب قطع گردید و حدود ۶۰۰۰ کلم مربع از سرزمین‌های اشغالی خوزستان آزاد شد.

چون ساختار هر اقدام موفق نظامی، مستلزم داشتن شناخت و آگاهی و اطلاعات نظامی از توان دشمن است، شهید فلاحی هنگام تهیه و تدارک طرح‌های عملیاتی سال ۱۳۶۰ همواره خلاقیت فکری و نبوغ نظامی خود را به کار می‌گرفت تا سپاهیان اسلام چه در ارتش، چه در سایر نیروهای رزمی بتوانند به اهداف خود برسند یا دستکم به اهداف خود نزدیک شوند. چه یک فرمانده ارشد تا زمانی که اطلاعات کامل از دشمن و وضعیت عمومی میدان رزم را به دست نیاورده باشد، هرگز نمی‌تواند، تصمیم‌گیری صحیح و قاطع اتخاذ نماید.

پس از عملیات تپه چشمه که در فروردین سال ۱۳۶۰ به مورد اجرا گذاشته شد، و نیروهای کشورمان در جریان آن توانستند تلفات سنگینی بر متجاوزین عراقی وارد نمایند، و یک گردان از نیروهای دشمن را به اسارت درآورند، سرلشکر فلاحی برای بازدید از مناطق آزاد شده و مواضع جدید ارتش در منطقه حضور یافت و به بررسی اوضاع ناشی از این پیروزی پرداخت. زیرا این عملیات مقدمه‌ای برای عملیات‌های منظم بعدی بوده است. ایشان متعاقب این بازدید، طرحی سرنوشت ساز ارائه داد که اجرای آن در عملیات فتح المبین در فروردین سال ۱۳۶۱ یکی از مهمترین عملیات‌های نظامی ایران به شمار می‌آید.

سرتیپ منوچهر دژاکام فرمانده لشکر ۲۱ حمزه در زمان اجرای عملیات تپه چشمه در این باره گفته است: سرلشکر فلاحی هنگام بازدید از ارتفاعات منطقه از من پرسید: برای عملیات آتی پیش‌بینی شما چیست؟ به ایشان گفتم: هدف بعدی اجرای عملیات

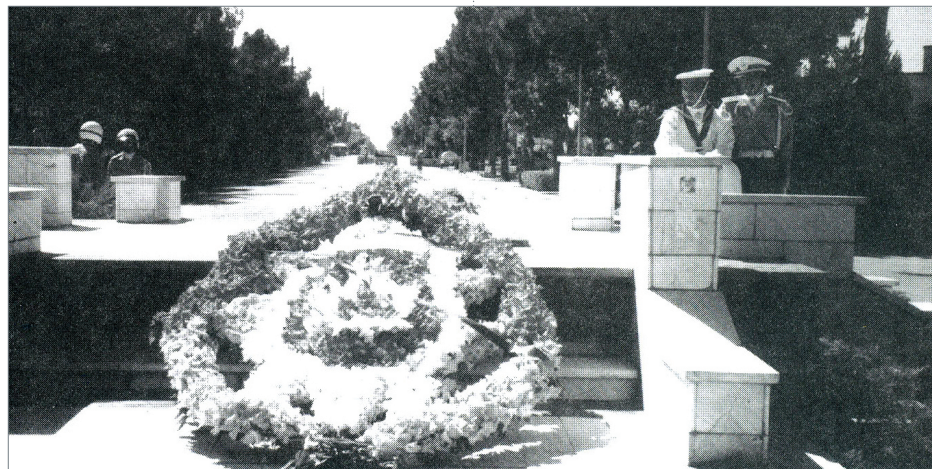
جبهه از این روش استفاده کرد. در روز سوم آبان ۱۳۵۹، پس از تصرف کامل شهر خرمشهر توسط عراقی‌ها، دشمن تصمیم می‌گیرد شهر آبادان را نیز به تصرف خود درآورد. در همان روز گردان ۱۵۳ پیاده به فرماندهی سرهنگ کهنتری از لشکر ۷۷ خراسان به منطقه اهواز می‌رسد و فرمانده وقت لشکر ۹۲ زرهی خوزستان تصمیم می‌گیرد که این گردان را همراه با یک گروهان تانک و یک آتشبار توپخانه از لشکر ۷۷ خراسان را در منطقه سوسنگرد مستقر کند. اما سرلشکر فلاحی پس از بررسی اوضاع و ارزیابی وضعیت جبهه‌ها در پیامی به فرمانده لشکر ۹۲ چنین دستور می‌دهد: «در اجرای امر فرماندهی کل نیروهای مسلح ایران، گردان ۱۵۳ پیاده لشکر ۷۷ و یک آتشبار ۱۰۵ میلم اعزامی زیر امر فرماندهی عملیات ارونند قرار گیرد، تا در منطقه خرمشهر به کار رفته و مسئولیت تأمین و دفاع از شهر را به عهده بگیرد».

پس از صدور این دستور، فرماندهی ارونند به گردان پیاده مزبور ابلاغ می‌کند که هرچه سریعتر در موقعیت آبادان آرایش نظامی بگیرد، تا زیر نظر فرماندهی عملیات این محور تهدید دشمن را برای تصرف این شهر خنثی کند. در نتیجه این حسن تدبیر که از نبوغ نظامی شهید فلاحی ناشی می‌شود، نیروهای دشمن که از روز ۱۹ مهرماه برای اشغال آبادان وارد عمل شده بودند، و تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز کرده بودند، با استقرار نیروهای گردان ۱۵۳ لشکر ۷۷ و حمله به سرپل دشمن بر روی ارونند در جنوب بهممنشیر در منطقه ذو الفقاری، ناکام می‌مانند و زمینگیر می‌شوند. این نمونه‌ای از نشانه‌های نبوغ و مهارت نظامی شهید فلاحی است که با تصمیم به موقع و سرنوشت ساز عملیاتی در هدایت تاکتیکی نیروهای ارتش ایران، توانست از بروز فاجعه سقوط شهر آبادان به دست دشمن یعنی جلوگیری کند. در کتاب «نقش ارتش جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس» آمده است: این گونه تصمیمات شهید فلاحی از عوامل بسیار مهم و سرنوشت ساز جنگ ایران و عراق بود. شکست ارتش عراق در اشغال آبادان، تغییر جهت فوق العاده‌ای به روند جنگ داد. به نحوی که نیروهای عراقی در همه جبهه‌های جنگ از عملیات پدافندی به طور قابل ملاحظه دست کشیدند و به حالت پدافندی درآمدند.

رساندم. ایشان مقرر فرمودند: «تا فردا سوسنگرد باید آزاد شود. در ضمن تیمسار فلاحی باید شخصا مباشر در عملیات باشند». مباشر عملیات یعنی به عنوان چشم کسی که فرمان را صادر کرده، تا عملیات را از نزدیک نظارت کند و گزارش بدهد.

سرتیپ علی صدیق زاده افسر عملیاتی لشکر ۷۷ خراسان درباره حضور سرلشکر فلاحی در جبهه‌های رزم جنوب خاطرات خود را چنین بیان کرده است: شهید فلاحی با آغاز جنگ تحمیلی، ساختمان ستاد مشترک ارتش را ترک کرد و در جبهه‌ها از شمال غرب گرفته تا جبهه جنوب، همیشه در حال تردد بود، و هرچه داشت در طبق اخلاص گذاشت. ایشان به آموزش و هدایت کارکنان ستادی لشکرها و یگان‌های رزمی پرداخت. به طور مستمر از خطوط مقدم جبهه بازدید و نارسایی‌ها را برای فرماندهان مناطق عملیاتی شرح می‌داد. روش سنکر سازی، حفظ آمادگی برای حمله به دشمن، تثبیت مواضع، عملیات شناسایی، مقابله با پاتک‌های دشمن، دفع تجاوز را آموزش می‌داد. گویا یک کلاس عملی فرماندهی و ستاد در جبهه تشکیل داده که موجب روحیه گرفتن نیروها شده بود.

با این وصف حضور سرلشکر فلاحی به عنوان یک مقام بلند پایه ارتش، در خطوط مقدم جبهه علاوه بر ایجاد دلگرمی و روحیه بخشیدن در دل نیروهای حاضر در جبهه، اعم از ارتشی، سپاهی و بسیجی، باعث ایجاد و تقویت روحیه فداکاری و از خود گذشتگی و مقاومت در آنان می‌شده است. ایشان با برقراری ارتباط نزدیک و صمیمانه با فرماندهان نیروهای تحت امر خود که نشانگر نبوغ و ابتکار عمل و هوشمندی یک فرمانده ارشد نظامی است، روحیه اعتماد به نفس و زمینه اطاعت کامل برای اجرای دستورات و کسب پیروزی در عملیات رزمی را فراهم می‌کرده است. در واقع نوع رابطه‌ای که فرمانده با یکا یک افراد مستقر در میدان رزم برقرار می‌کند، در اطاعت پذیری و جان نثاری و بسیاری از رفتارهای آنان در مواقع اضطراری مؤثر است. فرمانده می‌تواند در شرایط سخت و فقدان هرگونه آمادگی از نظر امکانات و تجهیزات، اما با تکیه بر حس میهن دوستی و روحیه مقاومت که در نیروها فراهم شده است، ابتکارات و خلاقیت‌های فراوان بیافریند، و شهید بزرگوار ولی الله فلاحی در مدت کوتاه حضور در



آرامگاه امیر سرلشکر ولی الله فلاحی در بهشت زهرا (س) در جوار مزار آیت الله طالقانی



تحلیلگران و صاحب‌نظران خارجی را شگفت زده کرده بود که چه گونه این ملت دست خالی و با این همه مشکلات ناشی از پیروزی انقلاب، اطمینان دارد که پیروز این جنگ نابرابر خواهد بود.

رئیس وقت ستاد مشترک ارتش در یکی از گفت و گوهای مطبوعاتی، با اشاره به رفت و آمدهای تعدادی از میانجی‌گران بین المللی به تهران برای برقراری آتش‌بس، چون یک سیاست‌مدار حرفه‌ای و یک کارشناس امور بین المللی صحبت می‌کند و می‌گوید: «ما باید برای پیروزی تلاش کنیم. پیروزی به همه این مسائل خاتمه می‌دهد، و نقطه پایانی به همه این حرف‌ها، مذاکرات، رفت و آمدها، کش و قوس‌ها و شکایت‌ها خواهد بود. پیروزی ما در جنگ نقطه پایانی است به کل این مسائل و بر حقانیت ما». شهید فلاحی در گفت و گوهای مکرر، با صراحت خواست قلبی خود را پیروزی در جنگ و تداوم انقلاب اسلامی بیان می‌کرد و بر این عقیده بود که پیروزی ما در جنگ باید برای تداوم انقلاب و گسترش ابعاد جهانی آن باشد.

شهید فلاحی می‌افزاید: «البته جنگ حاضر به علت احتیاط خاصی، طولانی‌تر از موعد مقرر خواهد شد و تحمیلاتی به مردم قهرمان ایران، بر مردم خوزستان، به ویژه مردم شهرهای اهواز، دزفول، آبادان، و مردم فراموش شده شوش خواهد شد. ما در این مناطق به خاطر طولانی شدن جنگ عزیزانی را به عنوان شهید یا مجروح از دست خواهیم داد و از این نظر در پیشگاه وجدان ملت ایران به خصوص مردم خوزستان احساس شرمساری داریم. معتقدیم در شرایط حاضر امکان صلح فراهم نیست. چنین صلحی باید بر اساس موازین قرآنی باشد. باید متجاوز شناخته و محکوم و تنبیه شود... ما چنین تضمینی و چنین زمینه‌هایی را برای رسیدگی دقیق آن هم در محاکم صالح اسلامی که بر اساس موازین اسلامی باشد نمی‌بینیم و یا لا اقل من سراغ ندارم. در صورت ادامه جنگ شرایط ما برای متارکه جنگ تسلیم بی‌قید و شرط عراق در برابر اراده ملت ایران است، تا چنین تجاوزی در دنیا تکرار نشود و یا لا اقل کمتر تکرار شود».

فلاحی تأثیر انقلاب اسلامی را بر دگرگونی و ایجاد تحول در ارتش از وابستگی به غرب و تبدیل آن به یک ارتش مردمی، فزاینده می‌دانست و همواره تأکید می‌کرد: «انقلاب اسلامی در ارتش ایران به اندازه‌ای دگرگونی‌های مثبت و سازنده پدید آورده که ساعت‌ها بحث لازم دارد. اتکای این ارتش به خود، عدم گرایش به دیگران، خودسازی، استقامت، شناخت، بخشی از آثار مهمی است که انقلاب اسلامی روی ارتش گذاشته است. ارتش ما اکنون ثابت کرده که هیچ چیزی قادر نیست او را از انجام مأموریتش باز دارد. ارتش جمهوری اسلامی ایران پاسدار استقلال و تمامیت ارضی و پاسدار نظامی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران است و چشم از این مأموریت‌ها بر نمی‌دارد. این مأموریت را شناخته و درک کرده است. البته خیلی سعی شده است افکار ارتش متمایل به گرایش‌هایی شود، و از هدف اصلی خود منحرف گردد. خوشبختانه آگاهی و شناختی که ارتش در مأموریتش پیدا کرده این دسیسه‌ها به ثمر

و گلوله‌ها از کلاه آهنی استفاده کند، اما ایشان چنین جواب داد: «گر نگهدار من آن است که می‌دانم، شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد».

نظر به این که شهید فلاحی رئیس ستاد مشترک ارتش بود خواهش کردم حال که از کلاه آهنی استفاده نمی‌کنید، پس هنگام انفجار گلوله‌ها به روی زمین دراز بکشید. باز ایشان با لبخند گفت: «تو از من خاطر جمع باش. چون انسان شهید نمی‌شود مگر قبل از شهادت کامل شده باشد. ضمن آن که من هنوز به آرزویم نرسیده‌ام».

پرسیدم: تیمسار مگر چه آرزویی دارید؟ لحظه‌ای تامل کرد و گفت: «می‌دانی تنها آرزوی من چیست؟».

گفتم: آرزوی هر فرد نظامی در مرحله اول سربلندی میهن و اهتزاز پرچم کشور به نشانه عزت و عظمت آن ملت است، و این نشان می‌دهد که مردم آن کشور زنده بویا و در دنیا قابل احترام هستند.

شهید فلاحی گفت: «بله همه اینها درست است. اما من به دلیل این که خوزستان محل خدمت اولیه‌ام بوده، و جب به وجب خاک این سرزمین را می‌شناسم. با توجه به پیش روی سریع عراق آرزو داشتم که ارتش عراق زمینگیر شود که چنین شد. تنها یک آرزوی بزرگ دیگر دارم. آرزویم این است که ارتش متجاوز عراق را از اطراف آبادان تا مراد عقب بنشانیم».

نگرشی بر دیدگاه‌های سیاسی و نظامی شهید فلاحی

تیمسار شهید فلاحی از آغاز جنگ تحمیلی، تا گذشت یک‌سال از جنگ، که تقدیر الهی اجازه ادامه زندگی و خدمت به میهن را به ایشان نداد. ولی در همان یک سال اولیه چنان درخشید که دستاوردهای ارزنده نظامی و خاطره‌های چشمگیری از خود به یادگار گذاشت. چه همیشه به پیروزی می‌اندیشید و این دلواپسی تا لحظه شهادت همراه ایشان بود. ایشان بر این باور بود: «جنگ به رغم وجود محاصره اقتصادی و مشکلات داخلی و فشارهای خارجی سرانجام به پیروزی منتهی می‌شود، منتها در دراز مدت. چنین پیروزی قادر است چهره سیاسی و نظامی منطقه را دگرگون کند. این انقلاب حقیقتی، و این ملت رسالتی دارد که غیر قابل انکار است». این دیدگاه بسیاری از

در نزدیکی سایت خواهد بود. چون بعد از پل نادری در سه راهی قهوه خانه یک رشته تپه وجود دارد که خط مقدم عراقی‌ها را تشکیل می‌دهد. دشمن در جلو تپه‌ها موانع ایذایی کم عمق ایجاد کرده و با سیم خاردار و میادین مین آن‌ها را پوشانده است. شهید فلاحی پس از استماع این توضیحات لحظه‌ای تأمل کرد و گفت: چون دشمن چسبیده به میادین مین است و عمق میادین مین هم کم است شما برای این که به مین‌ها برخورد نکنید، باید در زیر کانال هندلی، تونل حفر کنید و با عبور از آن از پشت دشمن سر در بیاورید.

در حقیقت طرح تاکتیکی عبور زیر زمینی نیروهای ایرانی از موانع دشمن متجاوز و سر در آوردن از پشت خطوط دفاعی سربازان عراقی، یکی از برجسته‌ترین طرح‌های ارزشمند شهید فلاحی است که به مرور زمان در عملیات‌های گوناگون به کار رفت و دستاوردهای ثمر بخشی در پی داشت. بر این اساس هنگامی که مقدمه عملیات افتخار آفرین فتح المبین فراهم می‌شد، تعدادی از فرماندهان ارتش به یزد اعزام شدند تا با بسیج تعدادی کارگر که در زمینه حفر قنات‌های آب زیر زمینی مهارت داشتند، آن‌ها را به منطقه عملیاتی فتح المبین احضار کنند، تا چند رشته تونل زیر زمینی تا پشت مواضع دشمن حفاری نمایند. نیروهای اسلام در آن عملیات همان طور که سرلشکر فلاحی نظر داده بود، از پشت مواضع عراقی‌ها سر در آوردند و دشمن را غافلگیر کردند.

جعفر بریری یکی از محافظین شهید فلاحی درباره نقش ایشان در عملیات سرکوب متجاوزان بعثی در غرب سوسنگرد گفته است: در آبان سال ۱۳۵۹ در سوسنگرد عملیاتی علیه نیروهای عراقی انجام گرفت تا آن شهر از تعرض دشمن رهایی یابد. شهید فلاحی در نقطه‌ای میان خط آتش نیروهای خودی و سربازان دشمن برای نظارت بر این عملیات حضور داشت و تنها فرد همراه ایشان من بودم. تبادل آتش بین دو طرف به شدت ادامه داشت. صدای انفجار گلوله‌های توپ و خمپاره در اطراف ما به طور پراکنده شنیده می‌شد. دکتر چمران در آن عملیات مجروح گردید و تعدادی از رزمندگان ما هم به شهادت رسیدند. به شهید فلاحی پیشنهاد کردم برای محافظت از ترکش‌ها

نمایش بگذارد، و سرنوشت جنگ و روند سیاست حاکم بر کشور را دگرگون کند، و زمینه عزل بنی صدر را توسط امام فراهم کند. در اوایل انقلاب که یک افسر و درجه دار ساده ارتش ادعای فرماندهی بر کل ارتش را داشت، این هوشمندی و ذکاوت شهیدان فلاحی و قرنی و تلاش شبانه روزی سایر افسران و فرماندهان نیروهای سه گانه مسلح ارتش جمهوری اسلامی ایران بود که در سایه رهبری حکیمانه و خردمندانه امام خمینی اقتدار و انسجام را به ارتش بازگرداندند.

بخشی از وصیت نامه شهید بزرگوار سرلشکر ولی الله فلاحی

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خدا.. به نام ایران.. به نام اسلام.. به یاد شهید.. به نام انقلاب.. به نام مبارزه و به نام رهبر انقلاب حضرت آیت الله امام روح الله خمینی..

وصیت من به فرمان خدا، کتاب خدا، و قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران.

زندگی و کارنامه من، قضاوت ملت ایران، به ارتش ایران.

همسر و فرزندان و پدر و مادر و برادران و خواهرم و برادر زادگان و خواهر زادگان و همسران آنها و عمو و عمو زادگان بزرگ را به خداوند و به ملت ایران می سپارم. از همه می خواهم مرا ببخشند و من نیز همه را می بخشم و هیچ آرزوی دوری در این جهان هستی بجز کمال انقلاب و کمال جهاد اکبر ندارم.

فرزند نام

می خواهم به پروردگار جهانیان معتقد باشید. به رسالت محمد امین و پیغمبران سلف و روز رستاخیز مؤمن باشید. به پیشوایان دین و مذهب از طوایف مختلف احترام بگذارید. تمام انسانهایی را که در گذشته و حال و آینده به نحوی از انحاء برای انسانهای دیگر مفید بوده اند محترم بدانید.

سر تیپ فلاحی

۳۰ تیر ۱۳۵۸ ■

پی نوشتها:

(۱) گفت و گوی حضرت آیت الله خامنه ای با برنامه خاطرات جبهه سیمای جمهوری اسلامی ایران در سوم مهرماه ۱۳۶۳.

منبع پایگاه اطلاع رسانی حیات

جدیدی گرفتار نشویم. درست است که پیروزی را می خواهیم و مشتاق پیروزی هستیم و شاید بخش اعظم مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ما در پیروزی حل می شود. اما هرگز حاضر نیستم بهایی سنگینتر از پیروزی را برای کسب پیروزی بپردازیم. مبارزه ما برای رهایی از وابستگی و اسارت است. حرکت و جهش برای کسب استقلال حقیقی است، و به نظر من عاقلانه نیست که برای حصول سریع پیروزی نظامی، یک مشکل سیاسی دراز مدتی که آثار و پیروزی های نظامی را هم ضایع خواهد کرد در مقابل داشته باشیم».

شهید فلاحی در زمینه طرح و اجرای عملیات پیروزمندانه ثامن الائمه (ع) و هدایت نیروهای عمل کننده که به شکستن محاصره آبادان انجامید نقش مؤثری ایفا کرد. در روز هفتم مهر سال ۱۳۳۰ پس از حضور در قرارگاه عملیاتی لشکر ۷۷ خراسان در ماهشهر از اسرای عراقی که در این عملیات به اسارت در آمده بودند، سان دید و لشکر ۷۷ را لشکر ۷۷ پیروز ثامن الائمه (ع) نامگذاری کرد. در آن مراسم سرهنگ نامجوی وزیر دفاع، سرهنگ فکوری فرمانده نیروی هوایی و سر تیپ ظهیر نژاد فرمانده نیروی زمینی حضور داشتند.

شهید فلاحی شامگاه همان روز به همراه تعدادی از شرکت کنندگان مراسم به استثنای سر تیپ ظهیر نژاد عازم اهواز شدند و به وسیله هواپیمای حمل و نقل نظامی «سی - ۱۳۰» به سمت تهران حرکت کردند. ایشان قصد دیدار با امام خمینی (ره) فرمانده کل قوا و ارائه گزارش عملیات به محضر ایشان را داشت، اما هواپیما قبل از رسیدن به تهران در اطراف کهریزک سقوط کرد و سرلشکر فلاحی و همراهان به دیدار معبود شتافتند و بدین سان به جمع دیگر شهدای میهن اسلامی پیوست.

سخن آخر

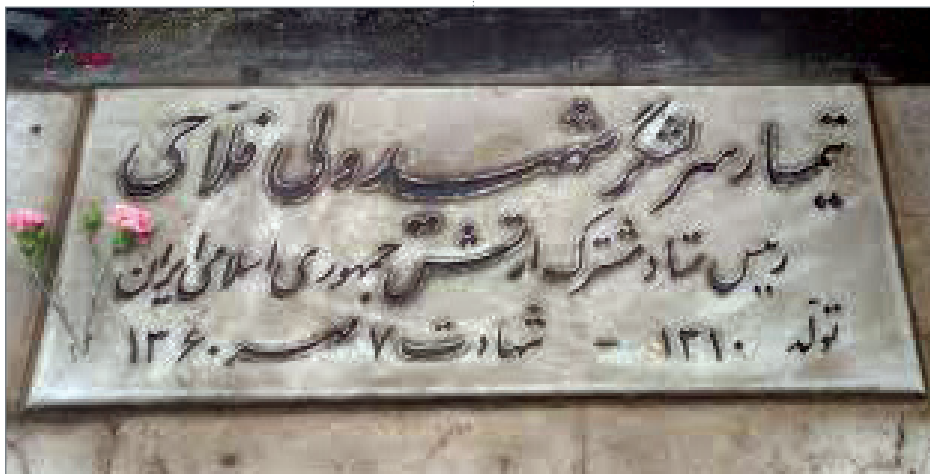
هوشمندی و ظرافت کاری شهید فلاحی همین بس که در مقاطع حساس بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و در بحران کردستان و نیز در دوران دفاع مقدس توانست تصمیمات مدبرانه و قاطعانه خود را در پیوستن به دو نماینده حضرت امام (ره) در شورای عالی دفاع، یعنی مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای و شهید گرانقدر دکتر چمران به

هوشمندی و ظرافت کاری شهید فلاحی همین بس که در مقاطع حساس بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و در بحران کردستان و نیز در دوران دفاع مقدس توانست تصمیمات مدبرانه و قاطعانه خود را در پیوستن به دو نماینده حضرت امام (ره) در شورای عالی دفاع، یعنی مقام معظم رهبری و شهید دکتر چمران به نمایش بگذارد

نرسیده است. زیرا هیچ عاملی نمی تواند ارتش را از راستای مأموریتش منحرف نماید».

رئیس وقت ستاد مشترک ارتش در بخش دیگری از اظهارات خود، به تأثیر جنگ تحمیلی در تحول و تغییر کلی مفاهیم نظامی ارتش و کشف استعداد های نهفته اشاره کرده و افزوده است: «یکی از تأثیرات و محاسن جنگ این است که به تدریج به خود متکی می شویم. در برنامه ریزی ها، در برآوردهای مان، قلم ما به آن چه که هستیم گرایش دارد. به آن چه که داریم و می توانیم داشته باشیم و به افزایش تولیدات داخلی، به ابتکار و خلاقیت استوار است. این فکر در ما پیدا شده و به وجود آمده است. ما به تدریج می رویم که استعدادهای جدیدی را کشف کنیم. این استعدادهای کشف و خلق و در راستای راستین خود قرار گرفته اند. همچنین در آینده از کمبود فرماندهان خوب بی نیاز می شویم».

شهید فلاحی منشأ همه ترورها و اقدامات مسلحانه گروهک های ضد انقلاب را توطئه ابر قدرت ها می دانست و می گفت: «ایجاد نفاق و دو دستی در جامعه و افزایش آسیب پذیری ما در برابر نفوذ عوامل بیگانه و سرانجام تجزیه ما از اهداف امپریالیسم از این گونه ترور هاست. معتقدم ابر قدرت ها مسائلی در آسیای باختری دارند و سال هاست که در قبال این مشکل ایستاده اند. هنوز هم راه حل قطعی برای حل مسائل سیاسی و اقتصادی خود نیافته اند. منظور نهایی ابر قدرت ها رها شدن از مشکلاتی داخلی شان است. می خواهند منافع شان برای سالیان طولانی تأمین گردد. تیسمار سرلشکر فلاحی هنگام حضور در جبهه های رویارویی با عوامل استکبار جهانی تنها به کسب پیروزی می اندیشید، و این پیروزی را در چارچوب موازین قرآنی و اسلامی جستجو می کرد و هرگز نخواست در راه کسب موفقیت های لحظه ای با منافع انقلاب اسلامی ریسک کند، و یا در دام ترندهای ابر قدرت ها و مسابقه تسلیحاتی آنان درگیر شود، و کشورمان بار دیگر در دام هیولای نفرت انگیز وابستگی نظامی گرفتار شود. در این زمینه بخشی از اظهارات این سردار بزرگ اسلام را می خوانیم: «در تجارب حاصل از عملیات نظامی و درک و شناخت ما از مقاصد ابر قدرت ها، این جنگ به ما آموخت که ما برای ادامه دفاع، احتیاط را لازم بدانیم تا بار دیگر از نظر وابستگی به دام قدرت صنعتی نظامی



سرتیپ جانباز احمد دادبین در سال ۱۳۵۳ وارد دانشکده افسری شد و سه سال بعد برای شرکت در دوره آموزش مقدماتی به مرکز آموزش پیاده شیراز انتقال یافت، که شهید فلاحی فرماندهی آن مرکز را به عهده داشت. با آغاز غائله کردستان توسط ضد انقلاب، دادبین عازم منطقه شمال غرب شد و به فرماندهی یکی از تیپ‌های فعال در کردستان منصوب گشت. پس از گذشت مدت کوتاهی فرماندهی لشکر ۲۸ کردستان را پذیرفت و در آن شرایط بحرانی این مسئولیت را به مدت دو سال به نحو مطلوب ادامه داد تا این که به ارتقاء درجه نایل آمد و به فرماندهی قرارگاه حمزه سید الشهداء (ع) منصوب شد. امیر احمد دادبین یکی از نظامیان انقلابی است که در دوران مبارزات مردم به رهبری امام خمینی (ره) همراه افسران و درجه داران آگاه و متعهد حضور چشمگیری در صحنه مبارزه داشت. ایشان پس از شهادت سرلشکر علی صیاد شیرازی به فرماندهی نیروی زمینی ارتش منصوب شد و به مدت دو سال و نیم در این سمت خدمت کرد.



نگاهی به موقعیت‌سناسی شهید فلاحی در گفت‌وگو با سرتیپ جانباز احمد دادبین
فرمانده پیشین نیروی زمینی

شهید فلاحی روحیه امام گونه داشت



یاد دارید؟

بعد از پیروزی انقلاب، وقتی ضد انقلاب در کردستان بحران آفرینی کرد، من همراه شهید شهرام فر و تعداد زیادی از افسران و نظامیان به وسیله یک فروند هواپیمای نظامی عازم کردستان شدیم، تا با ضد انقلاب بجنگیم. شهید شهرام فر این عده را بدون مجوز جمع کرده و همراه آنان راهی کردستان شده بود. مسئولان لشکری این هواپیما را هنگام پرواز به سوی سنندج به تهران برگرداندند. گمان کنم هواپیما به آسمان قزوین رسیده بود. وقتی به تهران برگشتیم شهید فلاحی، شهید شهرام فر را احضار کرد، و از ایشان پرسید شما کجا می‌رفتید؟ شهید شهرام فر که فرمانده اکیپ ما بود به شهید فلاحی گفت خب ما به کردستان می‌رفتیم تا با شورشیان بجنگیم. برای تفریح که به کردستان نرفته بودیم. شهید فلاحی برگشت به شهید شهرام گفت این طور که نمی‌شود رفت و جنگید. شما نظامی هستید و دستکم باید اجازه و حکم مأموریت بگیرید.

منظورش این بود که خودسرانه نمی‌شود اقدام کرد؟ همین طور است. شهید شهرام فر گفته بود که خیلی خوب به ما اجازه دهید تا به کردستان برویم. شهید فلاحی در همان ملاقات برای شهید شهرام فر حکم مأموریت و اجازه عزیمت به کردستان را صادر کرد، و ما اولین اکیپی بودیم که با امریه شهید فلاحی به کردستان رفتیم.

گویا شهید فلاحی شخصا به کردستان می‌رفت و از نزدیک به اوضاع رسیدگی می‌کرد...

ایشان به شدت پیگیری می‌کرد که مجموعه شهید شهرام فر در کردستان چه کار می‌کند. ضمن این که ما را راهنمایی می‌کرد، تا بچه‌ها کارشان را درست انجام دهند، فعالیت‌های ما را زیر نظر داشت که در کارمان موفق هستیم یا مشکل ایجاد می‌کنیم.

در کدام یک از شهرهای کردستان مستقر شده بودید؟
در سنندج پیاده شدیم و بعد از گذشت یک شبانه روز به بانه رفتیم. هرگاه شهید فلاحی به سنندج می‌آمد، از آن جا اکیپ ما را هدایت و راهنمایی می‌کرد.

در آن موقع که در پادگان سنندج پیاده شدید، وضعیت پادگان چه گونه بود.

پادگان در محاصره بود و یک عده نیرو از داخل پادگان مقاومت می‌کردند، و ما در آن موقع که وارد پادگان شدیم، ضد انقلابیون فشار زیادی بر پادگان وارد می‌آوردند. ■

و روحیه پرسنل ارتش توجه خاص بود. به همین دلیل هم پرسنل ارتش ایشان را دوست داشتند، و هم به ایشان اعتقاد داشتند، و هم به حرف ایشان گوش می‌کردند.

شهید فلاحی از روحیه بسیار قوی برخوردار بود. هرگز از قدرت ضد انقلاب نگرانی نداشت. فقط به این فکر بود که نیروهای خودی را سازماندهی و هدایت کند، و منطقه را از دست ضد انقلاب بگیرد. این شجاعت و اعتماد به نفس شهید فلاحی را می‌رساند. روحیه امام گونه داشت که شخصا همراه سربازان خود وارد عمل می‌شد

روحیه شهید فلاحی را در مبارزه با ضد انقلاب در کردستان چه گونه یافتید؟

شهید فلاحی از روحیه بسیار قوی برخوردار بود. اصلا فکر نمی‌کرد که ضد انقلاب چه قدر قدرت دارد. فقط به فکر این بود که نیروهای خودی را سازماندهی و هدایت کند، و منطقه را از دست ضد انقلاب بگیرد. هرگز از قدرت ضد انقلاب نگرانی نداشت، و این شجاعت و اعتماد به نفس شهید فلاحی را می‌رساند.

روحیه امام گونه داشت که شخصا همراه سربازان خود وارد عمل می‌شد. همیشه همراه پرسنل در خط مقدم حضور داشت. حضور ایشان در خط مقدم به پرسنل ارتش انگیزه می‌داد تا خوب کار کنند.

از شهید فلاحی چه خاطره ناگفته‌ای به

بفرمایید از چه سالی با شهید فلاحی همکاری داشتید؟
موقعی که دوره آموزشی مقدماتی را در پایگاه پیاده شیراز می‌گذراندم، شهید فلاحی فرماندهی آن مرکز را به عهده داشت، و آن جا با ایشان آشنا شدم. در حقیقت حرکات و رفتار ایشان را در مقایسه با حرکات دیگر افسران پایگاه متفاوت دیدم. شهید فلاحی روزهای پنجشنبه در صبحگاه عمومی پایگاه، حتما بخشی از خطبه‌های نهج البلاغه را برای افسران و درجه داران می‌خواند، و خیلی زیبا تفسیر می‌کرد.

بعد از این که انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی به پیروزی رسید، شهید فلاحی در اوایل انقلاب تلاش زیادی به عمل آورد تا از افسران شاخص و کاردان استفاده کند، و ارتش و نیروی زمینی را سازماندهی نماید. همچنین وقتی بحران کردستان به وجود آمد، و جنگ بر کشورمان تحمیل شد، شهید فلاحی با کمک تعدادی از هم‌دوره‌ای‌های خود در میدان جنگ و در مبارزه با ضد انقلاب فعالیت می‌کرد.

مدتی فرمانده نیروی زمینی بودید. آیا از تلاش ایشان برای سازماندهی نیروی زمینی بعد از پیروزی انقلاب چیزی به یاد دارید؟

چون زمان زیادی گذشته چیزی به یاد ندارم. ولی می‌دانم که عملکرد شهید فلاحی با سایر افسران ارتش فرق می‌کرد. نوع مدیریت ایشان مدیریت خاص بود، که توانست سازمان ارتش را متحول کند. همچنین توجه ایشان به سازمان ارتش



■ امیر دادبین اولین نفر سمت چپ در کنار مقام معظم رهبری در زرمایش ولایت نیروی زمینی ارتش



درآمد

سر تیپ سیاوش جوادیان یکی از افسران بلند پایه نیروی زمینی است که در مقاطع حساس بحران کردستان حضور داشته و در کنار شهید سر لشکر ولی الله فلاحي با عوامل خود فروخته ضد انقلاب جنگیده است. این افسر پیشکسوت پس از پایان دوره آموزشی در دانشکده افسری تهران در سال ۱۳۴۳، دوره مقدماتی را در مرکز پیاده شیراز طی کرد، و در سال ۱۳۴۴ به لشکر زنجان و سپس به اداره دوم کشورهای عربی در ستاد مشترک ارتش منتقل شد. سر تیپ جوادیان در سال ۱۳۵۳ مجدداً به مرکز پیاده شیراز انتقال یافت و تا سال ۱۳۵۵ دوره‌های مقدماتی و عالی پیاده را طی نمود و از آن جا به لشکر ۲۸ کردستان اعزام شد. ایشان با توجه به شناختی که از کشورهای عربی داشت چند سالی هم در قالب نیروهای ایرانی ناظر بر آتش بس وابسته به سازمان ملل متحد مستقر در بلندی‌های اشغالی جولان مأموریت داشت. در پی پیروزی انقلاب اسلامی به مهبین بازگشت و به یگان اصلی خود در لشکر ۲۸ کردستان در سنندج پیوست، که بحران کردستان تازه شکل گرفته بود و ایشان در کنار شهیدان بزرگوار هم چون علی صیاد شیرازی و حسن آبشناسان، محمد بروجردی در فرارگاه حمزه سیدالشهداء (ع) نقش ارزنده‌ای در مبارزه با ضد انقلاب ایفا کرد. خاطرات این افسر ارشد نیروی زمینی را درباره شهید فلاحي با هم می‌خوانیم:

نگرشی بر مدیریت شهید فلاحي در بازسازی ارتش و روش پایان دادن به بحران کردستان در گفت و گو با سر تیپ ستاد بازنشسته سیاوش جوادیان



شهید فلاحي افسری جسور و شجاع بود

در جنوب پادگان سنندج تپه‌ای قرار داشت به نام حاجی آباد که ضد انقلاب در آن متمرکز شده بود، و پادگان را به شدت زیر آتش قرار می‌داد. شهید فلاحي در همان شرایط درخواست هلی کوپتر کرد تا سوار شود و برود تپه حاجی آباد را شناسایی کند، که ما چنین اجازه‌ای را به ایشان ندادیم.

یک استواری به نام مجتبی نجف پور داشتیم که در پادگان یک واحد ضربت تشکیل داده بود، تا از رخنه عناصر ضد انقلاب به پادگان جلوگیری به عمل آورد. ایشان در همان حال از پشت به خانه‌های نیمه ساخته رفت و دو تن از عناصر ضد انقلاب را که تیراندازی می‌کردند، دستگیر کرد و دست بسته همراه خود آورد.

در جنوب پادگان هم تپه‌ای قرار داشت به نام حاجی آباد که ضد انقلاب در آن متمرکز شده بود، و پادگان را به شدت زیر آتش قرار می‌داد. شهید فلاحي در همان شرایط درخواست هلی کوپتر کرد تا سوار شود و برود تپه حاجی آباد را شناسایی کند، که ما چنین اجازه‌ای را به ایشان ندادیم. ولی بنده به همراه آقای نجف پور و ۱۴ نفر دیگر با هلی کوپتر برفراز تپه حاجی آباد به پرواز درآمدیم و آن جا را شناسایی کردیم. گروهی از عناصر ضد انقلاب بالای تپه مستقر بودند و با تیربار سنگین به سوی پادگان تیراندازی می‌کردند. می‌خواهم بگویم که شهید فلاحي یک فرمانده بسیار شجاع و جسور و پیگیر کارها بود، تا هر چه سریعتر به غائله پادگان سنندج پایان دهد.

پادگان، فرماندهی آن گردان به عهده من و آگدار شد. سرهنگ جوادی سپس به من مأموریت داد تا پادگان ژاندارمری را که به اشغال ضد انقلاب درآمده بود، آزاد کنم و اجازه ندهم دوباره به تصرف ضد انقلاب درآید. عناصر ضد انقلاب تمام وسائل این پادگان را هم غارت کرده بودند.

فاصله پادگان ژاندارمری با پادگان سنندج چه قدر بود؟ در کنار پادگان سنندج یک پادگان کوچکی وجود داشت که گردان امداد ژاندارمری کردستان در آن مستقر بود، که مدتی به اشغال ضد انقلاب درآمده بود. وقتی ضد انقلاب در تصرف پادگان سنندج ناکام ماند، از پادگان ژاندارمری هم عقب نشینی کرد. فردای همان روز شهید فلاحي به پادگان سنندج آمد و بلافاصله به گشت زنی در اطراف و رسیدگی خیلی دقیق به اوضاع پادگان پرداخت. در آن شرایط ضد انقلاب همچنان پادگان را زیر آتش گرفته بود. در شمال شرقی پادگان یکسری خانه‌های سازمانی نیمه ساز وجود داشت که تعدادی از عناصر ضد انقلاب در آن رخنه کرده بودند، و به سوی مراکز نظامی پادگان تیراندازی می‌کردند. شهید فلاحي حساسیت نشان داد تا ببیند مصدر تیراندازی کجاست. تا جایی که در یکی از بخش‌های پادگان سیم خاردار پاره شده بود و شهید فلاحي از آن پارگی به طرف خانه‌های نیمه ساز رفت تا مصدر تیراندازی را شناسایی کند.

بنده و سرهنگ محمد جوادی فرمانده تیپ و سلطان اسحاق معاون لشکر که شهید فلاحي را در این بازدید همراهی می‌کردیم، با اصرار به ایشان گفتیم که آقا شما فرمانده نیروی زمینی هستید، آخر کجا دارید می‌روید؟ امکان دارد ضد انقلاب به سوی شما تیراندازی کند؟ شهید فلاحي در جواب گفت که قصد دارم این جا را کنترل کنم.

بفرمایید از چه تاریخی با شهید فلاحي آشنا شدید؟ آیا از قبل از انقلاب ایشان را می‌شناختید، یا بعد از بازگشت از بلندی‌های جولان و پیوستن به لشکر ۲۸ کردستان با ایشان آشنا شدید؟

بسم الله الرحمن الرحيم، با سلام و درود به ارواح طیبه همه شهدای انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی به خصوص ارواح پاک امام خمینی و شهید فلاحي. بنده از شهید فلاحي از دوران قبل از انقلاب شناخت داشتم، و در همین دانشکده فرماندهی و ستاد به حضور ایشان رسیده بودم، و سلام علیکی به یکدیگر کرده بودیم، اما رابطه کاری با یکدیگر نداشتیم. همکاری من و شهید فلاحي از عید نوروز سال ۱۳۵۸ که غائله پادگان سنندج اتفاق افتاد، آغاز شد. ایشان برای رسیدگی به محاصره پادگان سنندج، بلافاصله قرارگاهی را در کرمانشاه دایر کرد که من پس از بازگشت از مأموریت در بلندی‌های جولان سوریه بلافاصله با هواپیما به سنندج رفتم، و از عصر همان روز درگیری‌ها در سنندج آغاز گردید که امکان ورود به پادگان سنندج مقدور نبود. در آن شرایط یکی از دوستانم که افسر اهل سنندج بود، محبت کرد و با خودروی خود مرا به کرمانشاه منتقل کرد، و آن جا به قرارگاهی که شهید فلاحي دایر کرده بود مراجعه کردم و خود را به سرهنگ افتخاری معرفی نمودم. ایشان بیدرنگ حکم مأموریت برای من صادر کرد و به هوانیروز رفتم و حدود ساعت ۱۱ شب توسط هلی کوپتر خود را به پادگان سنندج رساندم.

در آن موقعیت چه درجه نظامی داشتید؟

درجه سرگردی داشتم. وقتی وارد پادگان شدم بلافاصله سرهنگ محمد جوادی فرمانده یکی از تیپ‌های لشکر کردستان به من گفت که شما فرمانده گردان ۱۵۵ هستید. ظاهراً این گردان فرمانده نداشت، و فردای ورود به



هم به آن صورت در آن شرایط وجود نداشت، با هلی کوپتر به همراه شهید چمران در پناه به زمین می‌نشاند، و اوضاع را ارزیابی می‌کند. معمولاً یک فرمانده که هر جا درگیری یا جو آشفته‌ای وجود داشته باشد، ابتدا وضعیت نیروهای خودی و دشمن، و راه‌های مقابله با دشمن را برآورد می‌کند، و بعد تصمیم نهایی می‌گیرد. بعد از برآورد می‌گوید که در پناه نیرویی وجود ندارد که بتواند در مقابل ضد انقلاب مقاومت کند. ایشان بلافاصله عازم کرمانشاه می‌شود، و نیروهای زمینی، هوایی و هوانیروز را بسیج می‌کند، و سرانجام با اولین گروه از نیروهای اعزامی دوباره وارد پناه می‌شود. متأسفانه در فیلم شهید چمران این صحنه‌های حماسی را نشان ندادند.

وقتی که نیروها بسیج می‌شوند، به غائله پناه پایان می‌دهند. حتی هواپیمای جنگنده شهید نوره در درخواست شهید فلاحی وارد عمل می‌شود، و در آن منطقه سقوط می‌کند. با درخواست شهید فلاحی تعدادی هلی کوپتر رزمی و نفربر و تدارکاتی وارد عمل می‌شوند و از طریق روانسر نیرو به پناه منتقل می‌کنند. بسا این وصف ضد انقلاب احساس می‌کند که نیروهای زیادی برای آزادسازی وارد عمل شده‌اند و تاب مقاومت را نمی‌آورد و فرار را به سوی نوسود و سپس به سوی خاک عراق ترجیح می‌دهد. لذا شهید فلاحی با این اقدامات سریع و کارساز و حیاتی توانست در آزادسازی پی در پی شهرهای کردستان از دست ضد انقلاب، نقش ارزنده ایفا کند. چون ضد انقلاب برنامه ریزی عمده و وسیعی برای جدایی کردستان کرده بود. نیروهای زیادی برای تحقق اهداف شوم خود جمع آوری کرده بود.

ضد انقلاب برنامه ریزی کرده بود که کار را از پایین‌ترین نقطه کردستان شروع کند، و به تدریج به طرف شهرهای شمالی پیش روی برود. اگر ضد انقلاب پناه را تصرف می‌کرد، نوبت بعدی کامیاران و بعد مریوان و بعد سنندج و سایر شهرهای کردستان بود. ولی شکر خدا که بر اثر شجاعت، جسارت و برنامه ریزی خوب شهید فلاحی با شکست مواجه شدند. چون شهید فلاحی واقعا یک افسر با سواد بود. در دوره‌های مختلف نظامی شرکت کرده بود. هم تدریس کرده بود و هم در مانورهای عملی حضور

این کار نبود و واقعا هم خیلی خوب عمل کرد. چرا؟ برای این که مرحوم آیت الله طالقانی بعد از بازگشت از سنندج در فروردین سال ۱۳۵۸ در نماز جمعه تهران رسماً اعلام کرد که در سفر شورای انقلاب به کردستان گروه‌های ضد انقلاب مرا فریب دادند. ما با موافقت با برگزاری انتخابات شورای شهر در سنندج فریب خوردیم. در این انتخابات نه نفر از طرفداران حزب دمکرات و دو نفر از طرفداران جمهوری اسلامی رأی آوردند. دمکرات‌ها به مرور زمان کاری کردند که آن دو نفر ناگزیر شدند استعفا دهند و آن‌ها دو نفر از خودشان را جایگزین کردند. در پی این اقدام، حاکمیت سرتاسر استان کردستان در دست حزب دمکرات و همه گروه‌های وابسته به بیگانه قرار گرفت.

ستاد یا قرارگاهی که شهید فلاحی در کرمانشاه تشکیل داد، چه موقعیت و چه نقشی در مبارزه با ضد انقلاب در کردستان داشت؟

این ستاد در قرارگاه پشتیبانی منطقه یک تشکیل شده بود و اولین گروه از نیروهایی که از تهران به منطقه اعزام شدند، در دومین روز حمله ضد انقلاب به پادگان سنندج در تاریخ ۲۸ اسفند سال ۱۳۵۷ از کمیته هوانیروز کرمانشاه توسط هلی کوپتر به سنندج اعزام شدند. ابتدا حدود ۵۰ تا ۶۰ نفر با هلی کوپتر در پادگان پیاده شدند، و از نیروهای مستقر در پادگان در برابر ضد انقلاب پشتیبانی به عمل آوردند. سپس سه گردان نیرو از لشکر گارد منحل سابق که بعد از مدتی لشکر دو نام گرفت به فرماندهی سرگرد حسنی سعدی، سرگرد رستگار و سرگرد محمدی به همراهی حدود ۳۰۰ سرباز و درجه دار پیمانی لشکر گارد از روز یکم فروردین سال ۱۳۵۸ وارد پادگان سنندج شدند. با استقرار این نیروها در پادگان سنندج، از میزان فشار شدید ضد انقلاب به پادگان کاسته شد.

اولین خواسته هیئت حسن نیت هنگام ورود به سنندج، دست کشیدن حزب دمکرات از محاصره پادگان بود، که این خواسته با موافقت شورای شهر سنندج تأمین شد و اوضاع شهر از روز سوم فروردین به حالت عادی بازگشت. وقتی مرحوم آیت الله طالقانی به گفت و شنود با مردم نشست، تعدادی از جوانان کرد به ایشان گفتند که ارتش به سوی مردم شهر خمپاره پرتاب کرده و پای دختری قطع شده است. سپس آیت الله طالقانی به نشانه حقیقت یابی یکی از این جوانان را به مقر گردان ما در پادگان آورد، و بعد مشخص که او دروغ گفته است. چون ارتش هرگز به سوی شهر خمپاره پرتاب نکرد و فقط هنگام شب گلوله‌های منور پرتاب می‌کرده است.

در حقیقت حضور شهید فلاحی به عنوان فرمانده نیروی زمینی در پادگانی که درگیر با دشمن و ضد انقلاب است، خیلی مؤثر بود. حرکات و جسارت ایشان برای سربازان و افسران پادگان روحیه بخش بود. طوری حرکت می‌کرد که کسی نباید از دشمن بترسد. یعنی اینها هیچی نیستند. کسی نیستند. این حرکات واقعا ذات شخصی شهید فلاحی را نشان می‌داد، که یک آدم جسور و شجاع است. لذا بچه‌ها با این روحیه شهید فلاحی در پادگان ایستادند و مقاومت کردند.

مسئله دوم که باز در کردستان پیش آمده و شهید فلاحی آن جا حضور داشته است، و از قول برخی از هم‌زمان نقل می‌کنم این است که ایشان در ساعات اولیه درگیری در پناه حضور پیدا می‌کند. ببینید فرمانده نیروی زمینی در یک وضعیت آشفته و نا مشخص که معلوم نیست در این درگیری دشمن یا خودی پیروز است و ارتباطاتی

شهید فلاحی چه دیدگاهی به عملکرد هیئت شورای انقلاب و هیئت حسن نیت دولت موقت که به سنندج آمده بودند داشت؟

اتفاقی در آن چهار روزی که ایشان در سنندج حضور داشت، هیئت شورای انقلاب به ریاست مرحوم آیت الله طالقانی به سنندج آمد، و شهید فلاحی در یکی دو جلسه هیئت شرکت کرد. من اطلاع ندارم در آن جلسات چه گذشت. ولی می‌دانم که ضد انقلاب به شدت دنبال این بود که شورای شهر تشکیل دهد، و بعد خواسته‌های خود را مطرح کند. در همان موقع یکسری از خواسته‌های خود را مطرح کرد، که برقراری خود مختاری در کردستان یکی از آن خواسته‌ها بود. در حقیقت ضد انقلاب با طرح خواسته‌هایی در ۱۶ ماده درصدد تجزیه کردستان بود و نه خود مختاری. این خواسته‌ها نشان می‌داد که ضد انقلاب دقیقاً به دنبال قطع ارتباط با دولت مرکزی بود. یکی دیگر از خواسته ضد انقلاب این بود که تا سیکل اول و دوم دبیرستان، زبان کردی در مدارس کردستان تدریس شود. لذا شهید فلاحی نهایتاً با خواسته‌های شورای شهر سنندج به شدت مخالفت کرده بود. به این دلیل که ضد انقلاب از چند ماه قبل از پیروزی انقلاب برای جدایی کردستان از

حضور شهید فلاحی به عنوان فرمانده نیروی زمینی در پادگانی که درگیر با دشمن و ضد انقلاب است، خیلی مؤثر بود. حرکات و جسارت ایشان برای سربازان و افسران پادگان روحیه بخش بود. طوری حرکت می‌کرد که کسی نباید از دشمن بترسد. یعنی اینها هیچی نیستند

تمامیت ارضی ایران سازماندهی و برنامه ریزی کرده بود. شورای انقلاب و هیئت حسن نیت چند بار به کردستان آمدند. چرا این این هیئت‌ها نتوانستند اوضاع را از راه سیاسی آرام کنند؟

شورای انقلاب فقط یکبار در روز دوم فروردین سال ۱۳۵۸ به سنندج آمد. اصولاً شهید فلاحی در آن زمان موافق تشکیل شورای شهر نبود. چرا؟ برای این که ضد انقلاب سازمان داشت. عضوگیری کرده بود. اگر ضد انقلاب به اعضای شورای شهر می‌گفت که ما خواهان خودمختاری هستیم، یا خواهان تشکیل کردستان آزاد هستیم، همه می‌آمدند به نمایندگان ضد انقلاب رأی می‌دادند. از طرف دیگر تعداد هواداران جمهوری اسلامی در شورای شهر کم بود. در انتخابات شورای شهر که برگزار شد، فقط دو نفر از هواداران نظام جمهوری اسلامی انتخاب شدند. بقیه اعضای شورای شهر طرفدار حزب دمکرات و گروه‌های ضد انقلاب بودند.

یونسی عضو حزب دمکرات کردستان را چه کسی به استانداری کردستان منصوب کرد؟

دولت موقت یونسی را به این سمت منصوب کرده بود. او از کردهای سنندج بود که ادعا می‌کرد ضد انقلاب نیست و فقط از خواسته‌های مردم کرد حمایت می‌کند. آن‌ها می‌گفتند که ما کاری به انقلاب نداریم. خودمان می‌خواهیم امور کردستان را اداره کنیم. دولت موقت در همان موقع سالانه مبلغ پانصد میلیون تومان بودجه برای توسعه کردستان اختصاص داده بود. خب شهید فلاحی موافق

حضرت امام (ره) از شهید فلاحی برای انتخاب فرماندهان ارتش در مقابل شخصیت‌هایی که کارشکنی می‌کردند، پشتیبانی قاطعی به عمل آورد. مقام معظم رهبری هم که در آن موقع نماینده امام در ارتش بودند، واقعا از شهید فلاحی حمایت بسیار جانانه‌ای کردند. چون ایشان را شناخته بودند، و در چند جا با همدیگر همکاری کرده بودند

وقت ستاد مشترک ارتش، شهید فلاحی را به فرماندهی نیروی زمینی انتخاب کرده بود، و از ایشان حمایت می‌کرد. اصولا شهید فلاحی شخصیت دیندار بود. واقعا با دیانت و متشع بود. دوم این که قبل از انقلاب خطایی نداشت. بالاخره با لیاقت و دانایی ذاتی خود به این درجه رسیده بود. به هیچ کسی هم وابستگی نداشت. از طرف دیگر مرحوم آیت الله طالقانی هم که همشهری شهید فلاحی بود، و ایشان و خانواده ایشان را خوب می‌شناخت، دقیقا مدافع شهید فلاحی بود. لذا ایشان با پیشنهاد و معرفی مرحوم طالقانی به فرماندهی نیروی زمینی منصوب گشت، که به تدریج همه از ایشان حمایت کردند.

مطمئن هستید که مرحوم آیت الله طالقانی، شهید فلاحی را برای فرماندهی نیروی زمینی معرفی کرده است؟
بله مطمئن هستم. اصلا شهید فلاحی از قبل از پیروزی انقلاب با مرحوم آیت الله طالقانی ارتباط داشته است، و در تهران هم در یک محله زندگی می‌کرده‌اند. آیت الله طالقانی که عضو شورای انقلاب بود خیلی از شهید فلاحی حمایت می‌کرد.

اجازه دهید بحث شجاعت شهید فلاحی را ادامه دهیم...
در حقیقت کردستان در آن برهه آستان خیلی از حوادث بود. همان موقع که شهید فلاحی و شهید چمران پاوه را سر و سامان می‌دهند، از طریق نوسود به مروان که شاهد درگیری‌های پراکنده بود، می‌روند و از آن جا عازم دره شیلر می‌شوند. ظاهرا این دره که بین بانه و مروان قرار دارد، به نام یک تبعه انگلیسی که در آن دامداری می‌کرده نامگذاری شده است. در آن دره دو روستا به نام‌های بسطام و کانی نعمت وجود دارد که شهیدان فلاحی و چمران در بین آن دو روستا در محاصره عناصر ضد انقلاب گرفتار می‌شوند. باز شهید فلاحی با همکاری نیروهای ژاندارمری که آن جا بودند شجاعت نشان به خرج می‌دهد و برنامه ریزی می‌کند، و خود را از محاصره ضد انقلاب نجات می‌دهد. بعد هم تیپ ۲۳ هواپرد در آن دره با هلی کوپتر نیروی چترساز پیاده می‌کند و ضد انقلاب را متواری می‌کنند و به او اجازه نمی‌دهند که روستاهای دره شیلر را تصرف کند.

شهید فلاحی و شهید چمران بعد از این عملیات از طریق بانه عازم سردشت می‌شوند. ولی ضد انقلاب در کنار پل غلظه در نزدیکی سردشت خودروی شهید فلاحی را با گلوله آر. پی. جسی. هفت، مورد حمله قرار می‌دهد، که ایشان خود را به بیرون پرت می‌کند و از ناحیه کمر آسیب می‌بیند. غرض از این بحث این است که شهید فلاحی در همه صحنه‌های درگیری حضور داشته است. هر جا که درگیری اتفاق می‌افتاد، بلافاصله خود را به منطقه درگیری

ناگزیر بود با این افراد مبارزه کند. ایشان در همان حال برای ادامه کارش به تعدادی افسر همکار نیاز داشت. یک وقت لازم بود فرماندهان لشکرها، فرماندهان تیپ‌ها، تعدادی فرمانده مراکز آموزشی و فرهنگی و فرماندهان واحدهای لجستیکی و پشتیبانی را انتخاب کند.

به طور مثال هنگامی که خواست همه این فرماندهان را انتخاب کند، با یکسری مقاومت‌ها رو به رو می‌شد. افرادی در جامعه بودند که بعضی از این همکاران را به طرفداری از شاه متهم می‌کردند. معمولا کسانی که قبل از انقلاب در ارتش بودند، وقتی فرمان حکومت نظامی صادر می‌شد، یا می‌گفتند که فلان گردان به فلان شهر اعزام شود و حکومت نظامی برقرار کند. خب فرمانده گردان ناگزیر بود دستورات را اجرا کند. همین مسئله بهانه بودند تا یک عده به فرماندهان ارتش انگ بزنند. برای یک فرمانده گردان امکان نداشت از دستورات سرپیچی کند. حد اکثر تلاش فرمانده گردان این بود که به کسی از تظاهر کنندگان آسیب نرساند.

وقتی شهید فلاحی تصمیم گرفت که برخی از این فرماندهان را به فرماندهی تیپ و گردان منصوب کند، افرادی جمع می‌شدند و می‌گفتند که این فرمانده در فلان شهر فرماندار نظامی بوده است. بالاخره ارتش تابع دستورات است. لذا شهید فلاحی هنگام تصدی مسئولیت فرماندهی نیروی زمینی، گرفتار چنین مسائلی بود. از آن طرف هم در جامعه یک عده افرادی بودند که به کسی اجازه نمی‌دادند مسئولیت قبول کند. به هر حال ایشان در آن شرایط آشفته و نابسامان به خوبی توانست ارتش را بازسازی و سازماندهی کند.

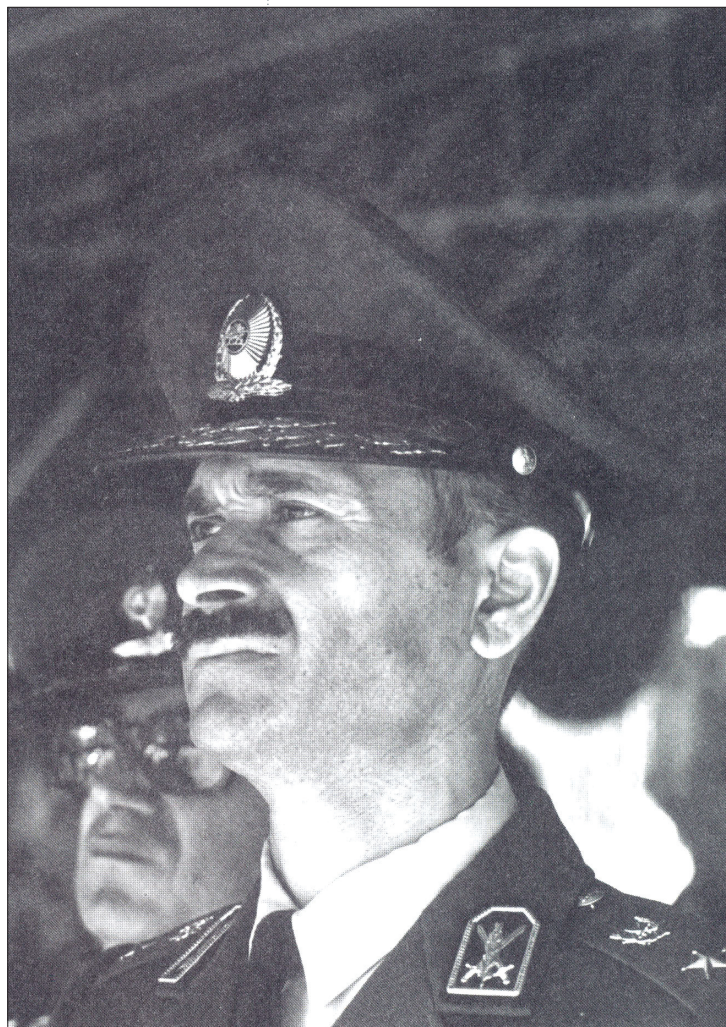
گویا ایشان با پشتیبانی حضرت امام (ره) توانست بر خیلی از مشکلات چیره شود...

حضرت امام (ره) از شهید فلاحی برای انتخاب فرماندهان ارتش در مقابل شخصیت‌هایی که کارشکنی می‌کردند، پشتیبانی قاطعی به عمل آورد. مقام معظم رهبری هم که در آن موقع نماینده امام در ارتش بودند، واقعا از شهید فلاحی حمایت بسیار جانانه‌ای کردند. چون ایشان را شناخته بودند، و در چند جا با همدیگر همکاری کرده بودند. مقام معظم رهبری، شهید فلاحی را دیده بودند که چه قدر جانانه در تداوم انقلاب اسلامی تلاش می‌کند. فراموش نکنیم که شهید سرلشکر قرنی رئیس

داشت. یکی از بهترین اساتید دانشکده فرماندهی و ستاد بود. ایشان در مرکز پیاده شیراز باز همین طور بود. مدتی در چارچوب نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل متحد در ویتنام ریاست یکی از تیم‌های ایرانی را به عهده داشت. در ویتنام افسران زیادی با ایشان کار کردند. یکی از کارهای ارزنده شهید فلاحی در ویتنام این است که افسران را در ساعات بیکاری به ورزش و مطالعه تشویق می‌کرد. چون در آن شرایط در ویتنام فساد زیاد بود، به افسران گفته بود که هیچ کسی در ساعات بیکاری حق ندارد به داخل شهرها برود. برای افسران همکار در سایر مناطقی که در آن مستقر بودند، تیم‌های ورزشی والیبال و فوتبال تشکیل داد و شخصا در آن تیم‌ها مسابقه می‌داد.

به مدیریت شهید فلاحی در بحران کردستان اشاره کردید. تقاضا داریم کمی هم درباره مدیریت ایشان در بازسازی و انسجام نیروی زمینی بعد از پیروزی انقلاب اشاره کنید؟

شهید فلاحی، زمانی در فرماندهی نیروی زمینی قبول مسئولیت کرد که این نیرو وضعیت آشفته‌ای داشت. در آن زمان که یک سرگرد نیروی زمینی بودم، احساس می‌کردم امنیت شغلی ندارم. در همان شرایط چهار نفر جمع شده بودند و به افسران ارتش اتهامات ناروا می‌بستند. سر و صدا به راه می‌انداختند که فلان آقا در فلان جا چنین کاری کرده است. یا این آقا از فلان شخص تعریف کرده است. چنین وضعیتی در نیروی زمینی حاکم بود، و شهید فلاحی



شهید فلاحی هنگام جشن سردوشی افسران / ۱۳۵۸

دمکرات و سایر عوامل ضد انقلاب آزاد کردیم. در آن شرایط گروهی از افسران و نظامیان کُرْد لشکر کردستان که از حزب دمکرات طرفداری می کردند، در واکنش به این درگیری ها رفتند در داخل شهر و دست به تحصن زدند.

در میان آن ها افراد خوبی هم وجود داشتند که با بحث و مناظره قانع شدند و به پادگان برگشتند. به آن ها گفتیم که ما هیچ تقصیری در این درگیری ها نداریم. هواداران این گروهک ها هستند که اسلحه به دست گرفتند و در مقابل مردم و ارتش ایستادند. امکان ندارد که گروهی در امنیت شهر اختلال کنند و نیروی نظامی کشور دخالت نکند. اینها سربازان را به گروگان گرفتند. یک فرمانده تیپ و کلی از نیروهای ارتش را به شهادت رساندند. بعد انتظار دارید ما عکس العمل نشان ندهیم. وقتی شهید فلاحی در پادگان بود و چند نفری خدمت ایشان رسیدیم و داستان تحصن نظامیان را در میان گذاشتیم، ابتدا گفت که همه اینها را اخراج کنید. ناگفته نماند که این نظامیان هنگام درگیری ارتش با ضد انقلاب در شهر سنندج، هیچ فعالیتی علیه ما و به نفع حزب دمکرات نکردند. سلاح به دست نگرفتند که با ما بجنگند. معمولاً در چنین مواردی وقتی یک نظامی از اجرای دستورات سرپیچی می کند، مجازات او اعدام است. بعد به شهید فلاحی پیشنهاد کردیم که به ارتش اجازه دهد این افراد را از کردستان به لشکرهای دور دست منتقل کند.

در حقیقت تبعید شوند؟

همین طور است. به شهید فلاحی گفتیم که این افراد گناهکار نیستند و تحت تبلیغات دشمن قرار گرفته اند. بعد پیشنهاد کردیم این افراد به استان های خراسان، سیستان و بلوچستان و سایر مناطق منتقل شوند. صحبت های شهید فلاحی در آن جلسه نشان داد که ایشان نسبت به مسائل و تحولات آن برهه واقعا نقطه نظرات صائبی دارد. خوب می دانست که اینها چه می خواهند. در آن موقع اگر قرار بود بیاییم کردستان آزاد اعلام کنیم، شکی نیست که خوزستان هم همین سرنوشت را داشت. آذربایجان هم همینطور. منطقه ترکمن صحرا هم همین طور می شد. اگر در آن موقع در برابر ضد انقلاب و جدایی طلبان محکم و با قاطعیت نمی ایستادیم، واقعا فاجعه به بار می آمد. ■



مناطق درگیری با نیروهای عراقی بازدید به عمل می آورده و دستورات مقتضی صادر می کرده است. حتی گاهی ایشان شخصا به خطوط مقدم می رفته و عملیات را از نزدیک هدایت می کرده است. به یگان های عمل کننده می گفته صد متر پیشروی کنید، یا صد متر در سمت چپ و یا سمت راست موضع بگیرید. نیروها را به این شیوه هدایت می کرده است.

یکی از طرح های سازنده شهید فلاحی این بود که جریان آب رود کرخه را به سمت محل استقرار دشمن هدایت کرد تا از پیشروی عراقی ها به عمق خاک کشورمان جلوگیری کرده باشد. شدت جریان طوری سیل آسا بود که شهید فلاحی و یکی از محافظان ایشان را همراه خود می برد، و ایشان را در آستانه غرق شدن قرار می دهد. که به طرز معجزه آسا نجات پیدا می کند. می خواهم بگویم که طراح اصلی و مجری و ناظر رها کردن آب کرخه به زیر پای دشمن شخص شهید فلاحی بوده است.

گویا اولین محل خدمت شهید فلاحی بعد از دانشگاه افسری لشکر ۹۱ خوزستان بوده و از همه مناطق این استان آشنایی داشته است. حال از تماس ها و دیدارهایی که با شهید فلاحی در کردستان داشتید چه خاطره ای ناگفته ای دارید؟

بعد از این که خودروی شهید فلاحی در اردیبهشت سال ۱۳۵۹ در سردشت با گلوله آر. پی. جی. هفت، هدف حمله ضد انقلاب قرار گرفت و کمر ایشان آسیب دید،

امدادگران ارتش ایشان را به پادگان سنندج منتقل کردند. نیروهای ارتش در آن زمان دوباره با عناصر ضد انقلاب در شهر سنندج درگیر بودند. شهر و همه محورهای سنندج در تصرف آنها قرار داشت. بنده با همکاری رحیم صفوی و شهید صیاد شیرازی و نیروهای ارتش و سپاه شهر سنندج را از دست هواداران حزب

می رساند، و بر نحوه عملیات نظارت می کرد، و این حضور واقعا سازنده، روحیه آفرین و امید بخش بود. شخصا تفنگ به دست می گرفت و به تعقیب ضد انقلاب می رفت.

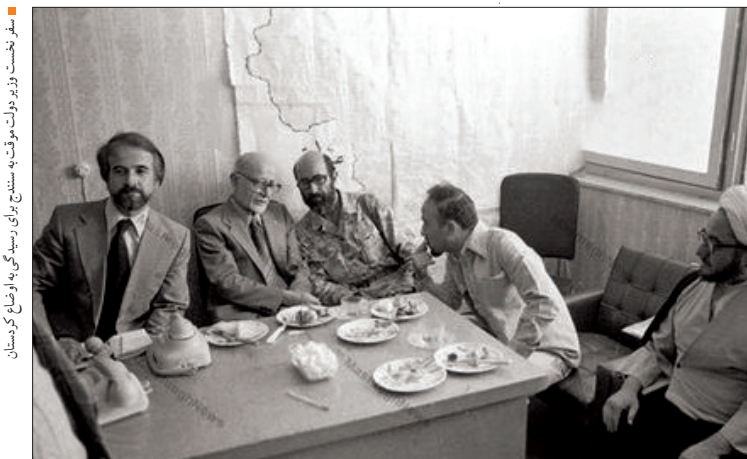
در دوران دفاع مقدس در جبهه جنوب هم با شهید فلاحی همکاری داشتید؟

در دوران دفاع مقدس من حدود پنج سال در کردستان بودم که شهید فلاحی در سال اول جنگ به شهادت رسید. ولی از بعد از پیروزی انقلاب از زمانی که ایشان فرمانده نیروی زمینی و جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش بود، اغلب به کردستان می آمد و در جمع فرماندهان صحبت می کرد و رهنمود می داد.

جنابعالی به عنوان یک فرمانده ارشد نظامی، دیدگاه ها و طرح های شهید فلاحی را در خصوص شیوه مقابله با تهاجم رژیم حزب بعث عراق به کشورمان چگونه ارزیابی می کنید؟

از افسران و درجه داران شنیده ام، موقعی که جنگ شروع می شود، شهید فلاحی که در آن موقع سمت جانشینی ستاد مشترک ارتش را به عهده داشت، به اتفاق شهید چمران و حضرت مقام معظم رهبری و تعدادی از فرماندهان لشکرها و نیروهای مربوطه در ستادی در اهواز مستقر می شوند. ظاهرا آقای شمخانی فرمانده پیشین سپاه پاسداران خوزستان و مهندس غرضی استاندار وقت خوزستان هم آن جا بودند. شهید فلاحی روزانه از یکی از

شهید فلاحی روزانه از یکی از مناطق درگیری با نیروهای عراقی بازدید به عمل می آورده و دستورات مقتضی صادر می کرد. حتی گاهی ایشان شخصا به خطوط مقدم می رفته و عملیات را از نزدیک هدایت می کرده است. به یگان های عمل کننده می گفته صد متر پیشروی کنید، یا صد متر در سمت چپ و یا سمت راست موضع بگیرید



سفر نخست وزیر دولت موقت به سنندج برای رسیدگی به اوضاع کردستان



درآمد

سررتیب ستاد مسعود بختیاری یکی از هم‌زمان شهیدان فلاحی و صیاد شیرازی در سال ۱۳۴۱ از دانشگاه افسری فارغ التحصیل و با درجه ستوان دومی در رسته توپخانه مشغول خدمت در ارتش شد، و به تدریج مأموریت‌های متعددی در نیروی زمینی در نقاط مختلف کشور به عهده گرفت. ایشان همچنین در دوره‌های مختلف آموزشی در داخل و خارج از کشور از جمله در دانشکده فرماندهی و ستاد شرکت کرد. بعد از یورش ارتش حزب بعث به کشورمان در شهریور سال ۱۳۵۹ داوطلبانه به جبهه جنوب پیوست و در قالب بگان توپخانه لشکر ۲۱ حمزه به دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران اسلامی پرداخت. زمانی که شهید بزرگوار علی صیاد شیرازی فرماندهی نیروی زمینی را بر عهده گرفت، سرهنگ مسعود بختیاری به عنوان افسر عملیات رزمی با ستاد شهید صیاد شیرازی و قرارگاه مشترک کربلا همکاری کرد. ایشان هم اکنون در مراکز مختلف آموزشی و پژوهشی امور دفاعی همچون دانشکده فرماندهی و ستاد و نیز در معاونت آموزشی نیروی زمینی به فعالیت‌های فکری و تحلیل مسائل نظامی و نگارش تاریخ تحولات جنگ تحمیلی فعالیت دارد. شاهد یاران نظر به این که سررتیب مسعود بختیاری مدتی مشاور عملیاتی ستاد مشترک ارتش و ستاد کل فرماندهی نیروی زمینی بوده و از نقش شهید بزرگوار ولی‌الله فلاحی در رویارویی با متجاوزین بعثی شناخت عمیق دارد به پای گفت و گو با او نشست که دیدگاه‌های او را با هم می‌خوانیم:



مروری بر ویژگی‌های منحصر به فرد سرلشکر شهید ولی‌الله فلاحی در گفت و گو با سررتیب دوم ستاد بازنشسته مسعود بختیاری

شهید فلاحی در تواضع، دینداری، شجاعت و صراحت کم‌نظیر بود

کشورهای مزبور یک بخش نظامی داشتند، و یک بخش سیاسی.

شهید فلاحی با فرماندهان هیئت‌های نظامی مزبور تماس هم داشت؟

آری، با آنان در مناطق گوناگون تماس داشت. مسئولان همه هیئت‌های نظامی در زمینه نظارت بر اجرای آتش بس با هم تماس و مذاکره می‌کردند، و موارد نقض آتش بس را بر حسب مقررات توافقنامه آتش بس به دبیر کل سازمان ملل متحد گزارش می‌کردند.

دلایل انتخاب شهید فلاحی به سرپرستی هیئت نظامی ایرانی ناظر بر آتش بس در ویتنام چه بوده است؟

ایشان فرمانده کل نیروهای ایرانی مستقر در ویتنام نبود. فرمانده یک منطقه مشخصی بود. فرمانده کل نیروهای ایرانی یک سرلشکر بود که نام او را فراموش کرده‌ام. چون ویتنام به مناطق مختلفی تقسیم شده بود، شهید فلاحی فرمانده یک تیم از نیروهای ایرانی بود که در منطقه دلتای رود مکونگ استقرار یافته بودند، و در چارچوب نیروهای ناظر بر آتش بس عمل می‌کردند. معمولاً ملاک گزینش افسران اعزامی به ویتنام چند شرط داشت که تسلط به زبان انگلیسی یکی از آن شروط بود. شرط دوم آشنایی با مسائل و روابط بین‌الملل بود. به هر حال ضوابطی را در نظر گرفته بودند که شهید فلاحی همه شروط اعزام را داشت. از افسران داوطلب اعزام به ویتنام امتحان کتبی و مصاحبه شفاهی می‌گرفتند، و بعد افراد شایسته را برای شرکت در یک مأموریت بین‌المللی گزینش و اعزام می‌کردند. البته وضعیت افسران داوطلب توسط سیستم‌های اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی ارتش به دقت بررسی می‌شد. یعنی افراد وزینی را برای این کار انتخاب می‌کردند. به هر حال مأموریت ما در ویتنام حدود یک سال طول کشید. چون ویتنام جنوبی

آیا در آن برهه نیروهای آمریکایی همچنان در ویتنام حضور داشتند یا از آن کشور خارج شده بودند؟

نیروهای آمریکایی، ویتنام را ترک کرده بودند. ولی عوامل آمریکا به صورت پیمانکاران ساختمانی و مشاغل دیگر حضور داشتند. در حقیقت آتش بس بین عناصر دولت ویتنام جنوبی و ویت کنگ‌ها برقرار شده بود.

گویا دولت ویتنام جنوبی دست نشانده آمریکا بود...

دقیقاً همین‌طور است. اگر درست گفته باشم «وان مین» رئیس جمهوری ویتنام جنوبی بود که دقیقاً وابسته به آمریکا بود و از حمایت‌های مالی آن کشور برخوردار بود. این دولت با جبهه آزادی بخش ویتنام جنوبی درگیر بود. این جبهه به مرور زمان زمام امور ویتنام جنوبی را هم به دست گرفت و با ویتنام شمالی متحد شد، و این کشور همان‌طور که امروز شاهدش هستیم، به صورت یکپارچه درآمد.

از چند کشور بین‌المللی گروه ناظر بر آتش بس در ویتنام مستقر شده بودند؟

اگر فراموش نکرده باشم، نمایندگان ایران، لهستان، مجارستان، کانادا و اندونزی بودند. هیئت‌های نمایندگی

آشنایی‌تان با شهید سرلشکر ولی‌الله فلاحی در چه سالی آغاز شد؟ در دانشکده افسری یا در مأموریت ویتنام با ایشان آشنا شدید؟

آشنایی من با شهید ولی‌الله فلاحی در سال ۱۳۵۲ در ویتنام آغاز شد. در آن برهه حدود ۶۰ افسر ارتش ایران بودیم که به عنوان ناظر بر آتش بس جنگ در ویتنام زیر نظر سازمان ملل متحد انتخاب و به آن کشور اعزام شدیم. در حقیقت گروه‌های ناظر بر آتش بس در جنگ ویتنام از چند کشور تشکیل بود که یکی از آن کشورها ایران بود که در این مأموریت بین‌المللی حضور داشت. شهید ولی‌الله فلاحی با درجه سرهنگ دومی فرماندهی هیئت نظامی ایرانی را در یکی از مناطق ویتنام به عهده داشت. تشکیلات به این ترتیب بود که در ویتنام جنوبی بین «ویت کونگ‌ها» و دولت سایگون نزاع مسلحانه و جنگ داخلی شدیدی وجود داشت، که سرانجام بین طرفین درگیر توافقنامه آتش بس برقرار شد. در واقع لازم بود یک دوران گذاری طی می‌شد تا «ویت کونگ‌ها» که در واقع جبهه آزادی بخش ویتنام جنوبی بودند، آتش بس را بپذیرند، و زمام امور را به دست بگیرند. چون ویتنام در آن دوران بر اثر وجود اشغال‌گران آمریکایی به چند منطقه تقسیم شده بود، و در هر منطقه جنگ زده هیئت‌های نمایندگی نظامی از کشورهای مختلف از جمله ایران حضور داشتند.

گروه شهید فلاحی در کدام منطقه مستقر بودند؟

شهید فلاحی و افسران همراه ایشان در دلتای رود مکونگ در منطقه میانی ویتنام استقرار یافته بودند. این منطقه کوهستانی و بسیار سرسبز است. در آن منطقه درگیری‌های سختی بین نیروهای درگیر رخ داده بود. شهید فلاحی رئیس گروه نظامیان ایرانی در آن منطقه بود.

شهید فلاحی و افسران همراه در دلتای رود مکونگ در منطقه میانی ویتنام استقرار یافته بودند. در این منطقه کوهستانی درگیری‌های سختی بین نیروهای درگیر رخ داده بود. شهید فلاحی با درجه سرهنگ دومی رئیس گروه نظامیان ایرانی در آن منطقه بود

در آن یک سال با ویتنام شمالی متحد شدند، و ما به کشورمان بازگشتیم.

با این وصف یکی از شاخصه‌های شهید فلاحی تسلط به زبان انگلیسی بود. البته شایستگی‌های دیگری را هم از لحاظ آداب رفتار و معاشرت بین‌المللی، و نحوه برخورد با شخصیت‌های بین‌المللی دارا بود. بدون تردید انتخاب شهید فلاحی به سمت فرماندهی تیم ایرانی مستقر در منطقه به خاطر توانایی‌های شاخص ایشان بود، و به خوبی هم از عهده این مسئولیت برآمد. البته من در منطقه «دانانگ» انجام مأموریت می‌کردم، و مستقیم زیر دست ایشان نبودم. ولی وصف و تعریف از توانمندی‌های ایشان در میان سایر نمایندگان‌های اعزامی زبانزد بود.

روزی به بازدید از منطقه محل استقرار شهید فلاحی رفتم و با ایشان ملاقات کردم. ایشان تمام مدت یکسال مأموریت را در مطالعه و بررسی وضعیت ویتنام و آشنایی با چه‌گونگی ادامه زندگی مردم آن کشور می‌گذراند. هرگز وقت خود را صرف بطالت نمی‌کرد. شاید گفتن این جمله کلیشه‌ای باشد، و میل ندارم شهید فلاحی را از این زاویه مورد بررسی قرار دهم، اما به شما می‌گویم که ایشان در سال‌های ۱۳۵۲ - ۱۳۵۳ که در ویتنام حضور داشت، و با افسران خارجی تماس و مراد داشت، همیشه نماز و روزه‌اش را به موقع انجام می‌داد. هرگز روزی دیده نشد که نمازش را ترک کرده باشد. به دینداری و انجام فرایض دینی به شدت پایبند بود. این طور نبود که بعد از انقلاب متدین شده باشد. از قبل از انقلاب، جوانی متدین و به موازین اسلامی متعهد بود. وقتی می‌گویم که شهید فلاحی در میان همه آن افسران خارجی شخص شاخصی بود، به همین دلیل است.

وقتی مأموریت ما در ویتنام پایان یافت و به کشور بازگشتیم من به عنوان دانشجوی دانشکده فرماندهی و ستاد، مشغول طی این دوره شدم، و ایشان مدیر آموزش این دانشکده شده بود. یعنی مستقیماً رئیس قسمت آموزشی من شده بود.

در آن دوران جنگ‌ها و بحران‌های متعددی در گوشه و کنار جهان وجود داشت و نیروهای نظامی ایران به عنوان ناظر آتش بس در آن بحران‌ها حضور داشتند.



خواستم پرسم که آیا به شهید فلاحی پیشنهاد عزیمت به ظفار شده بود؟

ببینید، انتخاب نظامیان ایرانی برای مأموریت ویتنام یک انتخاب خاصی بود که سیستم‌های اطلاعاتی و امنیتی آن روز کشور شایستگی افسران اعزامی را بررسی می‌کردند. نیروی زمینی شخصی را معرفی می‌کرد، و وقتی شایستگی شخص مورد نظر تأیید می‌شد، او را به محل مأموریت اعزام می‌کردند. به طور مثال من از نیروی زمینی مراغه انتخاب شدم و به ویتنام رفتم. در مراغه با درجه سروانی فرمانده گردان توپخانه بودم. چون فرمانده یگان توپخانه مراغه گفته بود این افسر شایسته است. بعد آمدند با من مصاحبه و وضعیت مرا بررسی کردند، امتحان زبان به عمل آوردند، و گفتند که ایشان واجد صلاحیت است و می‌تواند به ویتنام برود. شهید فلاحی هم به همین ترتیب انتخاب شد. این گزینش ارتش ایران از سوی سازمان ملل متحد بود تا افراد شایسته را به ویتنام مأمور کند.

البته در مسئله ظفار ارتش ایران به طور مستقیم درگیر جنگ با شورشیان و جدایی طلبان ظفار بود، که مائوئیست‌های طرفدار چین بودند. چون اگر کشور عمان که در تنگه هرمز در مقابل ایران قرار دارد، در اختیار کمونیست‌های طرفدار چین می‌افتاد، منافع ایران در معرض تهدید جدی قرار می‌گرفت. لذا ایران به سلطان قابوس، پادشاه فعلی عمان کمک کرد. عمانی‌ها از نقش ارتش ایران در جنگ با شورشیان ظفار شکرگزار هستند و همیشه از این کار ارزنده را قدرانی می‌کنند. با این وصف حضور ایران در سلطنت عمان با حضور در برخی دیگر از کشورها فرق می‌کند. به طور مثال افسران ایرانی به عنوان ناظر آتش بس سازمان ملل متحد بین سوری‌ها و اسرائیلی‌ها در منطقه اشغالی جولان سوریه هم حضور داشتند، که این حضور تا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت.

گویا افسران ایرانی در جنوب لبنان هم حضور داشتند؟

آری، در مناطق درگیری بین لبنانی‌ها و اسرائیلی‌ها در جنوب لبنان هم حضور داشتیم.

شهید فلاحی از حضور در ویتنام چه درس‌هایی از بحران آن کشور آموخت؟ آیا در نتیجه این تجربه به تدریس در دانشکده افسری انتخاب شد؟

خیر، ایشان قبل از رفتن به مأموریت ویتنام مدیر دانشکده فرماندهی و ستاد بود. این مقام بزرگ و شناخته شده‌ای در ارتش بود. وقتی هم از ویتنام برگشت به همان شغل ادامه داد. شکی نیست که یکسری تجارب نظامی از جنگ‌های چریکی مردم ویتنام آموخت که به درد مسائل آموزشی ما نمی‌خورد. ولی درباره تحولات اوضاع ویتنام خیلی مطالعه کرد. وقتی شهید فلاحی به کشور بازگشت من هم سرگرم تحصیل در دانشکده فرماندهی و ستاد شدم و بیشتر با ایشان ارتباط برقرار کردم. ایشان با نظم، انضباط، مدیریت و توانمندی کم نظیری دانشکده را اداره می‌کرد. به دلیل افکار، دانش و نظریاتی که ارائه می‌کرد استاد شاخصی شده بود. دانش نظامی ایشان در مجموعه نیروی زمینی زبانزد دانشجویان بود، و راه ترقی ایشان از آن زمان باز شد.

تجرباتی که شهید سرلشکر فلاحی در ویتنام آموخت

تا چه اندازه توانست آن‌ها را در دفاع مقدس به کار گیرد؟

ببینید جنگ ایران و عراق چنان جنگی نبود که ما بتوانیم در آن با عملیات چریکی به پیروزی برسیم. چون یک ارتش منظم و متعارفی به کشورمان حمله کرده بود، و امکان نداشت آن را با جنگ چریکی از کشور بیرون کنیم. اصولاً عملیات چریکی می‌توانست ضربات کوچکی به ارتش عراق وارد کند. به طور مثال چهار فروند تانک او را در یک محور منهدم کنیم، یا تلفات جزئی بر آن وارد کنیم. ولی این که بخواهید با جنگ چریکی عراق را از مناطق اشغالی بیرون برانید، اصلاً چنین چیزی امکان پذیر نبود. جنگ ایران و عراق یک جنگ متعارف میان دو ارتش منظم بود که از لحاظ سازمانی یکسان بودند. سرنوشت جنگ تحمیلی باید با این شیوه حل می‌شد. به نظر من حتی جنگ‌های چریکی و نامنظم که شهید دکتر چمران اداره می‌کرد، نمی‌توانست راه حل نهایی باشد. جنگ ایران و عراق با جنگ نظامی تمام عیار و مستقیم به سرانجام رسید.

یکی از شاخصه‌های شهید فلاحی تسلط به زبان انگلیسی بود. البته شایستگی‌های دیگری را هم از لحاظ آداب رفتار و معاشرت بین‌المللی، و نحوه برخورد با شخصیت‌های بین‌المللی دارا بود. انتخاب ایشان به سمت فرماندهی تیم ایرانی مستقر در ویتنام به خاطر توانایی‌های ایشان بود، و به خوبی از عهده این مسئولیت برآمد.

چون محور صحبت ما شهید فلاحی است و نه مسائل تخصصی نظامی، می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که جایگاه و مقام همه شهدا یکسان است. همه در راه آزادی میهن شهید شده‌اند. ولی اگر ما به مسئولیت‌ها و موقعیت شغلی و نقش شهید فلاحی بازگردیم، می‌بینیم که ایشان بسیار زحمت کشید و بسیار تأثیر گذار بود. به نظر من شهید فلاحی جزو فداکارترین شهید کشورمان می‌باشد. درست است که جنگ ما با عراق کلاسیک بود، ولی ضد انقلاب در کردستان و سایر مناطق داخلی روش جنگ چریکی و شهری را در پیش گرفته بود. خواستم پرسم که شهید فلاحی با چه روشی با ضد انقلاب برخورد کرد؟

اجازه دهید بحث جایگاه و نقش شهید فلاحی را به ترتیب ادامه دهم و بعد به این پرسش پاسخ خواهم داد. در حقیقت جایگاه شهید فلاحی در چارچوب شهدای ما آن طور که شایسته و بایسته است تعریف و روشن نشده است. ایشان بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، فرمانده نیروی زمینی شده است. نیرویی که بعد از انقلاب دچار التهاب ناشی از تحولات انقلاب شده بود. در واقع سازمان و آموزش و همه چیز نیروی زمینی درگیر یک تلاطم بسیار عجیبی شده بود. در چنین شرایطی فرماندهی کردن بر نیروی زمینی جگر شیر می‌خواست که یک چنین شخصیتی یک چنین مسئولیت سنگینی را بپذیرد. چرا؟ چون نیروی زمینی



در مفاهیم نظامی به وجود بیاورد و آموزش‌ها را بومی کند. یعنی از آن حالت که آموزش‌های ما جنبه آمریکایی داشت بیرون بیاورد و به حالت بومی برگرداند. در این مورد صاحب‌نظر بود. وقتی به درجه سرتیپی نایل شد، ایشان را به معاونت مرکز پیاده فارس در شیراز منتقل کردند، و در کوران انقلاب هم در این سمت حضور داشت و بعد از انقلاب هم که بسیاری از امیران ارتش را بازنشست می‌کردند، ایشان هم مدتی بازنشست شد، ولی بلافاصله به ارتش بازگردانده شد و به فرماندهی نیروی زمینی منصوب گشت. از لحاظ ویژگی‌های و مشخصات بارزی که داشت از جمله افرادی بود که مورد پذیرش نظام جدید قرار گرفت و بیدرنگ فرمانده نیروی زمینی شد، که فرماندهی کردن بر آن نیرو در آن شرایط حساس و با توجه با آشوب‌ها و اغتشاشاتی که در مناطق مختلف کشور به وجود آمده بود، کسی را می‌طلبید که جگر داشته باشد.

با این وصف ایشان در زمینه سازماندهی و مدیریت نیروی زمینی زحمات طاقت فرسایی را متحمل شد. ایشان هم از جانب زیر دستانش با مشکلات مواجه بود و هم از لحاظ اوضاع منطقه و هم از طرف بالا دستانش رنج کشید. باید از جانشین فرمانده کل قوا که آقای بنی صدر بود، تبعیت می‌کرد. چون که بنی صدر هم با نظام مشکلاتی داشت. لذا ناگزیر با چنین فضای چالشی دست و پنجه نرم کند.

به هر حال شهید فلاحی در دوران فرماندهی بر نیروی زمینی بحران در کردستان و سایر مناطق آشوب زده کشور را با حد اقل خشونت و حد اکثر بهره‌وری گذراند، و امنیت را به ایران بازگرداند. شما فقط به بحران در مناطق غرب کشور تکیه نکنید. در آن زمان بحران آفرینی گروهی به نام خلق عرب در خوزستان و دامن زدن به آشوب در منطقه گنبد حکایتی بود. در عین حال عراق در آن زمان زمینه‌سازی برای جنگ را در مرزهای غربی شروع می‌کند، و نیروی زمینی به فرماندهی شهید فلاحی که در مناطق مختلف کشور با مشکلاتی مواجه است، وظیفه پیدا می‌کند مرزها را هم اداره کند.

اگر اشتباه نکنم، حدود سه ماه مانده به آغاز جنگ، شهید فلاحی در خرداد ماه سال ۱۳۵۹ نیروی زمینی را واگذار کرد، و به ریاست ستاد مشترک ارتش منصوب شد. اگر چه ایشان از روی تواضع می‌گفت که من رئیس ستاد مشترک نیستم و جانشین هستم، ولی عملاً با رسیدن به این مقام، مسئولیت‌های سنگین‌تری را به عهده گرفت و نیروهای سه گانه زمینی، هوایی و دریایی تحت فرماندهی شهید فلاحی درآمدند.

با حمله نظامی گسترده عراق به کشورمان در روز ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹، شهید فلاحی با نام رییس ستاد مشترک ارتش، و با همکاری روان شاد شهید قاسمعلی ظهیر نژاد، فرمانده نیروی زمینی، اتاق جنگ ارتش را به نحو مطلوب اداره کرد. آن دو با همکاری یکدیگر اوضاع جبهه‌های جنگ را سامان دادند. در واقع ارتش در آن برهه بنا به دلایل متعددی، آمادگی آنچنانی برای چینش نیرو در جبهه را نداشت، ولی شهید ولی الله فلاحی چنان با سرعت وارد عمل شد که در کمترین فرصت و با کمک افسران ارتش توانست به جبهه‌ها شکل دهد.

گویا شهید فلاحی در روز ۳۰ شهریور ۱۳۵۹، یعنی

داشت نمی‌خواست خونریزی شود. نمی‌خواست درگیری نظامی شدت پیدا کند. ولی به هر حال برای برقراری امنیت ناگزیر شد از نیروهای نظامی استفاده کند. سرلشکر شهید فلاحی در حالی که فرماندهی نیروی زمینی را به عهده داشت، همراه شهید چمران به پناه می‌رود. این خیلی حرف است. چون فرمانده نیروی زمینی نباید به چنین جایی برود. ولی به تنهایی همراه دکتر چمران به خاطر حل مشکلات منطقه به پناه رفت. نکته حایز اهمیت این است که باید مشکلاتی را که شهید فلاحی در دوران ۲۰ ماهه‌ای قبل از آغاز جنگ و عمدتاً در مناطق آشوب زده کشور با آن مواجه بود، بررسی کنیم. لذا باید این بخش از خدمات شهید فلاحی برای افکار عمومی روشن شود. همچنین ایشان به عنوان یک فرمانده نظامی در همان زمان با نوعی تحرکات نظامی عراق در مرزهای کشورمان در طول یک سال و نیم مواجه بود. لذا تاکنون هیچ کسی به زحمات فراوان شهید فلاحی برای برقراری امنیت در مرزها قبل و بعد از آغاز جنگ تحمیلی، در آن مقطع سرنوشت ساز و قبل از این که به شهادت برسد، اشاره نکرده است.

ایشان در سال‌های ۱۳۵۲ - ۱۳۵۳ که در وی‌تنام حضور داشت، و با افسران خارجی تماس و مراوده داشت، همیشه نماز و روزه‌اش را به موقع انجام می‌داد. هرگز روزی دیده نشد که نمازش را ترک کرده باشد. به دینداری و انجام فرایض دینی به شدت پایبند بود. این طور نبود که بعد از انقلاب متدین شده باشد

به نظر من شهید فلاحی با توجه به مسئولیتی که داشته کمی بی‌همتا است. درجه نظامی ایشان از دوران نظام گذشته و از زمان مدیریت دانشکده فرماندهی و ستاد سرتیپی بود. مقتدرانه تلاش کرد یک نوع تغییر و تنوعی

و ارتش از دو طرف تحت فشار بودند. یکی فشار بیرونی که برای انحلال ارتش تلاش می‌کرد، و شامل همه نیروهای چپ و معارض و ضد انقلاب بود. فشار دیگر از درون ارتش و به خصوص از سوی طبقات پایین ارتش بود. اینها ضد انقلاب نبودند، ولی معنی آزادی را درست نمی‌دانستند. تصورشان از لغت آزادی که با پیروزی انقلاب به آن دست یافته بودیم، این بود که در ارتش با هر نوع کارشکنی و هر نوع عدم اجرای دستور و هر کسی هر چه دلش می‌خواهد بکند مواجه بودیم. به علت عدم شناختی که از تعریف آزادی وجود داشت، یک نوع هرج و مرج در نیروی زمینی و ارتش رسوخ کرده بود. تصور این بود که هر دستوری که فرمانده صادر می‌کند، زیر دست اگر قبول داشته باشد، اطاعت می‌کند. و اگر قبول نداشته باشد، به نام آزادی هر کاری را که دلش می‌خواهد انجام می‌دهد. لذا در سایه چنین شرایطی و طرز تفکراتی فرماندهی کردن اصلاً غیر مقدور است.

به طور مثال کافی بود بنده بگویم که فلان واحد بنشیند و آموزش ببیند. افراد واحد می‌گفتند ما نمی‌خواهیم بنشینیم و آموزش ببینیم. شما هم که دارید همان حرف‌های سابق را می‌زنید. با این وصف شهید فلاحی در دوران فرماندهی بر نیروی زمینی با مشکلات بسیار دشواری مواجه بود. هنوز روی صندلی فرماندهی نیروی زمینی ننشسته بود که بحران آفرینی ضد انقلاب در نقاط مختلف کشور از جمله در خوزستان و غرب و شمال کشور شروع شد. گاهی ناچار می‌شد با افرادی همچون فرخ نگهدار و مسعود رجوی در تلویزیون بنشیند و بحث و مناظره سیاسی کند، و نشان دهد که حق با کیست. در واقع آن‌ها افکار ضد انقلابی خاص خودشان را داشتند.

یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد شهید فلاحی این است که با اقتدار کار می‌کرد. به عنوان فرمانده نیروی زمینی در برخورد با مسائل مربوط به کردستان، مسئولیت و اختیارات کامل داشت، تا امنیت و آرامش را در آن مناطق برقرار کند. با توجه به خلق و خوبی که ایشان

یک روز قبل از آغاز جنگ در خوزستان بوده و اوضاع را از نزدیک بررسی کرده است. به نظر شما آیا حمله عراق را پیش بینی کرده بود؟

ایشان نه تنها وقوع جنگ را پیش بینی می‌کرده، بلکه از ماه‌ها قبل از آغاز تهاجم ارتش عراق به کشورمان، اوضاع جبهه‌ها را مکرر به دولتمردان نظام گزارش می‌کرده که عراق قصد حمله به ایران را دارد. مشخص بود که حتی رئیس جمهوری وقت را حدود ۲۰ روز قبل از آغاز جنگ به منطقه ارتفاعات قصر شیرین برد و آرایش نیروهای ارتش عراق را به او نشان داد. به بنی صدر گفت که این طرز چینش نیرو در مرز علائم قریب الوقوع بودن جنگ را نشان می‌دهد. شکی نیست که شهید فلاحی در زمینه تشخیص و پیش بینی خطر حمله قریب الوقوع ارتش عراق خیلی خون دل خورده و به طور مرتب به مسئولان هشدار می‌داده، اما گوش شنوایی وجود نداشته است.

به نظر شما شهید فلاحی به عنوان یکی از فرماندهان عالی رتبه ارتش با بنی صدر هم تنش داشته است؟

به هر حال امام (ره) مسئولیت فرماندهی کل قوا را به بنی صدر تفویض کرده بود، و شهید فلاحی هم به عنوان یک فرمانده ارتش وظیفه داشت با بنی صدر کار کند. نظامیان طبق مقررات نظامی می‌بایستی دستورات مافوق خود را می‌پذیرفتند. بر این اساس شهید فلاحی ناچار بود با بنی صدر که منصوب امام (ره) بود همکاری کند. ایشان هرگز نمی‌توانست با بنی صدر مبارزه کند، ولی می‌توانست نظرات و دیدگاه‌های مخالف خود را بیان کند. اما اگر بنی صدر به عنوان فرمانده کل قوا دستور می‌داد، در نهایت شهید فلاحی ناچار به اجرای دستورات او بود که در واقع دستورات امام (ره) را اجرا می‌کرد.

شهید فلاحی تا چه اندازه مورد محبت و عنایت امام خمینی (ره) قرار داشت که بیدرنگ پس از عزل بنی صدر مسئولیت جانشینی فرماندهی کل قوا به ایشان تفویض شد؟

صرف نظر از جایگاه بزرگ شهادت که نصیب این شهید بزرگوار شد، می‌خواهم بگویم که شهید فلاحی قبل از شهادت، به مدت ۲۰ ماه فرمانده نیروی زمینی بود، و درجه سرتیپی داشت. در دوران جنگ تحمیلی ریاست ستاد مشترک ارتش را به عهده گرفت. بعد از عزل بنی صدر هم امام (ره) اختیارات خویش را به ایشان تفویض کردند. یعنی جانشین فرمانده کل قوا شد. ببینید شهید فلاحی در چنین مقامی به شهادت رسیده است. پس وقتی بر لزوم مشخص نمودن جایگاه این شهید بزرگ تأکید می‌کنم به این دلیل است. با این وصف شهید فلاحی یک آدم عادی و یک سرباز معمولی نبود. البته مقام همه شهدا محترم است، ولی جایگاه و مسئولیت‌های شغلی شهید فلاحی با دیگران متفاوت بود.

ولی شهید فلاحی در عین حال مردی متواضع و از جان گذشته بود...

شهید فلاحی در تواضع، دینداری، دانش، صراحت و شجاعت کم نظیر بود. ایشان از نظر شجاعت همیشه در خط مقدم جبهه حضور داشت. سه بار دچار سانحه تا مرز شهادت شده است. یک بار در کردستان خودروی ایشان مورد حمله ضد انقلاب با موشک آر. پی. جی

هفت قرار گرفت، و زخمی شد. بار دوم هم هلی کوپتر حامل ایشان با زمین برخورد کرد. بار سوم هم در ماه‌های اول جنگ، قایق ایشان در عملیات رها کردن آب رودخانه کرخه در مناطق اشغالی دشمن واژگون شد، و نزدیک بود غرق شود. شهید فلاحی در آن سن پنجاه سالگی با شنا توانست خود را به ساحل برساند. یعنی سه بار تا یک قدمی شهادت رفته، ولی کماکان مسئولیت خود را انجام می‌داده است.

شهید فلاحی با نظم، انضباط، مدیریت و توانمندی کم نظیری دانشکده فرماندهی را اداره می‌کرد. به دلیل افکار، دانش و نظریاتی که ارائه می‌کرد استاد شاخصی شده بود. دانش نظامی ایشان در مجموعه نیروی زمینی زبانزد دانشجویان بود، و راه ترقی ایشان از آن زمان باز شد

باز می‌خواهم تأکید کنم که جایگاه این شهید بزرگ در افکار عمومی مغفول مانده است. چرا؟ نمی‌دانم! اگر چه گاهی تصاویر ایشان پخش می‌شود، اما می‌خواهم بپرسم که کدام خیابان و کدام پل تا به حال به نام شهید فلاحی نام گذاری شده است؟

خیلی از شهدای ما هنگام حیات‌شان مظلوم بوده‌اند و پس از شهادت‌شان هم مظلوم هستند... من مجدداً تأکید می‌کنم که جایگاه شهدای ما بالاست، اما جایگاه مسئولیتی شهید فلاحی را نگاه کنید! فرمانده نیروی زمینی، رئیس ستاد مشترک و جانشین فرمانده کل قوا که مانند یک سرباز در خط مقدم جبهه حضور داشت، و گام به گام کار می‌کرد. بعد در جبهه دچار سانحه می‌شود و تا یک قدمی مرگ پیش می‌رود. ببینید آن پیروزی‌هایی را که در سال دوم جنگ به دست می‌آوریم

که به بیرون راندن ارتش عراق از خاک کشورمان منجر می‌شود، ناشی از آن است که جبهه‌ها در سال اول جنگ شکل گرفته و سامان یافته است. پیش روی قوای عراق متوقف شده است. از نظر نظامی تا شما نیروی دشمن را متوقف و زمینگیر نکنید، نمی‌توانید عملیات آفندی روی آن انجام دهید. شهید فلاحی به عنوان مسئول کل جبهه‌های جنگ و با کمک سایر فرماندهان نیروهای مسلح توانست این کار را انجام دهد. بنی صدر که دانش نظامی نداشت که بتواند جبهه‌های را اداره کند. در اوایل تصدی مسئولیت ریاست جمهوری هم به مشکلات سیاسی کشور افزوده بود. لذا شهید فلاحی می‌بایستی در چنین فضای پر التهاب سیاسی و نظامی کار کند و جبهه‌ها را سامان دهد. تلاش به عمل آورد تا قوای عراق زمینگیر شوند، تا بعد از گذشت سه چهار ماه بتوانیم با حالت آفندی، دشمن را از سرزمین مان بیرون برانیم.

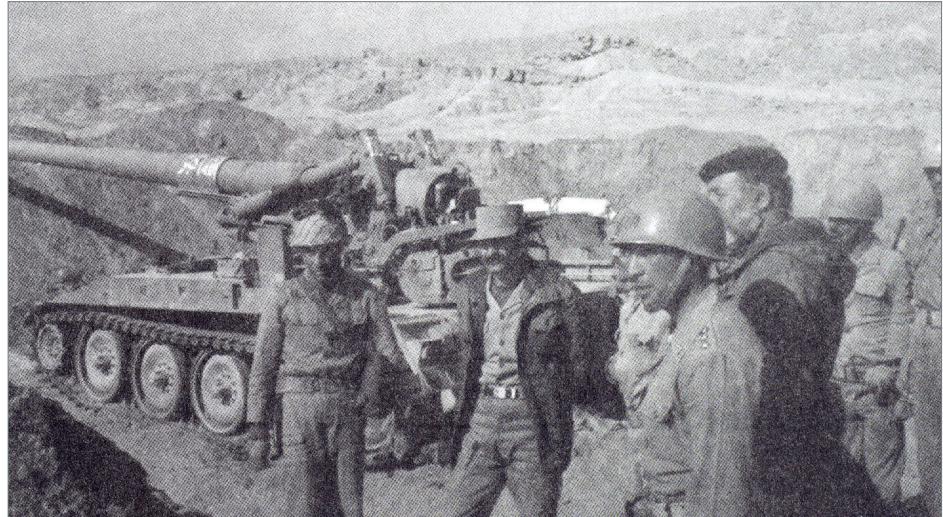
مدتی فرماندهی گردان توپخانه در جبهه جنوب به عهده شما بود، و قطعاً با شهید فلاحی تماس داشتید. رفتار و برخورد ایشان را با افسران زیر دست چه گونه یافتید؟

رفتار ایشان کاملاً مردمی بود. با افسران و درجه داران زیر دست، با مهربانی توأم با انضباط و اقتدار رفتار می‌کرد. اصولاً ایشان به خاطر داشتن شخصیت دانشمند و مقتدر و در عیان حال متواضع و فروتن، با توجه به جایگاه شغلی که داشت، از احترام و مقبولیت خاصی بین نظامیان برخوردار بود. اگر چه با مشکلات و دردسرهایی فراوانی هم رو به رو بوده است.

شهادت شهید فلاحی چه تأثیری بر عملکرد ارتش در جبهه داشت؟

ارتش ما یک ارتش وظیفه مدار است. وقتی شهید فلاحی همراه شهید فکوری فرمانده نیروی هوایی و شهید نامجو فرمانده دانشکده افسری به شهادت رسید، هیچ تأثیر منفی بر ارتش نداشت. ارتش بلافاصله بعد از شهادت فلاحی به کارش ادامه داد. بلافاصله بعد از این حادثه ناگوار، شهید علی صیاد شیرازی که در آن زمان





در اوایل دفاع مقدس داشت؟

شهید فلاحي به دلیل تجاربی که هنگام حضور در ویتنام کسب کرده بود، به اهمیت نقش و کارایی نیروهای مبارز مردمی اعتقاد داشت. تا جایی که برای ایشان مقدر بود از حمایت از سپاه مضایقه نکرد و با سپاه همکاری می کرد. همیشه تلاش می کرد دست سپاهیان پاسدار را بگیرد. همان گونه که شهید فلاحي در عملیات ثامن الائمه (ع) با شهید کلاهدوز قائم مقام فرمانده سپاه یا نماینده سپاه در آن عملیات کاملاً همکاری داشت. فکر نمی کنم که سپاه و بسیج و همه نیروهای مردمی اشکالی به شهید فلاحي داشته باشند. از نظر نظامی و سیاسی فقط با بنی صدر مشکل داشتند. اما با فلاحي خیر. ضمن این که شهید فلاحي به دلیل داشتن دانش نظامی و به خاطر شناختی که از نیروهای مردمی داشت، بر این باور بود که نیروهای مردمی می توانند در جنگ مؤثر باشند، و به خوبی درک کرده بود که اگر نیروهای مردمی در کنار ارتش قرار بگیرند، می توانند یک پتانسیل قوی ایجاد کنند. لذا همیشه از نقش آفرینی و حضور نیروهای مردمی استقبال و حمایت به عمل می آورد.

آخرین سخن شما درباره شهید فلاحي...

استدعا دارم ترتیبی اتخاذ شود تا جایگاه رفیع این شهید بزرگوار در جامعه روشن شود. به خاطر مسئولیت ها و به خاطر خدماتی که در استقرار امنیت در کشور، و اداره نیروی زمینی و در اداره روزهای ابتدای جنگ داشته روشن شود. ببینید اداره روزهای اول جنگ با سال های اول و دوم جنگ خیلی فرق می کند. در سال های اول جنگ نیروهای نظامی مرتب و سازمان یافته در جبهه ها استقرار یافته اند، طرح و برنامه دارند، و تکلیف شان روشن شده است. ولی شما به عنوان رئیس ستاد مشترک ارتش، روز ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ را مجسم کنید، که ناگهان با هجوم دشمن مواجه می شوید. البته قبلاً همه چیز را گفتی و هشدار داده ای، ولی خواسته های شما برآورده نشده است.

شهید فلاحي از سال ۱۳۵۸ وقتی فرمانده نیروی زمینی بود، یک طرح دفاعی در برابر تجاوز احتمالی ارتش عراق را تهیه کرده است. در روز ۱۵ خرداد سال ۱۳۵۹، زمانی که رئیس ستاد مشترک ارتش بود، طرحی را به نام «طرح دفاعی ابوذر» در برابر تجاوز احتمالی ارتش عراق تهیه کرده است. یعنی پیش بینی جنگ را از قبل کرده است. به نیروهای سه گانه هوایی و زمینی و دریایی گفته مراقب مرزهای عراق باشید. یعنی تا جایی که توانسته پیش بینی جنگ را کرده است، اما علت این که چرا نیروها در مرز چیده نشدن، دلایل خاص خود را داشت، و از دست ایشان خارج بود. به هر حال دشمن آمده بود تا پیروزی نهایی خود را در ظرف سه روز اعلام کند. اما شهید فلاحي طوری جنگ را اداره کرد، که با کمک ارتش و نیروهای مردمی دشمن متجاوز یعنی را ناکام ساخت.

در یک جمله بگویم که شهید فلاحي یک نظامی تمام عیار، در عین حال یک بسیجی تمام عیار بود. برای نیروهای مردمی و بسیجی یک سپاهی تمام عیار بود.

در قالب جانشین فرمانده کل قوا همه جور نیرویی بود. ■

بجنگیم، شهید فلاحي می گفت «ما حسین وار با دشمن می جنگیم». این شعار به شهید فلاحي تعلق دارد و از صمیم اعتقادات اوست.

با بررسی ادبیات شهید فلاحي به این نتیجه رسیدیم که ایشان واقعا یک فرد متدین و معتقد بود، و چنین واژه هایی را زیاد به کار می برد. رابطه معنوی ایشان با امام (ره) و آیت الله طالقانی چگونه بود؟

می دانید که زادگاه شهید فلاحي و مرحوم آیت الله طالقانی، شهرک طالقان بوده است. شکی نیست که ایشان به آیت الله طالقانی ارادت خاصی داشت و در وصیت خود هم تأکید کرده بود که ایشان را در کنار قبر مرحوم طالقانی به خاک سپارند. ایشان مرید و سرباز امام خمینی (ره) بودند.

جایگاه شهید فلاحي در ارتش چگونه بود؟

چون شهید فلاحي یک فرد مذهبی بود. باز هم روی شخصیت و جایگاه نظامی شهید فلاحي تأکید می کنم. ایشان حدود ۲۰ ماه فرمانده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی بود. یک سال رئیس ستاد مشترک ارتش بود. جانشین فرمانده کل قوا شده بود. در زمان ایشان عملیات ثامن الائمه (ع) با هدایت و فرماندهی و با تصویب ایشان به مورد اجرا گذاشته شد. این اولین اقدام عملیاتی ما بود که متأسفانه چند روز بعد از آن عملیات در سانحه سقوط هواپیمای نظامی به شهادت رسید.

نمی دانم چه گونه بتوانم جایگاه ایشان را شرح دهم. گمان کنم جایگاه شهید فلاحي کمی پنهان مانده است. ما شهیدان زیادی داریم و جایگاه و مقام همه آنها والا و محترم است. فکوری فرمانده نیروی هوایی هم شهید است. یک شهید فرمانده لشکر بوده است. یک شهید فرمانده تیپ بوده است. یک شهید فرمانده گردان بوده است. ولی شهید فلاحي فرمانده نیروهای سه گانه ارتش بوده است، و می بایستی این جنگ را اداره کند. در ارتش ۴۸ هزار شهید داریم که همه آنها از نظر درجه شهادت در یک ردیف قرار دارند. ولی یکی از آنها فلاحي است. اما جایگاه شهید فلاحي از لحاظ شغلی و مسئولیت هایی را که به عهده داشته خیلی بالاتر از دیگران است.

شهید فلاحي همه جا در سخنان خود از نقش سپاه پاسداران تجلیل و به نیکی یاد کرده است. بفرمایید که ایشان چه نقشی در ایجاد هماهنگی بین ارتش و سپاه

مقام سرهنگی داشت، جایگزین ایشان شد و روند شهید فلاحي را در نیروی زمینی ادامه داد. اگر هم تغییری در روند کار نیروی زمینی به وجود آمد، به خاطر خط مشی و راهکاری بود که سپهبد شهید صیاد شیرازی به آن اعتقاد داشت.

از عملکرد شهید فلاحي در جبهه جنوب چه خاطره ای دارید؟

فقط به یک نکته اشاره می کنم. شکل دادن و نظم دادن به جبهه ها و مستقر نمودن نیروهای نظامی در برابر تجاوز عراقی ها کار ساده ای نبود. شما لحظه ای را مجسم کنید که ۱۲ لشکر عراقی به کشورتان هجوم آورده اند، در حالی که فقط لشکر ۹۲ آن هم با یک حالت نابسامان در جنوب مستقر است. شهید فلاحي با کمک فرمانده نیروی زمینی به سرعت وارد عمل می شود و به جبهه سامان می دهد. بیشتر وقت ها در جبهه حضور داشت تا در محل کار. اصلاً خدمات نظامی ایشان جاویدان است. از جلسات طرح و برنامه ریزی عملیات آفندی در قرارگاه های عملیاتی جبهه جنوب توسط شهید فلاحي مطلبی به یاد دارید؟

ببینید، ایشان همیشه در حال نظم دادن و سازماندهی به جبهه ها بود. ایجاد هماهنگی بین واحدهای رزمی، بین فرماندهان، ایجاد یک نوع آرامش و بر طرف نمودن نگرانی رزمندگان که در واقع مای توانیم با پیشروی عراق مقابله کنیم. این مطلب الان به ذهنم رسید: آیا می دانید این جمله «ما حسین وار می جنگیم» مال کیست؟ مال شهید فلاحي است. ایشان همیشه تأکید می کرد که «ما حسینی وار و عاشورایی وار و مانند حضرت علی (ع) با دشمن می جنگیم». یعنی در آن زمان که تصور برخی از افراد چنین بود که ما شاید نتوانیم با نیروهای عراقی

یکی از ویژگی های منحصر به فرد شهید فلاحي این است که با اقتدار کار می کرد. به عنوان فرمانده نیروی زمینی در برخورد با مسائل مربوط به کردستان، مسئولیت و اختیارات کامل داشت، تا امنیت و آرامش را در آن مناطق برقرار کند. با توجه به خلق و خویی که داشت نمی خواست خونریزی شود



شهید فلاحی همیشه به امام و انقلاب عشق می ورزید

بازشماری دستاوردهای یک افسر متعهد ارتش
در گفت و گو با سرتیپ دوم خلبان جانباز محمد کریم عابدی *



درآمد

سرتیپ دوم محمد کریم عابدی خلبان پیشکسوت هوانیروز قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، یکی از اعضای گروه مبارز جمعیت حافظ وحدت بوده که این گروه با بیت امام در نجف اشرف ارتباط داشته است. بعد از پیروزی انقلاب مسئولیت‌های متعددی در هوانیروز اصفهان از جمله رئیس کمیته انقلاب هوانیروز و فرمانده پایگاه هوانیروز اصفهان، رئیس ستاد بازسازی طیس و نیز شرکت در عملیات شکستن محاصره پادگان سنندج در کنار شهید سرلشکر فلاحی داشته است. ایشان همچنین عضو کمیسیون امنیت و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی در دوره هشتم بوده است. شاهد یاران با توجه به شناختی که این پیشکسوت انقلابی از شهید بزرگوار ولی الله فلاحی دارد، به پای گفت و شنود با او نشستند که با هم می‌خوانیم:

تا مسجد سید ادامه داشت، و حدود صد هزار نفر از شهروندان هم به نظامیان پیوستند. وقتی شاهپور بختیار آخرین نخست وزیر دوران طاغوت فرودگاه تهران را بر روی پرواز انقلاب بست و از ورود امام جلوگیری کرد، فرودگاه اصفهان را باز نگه داشتیم. بنده در آن راهپیمایی طی سخنانی به بختیار هشدار دادم اگر فرودگاه تهران را برای ورود امام باز نکند، فرودگاه اصفهان باز است. در مسجد سید اعلام کردم که از امروز کاپیتولاسیون مصونیت کارشناسان نظامی آمریکا لغو شده و آمریکایی‌ها در ایران امنیت ندارند.

جمعیت حافظ وحدت با افسران انقلابی آن دوره مثل گروه شهید نامجوی و شهید صیاد شیرازی هم ارتباط و همکاری داشت؟
خیر، فعالیت ما فقط در پایگاه‌های نیروی هوایی

هوانیروز یکی از یگان‌های انقلابی نیروهای مسلح است که قبل از انقلاب در کنار امام (ره) و مردم ایستاد، و بعد از انقلاب کمترین صدمه را دید و بهترین خدمت را به مردم کرد. هیچ پادگانی از هوانیروز هنگام پیروزی انقلاب توسط گروهک‌ها تاراج نشد و اسلحه و تجهیزات آن محفوظ ماند

حدود پنج هزار تن از افسران و همافران انقلابی نیروی هوایی و هوانیروز اصفهان، در اوج حکومت نظامی، اولین راهپیمایی را در همبستگی با امام امت و با انقلاب در روز ۲۹ دی ۱۳۵۷ در سبزه میدان اصفهان برگزار کردند، که تیمسار ناجی فرمانده حکومت نظامی جرأت نداشت دستور حمله به راهپیمایی را بدهد. نکته مهمی که همچنان از دید تاریخ مغفول مانده مقابله با طرح توطئه ربودن امام خمینی (ره) در مرز خسروی است. رژیم پهلوی و رژیم صدام همدست شده بودند که امام را از نجف اخراج کنند، و ایشان را از مرز خسروی به ایران بفرستند. سرتیپ خسرو داد فرمانده وقت هوانیروز مأمور شده بود این طرح را به مورد اجرا بگذارد، و با اعزام هلی کوپترهای مخصوص به مرز خسروی امام را برباید و ناپدید کند. البته امام (ره) با تغییر مسیر و عزیمت به پاریس این توطئه را ناکام گذاشتند. خلبانان و همافران غیور هوانیروز اصفهان هم آن وسیله پرنده را که قرار بود در آن مأموریت از آن استفاده شود منفجر کردند، که مستشاران آمریکایی حاضر در پایگاه اصفهان از این کار به وحشت افتادند.

در روز سوم بهمن سال ۱۳۵۷ یک راهپیمایی با شکوه با شرکت همه نظامیان پایگاه‌های اصفهان با لباس نظامی برگزار کردیم که از دروازه شیراز

در ابتدای بحث کمی از فعالیت‌های جمعیت حافظ وحدت بگوئید. این جمعیت در چه سالی تأسیس شد و قبل از پیروزی انقلاب اسلامی چه نوع فعالیت‌هایی داشت.

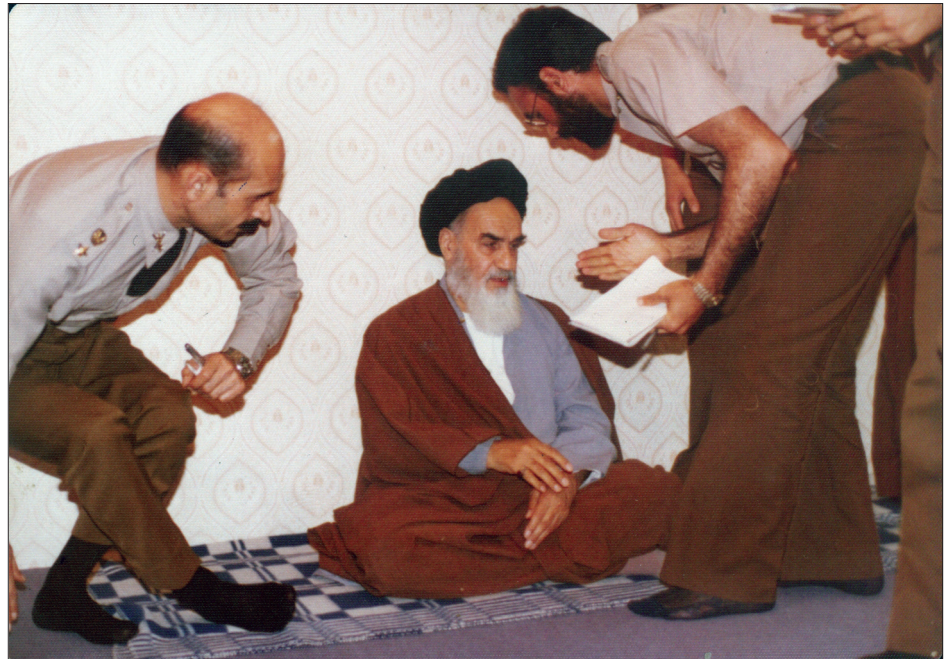
جمعیت حافظ وحدت در سال ۱۳۴۷ تأسیس شد و جلسات آن با شرکت تعدادی از افسران و درجه داران هوانیروز اصفهان در خانه‌های شخصی اعضا در اصفهان برگزار می‌گردید. فعالیت‌های انقلاب جمعیت در هوانیروز اصفهان متمرکز بود، که افسران و پرسنل انقلابی را سازماندهی می‌کرد، ساواک و اداره دوم ارتش در آستانه پیروزی انقلاب به فعالیت این گروه پی برد، و آن را گروه توحیدی صف معرفی کرد. در حقیقت ساواک زمانی حضور نیروهای انقلابی در ارتش را کشف کرد که کار از کار گذشته بود. نظر به این که اصفهان دربرگیرنده مهمترین پایگاه‌های استراتژیک هوایی و زمینی ارتش است، در دوران انقلاب اولین شهری بود که حکومت نظامی در آن برقرار شد. هوانیروز یکی از یگان‌های انقلابی نیروهای مسلح است که قبل از انقلاب در کنار امام (ره) و مردم ایستاد، و بعد از انقلاب کمترین صدمه را دید و بهترین خدمت را به مردم کرد. هیچ پادگانی از هوانیروز هنگام پیروزی انقلاب توسط گروهک‌ها تاراج نشد و اسلحه و تجهیزات آن محفوظ ماند.

در کرمانشاه با شهید فلاحی تماس گرفتیم و برای شکستن محاصره پادگان سنندج از ایشان کمک خواستیم. شهید فلاحی گفت که همین امشب دو گردان نیرو از تهران به کرمانشاه اعزام می‌کند، و عملاً دو گردان نیرو از لشکر ۲۱ حمزه تا نیمه شب با دو فروند هواپیمای «سی - ۱۳۰» وارد کرمانشاه شدند

در این حوادث که روز ۲۷ اسفند ۱۳۵۷ اتفاق افتاد شهید فلاحی چه نقشی داشت؟

فلاحی ضمن این که دو گردان نیرو اعزام کرد، به طرح و فرماندهی این عملیات اعتماد کرده بود. یعنی با اعزام دو گردان نیرو کار اصلی را ایشان انجام داد. وقتی سنندج آزاد شد و عناصر ضد انقلاب سرکوب شدند به دیدن آقای سید موسی موسوی نماینده امام در کردستان رفتیم، و از همکاری ایشان تشکر کردم. چون ایشان نیروهای اطلاعاتی بومی در اختیار بنده گذاشته بود. شبانگاه هم با شهید فلاحی تماس گرفتیم و خبر آزاد سازی سنندج را به اطلاع ایشان رساندیم و تقاضا کردم نیروهای کمی بیشتری اعزام کند تا پادگان را تقویت کنیم.

یک روز بعد، چون در آستانه عید نوروز بودیم، با دفتر امام در قم تماس گرفتیم و پیشنهاد کردم که جلسه بعدی شورای انقلاب در سنندج برگزار شود و امام با این پیشنهاد موافقت نمودند و به اعضای شورا ابلاغ کردند. گمان کنم که روز دوم یا سوم فروردین بود که شهید بهشتی، آیت الله طالقانی، آقای هاشمی رفسنجانی، بنی صدر و دیگران به سنندج رفتند. در ضمن با تیمسار فلاحی تماس گرفتیم و به ایشان اطلاع دادم حال که قرار است جلسه شورای



من بیدرنگ سوار هلی کوپتر شدم و به کرمانشاه رفتم. در کرمانشاه با شهید فلاحی تماس گرفتیم و برای شکستن محاصره پادگان سنندج از ایشان کمک خواستیم. شهید فلاحی گفت که همین امشب دو گردان نیرو از تهران به کرمانشاه اعزام می‌کند، و عملاً دو گردان نیرو از لشکر ۲۱ حمزه تا نیمه شب با دو فروند هواپیمای «سی - ۱۳۰» وارد کرمانشاه شدند.

وقتی می‌خواستیم عملیات شکستن محاصره پادگان سنندج را با این دو گردان اعزامی آغاز کنیم، سرهنگ رضایا فرمانده پایگاه هوانیروز کرمانشاه به دفتر شهید قرنی در ستاد مشترک ارتش رفته و به شهید قرنی شکایت کرده بود که این افسر قصد دارد با عملیاتی نافرمانی هلی کوپترهای پایگاه کرمانشاه را از بین ببرد. چند ساعت قبل از آغاز عملیات ناگهان شهید قرنی با من تماس گرفت و گفت:

پسرم شنیده‌ام می‌خواهید عملیاتی را انجام دهید؟ از شهید قرنی پرسیدم: چه کسی این اطلاعات را به شما داده است؟

این مرد به قدری پاک دل بود که زود به من گفت که فرمانده پایگاه هوانیروز کرمانشاه کنار من نشسته است. تا شهید قرنی گفت فرمانده هوانیروز کرمانشاه بغل دست من نشسته است، فهمیدم که این سرهنگ رضایا نقشه کشیده است. سرهنگ رضایا از نظر سلسله مراتب لازم بود به سراغ شهید فلاحی می‌رفت. چون فرمانده نیروی زمینی مسئول هوانیروز است.

به شهید قرنی گفتم: شخصی که نزد شما آمده اطلاعات نادرست به شما داده است. عملیات دقیقی را طراحی کرده‌ایم و حضرت امام هم در جریان هستند. اجازه دهید این عملیات آغاز شود.

شهید قرنی بیدرنگ گفت: پسرم بروید و خدا نگهدار تان. مراقب باشید کسی شهید نشود.

به یاری خدا عملیات پیروزمند هلی بُرد آغاز و محاصره پادگان سنندج در چند ساعت شکسته شد.

و هوانیروز اصفهان متمرکز بود. با افسران نیروی زمینی که از آن‌ها نام بردید همکاری نداشتیم.

چه گونه با امام و شهید فلاحی ارتباط برقرار کردید؟

روز ۱۴ بهمن ۱۳۵۷ در مدرسه رفاه توسط آقای اشراقی داماد امام (ره) به محضر ایشان رسیدم و از اوضاع پایگاه‌های هوانیروز و موشکی اصفهان گزارشی تقدیم امام کردم. ایشان فرمودند که این امکانات باید حفظ شود. وقتی انقلاب به پیروزی رسید بچه‌های جمعیت حافظ وحدت به تهران منتقل شدند و همکاری‌شان را با دفتر امام آغاز کردند و اولین اقدام آنان دستگیری خسرو داد فرمانده سابق هوانیروز بود. روز پنجم اردیبهشت ۱۳۵۸ که خدمت امام رفته بودم، ایشان امر کردند چون پایگاه مرکزی هوانیروز در اصفهان است، بنده به اصفهان برگردم. وقتی به اصفهان برگشتم شنیدم که از بیت امام به آقایان قرنی و فلاحی زنگ زده بودند و آن دو بزرگوار را به همکاری با ارتش دعوت کرده بودند.

همچنین به آیت الله طاهری نماینده امام در اصفهان زنگ زده بودند، و بنده با معرفی آیت الله طاهری به فرماندهی پایگاه هوانیروز اصفهان منصوب شدم. بعد از گذشت چند روز برای آشنایی و معارفه با شهید فلاحی به عنوان یک افسر انقلابی و استاد دانشگاه دافوس به ستاد نیروی زمینی در تهران آمدم.

معمولاً هوانیروز زیر نظر فرماندهی نیروی زمینی است و ایشان از انتصاب بنده به عنوان فرمانده پایگاه اصفهان اطلاع داشت. روند همکاری نزدیک با شهید فلاحی از آن جا شروع شد که در روز ۲۶

اسفند ۱۳۵۷ مراسمی برای افسران هوانیروز اصفهان در استادیوم ۲۲ بهمن برگزار کرده بودیم که در حین مراسم تلکسی به دستم رسید. در تلکس نوشته بودند چون حزب دمکرات و کومله پادگان‌های مهاباد و سقز را گرفته‌اند، و پادگان سنندج در محاصره است، اکنون قصد دارند کرمانشاه را نیز تصرف کنند. و فرمانده پایگاه هوانیروز کرمانشاه اجازه خواسته است پایگاه را در پایگاه هوایی همدان تخلیه کند.



شهید فلاحی هنگام بستری در بیمارستان خاوارده تهران پس از اصابت گلوله آن‌همچنین به خودروی ایشان در محور سریش



فرمانده نیروی زمینی هستید و ضد انقلاب شما را می‌شناسد. ولی من یک سربازم و کسی مرا نمی‌شناسد. ایشان نپذیرفت، و به همراه یکدیگر با هلی کوپتر به مریوان رفتیم. شهید فلاحی با آمدن مرگ نمی‌هراسد و آماده شهادت است.

شهید فلاحی درباره بحران کردستان چه دیدگاهی داشت؟

در کردستان خیلی از افسران می‌آمدند و با ناراحتی با ایشان صحبت می‌کردند که شما مانند دوران گذشته می‌خواهید ما را به کشتن دهید. ادعا می‌کردند این گروهک‌هایی که در کردستان آشوب می‌کنند و پادگان‌ها را غارت می‌کنند، بخشی از مردم هستند، و ما هم باید در کنار مردم باشیم. شهید فلاحی می‌گفت: خیر اینها تجزیه طلب هستند و ما باید با حکومت مرکزی باشیم و اجازه ندهیم ایران تجزیه شود. آشوبگران، یک عده ضد انقلابیونی هستند که از طرف صدام و آمریکا حمایت می‌شوند. فلاحی در این موضع گیری‌ها خیلی محکم ایستاد و هیچ تزلزلی در ایشان ندیدیم. بدون شک شهید فلاحی و شهید قرنی هر دو پیروز میدان بودند. متأسفانه در فروردین سال ۱۳۵۸ شهید قرنی را به این بهانه که هنگام حضور شورای انقلاب در سنندج هواپیمای جنگنده اعزام کرده و با شکستن دیوار صوتی مردم را ترسانده عزل کردند. به دولت بازرگان به قدری فشار وارد آوردند تا ناگزیر شد قرنی را عزل کند.

گفته شده که شهید قرنی شخصاً استعفا داده بود؟ خیر، این طور نیست. شهید قرنی را برکنار کردند. برای ارائه گزارش از وضعیت کردستان به محضر امام(ره) ترتیب ملاقات داده شده بود؟

به هر حال در دفتر امام(ره) وقت ملاقات تعیین شد و به شهید فلاحی زنگ زد که آماده باشد تا در فلان روز به اتفاق همدیگر به دیدار امام برویم. صبح روز مقرر با هلی کوپتر به ستاد نیروی زمینی رفتیم و شهید فلاحی و دو نفر دیگر سوار شدند و از آن جا برای ملاقات با حضرت امام به سمت قم پرواز کردیم، و عصر همان روز در



به ایشان گفتیم شما فرمانده نیروی زمینی هستید و ضد انقلاب شما را می‌شناسد. ولی من یک سربازم و کسی مرا نمی‌شناسد. ایشان نپذیرفت، و به همراه یکدیگر با هلی کوپتر به مریوان رفتیم. شهید فلاحی با آمدن به مریوان نشان داد که از مرگ نمی‌هراسد و آماده شهادت است.

انقلاب در سنندج برگزار شود، مناسب است دارد شما هم تشریف بیاورید. آمد کرمانشاه و از آن جا به اتفاق اعضای شورای انقلاب عازم سنندج شدیم. تعدادی از اعضای شورا تا آن لحظه تیمسار فلاحی را نمی‌شناختند. رفتیم کنار آیت الله طالقانی نشستیم، و به ایشان گفتیم که تیمسار فلاحی فرمانده نیروی زمینی همشهری شما هستند و با کمک مؤثر ایشان شهر سنندج آزاد شده است. بعد هر دو کنار هم نشستند و کمی گپ زدند.

تشکیل جلسه شورای انقلاب در سنندج چه سودی برای مردم کردستان داشت؟

اعضای شورای انقلاب گفتند که مردم کردستان از دوران رژیم طاغوت در محرومیت بسر برده‌اند و تصمیم گرفتند به مردم در زمینه‌های مختلف کمک کنند. دولت مهندس بازرگان هم موظف شد خدمات بیشتری به مردم کردستان ارائه دهد.

آقایان به تهران بازگشتند و شهید فلاحی در سنندج با فرماندهان ارتش جلسه تشکیل داد و دستور داد پادگان‌ها و یگان‌های ارتش را در سقز و مریوان و سایر شهرهای کردستان تقویت کنند. لشکر ۲۸ کردستان سه تیپ داشت. یک تیپ در سنندج و یک تیپ در سقز و تیپ سوم در مریوان مستقر بود، که هیچ ارتباطی با لشکر خود نداشت. به تیمسار فلاحی گفتیم که من به مریوان می‌روم و اگر دیدم لازم بود تعدادی نیرو با هلی کوپتر به آن جا اعزام کنید. ایشان گفت که من هم با شما می‌آیم. مگر خون شما رنگین تر از خون من است. به ایشان گفتیم شما

یک زمین ورزشی (زمین چمن دبیرستان حکیم نظامی) نزدیک بیت امام به زمین نشستیم. بیدرنگ به دیدار حضرت امام رفتیم و به عرض ایشان رساندم که فرمانده عملیات شکستن محاصره پادگان سنندج و آزاد سازی شهر سنندج و تقویت برخی از پایگاه‌های ارتش در کردستان تیمسار فلاحی بودند که اکنون در محضر شما هستند.

امام در این ملاقات به شهید فلاحی چه فرمودند؟ فرمودند که ما وظیفه داریم برای جلوگیری از تجزیه ایران خون دهیم، و تلاش کنیم. اجازه ندهیم به یک وجب از خاک ایران لطمه وارد شود. ارتش را باید تقویت و سازماندهی کنیم. امام(ره) به منظور تقویت جایگاه ارتش و برخورد با کسانی که در آن روزها خواستار انحلال ارتش بودند، یک هفته بعد از این ملاقات، روز ۲۹ فروردین را به عنوان روز ارتش جمهوری اسلامی ایران اعلام کردند.

گویا بعد از حوادث سنندج هم با شهید فلاحی مجدداً در کردستان همکاری داشتید؟

وقتی حوادث پایه شکل گرفت، شهید فلاحی و شهید چمران هر دو عازم کردستان شدند و با همکاری صمیمانه با یکدیگر حماسه آفرینند. ناگفته نماند که هر دوی این بزرگواران اهل مطالعه و فرهیخته بودند و به اشراق و عرفان هم تسلط داشتند. شهید فلاحی، شهید چمران را «عزیز» صدا می‌کرد. و شهید چمران، شهید فلاحی را «استاد» صدا می‌زد. یعنی این قدر با هم دوست صمیمی شده بودند. فلاحی ضمن این که قهرمان پایه بود، به تدریج جزء هسته فکری انقلاب شد. در این هسته فکری که بعد از پیروزی انقلاب تشکیل شد، شهید چمران، شهید فلاحی، آیت الله اشراقی، یک نظامی به نام دکتر بهاری، دکتر ابتکار از وزارت دفاع، دکتر عباس چمران رئیس دانشگاه شریف حضور داشتند. نقش شهید فلاحی در آزاد سازی شهرهای بانه و نوسود خیلی بزرگ است که بحث درباره آن به وقت زیاد نیاز دارد.

بعد از شهادت سپهبد قرنی و ادامه بحران در کردستان، شادمهر به ریاست ستاد مشترک ارتش منصوب شد که نا موفق بود، و او را عزل کردند. در آن برهه شهید فلاحی دوباره عازم کردستان شد تا

فرماندهان ارتش را به ایشان تحمیل کرده بودند، که بعداً توده‌ای از آب درآمدند. به هر حال در نیمه شب آن جلسه خداوند سبحان کمک کرد و جرقه را زد و بیدرنگ به شهید چمران گفتم: آقای دکتر ما در این مقطع برای ارتش رئیس ستاد مشترک نمی‌خواهیم. چون از روز پیروزی انقلاب تا لحظه برگزاری این جلسه چند رئیس ستاد مشترک تعویض کرده‌ایم که بازتاب خوبی در جهان نداشته است. در آن جلسه هم شخص مناسبی نیافته بودیم که درباره او اتفاق نظر داشته باشیم به شهید چمران گفتم که رئیس ستاد مشترک نمی‌خواهیم.

پرسید پس چه کنیم؟ گفتم: پیشنهاد من این است که یک فردی به جانشینی رئیس ستاد مشترک ارتش برای یک دوره شش ماهه به صورت آزمایشی معرفی شود. اگر عملکرد او در این شش ماهه خوب بود، از آن به بعد ریاست ستاد مشترک را به عهده بگیرد.

در آن جلسه همه از این پیشنهاد استقبال کردند. شهید چمران پرسید چه کسی را پیشنهاد می‌کنید؟ تیمسار فلاحی را به عنوان جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش معرفی کردیم تا برای ایشان به عنوان جانشین حکم صادر شود.

اصولاً چون ستاد مشترک ارتش رئیس نداشت، شهید فلاحی عملاً نقش رئیس ستاد را ایفا می‌کرد. یعنی جانشین کار رئیس را انجام می‌دهد. بنابر این شهید فلاحی تا لحظه شهادت رئیس ستاد مشترک ارتش ماند و خیلی موفق هم عمل کرد. ایشان قبل از شهادت هم به من وصیت کرده بود که پیکرش را در کنار قبر آیت الله طالقانی خاکسپاری کنیم. چون

نیست از آن‌ها نام برده شود. وقتی آقای چمران پرسید چه کسی برای وزارت دفاع مناسب است، بیدرنگ به ایشان گفتم چه کسی بهتر از شما.

پرسید من؟ ارتش که مرا قبول ندارد. درست هم می‌گفت. به ایشان گفتم: نگران نباشید بچه‌های انقلابی شما را قبول دارند.

شهید چمران توانمندی خود را در حوادث کردستان به خوبی نشان داده بود. به هر حال خدا عنایت کرد و این مطلب به عرض حضرت امام (ره) رسید و ایشان با عنایت به حضور شهید چمران در عملیات شکستن محاصره پادگان سنندج در آبان همان سال با پیشنهاد انتصاب شهید چمران به وزارت دفاع موافقت کردند.

وقتی من و شهید فلاحی در بیمارستان خانواده بستری بودیم، شهید چمران به عیادت ما آمد و به من گفت که وزیر دفاع شده است. هرگاه مرخص شدید به وزارت دفاع بیاید تا همدیگر را ببینیم. شهید چمران که به وزارت دفاع منصوب شد، کارها آسان‌تر از گذشته شد. چون شهید چمران و شهید فلاحی در کردستان همدیگر را خوب شناخته بودند، و بهتر می‌توانستند هماهنگ باشند. لذا همکاری و هماهنگی بین آن دو بزرگوار ادامه پیدا می‌کند و خیلی از مسائل تثبیت می‌شود.

در آن برهه حضرت آیت الله خامنه‌ای مقام معظم رهبری دفتری در کنار دفتر شهید چمران در وزارت دفاع در چهار راه قصر داشتند. و بنده و شهید خلبان محمود خضری هم در آن جا دفتری داشتیم که مأمور پاکسازی ارتش بودیم. شهید چمران ضمن تصدی وزارت دفاع، معاون نخست وزیر در امور

انقلاب و نماینده امام در شورای انقلاب هم بود. در یکی از جلسات نخست وزیری بحث شد که شادمهر برای ادامه ریاست ستاد مشترک ارتش مناسب نیست، و مشکلاتی در شرف وقوع است. مرحوم فخرالدین حجازی و شهید خضری هم در آن جلسه شرکت داشتند. هر یک از شرکت کنندگان نظر خود را اعلام می‌کرد. بچه‌های کمیته انقلاب ارتش تلاش می‌کردند که رئیس کمیته خودشان به ریاست ستاد مشترک ارتش منصوب گردد، ولی خیلی از حضار جلسه با این پیشنهاد مخالفت کردند، چون می‌دانستند که شایستگی این مسئولیت را ندارند.

فلاحی در آن مدت از وضعیت ارتش دل خون داشت. چون تعدادی از

به دیدار حضرت امام (ره) رفتیم و به عرض ایشان رساندم که فرمانده عملیات شکستن محاصره پادگان سنندج و آزاد سازی شهر سنندج و تقویت برخی از پایگاه‌های ارتش در کردستان تیمسار فلاحی بودند که اکنون در محضر شما هستند. امام هم در حق شهید فلاحی دعا کردند

گروهک‌های ضد انقلاب و تجزیه طلب را سرکوب کند. در روز ۱۹ مهر ۱۳۵۸ پس از واقعه کشتار پاسداران انقلاب در کردستان، امام به شهید چمران و شهید فلاحی و به بنده امر کردند که به کردستان بروید، و بکوشید تعداد ۵۳ اسیر سپاه پاسداران را آزاد کنید. این در حالی است که گروه‌های ضد انقلاب به هیئت حسن نیت قبول داده بودند به نظامیان حمله نکنند. شهید فلاحی در این عملیات، نیروی زمینی را به سوی دره شیندار در سردشت هدایت می‌کند و مردانه به دشمن می‌تازد. شهید صیاد شیرازی هم در این عملیات شرکت داشت که بنده ایشان را با هلی کوپتر در یکی از محورهای رزم پیاده کردم. بنده در آن عملیات از ناحیه کتف مورد اصابت گلوله ضد انقلاب قرار گرفتم و کمک خلبان از ناحیه گردن مورد اصابت قرار گرفت. در این عملیات پیرومندان که با هدایت شهید فلاحی و شهید چمران تحقق یافت ده‌ها تن از نیروهای دشمن به اسارت درآمدند.

شهید فلاحی هنگام بازگشت از عملیات سردشت، با موشک «آر. پی. جی. هفت» مورد حمله ضد انقلاب قرار می‌گیرد. چون حواس ایشان جمع بوده و عناصر ضد انقلاب را روی ارتفاعات دیده بوده قبل از برخورد گلوله به خودرو، خود را به پایین پرت می‌کند و از ناحیه کمر مصدوم می‌شود. خودرو هم به علت برخورد گلوله آر. پی. جی. منهدم می‌شود. فردای آن روز شهید فلاحی و بنده به وسیله هواپیما به بیمارستان خانواده تهران تخلیه می‌شویم.

شهید فلاحی بعد از بازگشت به ارتش و حضور فعال در بحران کردستان و جبهه‌های دفاع مقدس توانمندی خود را به خوبی نشان داد و مورد عنایت و اعتماد حضرت امام قرار گرفت. خواستم بدانم که بنی صدر و دیگران چه اندازه در برابر صعود ایشان حساسیت و حسادت نشان می‌دادند؟

بعد از این که حضرت امام پرونده شهید فلاحی را مختومه اعلام فرمودند، موقعیت ایشان تقویت شد. روزی همراه شهید چمران در پادگان سردشت قدم می‌زدیم، ایشان چنین به من گفت: آقای فرید که بعد از دریا دار مدنی به وزارت دفاع منصوب شد، نتوانست موفق باشد. به نظر شما چه کسی برای تصدی وزارت دفاع مناسب است؟

در حقیقت هجده‌ای که در آن روزگار به شهید چمران بود کمتر از شهید فلاحی نبود. بلکه بدتر بود. ایشان دشمنان سرسختی داشت، که صلاح



نفر اول سمت راست محمد کریم عابدی و نفر سوم شهید فلاحی در زمین جمن دبیرستان حکیم نظامی قبل از دیدار با حضرت امام در سال ۱۳۵۸

بعد از زیارت حضرت معصومه (س) و خواندن دو رکعت نماز مستحبی، دقیقاً احساس کردم که تیمسار ولی الله فلاحی افسری است که واقعا به قرآن و اسلام و به امام (ره) و انقلاب اسلامی و ملت ایران وفادار است، و تا زنده است در این مسیر گام برمی دارد

میل دارم به این نکته هم اشاره کنم که شهید فلاحی همیشه نسبت به امام و انقلاب عشق می ورزید. وقتی به دانشگاه جندی شاپور رسیدم دکتر چمران را روی تخت درمان بستری و آیت الله خامنه‌ای را در حال قدم زدن در اتاق ایشان یافتم. وقتی وارد اتاق شدم حضرت آقا ابراز محبت کردند و مرا در آغوش گرفتند. بعد به سراغ دکتر چمران رفتم.

شهید چمران به من نگاه کرد و گفت: عزیز من شنیده‌ام دیروز عصر وارد اهواز شده‌ای. تا الان کجا بودی؟

به ایشان گفتم که بنده به دیدار تیمسار فلاحی رفته بودم و تا ساعت چهار صبح درباره مسائل جبهه و جنگ با هم بحث می کردیم.

ناگهان شهید فلاحی وارد اتاق شد و احترام گذاشت.

وارد اتاق که شد حضرت آقا را در آغوش گرفت و دکتر چمران را بوسید. ببینید کمر بنی صدر کجا شکست؟ کمر بنی صدر وقتی شکست که حضرت

آیت الله خامنه‌ای نماینده حضرت امام و دکتر چمران وزیر دفاع و تیمسار فلاحی جانشین ستاد مشترک ارتش در آن لحظه در دانشگاه جندی شاپور

همدیگر را در آغوش گرفتند. وقتی این ملاقات صورت گرفت بنی صدر خلع سلاح شد. با این وصف هنر فلاحی را هنوز کسی نشناخته است. در

حقیقت این مثلث پاک و این شجره طیبه بود که کمر بنی صدر را شکستند.

در روز ۳۱ خرداد سال ۱۳۶۰ دکتر چمران به شهادت می رسد. بعد از آن فاجعه هفتم تیر اتفاق می افتد. بعد از آن واقعه نخست وزیری روی می دهد. بدترین

جنايات تاریخ انقلاب اسلامی در سال ۱۳۶۰ اتفاق می افتد. بعد که دو پیروزی آزاد سازی سوسنگرد و شکست حصر آبادان به دست می آید، هواپیمای

حامل فرماندهان ارتش و سپاه سقوط می کند. وقتی فلاحی به شهادت می رسد، مرحوم ظهیر نژاد ریاست ستاد مشترک و شهید صیاد شیرازی

فرماندهی نیروی زمینی را به عهده می گیرند، و از این جا وارد مقوله جدیدی می شویم. این جا لازم می دانم به این نکته هم اشاره کنم که کلید عملیات

جنگی آینده در جبهه‌ها را شهید فلاحی در سال اول جنگ رقم زده بود.

* تصاویر این گفت و شنود از آرشیو سرتیپ عابدی تهیه شده است. ■

فلاحی می آمدند و ایشان را هو می کردند. بنی صدر به شهید فلاحی دستور داده بود که شما حق ندارید با حضرت آیت الله خامنه‌ای و دکتر چمران که نمایندگان امام هستند همکاری کنید. شهید فلاحی شاید برای رعایت سلسله مراتب نظامی ناگزیر بود دستورات بنی صدر فرمانده کل قوا را اجرا کند؟

خب وحدت فرماندهی ایجاب می کرد که از بنی صدر تبعیت کند. من راهی اهواز شدم تا با شهید چمران که تیر خورده بود ملاقات کنم و شهید فلاحی را نیز ببینم. بیدرتنگ به دیدار شهید فلاحی رفتم. از غروب آفتاب تا ساعت چهار بامداد روز بعد با شهید

فلاحی در کمپ وزارت نفت گپ زدیم. همه مسائل قبل از انقلاب و بعد از انقلاب و بحران کردستان و گنبد را مرور کردیم، و بعد وارد اصل مطلب شدیم.

سرانجام شهید فلاحی رک به من گفت: من یک نظامی هستم. امام (ره) اختیارات فرماندهی کل قوا را به بنی صدر تفویض کرده‌اند، و مملکت هم در حال جنگ است. به نظر شما چه باید بکنیم؟

به شهید فلاحی عرض کردم: همه حرف‌های شما درست است. ولی حقیقت چیز دیگری است و ماجرای سخنرانی سلامتیان در قزوین را به عنوان

یک شاهد مثال تعریف کردم. با تعریف این ماجرا عرض کردم امروز رأی امام (ره) صد در صد مطاع است. ما همه با امام بیعت کردیم و شما هم در بیت

امام در قم با ایشان بیعت کردید.

گفتم: امام (ره) دو نماینده در شورایی دفاع دارند و نماینده سوم شما هستید، و بنی صدر در اقلیت است.

این جمله را که گفتم احساس کردم شهید فلاحی آزاد شد، و نفس راحتی کشید.

آن دیدار چه نتیجه داشت؟

بعد از کمی استراحت و صرف صبحانه به شهید فلاحی گفتم: تیمسار من به دیدار آیت الله خامنه‌ای

و دکتر چمران در دانشگاه جندی شاپور می روم و قرار جلسه می گذارم که به زودی با هم دیدار کنیم. شهید فلاحی گفت: خیلی عالی است.

روزی که برای شرکت در مراسمی به اتفاق همدیگر به بهشت زهرا (س) رفته بودیم و بر روح آیت الله طالقانی فاتحه می خواندیم این کلام را بیان کرد. بالاخره به سؤال ما در خصوص برخورد بنی صدر با شهید فلاحی پاسخ ندادید....

بنی صدر شهید فلاحی را خیلی اذیت کرد. چون شهید فلاحی دوست صمیمی شهید چمران بود و بنی صدر تشنه خون شهید چمران بود. با وجودی که شهید چمران نماینده حضرت امام (ره) در شورایی دفاع بود، بنی صدر ایشان را برکنار کرد و شهید فکوری را جایگزین شهید چمران کرد. حال که شهید فلاحی به مقام جانشین ستاد مشترک منصوب می شود، و بنی صدر فرمانده کل قوا می شود، باز ورق برمی گردد و یکی سری از افسران نا اهل و طاغوتی پیرامون بنی صدر جمع می شوند، و از او طرفداری می کنند، و به شهید فلاحی فشار می آورند. از قدیم گفته‌اند که «کبوتر با کبوتر باز با باز». به فلاحی فشار وارد می کنند که شما باید طرفدار بنی صدر باشید.

وقتی جنگ تحمیلی آغاز می شود، و شهید چمران ستاد جنگ‌های نا منظم را تشکیل می دهد. ما تا اردیبهشت سال ۱۳۶۰ جز این که توانسته‌ایم جلوی

پیشروی دشمن را بگیریم، هیچ پیروزی چشمگیری در جبهه نداشتیم. در آن شرایط حضرت امام (ره)، آیت الله خامنه‌ای و شهید چمران را به عنوان

نمایندگان خود در شورایی دفاع منصوب کردند، تا این دو بزرگوار بتوانند منعکس کننده دیدگاه‌های

امام در مقابل بنی صدر باشند. شهید فلاحی جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش هم عضو شورایی دفاع است. این قضیه پیچ و خم زیاد دارد که شرح آن

ضرورتی ندارد.

شهید چمران در اردیبهشت ۱۳۶۰ مورد اصابت گلوله قرار می گیرد و در یکی از بیمارستان‌های اهواز بستری می شود، و از آن جا جنگ را اداره می کند. از طرف دیگر بنی صدر هم با ادعاهای واهی می کوشد قدرت را به صورت یکپارچه در دست بگیرد. عوامل بنی صدر در سخنرانی‌های



■ نفر چهارم از سمت راست شهید فلاحی و نفر دوم محمد کریم عابدی در زمین چمن دبیرستان حکیم نظامی قم در آستانه دیدار فرماندهان هواییروز با امام در سال ۱۳۵۸



درآمد

سرتیپ دوم شهید فلاحی را می‌شناخته است. پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به نیروهای ویژه هوآبرد پیوست و در اوایل سال ۱۳۵۹ مسئولیت فرماندهی این یگان را به عهده گرفت. با آغاز بحران آفرینی ضد انقلاب در استانهای کردستان، آذربایجان غربی، خوزستان و سیستان و بلوچستان به منظور سرکوب عناصر خود فروخته و ضد انقلابی در مناطق یاد شده حضور یافت. سرتیپ رامتین پس از آغاز جنگ تحمیلی در مناطق عملیاتی جنوب و غرب و شمال غرب کشور حضور فعال یافت و در سال ۱۳۶۰ به لشکر ۲۸ کردستان منتقل شد و مسئولیت فرماندهی یکی از تیپهای آن لشکر را به عهده گرفت. مدتی نگذشت که به معاونت عملیاتی و سپس به سرپرستی لشکر مزبور منصوب شد. با پایان جنگ تحمیلی دوره دانشکده فرماندهی و ستاد را طی نمود و پس از مدتی مدیر عملیات نیروی زمینی به عهده ایشان واگذار گردید. شاهد یاران با توجه به شناختی که سرتیپ رامتین از شهید بزگوار سرلشکر فلاحی دارد به پای گفت و گو با ایشان نشست که نتیجه آن را با هم میخوانیم.

بازشماری ویژگی‌های شهید فلاحی در گفت و گو با سرتیپ دوم شهید رامتین

شهید فلاحی از سواد نظامی بالایی برخوردار بود

فرماندهی نیروی زمینی منصوب شد. با شرایطی که آن موقع نیروی زمینی داشت، و مسائلی که در سطوح عالی ارتش ایجاد شده بود. در آن برهه گروهک‌های ضد انقلاب، ارتش را شاهنشاهی و حافظ منافع بیگانگان معرفی می‌کردند، و برای انحلال ارتش ملی فشار می‌آوردند. حضرت امام (ره) در آن زمان این القانات را مردود می‌دانستند و پیوسته از ارتش دفاع می‌کردند، و فرماندهان ارتش هم همیشه گوش به فرمان ایشان بودند و سرانجام در روز ۲۹ فروردین سال ۱۳۵۸، این روز را برای همیشه روز ارتش نامگذاری کردند. امام (ره) با این اقدام سازنده آب سرد را روی دست همه کسانی که خواهان انحلال ارتش بودند، ریختند.

بنابر این شهید فلاحی در چنین شرایطی مسئولیت فرماندهی نیروی زمینی را به عهده گرفت، و با حمایت‌های امام (ره) از ارتش توانست در جامعه انقلابی ما بر مشکلاتی که قدرت‌های استکباری در نقاط مرزی به وجود آورده بودند، چیره شود. همچنین باتوجه به شورش‌های داخلی که در استان‌های کردستان، آذربایجان غربی، خوزستان و نیز شهر گنبد ایجاد شده بود، ارتش به فرماندهی شهید فلاحی که تا خرداد سال ۱۳۵۹ فرماندهی نیروی زمینی را بر عهده داشت، به نوعی در همه آن صحنه‌ها و عملیات‌ها حضور فعال داشت. به طوری که در یکی از عملیات‌های سال ۱۳۵۸ در جاده پیرانشهر - سردشت در کردستان برای ایشان حادثه ناگواری اتفاق افتاد، و خودروی ایشان مورد اصابت گلوله «آر. پی. جی. هفت» قرار گرفت. ایشان مسافت پنج کیلومتر راه را از محل حادثه تا پادگان سردشت به صورت پیاده طی کرد.

وقتی تعدادی از سربازان و درجه داران نیروی مخصوص تحت امر من در منطقه نوسود به اسارت

را طی کرده بود. به خصوص که در دوره‌های نظامی خارج از کشور هم شرکت کرده بود.

در خارج از کشور در کدام کشورها دوره دیده بود؟ شهید فلاحی در سال‌های قبل از انقلاب در کشورهای آمریکا و انگلستان دوره دیده بود. در داخل کشور هم دوره دانشکده فرماندهی و ستاد را طی کرده بود که سال‌ها بعد مدیریت آموزش این دانشکده را به عهده گرفت. با این وصف شهید فلاحی دارای دانش نظامی ممتازی بود. حضور در همه این دوره‌ها باعث شده بود که در مسائل نظامی یک فرد صاحب نظر باشد، و از مدیریت نظامی توانمندی برخوردار باشد. ایشان

ویژگی‌های فردی شهید فلاحی فراوانند. ایشان را به عنوان یک افسر متخصص و پاک ذهن یافتیم. از نظر روحی و روانی یک انسان قوی بود، که این ویژگی هنگام حضور در عملیات‌های رزمی در جبهه‌های جنگ آشکار بود. توانمندی روحی ایشان برای من ثابت شد که مردی شجاع و چالاک است

از نظر علمی هم یک شخص آگاه، و از دانش عمومی فوق العاده برخوردار بود.

بفرمایید که شهید فلاحی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با همین ویژگی‌ها توانست ارتش و نیروی زمینی را منسجم و بازسازی کند؟

شهید فلاحی در روز ۱۴ اسفند سال ۱۳۵۷ مسئولیت فرماندهی نیروی زمینی را به طور رسمی به عهده گرفت. یعنی ۲۲ روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به

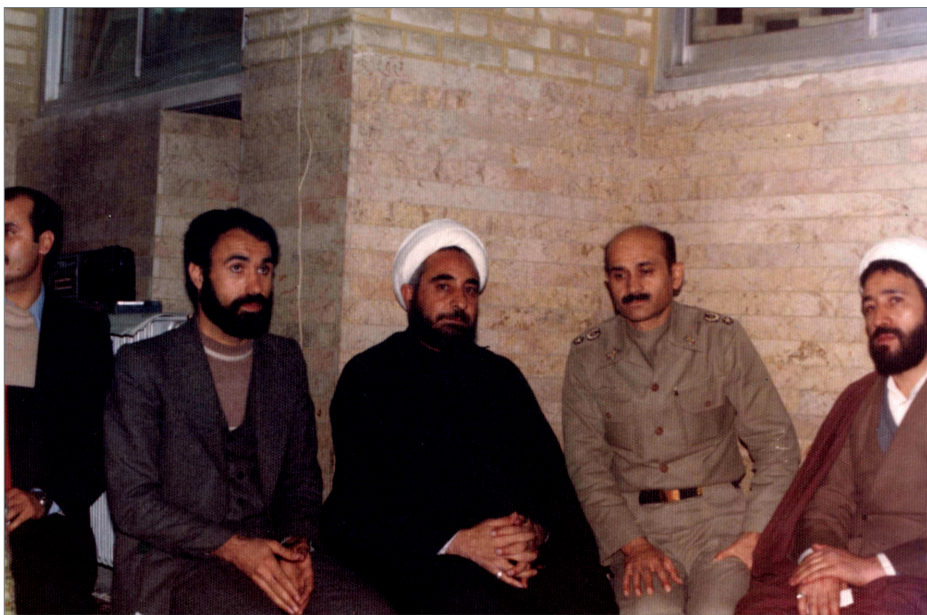
سرتیپ بفرمایید که اولین بار کجا با شهید فلاحی آشنا شدید؟ آیا در مرکز پیاده شیراز یا در لشکر ۲۸ کردستان بوده است؟

با شهید فلاحی اولین بار در تیر ماه سال ۱۳۵۵، زمانی که ایشان مدیریت آموزش دانشکده فرماندهی و ستاد را به عهده داشت آشنا شدم. در آن زمان که افسر نیروی مخصوص بودم برای آموزش عملیات ویژه به دانشجویان به این دانشکده مأمور شدم. از من خواسته شد که هرچه سریعتر خود را به دانشکده فرماندهی و ستاد معرفی کنم. خدمت شهید فلاحی رسیدم که در آن زمان درجه سرهنگی داشت. وقتی خود را به ایشان معرفی کردم، ایشان مرا در زمینه موضوعات قابل تدریس و ساعات تدریس و تعداد کلاس‌ها توجیه کرد، و کارم را شروع کردم.

وقتی با شهید فلاحی آشنا شدید چه ویژگی‌هایی را در شخصیت ایشان یافتید؟

ویژگی‌های فردی شهید فلاحی فراوانند. ایشان را به عنوان یک افسر متخصص و پاک ذهن یافتیم. از نظر روحی و روانی یک انسان قوی بود، که این ویژگی هنگام حضور در عملیات‌های رزمی در جبهه‌های جنگ برای من بیشتر آشکار گردید. در پاره‌ای از ملاقات‌ها که به دیدار تیمسار فلاحی می‌رفتم، توانمندی روحی ایشان برای من ثابت شد که مردی شجاع و چالاک است. کسی بود که از نظر بدنی قوی بود. در عین حال فروتن و ژرف‌نگر بود. وقتی با کسی صحبت می‌کرد، عمق مطلب را برای مخاطب باز می‌کرد. مردی خوش‌شنام بود و همه افراد دور و نزدیک ایشان را به خوشنامی می‌شناختند. تیز هوش بود و با مسائل خیلی جدی برخورد می‌کرد. یک فرد متین و موقر بود.

چون شهید فلاحی دوره‌های نظامی فراوانی دیده بود، از سواد نظامی بالایی برخوردار بود. دوره پدافند ملی



به شکل عمودی است و بالا رفتن نیروهای ما از آن امکان پذیر نبود. ضد انقلاب با کمک ارتش بعثی در این ارتفاعات تانک مستقر کرده بود و نیروهای ما را زیر آتش سنگین قرار می داد. لذا اگر می رفتیم نوسود را تصرف می کردیم، نگهداری آن در آن شرایط برای ما خیلی دشوار بود و عراق هم در آستانه جنگ با ایران قرار داشت. لذا ما در ارتفاعات نان آویژه در منطقه دو آب در فاصله پنج شش کیلومتری نوسود ماندیم چون منطقه به خوبی قابل دفاع بود. ارتفاعات نان آویژه درست مقابل ارتفاعات شین دروه قرار داشت.

جنابعالی و سایر افسران مستقر در جبههها تا چه اندازه با دیدگاههای شهید فلاحی هماهنگ بودید؟ آیا دستورات و طرحهای ایشان را به دقت اجرا می کردید؟

شهید فلاحی یک افسر معمولی نبود. ایشان در اتاق جنگ نیروی زمینی خدمت کرده بود. زمانی هم مدیر آموزش دانشکده فرماندهی و ستاد بود، همیشه با مسئولین جنگ در ارتباط بود. نسبت به مسائل جنگ دیدگاه علمی خودش را داشت. از مبانی جنگ کلاسیک و متعارف شناخت کامل داشت و مناطق درگیری را خوب می شناخت. شرایط انقلابی حاکم بر نیروهای مسلح را در آن شرایط درک می کرد. بر این اساس همه این ویژگیها از شهید فلاحی یک ارتشی حرفه ای و صاحب نظر ساخته بود. همیشه به شاخصهای نیروهای مسلح و نیز سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پایبند و معتقد بود.

شهید فلاحی به طور مستقیم در عملیات نوسود هم

و احدهای ما را بمباران کردند که در جریان آن هشت تن از نیروهای تیپ ۸۴ به شهادت رسیدند. عراق در آن محور به طور آشکار وارد جنگ شد و از ضد انقلاب پشتیبانی به عمل آورد.

حمله هوایی عراق به نیروهای عمل کننده برای پاکسازی و آزاد سازی محور نوسود در چه زمانی صورت گرفت؟

ما در اواخر مرداد و اوایل شهریور سال ۱۳۵۹، در حال اجرای مراحل نهایی بازگشایی محور نوسود بودیم که هواپیماهای عراقی به نیروهای ما حمله کردند. در آن موقع به رغم این که شهید فلاحی در خرداد ماه سال ۱۳۵۹ از طرف حضرت امام (ره) به سمت جانشین ریاست ستاد مشترک ارتش برگزیده شد بود، ولی هیچ وقت از جبههها غافل نبود و مسائل اعزام و استقرار نیروهای ارتش در مناطق مرزی غرب کشور را پیگیری می کرد. در این جا مناسب می دانم به این نکته هم اشاره کنم که پس از شهادت سرگرد شهرام فر مسئول عقیدتی سیاسی تیپ ۲۳ که در منطقه بانه به شهادت رسید، اولین کسی که با من تماس گرفت و شهادت ایشان را تسلیت گفت، شهید فلاحی جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش بود. این نشان می دهد شهید فلاحی چه زمانی که فرمانده نیروی زمینی بود و چه زمانی که جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش بود، از همه واحدها و یگانهای رزمی شناخت داشت، و لحظه ای از اتفاقاتی که در درون واحدهای ارتش روی می داد غافل نبود. همیشه در منطقه بود و اگر هم در منطقه نبود با مسئولان واحدها و لشکرها تماس می گرفت، و اوضاع را پیگیری می کرد.

وضعیت نوسود در آن شرایط را خوبا شنیدید. به شما بگویم که با آغاز عملیات تا فاصله ۶-۵ کیلومتری نوسود پیش رفتیم، اما نتوانستیم داخل شهر شویم. چون اگر هم وارد شهر می شدیم، نگهداری آن برای ما مشکل بود. چون دشمن ارتفاعات شیندروه را که مشرف به نوسود است در اختیار داشت. ارتفاعات شیندروه در غرب نوسود قرار دارد و شب آن به سمت مرز عراق ملایم است، و دشمن می توانست به راحتی از آن بالا رود و روی آن مستقر شود. ولی جهت شرقی ارتفاعات که به شهر اشراف دارد

ضد انقلاب در آمدند. شهید فلاحی مرا به شرکت در جلسه ای در کرمانشاه فراخواند و در آن جلسه راههای نجات اسیران خودی را بررسی کردیم. می خواهم بگویم که ایشان هیچ وقت از منطقه عملیاتی و واحدهای عملیاتی غافل نبود، و هر اتفاقی که در منطقه روی می داد، ایشان حضور داشت، و با همان ویژگیهایی که در ابتدای بحث به آن اشاره کردم، با مدیریت خوبی که داشت به همه مشکلات رسیدگی می کرد. متناسب با درگیریهایی که یگانهای نیروهای زمینی داشتند برخورد می کرد. هر جا درگیری وجود داشت شهید فلاحی در آنجا حضور داشت.

همکاری شما با شهید فلاحی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی چه گونه آغاز شد؟

زمانی که ایشان فرمانده نیروی زمینی بود، و من فرمانده گردان نیروی مخصوص اعزامی به کردستان بودم، به مقتضیات عملیات خدمت ایشان می رسیدم. گاهی خود ایشان درباره عملیات بخصوصی مرا احضار می کرد و رهنمود می داد.

گویا عملیات نوسود هم یکی از مهمترین عملیاتهای کردستان بود که حضرت امام (ره) و شهید فلاحی موفقیت آن را به یکدیگر تبریک گفتند. اگر مقدور هست بیشتر درباره جزئیات این عملیات مرزی توضیح دهید.....

عملیات نوسود زمانی صورت گرفت که اینجانب چندروزی بود که به فرماندهی تیپ ۲۳ نیروهای مخصوص منصوب شده بودم، شهید صیاد شیرازی فرمانده ستاد عملیات غرب کشور در سنندج بود. لشکرها ۲۸ کردستان و ۶۴ ارومیه و تیپ ۲۳ نیروهای مخصوص تحت امر این ستاد عملیاتی قرار داشتند. پیش از این که جنگ تحمیلی شروع شود کار آزاد سازی نوسود آغاز شد. نوسود شهری است که از نظر توپوگرافی میان دو ارتفاعات قرار دارد، دشمن روی آن تسلط کامل داشت. ستاد عملیاتی غرب کشور تصمیم گرفت که در مرحله نخست محور سه راه قازانچی به پناه بازگشایی شود. چون لشکر ۸۱ کرمانشاه و تیپ بیستون و به اضافه یک واحد از گردان ۸۴ نیروهای را در آن محور مستقر کرده بودند که پیوسته تلفات زیادی می دادند. نا امنی در منطقه از سه راه قازانچی تا پناه و روانسر ادامه داشت. آن منطقه جنگلی بود و ضد انقلاب در ارتفاعات آن جا مستقر بود و بعضی وقتها که ستون نظامی می خواست حرکت کند، با آنان درگیر می شد. لذا ستاد عملیات غرب تصمیم گرفت به منظور زمینه سازی برای آزاد سازی نوسود، پایگاههای ثابت در آن منطقه دایر کند، و امنیت منطقه را تأمین نماید که این چنین عمل شد.

در آن زمان که هیچ ترددی از محور روانسر تا پناه به سمت نوسود صورت نمی گرفت، پس از تأمین محور روانسر-پناه کار را شروع کردیم. طرح عملیات و پاکسازی منطقه از پناه تا نوسود تدارک دیده شد، و یک گردان از نیروهای مخصوص و گردان ۱۳۹ از تیپ ۸۴ خرم آباد با پشتیبانی توپخانه لشکر ۸۱ کرمانشاه آماده حرکت به سمت نوسود شدند. عملیات بازگشایی محور را تا میانه راه در منطقه دو آب انجام دادیم. عملیات از دو آب به آن طرف مصادف شد با درگیریهای مرزی با عراق. وقتی می خواستیم مرحله دوم این عملیات را شروع کنیم و در آستانه نزدیک شدن به نوسود بودیم، هواپیماهای عراقی آمدند و

شهید فلاحی هیچ وقت از منطقه عملیاتی و واحدهای عملیاتی غافل نبود، و هر اتفاقی که در منطقه روی می داد، ایشان حضور داشت، و با همان ویژگیهایی که در ابتدای بحث به آن اشاره کردم، با مدیریت خوبی که داشت به همه مشکلات رسیدگی می کرد

درگیری‌های پراکنده بودیم استقرار یافت. نیروهای ویژه یگان‌های تیپ ۲۳ سرباز معمولی که نبودند. آن‌ها همه افسر و درجه دار بودند، و دید کافی به مسائل جاری داشتند. وقتی مأموریتی به آن‌ها داده می‌شد، مأموریت را دقیق و کامل انجام می‌دادند. این افراد چون افسران با تجربه‌ای بودند، پس از استقرار در محورهای مورد نظر به عملیات شناسایی می‌رفتند و اهداف و دلایل تجاوزگری‌های دشمن را ارزیابی می‌کردند. طبق دستوری که امیر ظهیر نژاد در همان جلسه که در کرمانشاه به ما داد از این افسران خواستم بررسی کنند که آیا تک دشمن قریب الوقع هست یا نیست. در آن موقع اغلب تجاوزگری‌های عراق در منطقه غرب کشور انجام می‌شد، تجاوزگری در منطقه جنوب کمتر بود. چون تلاش اصلی دشمن روی منطقه جنوب متمرکز بود، ولی می‌کوشید نیروهای ما را در غرب درگیر کند.

منظورتان این است که عراق قبل از حمله نظامی گسترده در حقیقت به حرکت‌های فریبکارانه در غرب کشور اقدام می‌کرده است؟



همین طور است. ما همه این مسائل را در نظر داشتیم. فرماندهان تیم‌های شناسایی خود را توجیه کردیم که بروند اوضاع مرزی را بررسی کنند. آن‌ها رفتند بررسی کردند و یقین حاصل کردند که دشمن در این مناطق تک خواهد کرد. حدود روز ۲۲ شهریور از دفتر امیر ظهیر نژاد با من تماس گرفتند و از من خواستند که با ایشان صحبت کنم. ایشان پرسید بچه‌هایی که الان در غرب مستقر هستند و حرکت‌های دشمن را رصد می‌کنند، چه دیدگاهی دارند؟ به ایشان گفتم که شرایط این جا، زیاد مطلوب نیست. برد توپخانه دشمن به پنج کیلومتر افزایش یافته، عملیات شناسایی توسط هواپیماهای دشمن پیوسته ادامه دارد. بیسیم‌هایی که شنود می‌کنیم همه حاکی از این است که شرایط دارد پیچیده می‌شود. همه این نشانه‌ها همان چیزی است که شما به ما در مرکز پیاده آموخته‌اید. اینها قرائن تک دشمن است. ضمن این که هیچ درگیری با دشمن نداریم. ما نظامی‌ها که از ابعاد سیاسی قضیه اطلاع نداشتیم. برخی از سیاستمدارهای کشور هم می‌گفتند عراق غلط می‌کند به ایران حمله کند. ما بر اساس ابعاد نظامی و آموزشی که دیده بودیم اعلام کردیم که عراق قصد دارد تک کند.

صرفنظر از دیدگاه مسئولان سیاسی کشور، افسران

در آن برهه سپاه پاسداران به شکل کنونی هنوز شکل نگرفته بود. با شهید ناصر کاظمی فرماندار پاوه که بعدها فرماندهی سپاه کردستان را به عهده گرفت در عملیات آزاد سازی نوسود آشنا شدم. ایشان معتقد بود که باید کار کردستان را به خود مردم کردستان بسپارند. بر این اساس یگانی را به نام پیشمرگان مسلمان کُرد از اهالی منطقه پایه گذاری کرد که افراد این یگان راهنمای ما در منطقه بودند و همکاری لازم را انجام می‌دادند. ارتش هر وقت می‌خواست عملیات انجام دهد با توجه به شرایط زمین و جغرافیای منطقه از راهنمایی عناصر یگان پیشمرگان مسلمان کُرد استفاده می‌کرد، که شهید ناصر کاظمی آن یگان را سازماندهی کرده بود.

سرتیپ اجازه دهید کمی هم وارد بحث جنگ تحمیلی شویم. خواستم بدانم که شهید فلاحی این جنگ را از قبل پیش‌بینی کرده بود؟

یکی از مأموریت‌هایی که پیش از آغاز جنگ تحمیلی به واحدهای مستقر در مرز داده شده بود، همین مسئله بود. عراق قبل از آغاز رسمی جنگ ۶۸۶ مورد تجاوز

زمینی، هوایی و دریایی به کشورمان داشته است. یعنی ششصد و هشتاد و هفتمین مورد آن ساعت ۱۳:۳۰ روز ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ بوده که جنگ رسماً در آن روز آغاز شد. لذا پیش از این که جنگ شروع شود، شرایط به گونه‌ای بود که ما از قصد دشمنانگاه شدیم. در چنین شرایطی، تک دشمن را پیش بینی کردیم. در کردستان تیپ

نیروهای ویژه هوای، پنج گردان نیرو داشت. در اوایل شهریور مرحوم ظهیر نژاد فرمانده وقت نیروی زمینی به کرمانشاه آمد، و من به همراه شهید صیاد شیرازی که در آن موقع فرمانده ستاد عملیات غرب کشور بود به دیدار ایشان رفتیم. مرحوم ظهیر نژاد پرسید که شما در حال حاضر چه کمکی می‌توانید به سایر لشکرهای مستقر در مناطق جنوب و غرب کشور بکنید؟ به شهید صیاد شیرازی گفتم که اگر شما موافق هستید می‌توانم یک گردان نیروی مخصوص را در اختیار لشکرهای مستقر در جنوب و یک گردان را در اختیار لشکرهای مستقر در غرب قرار دهم و سه گردان کماکان در منطقه شمال غرب مستقر باشد.

این دیدار دقیقاً در چه تاریخی صورت گرفت؟
دقیقاً یک ماه قبل از آغاز جنگ بود. حدود دوم یا سوم شهریور سال ۱۳۵۹ بود. گفتند خیلی خوب. پس شما برنامه ریزی کنید و دو گردان از نیروهای ویژه را تا حدود دهم شهریور تحویل منطقه جنوب دهید. من دو گردان را آماده کردم و یک گردان را در اختیار لشکر ۸۱ کرمانشاه قرار دادم.

این گردان در کدام محور استقرار یافت؟
در کنار نیروهای لشکر ۸۱ در مناطق درگیری مانند قصر شیرین، گیلان غرب و صالح آباد که شاهد

حضور داشت؟

مأموریت عملیات آزاد سازی نوسود را شهید صیاد شیرازی به ستاد تیپ ۲۳ ویژه هوایر واکذار کرد، و مرا به عنوان مسئول عملیات معرفی نمود. من هم طرح عملیات را تهیه کردم و یک نسخه از طرح را تقدیم شهید فلاحی نمودم و جزئیات طرح را برای ایشان توضیح دادم، چون شهید فلاحی و مرحوم ظهیر نژاد فرمانده وقت نیروی زمینی همیشه در منطقه عملیات حضور داشتند. در منطقه پاوه یک اتاقکی داشتیم که این آقایان در آستانه عملیات آزاد سازی نوسود در حضور شهید صیاد شیرازی به آن جا آمدند و طرح را بررسی کردند.

شهید فلاحی در آن جلسه طرح‌تان را تأیید کرد یا اصلاحاتی روی آن انجام داد؟

شهید فلاحی از دید علمی و با توجه به شناختی که از جنگ‌های نامنظم داشت این طرح را بدون اصلاحات تأیید کرد. آن منطقه یک منطقه ساده‌ای نیست. از نظر جغرافیایی یک منطقه کوهستانی و پیچیده‌ای است. ارتفاعات مرکزی زاگرس در منطقه پیچیدگی خاص دارد و منطقه را پوشانده است. طبیعی است که جنگ کلاسیک در چنین منطقه پیچیده‌ای امکان پذیر نیست و ناگزیر بودیم با شیوه جنگ‌های نامنظم عمل کنیم. لذا وقتی که شهید صیاد طرح ما را پذیرفتند و با فرماندهی نیروی زمینی صحبت کردند، شهید فلاحی هم طرح ما را بدون تغییر پذیرفت. آنگاه عملیات را تا ارتفاعات نان اوپزه که بخشی از طرح مزبور بود انجام دادیم و در حدود ده کیلومتر از معبر بین پاوه تا نوسود را برابر طرح عمل کردیم. ولی بقیه طرح به علت آغاز جنگ تحمیلی متوقف شد، به هر حال ما توانستیم منطقه را از حد فاصل پاوه تا دشت ذهاب تا سه راهی مریوان در شعاع ده کیلومتری حفظ کنیم.

تا چه زمانی توانستید آن منطقه را حفظ کنید؟

تا زمانی که نوسود در عملیات‌های بعدی مانند عملیات محمد رسول الله (ص) که در آن منطقه به مورد اجرا گذاشته شد، به تدریج آزاد شد. نیروهای ما در این عملیات توانستند از ارتفاعات هانی گرمله از سمت مریوان وارد منطقه نوسود شوند و بر ارتفاعات شیندروه دید پیدا کنند. وقتی واحدهای ما به سوی این منطقه پیشروی کردند، دیدبانی نیروهای عراقی را در این منطقه از بین بردند. یعنی ارتفاعات شین دروه بکلی از دید عراقی‌ها خارج شده و در اختیار نیروهای ما قرار گرفت. سرانجام نوسود در سال اول جنگ به طور کامل آزاد شد.

در عملیات آزاد سازی نوسود سپاه پاسداران با ارتش همکاری داشت؟

شهید فلاحی زمانی که فرمانده نیروی زمینی بود و زمانی که جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش بود، از همه واحدها و یگان‌های رزمی شناخت داشت، و لحظه‌ای از اتفاقاتی که در درون واحدهای ارتش روی می‌داد غافل نبود. همیشه در منطقه بود و اگر هم در منطقه نبود با مسئولان واحدها و لشکرها تماس می‌گرفت، و اوضاع را پیگیری می‌کرد

اطلاعاتی که در مرزهای غربی و جنوبی کشور مستقر بودند همین دیدگاه را به شهید فلاحی به عنوان رئیس ستاد مشترک ارتش منعکس می کردند. ایشان برای رویارویی با تجاوز احتمالی دشمن چه تدابیری اتخاذ می کرد؟

چیزی که من به عنوان فرمانده یگان نظامی می دانستم این بود که ارتش کار خود را انجام می داد. و تصمیمات درست را اتخاذ کرد. در همه جای دنیا ارتش یک ابزار سیاسی است. زمانی که گفتمان سیاسی با بن بست مواجه می شود، ارتش بیدار می شود و وارد عمل می شود. تجاوز احتمالی دشمن برای ارتشها مشخص شده بود. وقتی دیدگاه فرماندهان یگانهای مستقر در مرز به نیروی زمینی منتقل می شود، و از آن جا به استحضار امیر فلاحی رئیس ستاد مشترک ارتش منتقل می گردد، طبیعتاً این دیدگاه به مسئولان رده بالای سیاسی کشور هم منتقل می شده است. منتها ممکن است دیدگاه افسران اطلاعاتی مستقر در مرزها با دیدگاه مسئولان سیاسی متفاوت بوده باشد.

امیر فلاحی به عنوان یک مسئول نظامی، آن چیزی را که از واحدهای خود دریافت می کرد به ردههای بالاتر منتقل می کرد و به واحدها نیز دستور می دادند که مراقبت های ویژه را در مرز به عمل آورند.

با آغاز جنگ، همه واحدهای نیروی زمینی با دشمن درگیر بودند. لشکر ۷۷ خراسان در محورهای جنوب و غرب کشور یگان داشت. لشکر ۱۶ قزوین در محورهای کردستان و آذربایجان غربی یگان اعزام کرده بود. سایر لشکرهای سرزمینی و غیرسرزمینی نیروی رزمی در مرز عراق و مناطق عملیاتی مستقر کرده بودند. در خصوص مدیریت امیر فلاحی که مورد سؤال شما هست، باید گفت که ایشان از مدت ها قبل از آن چه که در آینده رخ خواهد داد آگاهی کامل داشت. دستوراتی که در خصوص برقراری امنیت در مرزها صادر کرد، با توجه به امکاناتی که در آن موقع وجود داشته، کاملاً منطبق با شرایط آن روز بوده است. حدود نه ماه از جنگ نگذشته بود که بنی صدر از فرماندهی کل قوا عزل شد و حضرت امام (ره) حکم جانشینی فرماندهی کل قوا را به شهید فلاحی تفویض کردند. بفرمایید که این شهید بزرگوار چه ویژگی داشت که امام بر اساس چه ملاکی این مسئولیت سنگین را به شهید فلاحی واگذار کردند؟ خواستم بدانم که حضرت امام (ره) تا چه اندازه به این مرد اعتماد داشتند؟

من به این مطلب اشاره کردم که شهید فلاحی با توجه به شرایط موجود سیاسی آن روز کشور، شرایط نیروهای مسلح، شرایط انقلابی که بر جامعه حاکم بود، توانست مشکلات امنیتی در مرزهای غربی کشور را خیلی خوب اداره کند و این در حالی بود که دیدگاه رئیس جمهوری وقت با دیدگاه شهید فلاحی متفاوت بود. اصلاً بنی صدر با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی روی خوشی نشان نداد. در حالی که تشکیل سپاه پاسداران در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک سازمان نظامی تعریف شده بود. برای سپاه شرح وظایف مشخص کرده اند. ولی بنی صدر با این کار موافق نبود. با این وصف طبیعتاً چنین تفکری در شرایط آن روز کشور جایگاهی نداشت. اصلاً دیدگاه بنی صدر با واقعیات آن زمان تناقض آشکار

داشت. هرچند که امام برای اولین بار حکم فرماندهی کل قوا را به بنی صدر تفویض کردند. اما این تفویض به معنی این نیست که مسئولیت اصلی از دوش امام برداشته شده باشد. چون مسئولیت فرماندهی کل قوا قابل واگذاری نبود. لذا شهید فلاحی بر این عقیده بود که شرایط کشورمان با توجه به درگیری هایی که در نقاط مرزی داریم، درگیری ملی است، و باید پای مردم به جبهه ها باز بشود. سپاه پاسداران که پل ارتباطی بین مردم و جبهه های جنگ بود توانست نیروهای مردمی را به سمت جبهه بسیج کند. ارتش هم در قبال نیروهای مردمی برای خود یک وظیفه ملی داشت. زمانی که جنگ در منطقه غرب کشور شروع شد، دستور امیر فلاحی برای استفاده از عشایر غرب کشور به امیر ظهیرنژاد ابلاغ شد. ایشان در پی دریافت این دستور به منطقه غرب آمد و بنده هم همراه ایشان بودم. ایشان در این مأموریت با سران عشایر استان های کرمانشاه و ایلام دیدار کرد و از توان عشایر غیور در مناطق بزمیرآباد، گهواره، ملک شاهی و صالح آباد به خوبی

شهید فلاحی یک افسر و درجه دار معمولی نبود. ایشان در اتاق جنگ نیروی زمینی خدمت کرده بود. زمانی هم مدیر آموزش دانشکده فرماندهی و ستاد بود و همیشه با مسئولین جنگ در ارتباط بود. نسبت به مسائل جنگ دیدگاه علمی خودش را داشت. از مبانی جنگ کلاسیک و متعارف شناخت کامل داشت و مناطق درگیری را خوب می شناخت

استفاده شد. در ابتدای جنگ یگان هایی به استعداد پنج هزار جنگجو از عشایر غرب کشور تشکیل شده بود، که نقش بسزایی در روند جنگ داشتند. این پنج هزار نفر در جبهه های داخلی خیلی کار کردند. لذا این دیدگاه در فکر فرمانده موقت کل قوا و رئیس جمهور وقت وجود نداشت. وقتی او از فرماندهی کل قوا عزل شد، دیدیم که یگان ها به تدریج با انسجام بیشتری وارد عمل شدند و پیروزی های چشمگیری به دست آوردند.

معمولاً وقتی کشوری به کشور دیگری حمله می کند، نیروهای مسلح کشوری که مورد حمله قرار گرفته است باید چند مرحله را طی کنند. مرحله اول متوقف کردن پیش روی دشمن است. مرحله دوم زمین گیر کردن دشمن است. مرحله سوم کسب اطلاعات از توان دشمن و انجام عملیات های محدود است. مرحله چهارم انجام عملیات های رزمی برای بیرون کردن دشمن از سرزمین های اشغالی است و مرحله پنجم تثبیت مرزهای بین المللی و تنظیم یک قرارداد مصالحه است. سرانجام عراق بعد از جنگ و این همه خونریزی اعلام کرد که قرارداد سال ۱۹۷۵ الجزایر را دوباره پذیرفته و بر اساس این قرارداد، مرزهای بین المللی ما مشخص شده است. در هر صورت ما مراحل یاد شده را در زمانی که انسجام در نیروهای مسلح به وجود آمد طی کردیم، و فرایند جنگ ما قوی تر شد و نهایتاً عملیات های موفقیت آمیزی اجرا و دست آوردهای

قابل توجهی کسب شد.

شهید فلاحی یک سال عمر پایانی خود را در جنگ گذراند. جناب عالی به عنوان یک افسر و کارشناس نظامی عملکرد ایشان را در این یک سال چه گونه ارزیابی می کنید؟

شکی نیست که شهید فلاحی یک تحولی را در ارتش ایجاد کرد. به عنوان رئیس ستاد مشترک ارتش هیچگاه از جبهه فاصله نگرفت. در عملیات ثامن الائمه (ع) و شکست حصر آبادان دیدید که در جبهه بود و بر نحوه اجرای عملیات اشراف داشت. برای این که جنگ را خوب می شناخت و از علم جنگ آگاهی داشت. همان طور که ملاحظه کردید، ایشان در بدترین شرایط به فرماندهی نیروی زمینی و سپس به جانشینی ریاست ستاد مشترک ارتش و جانشینی فرمانده کل قوا منصوب شد. در آن شرایط که همه عناصر ضد انقلاب و برخی از سیاستمدارها خواهان انحلال ارتش بودند، وقتی با ناکامی مواجه شدند، آمدند و مدت خدمت سربازی را به یک سال کاهش دادند.

وقتی خدمت سربازی یکساله شد، یک مشمول دو ماه آموزش می دید و تا می خواست تجربه به دست بیاورد، مدت یک سال تمام می شد. به یاد دارم در یکی از جلساتی که در خدمت امیر ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی در کرمانشاه بودم، با سرتیپ علیمردان خزاعی جانشین خود در تهران تماس گرفت و به ایشان گفت که مجلس شورای اسلامی قرار است در زمینه مدت خدمت سربازی تجدید نظر کند. شما در جریان باشید و این خبر را هم به اطلاع تیمسار فلاحی برسانید، تا ایشان از طریق بیت امام (ره) پیگیری کنند تا مدت خدمت سربازی به ۱۸ ماه و بعد به دو سال افزایش یابد. این طرح سرانجام به تصویب رسید و در عرض چند ماه پادگان ها مملو از سرباز شدند، و سقف پرسنل و نیروی انسانی واحدها بالا رفت. بعد در زمان جنگ شش ماه خدمت احتیاط هم به مدت سربازی دو ساله افزوده شد و مدت خدمت ۳۰ ماه شد. این طرح یکی از تدابیری بود که توسط امیر فلاحی رئیس ستاد مشترک ارتش پیگیری گردید. بعد از تصویب این طرح زمینه اجرای عملیات های گسترده فراهم گشت.

در یک جمله کوتاه بفرمایید که ابعاد شخصیت شهید فلاحی را چه گونه یافتید؟

در زمینه ارزیابی زندگی نامه شهید فلاحی، ایشان علاوه بر شخصیت نظامی که از بدو ورود به دانشکده افسری در سال ۱۳۳۱ در وی شکل گرفته بود، یک سیاستمدار آگاه و یک شخصیت مذهبی هم بود. به همین دلیل از همان سال ها مورد سوء ظن سازمان های امنیتی قرار گرفته است. از سال ۱۳۳۱ به بعد همواره به عنوان یک شخص مذهبی مطرح بود. با توجه به مشاغلی که در سازمان های نظامی داشت از ایشان به عنوان یک شخصیت صاحب نظر و آگاه یاد می شود. لذا وقتی انقلاب اسلامی به پیروزی می رسد این شخصیت مورد وثوق حضرت امام (ره) قرار می گیرد و معظم له، ایشان را به جانشینی ریاست ستاد مشترک منصوب می کند. لذا ویژگی هایی که متناسب با یک فرمانده اسلامی باید وجود داشته باشد، در شخص شهید فلاحی تجلی پیدا کرده و مورد اطمینان حضرت امام قرار گرفته، آن هم در شرایطی که به داشتن چنین افرادی در جبهه های جنگ نیاز مبرم بود. با این وصف ابعاد شخصیت شهید فلاحی گسترده و منشاء اثر فراوان بوده است. ■



روحیه فرماندهی از دوران کودکی در شهید فلاحی نمایان بود

بازخوانی زندگی یک فرمانده متعهد و فداکار ارتش در گفت و گو با
استاد قاسم فلاحی برادر شهید ولی الله فلاحی

درآمد



بازگویی خاطرات و جزئیات ناگفته زندگی یکی از نام آوران عرصه‌های دفاع مقدس امکان پذیر نیست، مگر که باید به سراغ کسی رفت که از دوران کودکی با این دلاور مردان زیسته و دردها و رنج‌های آنان را از نزدیک احساس کرده باشد. استاد قاسم فلاحی برادر شهید بزرگوار سرلشکر ولی الله فلاحی همان کسی است که در گفت و گوی اختصاصی با شاهد یاران، چگونگی مراحل شکل‌گیری شخصیت نظامی و فکری برادرش را از دوران کودکی، تا مرحله شهادت شرح داده است. او همچنین نکات ناگفته شده از تبلور مبارزات خستگی ناپذیر و شجاعت‌ها و رشادت‌های حماسی این امیر فداکار را در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل که بازتاب واقعی روحیه سلحشوری همه ایرانیان در طول تاریخ بوده، بازگو کرده که با هم می‌خوانیم:

معمولاً مردم روستاها از طرق کشاورزی و دامداری امرار معاش می‌کردند. گاو و گوسفند پرورش می‌دادند. زندگی در روستا این فلسفه را دارد که هر کسی که فرزند بیشتر داشته باشد، زندگی او مقداری در سطح رفاه و آسایش بیشتر است. ما همه برادرها اهل کشاورزی و دامداری بودیم و با پدرمان همکاری می‌کردیم، و زندگی راحتی داشتیم. اصولاً تعداد نفرات عائله کشاورزان از دیگران بیشتر است. خب روستائیان مثل بعضی از شهرنشینان امروزی ولنگ و باز نبودند. به یاد دارم وقتی در کلاس ششم ابتدایی بودم معلم من گفته بود که مرد نباید چهره زن را ببیند. باور کنید هرگاه می‌خواستیم با عمه‌ام صحبت کنم، سرم را پایین می‌انداختم و صحبت می‌کردم. با این وصف فرزندان این خانواده این طوری رشد کردند.

من نمی‌خواهم حمل بر خودستایی تعبیر بشود، گرایش‌های دینی و ایمانی خانواده شهید فلاحی همچون سایر خانواده‌های طالقان خیلی قوی است. مادرم می‌گفت من دوست دارم این یگانه دخترم را که خدا به من داده نذر سید بکنم. در صورتی که چندتا خواستگار با موقعیت‌های خوبی آمده بودند. ولی مادرم تقاضای افراد معمولی را رد کرد و اصرار داشت که خواهرم را به عقد ازدواج یک سید دریاورد. سرانجام یک سید که کارمند بانک ملی بود به خواستگاری آمد و داماد ما شد. چون ما طالقانی‌ها در دین و ایمان اصالت داریم، خاندان سادات را هم خیلی دوست داریم و به آن‌ها احترام می‌گذاریم.

از لحاظ کشاورزی هم در روستا گندم می‌کاشتیم و به آسیاب می‌بردیم، و مادرمان شخصاً در خانه نان می‌پخت. در روستا تا وقتی مرحوم پدر زنده بود، این طور زندگی می‌کردیم. در آن زمان پول فراوان

داشت. به من گفت که بچه‌ها زیادند و سعی کن یک مقدار بار زحمت را از دوش پدرمان برداریم. چون در مرحله پایانی دبیرستان بودم به ایشان گفتم من آمادگی هر کاری در آموزش و پرورش را دارم. می‌توانم یک ناحیه آموزش و پرورش را به راحتی اداره کنم. ایشان به طور خودمانی در پاسخ گفت: «پسر من و تو از یک پدر و مادر هستیم. نالایق است آن که به دوران نمی‌رسد. و اگر نه زمانه در پی مردان لایق است». می‌گفت: «عرضه داشته باشی، هر کاری را به تو می‌دهند. بپیمودن مدارج ترقی به عرضه و لیاقت تو بستگی دارد». گاهی در میان صحبت‌هایش با ابیات شعر به من می‌گفت:

ارزش انسان ز علم و معرفت پیدا شود

بی هنر گر دعوی بی جا کند، رسوا شود

هر که با مردان حق پیوست عنوانی گرفت

قطره که واصل به دریا می‌شود، دریا شود

قدر زر زرگر بداند، قدر گوهر، گوهر فروش

قدر ما در پای میزان عمل پیدا شود

بفرمایید که تربیت خانواده در شکل‌گیری شخصیت شهید فلاحی چه قدر مؤثر بوده است؟

ما هفت برادر شاید از سن ۱۴ - ۱۵ سالگی نماز و روزه مان را شروع کردیم. ولی این اخوی ما در جمع اعضای خانواده از سن هشت سالگی نماز و روزه‌اش را شروع کرد. از همان مرحله به فکر نماز و دینداری و شرکت در مراسم روضه خوانی در مسجد بود

در ابتدای بحث کمی از دوران کودکی شهید ولی الله فلاحی بگویید. برادران چندمین فرزند خانواده بود؟ کلا شما اعضای خاندان شهید فلاحی چندتا برادر و خواهر بودید؟

ما هفت برادر و یک خواهر هستیم که شهید فلاحی فرزند اول خانواده بود. عموماً مردم طالقان یک اصالت خاصی در دین و ایمان دارند. در همان موقع که در روستا زندگی می‌کردیم، همین اخوی ما از مرحله کلاس دوم و سوم ابتدایی، همیشه در بازی با همکلاسی‌ها نقش فرماندهی را بازی می‌کرد. از دوران کودکی یک روحیه خاصی با گرایش نظامی داشت. در آن زمان اصلاً با مسائل نظامی آشنا نبودیم. ولی هر وقت ما بچه‌ها می‌خواستیم در روستا سرگرم بازی شویم، ایشان سر دسته و دستور دهنده بود.

ما هفت برادر شاید از سن ۱۴ - ۱۵ سالگی نماز و روزه مان را شروع کردیم. ولی این اخوی ما در جمع اعضای خانواده از سن هشت سالگی نماز و روزه‌اش را شروع کرد. از همان مرحله به فکر نماز و دینداری و شرکت در مراسم روضه خوانی در مسجد بود. از آن روز مشخص بود که گرایش‌های دینی در رفتار شهید فلاحی هویدا است. موقعی که از دانشکده افسری با درجه ستوان دومی فارغ التحصیل شد، اولین محل خدمت ایشان پادگان اهواز بود. هر روز صبح پوتین پا می‌کرد و سرکار می‌رفت و ساعت ده شب با لباس گرد و خاک گرفته به خانه می‌آمد. محل خدمت ایشان در کوه‌های فولی آباد اهواز بود. فراموش نمی‌کنم چون افسر نیروی زمینی بود، در اهواز چه قدر زحمت میکشید.

برحسب تصادف روزی نزد برادر شهید فلاحی به اهواز رفتم و ایشان مرا نزد خود در اهواز نگه

در دست نداشتیم تا بتوانیم خانواده و زندگی تشکیل دهیم. در آن شرایط یک باب خانه و یک باغی از پدر بزرگمان بیه ارث مانده بود که پدرم هم چند قطعه زمین به آن افزوده بود. وقتی پدرم از دنیا رفت، شهید فلاحی به عنوان سرپرست خانواده آن‌ها را بین برادران تقسیم کرد.

اصالت پدر و مادران هم طالقانی است؟

بله هر دو در طالقان متولد شده بودند. البته مادرم از یک روستا و پدرم از روستای کولج در منطقه طالقان بودند، و نسبت خویشاوندی با یکدیگر نداشتند. نام فامیلی اکثر خانواده‌های روستای کولج فلاحی است. خانواده‌های عمومی و انوشی هم هنوز در روستای کولج زندگی می‌کنند. برادرم شهید فلاحی در فعالیت‌های کشاورزی از سایر برادران با سابقه‌تر بود. افزون بر تحصیل در دبستان روستای کولج، در کشاورزی هم به پدر کمک

نیست. به شهرک تبدیل شده و از نظر اداری، بخشی از استان البرز است. این شهرک خیلی خوش آب و هواست و رودخانه‌های آب زلال و فراوان همیشه در آن جریان دارد. به همین باغداری و کشاورزی و کاشت گندم و انواع حبوبات در آن شکوفاست. **موقعی که شهید فلاحی دبیرستان نظام را انتخاب کرد، سایر برادران در چه رشته‌ای تحصیل می‌کردند؟**

ما همین طور بعد از پایان ششم ابتدایی به ترتیب به تهران آمدیم. برادر دوم ما حاجی رحیم بود که تا مرحله سیکل درس خواند. فرزند سوم من بودم که مدتی در کنار اخوی در اهواز ادامه تحصیل دادم. شرایط تحصیل ما در آن زمان طوری بود که تا نیمه‌های شب زیر چراغ برق کم نور درس می‌خواندیم تا از دیگران عقب نمانیم. با همت و تلاش فراوان خودمان را از آن محیط بیرون

کشاندیم. چون موقعیت کشاورزی پدر خیلی خوب نبود. حدود سال ۱۳۳۶ یا ۱۳۳۷ مدرک فوق دیپلم گرفتم و در وزارت فرهنگ استخدام شدم. در آن زمان شرایط درس خواندن خارج از خانه که پدر و مادر در کنار فرزند حضور نداشتند، خیلی مشکل بود.

به هر حال وقتی به برادرم شهید فلاحی در پادگان اهواز پیوستم، یک دبیرستان نظام در آن جا دایر شد، و به برادرم گفتم داداش حال که شما هر روز صبح بر سر کار می‌روید و شبانگاه به خانه باز می‌گردید، فکر من هم باشید. شهید فلاحی پرسید چه می‌خواهید؟ گفتم من در این شهر غریب هستم، دوست دارم در دبیرستان نظام پادگان تدریس کنم. خلاصه کلام من از کلاس دوازدهم پریدم و رفتم دبیرستان نظام. موقعیت طوری بود که یکی از افسران آن جا به من گفت که با برادرم دریادار ناصر فلاحی دوست است. به من توصیه کرد که چون دو تن از برادران فلاحی ارتشی هستند، کافی است. شما وارد ارتش نشوید. در آن سال‌ها شرایط طوری بود که دانش آموزان کلاس هشتم و نهم دبیرستان می‌توانستند به راحتی وارد دبیرستان نظام بشوند. این وسیله‌ای بود که دانش آموزان یک نوع حرکتی داشته باشند. چون شرایط زندگی ما مهیا نبود که خوب بتوانیم تحصیل کنیم. از طرف دیگر من به دلیل آب و هوای صد در صد اوسکیجن طالقان، استعداد ادبی خیلی خوبی داشتم. اما اگر امکانات مادی برای من فراهم بود، دستم می‌توانست در رشته‌های علمی تحصیل کنم و دکترای ادبیات دریافت کنم.

برادران شهید فلاحی هم از نظر ادبیات و



می‌کرد. چون از نظر سن از سایر برادران بزرگ‌تر بود، در زمینه راهنمایی و هدایت ما همیشه پیشقدم بود. از هر لحاظ جایگاه برجسته‌ای در میان اعضای خانواده داشت. کنترل ما برادرها در دست ایشان بود. البته نقش پدر را فراموش نمی‌کنم، ولی نقش شهید فلاحی مؤثرتر بود.

شهید فلاحی به چه دلایلی روستا و زادگاه خود را رها کرد و به تهران آمد؟

در آن زمان آموزش و تحصیل در روستای طالقان تا سطح دبستان بیشتر نبود. از طرف دیگر چون تعداد زیادی از بستگان ما در تهران زندگی می‌کردند، اخوی بزرگ ما شهید فلاحی تصمیم گرفت برای ادامه تحصیل به تهران منتقل شود. در مرحله دبیرستان یک سال در خانه عمو و دو سال هم در خانه عمه‌اش زندگی کرد. شرایط زندگی در تهران در آن دوران ایشان را ناگزیر کرده بود تا وارد دبیرستان نظام شود، و به فراگیری علوم ادامه دهد. پس از دریافت مدرک دیپلم طبیعی در دبیرستان نظام، در دانشکده افسری پذیرفته شد، و پس از سه سال تحصیل، با درجه ستوان دومی فارغ التحصیل شد. در آن زمان شرایط تحصیل فرزندان روستای طالقان اصلاً فراهم نبود. البته اکنون طالقان روستا

سرودن اشعار عرفانی توانا بود. از نظر فرهنگی انسان پخته‌ای بود. خواستم بدانم که ایشان به عنوان یک شخصیت نظامی این دانش را از کجا آموخته است؟

در حقیقت تربیت و رفتار و کردار شهید فلاحی با سایر برادرانش متفاوت بود. یک دوست سرهنگ دارم که گاهی به دیدن من می‌آید. ایشان می‌گوید آقای فلاحی، دین و ایمان شما طالقانی‌ها خیلی محکم است. به او می‌گویم افزون بر دین و ایمان ما به ادبیات و شعر هم علاقه داریم. به او گفتم که بابا طاهر عریان در قرن چهارم زندگی می‌کرد. از او پرسیدند شما که این همه شعر می‌سرایید به ما بگویید اگر بخواهیم خدا را بهتر بشناسیم چه کنیم؟ بابا طاهر در جواب گفت:

خداوند با فریاد دلم رس
کس بی کس تویی من مانده بی کس
همه گویند که طاهر کس ندارد
خدا یار من است، چه حاجت کس
در قرن پنجم به سراغ ابو القاسم فردوسی رفتند و به او گفتند شما فقط در سطح بالا شعر می‌گویید. کمی هم درباره خدا شناسی شعر بسرایید. فردوسی گفت:

به نام خداوند جان و خرد
کز این برتر اندیشه برنگذرد
خداوند جان و خداوند رای
خداوند روزی ده و رهنمای

بین قرن پنجم و ششم به سراغ مولانا رفتند و به او گفتند شما که از آن دنیا حرف می‌زنید کمی هم درباره خدا شناسی بگویید. مولانا گفت:

در حدیث آمد ز یزدان مجید
خلق عالم را سه گونه آفرید
یک گروه را جمله علم و عقل و جود
او فرشته است و نداند جز سجود
نیست اندر عنصرش حرص و هوا
نور مطلق زنده از عشق خدا
در قرن هفتم به سراغ سعدی رفتند و به او گفتند شما که این همه پند و اندرز می‌گوی، بگو ببینم از خدا شناسی چه می‌دانی؟ سعدی گفت:

بنده همان بین که ز تقصیر خویش عذر به درگاه
خدا آورد

گاهی در میان صحبت‌هایش با ابیات شعر به من می‌گفت:
ارزش انسان ز علم و معرفت پیدا شود
بی هنر گر دعوی بی جا کند، رسوا شود
هر که با مردان حق پیوست عنوانی گرفت
قطره که واصل به دریا می‌شود، دریا شود
قدر زر زرگر بداند، قدر گوهر، گوهر فروش
قدر ما در پای میزان عمل پیدا شود

شهید فلاحی پس از دریافت مدرک دیپلم طبیعی در دبیرستان نظام، در دانشکده افسری پذیرفته شد، و پس از سه سال تحصیل، با درجه ستوان دومی فارغ التحصیل شد. در آن زمان شرایط تحصیل فرزندان روستای طالقان اصلا فراهم نبود

در آن سخنرانی‌ها جنگ‌های حضرت محمد (ص) و جنگ‌های حضرت علی (ع) و همه جنگ‌های صدر اسلام و مسائل تاریخ اسلام را شرح می‌داد. زمان پخش این برنامه را به طالقانی‌ها داده بود و همه با علاقه‌مندی پای رادیو می‌نشستند و به صحبت‌های پر جاذبه جناب سروان فلاحی گوش می‌دادند. شهید فلاحی از دوران جوانی یک آدم متدین بود.

بفرمایید وقتی که ایشان به ریاست ستاد نیروی زمینی، و ریاست مشترک ارتش منصوب شد طالقانی‌ها چه واکنشی نشان دادند؟

طالقانی‌ها خیلی خوشحال شدند. وقتی هم که جنگ تحمیلی شروع شد، چند بار به وسیله هلی‌کوپتر به طالقان آمد تا با پدر و مادر دیدار کند. وقتی که شهید فلاحی به دیدار پدر و مادر می‌آمد، می‌گفت که جنگ است و امکان دارد به جبهه بروم و برنگردم. آخرین بار هم با سرهنگ فکوری فرمانده نیروی هوایی که مشاور ایشان در ستاد مشترک ارتش بود به دیدار پدر و مادر و خانواده آمد و با ما خدا حافظی کرد و رفت.

در آخرین سفر شهید فلاحی به شهرک طالقان، که برای خدا حافظی با خانواده آمده بود، وقتی هلی کوپتر ایشان روی زمین نشست، مردم روستاهای اطراف گروه گروه به سوی هلی کوپتر حامل ایشان شتافتند. در آن روز زمین وسیعی مملو از جمعیت شده بود. آن موقع به فرمان نرسید که فیلمبردار دعوت کنیم تا از صحنه حضور مردم فیلمبرداری کند. اصولا در آن موقع در روستاها چنین امکاناتی وجود نداشت.

روزی که شهید فلاحی تیمسار شده بود، یکی از روستائیان منطقه یک گاو چاق و بزرگ به خانه ما آورده تا آن را برای تیمسار قربانی کند. گفت اجازه دهید این گاو را برای تیمسار فلاحی قربانی کنم. ولی شهید فلاحی و پدرم اجازه ندادند، چنین کاری کند. اما بعد از گذشت سه روز از بازگشت فلاحی به تهران، خودمان یک گاو چاق و درشت را قربانی کردیم، و گوشت آن را میان مردم روستا توزیع کردیم.

منظورتان این است که شهید فلاحی همیشه به دیدن پدر و مادر به طالقان می‌رفته است؟

معمولا برادرم شهید فلاحی هر دفعه که می‌خواست برای شرکت در عملیات جنگی به جبهه جنوب برود، به طالقان می‌آمد و با پدر و مادر خدا حافظی

چو علی گرفته باشد سر چشمه بقا را پس شهریار پرسید اگر می‌خواهید خدا را بشناسید به رفتار علی نگاه کنید.

غرض از این داستان‌سرایی این است که شهید فلاحی ضمن این که یک کارشناس برجسته در امور نظامی بود، اهل مطالعه و کتاب‌خوانی هم بود، با محافل ادبی و فرهنگی نشست و برخاست داشت.

بفرمایید که شهید فلاحی با چه افرادی همنشین بود؟ آیا با مرحوم آیت الله طالقانی هم نشست و برخاست داشت؟

شهید فلاحی از دوران قبل از انقلاب با آیت الله طالقانی روابط خیلی خوبی داشت، و گاهی به دیدار ایشان می‌رفت. البته اکثر طالقانی‌ها به دیدار آیت الله طالقانی می‌رفتند، ولی رژیم پهلوی اجازه نمی‌داد که مردم همیشه با ایشان در تماس باشند. موقعی که بحران کردستان شروع شد، شهید فلاحی و شهید چمران همراه آیت الله طالقانی به مدت دو هفته به سندانج رفتند، تا برای پایان دادن به غائله کردستان تلاش کنند، و موفق شدند اوضاع را آرام کنند. حتی شهید فلاحی در زمان حیات امام خمینی (ره) وصیت کرده بود که ایشان را در کنار قبر آیت الله طالقانی دفن کنند، و اگر زمینه فراهم نشد که مرا در کنار آیت طالقانی به خاک بسپارید، پیکر مرا در زادگاه خود در طالقان دفن کنید. بعد از شهادت فلاحی، وصیت ایشان را به گوش حضرت امام (ره) رساندند، و امام فرمودند که هر چه تیمسار فلاحی وصیت کرده به وصیت ایشان عمل کنید. سرانجام پیکر ایشان را در بهشت زهرا (س) در کنار قبر آیت الله طالقانی خاکسپاری کردیم. در حال حاضر هم بنده با آقای حسین طالقانی فرزند مرحوم آیت الله طالقانی ارتباط داریم و گاهی با یکدیگر دیدار می‌کنیم.

اصولا برادرم شهید فلاحی همیشه از جوان‌های ناپخته فاصله می‌گرفت. سعی می‌کرد بیشتر با افرادی که پیش کسوت هستند، و در همه کارهای زندگی آگاهند، نشست و برخاست داشته باشد. همیشه به من توصیه می‌کرد که باید با چه نوع افرادی نشست و برخاست داشته باشم. هنگام مأموریت در پادگان اهواز با درجه ستوان دومی، همیشه با تیمسارها و مقام‌های بلند پایه ارتش نشست و برخاست می‌کرد.

مطلب مهم که اکنون به ذهنم رسید این است که شهید فلاحی در آن زمان که درجه ستوان دومی داشت، شب‌های پنجشنبه در رادیو اهواز برنامه مذهبی اجرا می‌کرد، و همه طالقانی‌ها پای رادیو می‌نشستند و به این برنامه گوش می‌دادند. فلاحی

ور نه سزاوار خداوندی‌اش کس نتواند که به جای آورد

در قرن هشتم به سراغ حافظ شیراز رفتند و گفتند حافظ شما که قرآن تفسیر می‌کنید درباره خدا شناسی به ما بگویید. حافظ قدری تأمل کرد و گفت:

حدیث از مطرب و می گوی و راز دهر کمتر جوی که کس نگشود و نگشاید به حکمت معما را حافظ گفت این معما را هیچ بشری نمی‌داند، شما به سراغش نروید.

چون عمر خیام هم از این نظر که همیشه در اشعار خود از شراب صحبت می‌کرده، نقل کرده‌اند که ایشان مسلمان نبوده است. در صورتی که خیام تنها شاعری بود که بر سر سجده نماز از دار دنیا رفت. به هر حال سراغ خیام رفتند و درباره خدا شناسی از او پرسیدند که چنین گفت:

یا رب تو کریمی و کریمی کرمست عاصی ز چه رو برون ز باغ ارمست با گریه اگر ببخشی‌ام، نیست کرم با معصیتم اگر ببخشی، کرمست

بعد سراغ پروین اعتصامی رفتند و گفتند شما که این قدر اشعار بلیغ و رسا سروده‌اید، کمی هم درباره دین و ایمان با ما سخن بگویید. پروین گفت:

سوی بت خانه مرو پند برهمن مشنو بت پرستی مکن این ملک خدایی دارد صرف باطل نکند عمر گرامی

پروین هر که چون پیر خرد راهنمایی دارد هیزم سوخته شمع ره و منزل نشود باید افروخت چراغی که ضیایی دارد

بعد سراغ شهریار رفتند و ایشان درباره خدا شناسی به آن‌ها چنین پند داد که خدا نه جسم است، نه مرکب است. نه مرئی است. خدا را چه گونه برای شما شرح دهم. شهریار از آنان پرسید آیا افکار، رفتار و کردار حضرت علی (ع) را می‌شناسید که فرموده‌است؟

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین به علی شناختم من به خدا قسم خدا را به خدا که در دو عالم اثر از فنا نماند





می‌گفتم که داداش چه شده؟ به جوری به من خیره می‌شد و می‌گفت بچه چه سؤال‌هایی می‌کنی! اصلاً به هیچ‌کسی از افراد خانواده اجازه نمی‌داد در کار ایشان دخالت کند.

با پدر و مادر هم خودمانی صحبت نمی‌کرد؟

هرگز، ولی وقتی از زندان آزاد می‌شد و به خانه می‌آمد، حال و وضع ایشان نشان می‌داد که طبیعی نیست و از زندان بیرون آمده است.

دیدگاه‌های خود را درباره شاه و رژیم پهلوی برای برادران خود عنوان نمی‌کرد؟

خیر چیزی را عنوان نمی‌کرد. برنامه‌های خاص خودش را داشت. البته مهندس مهدی بازرگان که چند بار زندان رفته بود، اخوی هم چند بار در زندان با ایشان ملاقات کرده بود. همچنین وقتی خودروی شهید فلاحی را در کردستان هدف موشک «آر. پی. جی. هفت» قرار دادند و ایشان مجروح و در بیمارستان بستری شده بود، وقتی به ملاقات ایشان رفتیم، مهندس بازرگان و چند تن از وزیران دولت موقت را یافتیم که به عیادت ایشان آمده بود.

با این وصف شهید فلاحی با مهندس بازرگان هم ارتباط داشت؟

چون مهندس بازرگان هم از افراد مبارز دوران شاه بود. ولی نسبت به آیت الله طالقانی کمتر زندان رفته بود. به یاد دارم در سال‌های ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ که تازه به استخدام آموزش و پرورش درآمده بودم و در کرج تدریس می‌کردم، مهندس بازرگان زندانی بود. یکی از بچه‌هایی که گرایش‌های چپ‌گرایانه داشت، روزی به من پیشنهاد کرد که به ملاقات مهندس بازرگان در زندان برویم. به او گفتم که دوست دارم به ملاقات مهندس بازرگان بروم، ولی گرفتارم و نمی‌توانم با شما بیایم.

روابط شهید فلاحی با امام خمینی (ره) چه گونه بود؟

حضرت امام روح‌شان شاد، و حاج احمد آقای خمینی خیلی به شهید فلاحی و خاندان ایشان علاقه داشتند. به طور مثال وقتی درباره طرح آزادسازی سوسنگرد صحبت شده بود، حضرت امام (ره) دستور داده بودند که بدون تیمسار فلاحی نباید اقدام کنید. فلاحی در عملیات آزادسازی سوسنگرد باید شرکت داشته باشد. حضرت امام (ره) خیلی شهید فلاحی را دوست داشت. البته بعضی از افراد بدگویی شهید فلاحی را در محضر امام (ره) کرده بودند و گفته بودند که ایشان یک افسر شاهنشاهی است. ولی امام (ره) به بدگویان

می‌کرد. شما اطلاع ندارید که شهید فلاحی به خاطر ملت و کشور خود چه قدر زحمت کشید. روزی که همراه تعدادی محافظ و همراه به شهرک طالقان آمده بود، هنگام ناهار به ایشان گفتم داداش مادر غذا تهیه کرده و بفرمایید ناهار میل کنید. شهید فلاحی با ناراحتی و پرخاش به من چنین جواب داد که مگر من می‌توانم غذا بخورم. همین‌الآن به من خبر دادند که نعش سه سرباز روی زمین افتاده است، و ما این جا غذا بخوریم؟ بروید سفره را جمع کنید. خیلی آدم عجیب و غریب و پر جوش بود. آن روز بر سرم داد و فریاد حسابی کشید که زبانم بند آمد. وقتی در شرایط خاصی قرار داشت هرگز جرأت نمی‌کردیم با ایشان صحبت کنیم. از اخلاق و رفتار تیمسارمان هرچه بگویم کم گفته‌ام. شهید فلاحی در برخی از اظهارات خود گفته است که در زمان رژیم پهلوی چند بار دستگیر و زندانی شده است. بفرمایید که علت زندانی شدن ایشان چه بوده است؟

به یاد دارم که برادرم شهید فلاحی چند شب بود که به خانه نمی‌آمد. وقتی همراه پدر به ارتش رفتیم و تحقیق کردیم، گفتند که تیمسار را به مأموریت اعزام کرده‌ایم. ولی بعد از گذشت مدتی از دوستان نزدیک شنیدیم که اینها عده‌ای از افسرانی بودند که همراه سرهنگ توکلی قصد کودتا علیه شاه را داشتند. گمان کنم تیمسار فلاحی، سرهنگ توکلی، سرهنگ شهید نامجو، سرهنگ شریف‌النسب و سرهنگ محمودی که ایشان هم طالقانی بود گاهی می‌نشستند و نقشه می‌کشیدند که ساواک متوجه شد که افراد یاد شده در یکی از آن جلسات طرح کودتا تدارک دیده‌اند. اولین مرحله زندانی شدن شهید فلاحی سه هفته طول کشید. چون افراد مزبور تا آن روز به هیچ اقدامی دست نزده بودند. به هر حال وقتی شهید فلاحی زندانی می‌شد ما شب‌ها را به ناراحتی و گریه می‌گذراندیم.

یادتان هست که شهید فلاحی چند بار زندانی شد؟

گمان کنم که اخوی ما در زمان رژیم پهلوی سه یا چهار بار زندانی شده است. هر وقت زندانی می‌شد به ما اطلاع می‌دادند که ایشان به مأموریت رفته است.

موقعی که آزاد می‌شد و به خانه بازمی‌گشت علت زندانی شدن ایشان را نمی‌پرسیدید؟

هرگز، من که برادر ایشان بودم جرأت نمی‌کردم بپرسم. یک نوع گرایش خاص نظامی داشت. اگر

حضرت امام روح‌شان شاد، و حاج احمد آقای خمینی خیلی به شهید فلاحی و خاندان ایشان علاقه داشتند. به طور مثال وقتی درباره طرح آزادسازی سوسنگرد صحبت شده بود، حضرت امام (ره) دستور داده بودند که بدون تیمسار فلاحی نباید اقدام کنید

اجازه نداده بودند حرف‌شان را ادامه دهند. امام به آن‌ها گفته بود، گزارشی را که تیمسار فلاحی درباره جنگ به من داده است تاکنون هیچ‌کسی چنین گزارش روشن و شفافی به من نداده است. امام دوست داشتند که شهید فلاحی در هر کاری شرکت داشته باشد.

روح امام (ره) شاد و خداوند ایشان را با انبیاء و اولیاء محشور گرداند. بعد از سقوط هواپیمای شهید فلاحی وقتی به دست بوس حضرت امام (ره) رفتیم، آن‌جا جسارتی کردم و از محضر ایشان پرسیدم که چه کسی برادرمان را کشته است؟ امام این جمله را به من فرمودند که تیمسار فلاحی از دست ما و شما رفته است. مطرح کردن این مسائل در این شرایط جنگی به نفع خانواده شهید فلاحی و به نفع نظام نیست. درباره علت سقوط هواپیما تحقیق به عمل خواهد آمد و قضیه روشن خواهد شد.

من از روی ناراحتی این سؤال را کردم. چون اصلاً بر اعصاب مسلط نبودم. در ضمن وقتی که حضرت امام از دار دنیا رفتند و حاج احمد آقا هم از دار دنیا رفت ما احساس کردیم که بی‌پدر شده‌ایم.

چه شد که فرزندان شهید فلاحی از ایران رفتند و در انگلیس زندگی می‌کنند؟

مطلب این است که اخوی شبی به منزل آمد و گفت که منافقین تهدید کرده‌اند که می‌خواهند فرزندان ایشان را برابیند. منافقین که تا آن زمان در صحنه حضور علنی داشتند و در دانشگاه‌ها فعالیت می‌کردند، اعلام کرده بودند که می‌خواهند بچه‌های تیمسار فلاحی را که در رأس ارتش قرار گرفته‌اند بگیرند. تیمسار جریان این تهدید را با حضرت امام (ره) در میان گذاشت، و با سرعت برنامه‌های سفر فرزندان را همراه مادرشان به خارج فراهم کرد. آن‌ها پس از استقرار در انگلیس تحصیلات‌شان را شروع کردند، و پس از شهادت پدرشان در آن کشور ماندگار شدند. ■



خانواده فلاحی یکی از معدود خانواده‌های مسلمان ایرانی است که از قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، جوانان متعهد و سلحشوری را تقدیم جامعه کشورمان کرده است. هفت جوان برومند این خانواده در مشاغل نظامی، فرهنگی و علمی به مردم این سرزمین شهید پرور خدمت کردند که خدمات و فداکاریهای شهید ولی الله فلاحی در زمینه ارتقای سطح فکری و آگاهی ارتشیان غیور کشورمان پس از پیروزی انقلاب اسلامی در صحنه‌های رویارونی با عوامل داخلی و خارجی استکبار جهانی نیاز به تعریف ندارد. خانم ایران فلاحی خواهر این شهید بزرگوار در گفت و گو با شاهد یاران ناگفته‌های زندگی پر برکت برادرش را بازگو کرده که باهم می‌خوانیم:

بازخوانی زندگی یک افسر انقلابی در گفت و گوی شاهد یاران با ایران فلاحی خواهر شهید

شهید فلاحی به ارش خلی علاقه داشت

ماند و این کمک‌ها را ادامه داد. مادرم همیشه سفارش میکرد که تعدادی از خانواده‌های روستاهای کولج پایین کولج بالا، گیلک و حسن جون دعوت کنیم. می‌گفتم مادر با اینها چه کار دارید؟ می‌گفت خدا میداند که فقط به تو می‌گویم. برادرت به من سفارش کرده بود که به اینها رسیدگی کنم. این خانواده‌ها زیر پوشش برادرت بودند. الآن هم زیر پوشش من هستند. خبر نداشتیم که شهید فلاحی حدود ۳۰ سال چنین کارهایی را در طالقان انجام میداد. خدا بیامرز وقتی از مدرسه بر میگشتم در امر کشاورزی و دامداری به پدرم کمک می‌کرد. البته همه برادرها در این برنامه‌ها از پدر پشتیبانی می‌کردند. ضمن این که یک خانواده پر جمعیت بودیم همیشه در خانه بر روی مهمان باز بود. چون درآمد پدر که کارمند اداره بهداشت بود، کفایت نمی‌کرد.

در هر صورت بچه‌ها بزرگ شدند و سامان گرفتند. ولی الله به ارتش پیوست و حاجی رحیم و حاجی قاسم در آموزش و پرورش استخدام شدند. منصور هم روی پای خود ایستاد و پس از گذراندن دوره نظامی در تهران تیمسار نیروی دریایی شد. خیلی به نیروی دریایی علاقه داشت. همه برادرانم سر و سامان گرفتند. بچه‌هایی نبودند که بدون پدر و مادر تربیت شده باشند. در همه کارها با مادر مشورت می‌کردند. مادرم باسواد نبود، ولی از مسائل اجتماعی آگاه بود. زمان قدیم سواد کجا بود. خداوند به قدری مادرم را به خود نزدیک کرده بود که امکان نداشت بعد از اقامه نماز چند سوره قرآن نخواند، و صلوات و نیایش نکند. خیلی با خدا بود

بزرگ شده‌ایم. به خاطر این که بچه‌های روستا با هم بودند، و با هم رشد کردند، و بزرگ شدند. در برف و باران و گل و لای با هم به مدرسه می‌رفتند. شهید فلاحی و سایر برادران بعد از بازگشت از مدرسه با کار کشاورزی در روستا زندگی می‌کردند، و به پدر و مادر کمک می‌کردند. چون پدرم که در اداره بهداشتی شهرک طالقان خدمت می‌کرد، تنها بود. خدا گواه است مادر زحمت کشی داشتیم که همیشه در خانه را به روی همه روستائیان باز گذاشته بود. اگر از هر کسی درباره مادرم سؤال کنید، به شما می‌گوید که ایشان تنها مادر شهید فلاحی نبوده است. مادر همه مردم ایران به خصوص طالقانی‌هاست.

من با برادرم شهید فلاحی ۱۵ سال تفاوت سنی دارم. خیلی کوچکتر از ایشان بودم. مادرم تعریف میکرد که وقتی برادرم مشغول تحصیل در تهران شد، اطلاعات کافی از رفتار و زندگی این شهید بزرگوار در تهران نداشت. بعد از گذشت چند سال از برخی از کارهای نیک و خیرخواهانه ایشان اطلاع یافت. به طور مثال بخشی از حقوق ماهیانه‌اش را که در دوران تحصیل در دانشگاه افسری دریافت می‌کرد، میان ۱۰ یا ۱۵ خانوار مستمند طالقانی توزیع می‌کرد. زمانی از این مسئله اطلاع پیدا کردیم که میخواست در عملیات شکست حصر آبادان (عملیات ثامن الائمه) شرکت کند. قبل از عملیات به طالقان آمد تا با همه بستگان خدا حافظی کند. به مادرم گفت: مادر میروم و دیگر بر نمیگردم. مادرم گفت: خدا نکند. شهید فلاحی گفت: گولهای که قرار است به من اصابت کند تا شهید شوم، گمان کنم آماده شده باشد. به هر حال با همه خداحافظی کرد و رفت که رفت. در آخرین دیدار به مادرم گفت که اگر برنگشتم به تعدادی از خانواده‌های روستاهای طالقان که ماهیانه مبالغی به آنها کمک می‌کردم، از این پس مسئولیت آن را شما به عهده بگیرید. من چه کاره‌ام؟ این خداوند است که به من برای این کار توفیق داده است. **مادر تان این کمکها را ادامه داد؟**

مادرم بعد از شهادت برادرم ولی الله فلاحی نه سال زنده

کمی از دوران کودکی برادر تان شهید فلاحی صحبت کنید... ایشان چندمین فرزند خانواده بودند؟ شهید بزرگوار ولی الله فلاحی اولین فرزند خانواده بود. مادرم تعریف میکرد که خداوند هفت فرزند پسر و یک فرزند دختر به آنها داد که اولین فرزند ولی الله بود که به شهادت رسید. فرزند دوم مهندس ارسلان بود که در سن ۴۲ سالگی از دنیا رفت. فرزند دیگری در سن هشت سالگی از دنیا رفت. من آخرین فرزندی بودم که شهید بزرگوار اسم مرا انتخاب کرده بود. این نامگذاری نشان میدهد که برادرم شهید فلاحی در آن زمان چه قدر خوش فکر بوده و چه قدر کشورش را دوست داشته که اسم مرا ایران گذاشته است. مادرم تعریف میکرد که همه فرزندان خود را تا مراحل دبستان و راهنمایی در طالقان بزرگ کرده‌اند.

شهید فلاحی وقتی مدرک سوم راهنمایی را گرفت، به دبیرستان نظام در تهران منتقل شد، و دانشگاه افسری و خدمت نظام را از آن جا شروع کرد. سایر برادرانم به ترتیب حاجی رحیم، حاجی قاسم، دربار منصور و ناصر مهندس ذوب آهن اصفهان پشت سر هم از روستای کولج پایین به شهرک طالقان میرفتند، و در دبستان و راهنمایی آن جا درس میخواندند. روستای ما با شهرک طالقان حدود یک کیلومتر فاصله دارد.

چندی پیش به سراغ حاجی ابراهیم رنجبران یکی از دوستان و همکلاسی‌های شهید فلاحی رفتم. ایشان به خانه پدری‌ام می‌آمد، و با هم صبحانه می‌خوردند و به دبستان می‌رفتند. به حاجی ابراهیم گفتم: خدا عمرت بدهد آن چه از دوران کودکی برادرم به یاد دارید روی کاغذ بنویسید. چون بنیاد شهید و ستاد مشترک ارتش از من خواسته است. خیلی خوشحال شد و گفت: به چشم. ولی آقا (شهید فلاحی) اصلا جان من است. نور چشم من است. ما با هم بزرگ شده‌ایم. نان و پنیر پدرتان را خورده‌ام.

همکلاسی‌ها و دوستان سابق شهید فلاحی تا به حال به قدری نسبت به مادران بزرگوار می‌کنند که ما واقعا شرم‌منده می‌شویم. می‌گویند ما در خانه شما

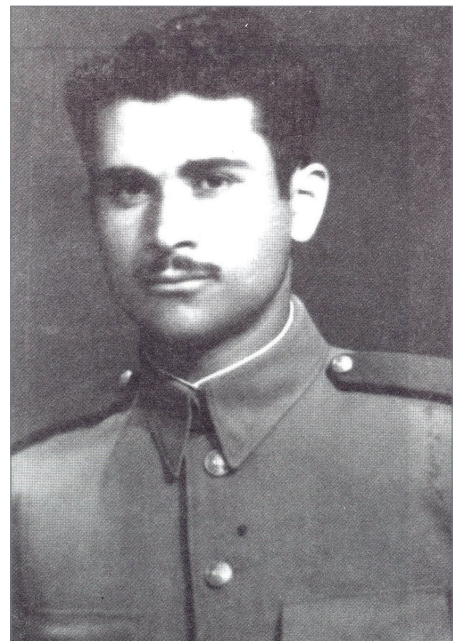
و همه از او راضی بودند. خیلی راحت هم دعوت حق را لبیک گفت. روزی از ما خواست که ایشان را برای زیارت امام زاده حسین به قزوین ببریم. من و همسر همراه پدر و مادرم به زیارت رفتیم. مادرم به محض گرفتن پنجره ضریح در جا افتاد و تمام کرد. **مادر تان چند سال بعد از شهادت فلاحی زنده ماند، و در آن مدت کجا زندگی میکرد؟**

مادرم بعد از شهادت فلاحی نه سال زنده ماند، و در کنار پدرم در خانه خود در چهار اناری تهران زندگی کرد. در فصل تابستان به طالقان می‌رفتند. پدرم هم سه سال بعد از مادرم زنده ماند، و چون تنها شده بود در این مدت در کنار من زندگی کرد. می‌گفت که باید پیش دخترم باشم. خدا خیلی پدر و مادرم را دوست داشت. چون پدر و مادر آن شهیدی بودند که برای حفظ استقلال کشور زحمت کشید. رفتنشان هم واقعا عالی بود. از این نظر می‌گویم که بیمار و زمینگیر نشدند. **شهید فلاحی شخصا به تحصیل علاقه داشت، یا پدر و مادر ایشان را تشویق کردند؟**

هم برادرم به تحصیل علاقه داشت، و هم پدرم ایشان را تشویق میکرد. پدرم که یک کشاورز زحمت کش بود، میکوشید بچه‌ها را به تدریس تشویق کند. مادرم هم واقعا نمونه بود که این هفت فرزند را به تحصیل تشویق کرد. میگفت اگر ناچار شوم از نان شب بگذرم، از خرید دفتر و مداد و لوازم التحریر نمی‌گذرم تا شما درس بخوانید. از سوی دیگر برادرانم با دوستان بسیار خوب رفت و آمد داشتند. به این صورت بود که باسواد شدند و خود را به بالا کشاندند.

شهید فلاحی زمانی که برای تحصیلات دانشگاهی به تهران آمد بیشتر دوست داشت افسر نظامی شود یا رشته دیگری را انتخاب کند؟

ایشان به ارتش خیلی علاقه داشت و به همین دلیل دانشگاه افسری را انتخاب کرد. پدرم هفته به هفته به تهران می‌آمد تا اگر برادرم کمبودی داشته باشد، برطرف کند. پیش ایشان به دبیرستان شبانه روزی نظام و دانشگاه افسری میرفت و برای ایشان از روستا آذوقه می‌آورد و پول میداد. به ایشان می‌گفت: کمبودی نداشته



■ شهید فلاحی در دبیرستان نظام

باشی پسر، درست را بخوان. پدرم به شهید فلاحی خیلی رسیدگی میکرد. به این دلیل ادامه تحصیل داد. پشتوانه او اول خدا، بعد پدر و مادر بودند. درست است که قدیمی بودند، اما علاقه داشتند که همه بچه‌ها درس بخوانند و باسواد باشند تا از دیگران عقب نمانند.

شنیده‌ام که مادر تان در دوران شیرخوارگی فرزندش ولی الله خواب دیده بود که ایشان از بغل مادر پرواز کرده است. مادر چه تعبیری از این خواب داشت؟
مادر بعد از شهادت برادرم شهید فلاحی تعریف کرد که خواب دیده در کنار رودخانه نشسته و قنداقه برادرم را بغل کرده که ناگهان قنداقه به سوی آسمان به پرواز درآمده است. مادرم تا زمانی که شهید فلاحی زنده بود این خواب را برای هیچ کس تعریف نکرده بود. چون میترسیدند خدایی نکرده اتفاق بدی برای فرزندش بیافتد. بعد از آن که شهید شد، با گریه زاری گفت من خواب ولی آقا را دیدم که خدا او را به من داد و همان روز از من گرفت. من این خواب را تا موقع شهادتش فاش نکردم.

از شهادت برادر تان فلاحی چه گونه با خبر شدید؟
پدر و مادرم در طالقان بودند که ارتش روز بعد از سانحه بیدرنگ ماشین فرستاد و آنها را برای شرکت در مراسم تشییع به تهران منتقل کرد. در مسیر راه رادیوی ماشین روشن بود و در اخبار ساعت ۱۴ اعلام کرد که هوایمای شهید فلاحی در ساعت ۱۹ دیشب در کهریزک سقوط کرده و ایشان به شهادت رسیده است. پدر و مادرم در آن لحظه خبردار میشوند و گریه کنان به همراهان می‌گویند پس ما را به این خاطر به تهران می‌برید. همراهان ابتدا به آنها گفته بودند که شهید فلاحی از مسافرت برگشته و میخواهد شما را ببیند. من هم در منزل بودم و هیچ اطلاعی نداشتم. یکی از بستگان ساعت ۷ صبح زنگ زد و به او گفتم چه کار دارید؟ گفت میخواستم ببینم از آبیچی (به مادرم آبیچی میگفتند) و خان داداش چه خبر داری؟ گفتم طالقان هستند و حالشان خوب است. نگو که آنها اطلاع داشتند و مانده بودند که چه گونه مرا در جریان بگذارند. تلفن را با ناراحتی گذاشت و دوباره بعد از پنج دقیقه تماس گرفت. میخواست یک جوری به من بفهماند که چنین اتفاقی روی داده است. گفت میخواستم جای دیگری را بگیرم و اشتباهی خانه شما را گرفتم. آن خانم پنج بار زنگ زد ولی نتوانست حرفش را بزند.

سرانجام ساعت ۹ صبح همشیره همسرم سپاهپوش به منزل ما آمد. پرسیدم کجا بودید و چرا مشکی پوشیده‌اید؟ پرسیدم چه شده؟ گفت میخواهم به خانه برادرت بروم. گفتم چه خبره؟ گفت می‌گویند که هوایمایش سقوط کرده ولی حالش خوب است. ناراحت شدم و پسر دو ساله‌ام را به دست دخترم سپردم و همراه ایشان به منزل برادرم در میدان ونک رفتم. دیدم آن جا به قدری شلوغ است که اگر سوزن به زمین بیندازید، به زمین نمی‌افتد. وارد خانه که شدم دیدم همه افراد فامیل بی حال و بی هوش افتاده‌اند. تا برنامه تدفین در بهشت زهرا (س) را آماده کنند، یکی دو روز طول کشید که ما در منزل برادرم بیهوش و بهت زده بودیم. آن لحظات خیلی بر ما سخت گذشت.

کمی در مورد ازدواج برادر تان شهید فلاحی بگویید...

همسر برادرم، دختر عموی من هم هست. البته وقتی پدر و مادرم به ولی الله پیشنهاد ازدواج کردند. ایشان می‌گفت که فعلا میخواهد درس بخواند و خدمت کند. به ایشان گفتند با هر کسی دوست دارید ازدواج کنید، بگویید تا به خواستگاری برویم. پدرم اصرار می‌کرد که ولی الله زود ازدواج کند، تا تنها به شهرستان نرود. بعد از مدتی پدر و مادرم دختر عموی ایشان را پیشنهاد کردند. گفتند چه کسی بهتر از دختر عمو. البته برادرم و همسرشان وانمود نمی‌کردند که همدیگر را می‌خواهند. برادرم در پی اصرار پدر و مادر گفت که هر چه شما بگویید موافقم. به هر حال پس از دریافت موافقت طرفین برنامه عقد اجرا شد و مراسم ازدواج با حضور بستگان در دانشگاه افسری تهران برگزار شد.

قبل از عملیات ثامن الائمه (ع) به طالقان آمد تا با بستگان خدا حافظی کند. به مادرم گفت: مادر می‌روم و دیگر بر نمی‌گردم. مادرم گفت: خدا مرگم دهد... خدا نکند... شهید فلاحی گفت: گلوله‌های که قرار است به من اصابت کند تا شهید شوم، گمان کنم آماده شده باشد

چه خاطره ناگفته‌ای از برادر تان دارید؟

در آن اواخر که انقلاب در آستانه پیروزی بود، شهید فلاحی وقتی به طالقان می‌آمد به مادر می‌گفت دوست دارم بازنشسته شوم و در کنار شما زندگی کنم. دوست دارم از این کوه‌ها بالا بروم و چوب و هیزم جمع کنم تا شما آتش درست کنید و نان پزید. اما چند روزی از بازنشستگی ایشان نگذشته بود که امام (ره) ایشان را خواستند. با لبخند به منزل ما آمد که پدر و مادرم هم مهمان من بودند. پدرم پرسید: پسرم خبر خوشی داری؟ فلاحی گفت: پدر آن چه را که دلم خواست نشد، و آن چه را که خدا خواست شد. از قم مرا خواسته‌اند. پدر پرسید: برای چه می‌خواهید به قم بروید؟ گفت: می‌خواهم به ملاقات آقا (ره) بروم. پس از بازگشت از قم به منزل پدر و مادر رفت و به آنها گفت که آقا مرا به فرماندهی نیروی زمینی منصوب کرده‌اند.

از فعالیتهای سیاسی و زندانی شدن برادر تان در دوران رژیم پهلوی چه اطلاعی دارید؟

در دوران شاه یکبار از همسر برادرم پرسیدم و گفتم: زن داداش برادرم پیدایش نیست؟ گفت: برادرت به مسافرت فرانسه رفته است. چون نمیخواست که مادر و پدر ناراحت شوند. پرسیدم: چند وقت می‌خواهد در مسافرت باشد؟ مادر می‌گوید چرا ولی الله نمی‌آید. چون منزلشان در چهار راه اناری نزدیک دانشگاه افسری بود مادر همیشه دوست داشت به دانشگاه برود و سراغ فلاحی را بگیرد. حدود شش ماه از ایشان خبر نداشتم. یکبار برادرم ارسلاان فلاحی که در قزوین سکونت داشت گفت که داداش یک شب آمد این جا ماند و فردا صبح که میخواست از منزل بیرون برود، مأموران او را دستگیر کردند. حدود چهار سال برادرمان را ندیدیم. خیلی زندان رفت. چون مخالف رژیم شاه بود که او را می‌گرفتند. ■

سید محمد قاضی میر سعید داماد شهید فلاحی مسئول سابق اداره بازرسی بانک ملی در منطقه غرب تهران بوده و از ۲۰ سال پیش تاکنون همراه همسر خانم ایران فلاحی مؤسسه خیریه‌ای را در حوالی میدان سپاه تهران اداره میکند. این زوج فعال و خیرخواه همواره به شهرستانهای مختلف سفر می‌کنند و به کارهای فرهنگی و انسان دوستانه می‌پردازند.



درآمد

گفت و گو با سید محمد قاضی میر سعید داماد شهید فلاحی

شهید فلاحی برای امام (ره) احترام خاص قائل بود



بودند، و در نتیجه بین طالقانیها و منافقین درگیری بروز کرد که منافقین پا به فرار به کوه‌ها گذاشتند. مراسم به هم خورد و سخنرانی تیمسار فلاحی ادامه پیدا نکرد. شهربانی دستور داد که بروید منافقین را دستگیر کنید. شهربانی و ژاندارمری هم رفتند و تعدادی از آنها را دستگیر کردند. بعد از ظهر همان روز به عرض تیمسار رساندند که قربان ما این تعداد از منافقین آشوبگر را دستگیر کرده‌ایم، با آنها چه کنیم؟ فلاحی گفت: همه‌شان را آزاد کنید. این خاطره میزان بخشش و از خودگذشتگی شهید فلاحی را می‌رساند.

خاطره دوم، داستان خوابی است که یکی از بدخواهان شهید فلاحی سرهم کرده بود. معمولاً در هر جا دوست و دشمن زیاد است. وقتی ایشان وارد دانشگاه افسری شد، یک سری افراد بر علیه تیمسار نامه به دربار پهلوی نوشتند که ایشان جزء مخالفین رژیم پهلوی است. در آن نامه گفته شده بود که یکی از طالقانی‌ها خواب دیده که درخت کهن سالی از خانه پدری فلاحی رشد کرده و منطقه طالقان را پوشانده است. کسی که تعبیر خواب کرد گفته بود که شما به هر ترتیبی که هست نامه‌ای با امضای جمعی از اهالی طالقان بنویسید و عنوان کنید که فلاحی مخالف رژیم است و در آینده موقعیت پیدا می‌کند و مشکلاتی را به وجود می‌آورد، تا ایشان را از دانشگاه افسری و ارتش اخراج کنند. این خواب را زمانی عنوان کردند که شهید فلاحی هنوز مرحله دانشجویی را می‌گذراند و درجه نظامی نگرفته بود. الحمد لله همان خوابی که فکرش را می‌کردند تحقق یافت و تیمسار فلاحی به هدف نهایی خود که شهادت بود رسید، و موقعیت عالی نزد پروردگار کسب کرد.

چرا شهید فلاحی دبیرستان نظام و دانشگاه افسری را انتخاب کرد؟ آیا به خدمت در ارتش علاقه داشت؟

دعوت نکند. از صبح تا شب چند بار سفره باید پهن شود و کسانی که به روستای دیگر می‌رفتند، می‌نشستند و با هم نان و پنیر می‌خوردند. هنوز آن خاطره‌های شیرین این پدر برای همه زنده است. به همین دلایل بود که من و پدرم خیلی به خانواده شهید فلاحی علاقمند شدیم و سعی کردیم این پیوند تحقق یابد.

نتیجه ازدواج شما چند فرزند بوده؟

خداوند یک فرزند دختر و سه فرزند پسر به ما عنایت فرمودند. دخترم در بخش بین الملل صدا و سیما اشتغال دارد. فرزند دوم در معاونت سیاسی صدا و سیما فعالیت دارد. دو فرزند دیگرم در کارهای دولتی مشغول هستند.

از شهید فلاحی چه خاطره‌ای به یاد دارید؟

گمان کنم اولین سالگرد رحلت آیت الله طالقانی بود که اکثر طالقانی‌ها و عده‌ای که از تهران آمده بودند تا در مراسم ایشان شرکت کنند. البته ناهار هم برای مهمانان تهرانی تدارک دیده شده بود. در پایان نماز جمعه از تیمسار فلاحی خواستند که سخنرانی کند. وقتی ایشان پشت میکروفن قرار گرفت، یک سری از افراد مخالف از جمله منافقین ریختند و شعار سر دادند و اوضاع را آشفته کردند. منافقین همه مسلح

آقای میر سعید چه شد که با خانواده شهید فلاحی پیوند زدید؟

در حقیقت دلیل اصلی ازدواج این است که مادر ایشان نذر کرده بود که یگانه دخترش را به عقد یکی از فرزندان سادات در بیاورد. از طرف دیگر چون پسر عموی ایشان با خواهر من ازدواج کرده بود، و این دو خانواده با همدیگر رفت و آمد پیدا کرده بودند، به تدریج زمینه ازدواج ما فراهم شد. پدرم طالقانی بود و خیلی علاقه داشت با یکی از دختران زادگاه خودمان ازدواج کنم. به هر حال قسمت چنین بود، و این پیوند در طالقان گره خورد و با هم ازدواج کردیم.

پیوند با خواهر شهید فلاحی چه ویژگی برای شما داشت؟ به طور کل این خانواده را چه گونه یافتید؟

پدر و مادر ایشان کشاورز و خانواده‌های متدین و متعهد بودند. معمولاً در آن زمان اغلب خانواده‌ها همیشه میگفتند که همسرانی را برای فرزندانمان انتخاب کنیم که در رده خودشان باشند، تا زوجهای جوان بتوانند بهتر زندگی کنند. پدر شهید فلاحی ضمن این که در طالقان زمین کشاورزی داشت کارمند اداره بهداشتی هم بود. چون در آن برهه امکانات پزشکی و درمانی مورد نیاز مردم وجود نداشت، ایشان طبابت میکرد و تزریقات انجام میداد. قرص و دارو برای بیماران تجویز می‌کرد. در آن زمان که تردد در راههای روستایی با مشکل صورت می‌گرفت، ایشان سوار اسب میشد و خود را به بیماران در روستاهای گوناگون میرساند. با این وصف همه روستائیان طالقان شیفته اخلاق پدر شهید فلاحی شده بودند. همیشه در منزل ایشان شیر و ماست و لبنیات و وفور نعمت بود. درب خانه هم بر روی همه باز بود. امکان نداشت کسی از روستائیان از جلوی منزل ایشان رد شود و ایشان

در آن زمان که تردد در راههای روستایی با مشکل صورت میگرفت، ایشان سوار اسب میشد و خود را به بیماران در روستاهای گوناگون میرساند. با این وصف همه روستائیان طالقان شیفته اخلاق پدر شهید فلاحی شده بودند

در واقع شرایط ایران در آن زمان مثل امروز نبود. وضع مالی و سطح درآمد اغلب مردم خیلی پایین بود. مردم در شرایطی زندگی می‌کردند که امکان تحصیلات دانشگاهی برای فرزندانشان به راحتی فراهم نمی‌شد. تعداد دانشگاه‌ها هم کم بود. خانواده‌ها مخصوصاً کسانی که در روستاها زندگی می‌کردند، به راحتی نمی‌توانستند هزینه تحصیل فرزندانشان را تأمین نمایند. بیشتر ارتشی‌هایی که وارد خدمت نظام شدند و الآن درجاتی گرفتند و موقعیت پیدا کردند تهرانی نیستند. بچه‌های شهرستان هستند. چون در آن زمان امکانات تحصیل اغلب جوانان فراهم نبود، مجبور بودند وارد دبیرستان نظام بشوند. چون ارتش خورد و خوراک و خوابگاه می‌داد. همه جور امکانات می‌داد. بیشتر جوانانی که روستا زاده بودند، به ارتش روی آوردند. تا هم تحصیل کنند و هم موقعیت آبرومندانه در جامعه کسب نمایند. مادر شهید فلاحی از زبان فرزندان جمله‌ای را نقل کرده است: «ارتش نگو آتش بگو». چون یک ارتشی از زمان گذشته و حال همیشه در مأموریت بود، همیشه در حال فعالیت بود. ایشان ضمن این که استاد دانشگاه دافوس بود، دو سال از عمر خود را در ویتنام گذراند. ایشان را چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب در منزل خیلی کم می‌دیدیم. یک افسر و درجه دار ارتشی واقعا آسایش و آرامش ندارد.

از ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری شهید فلاحی برای خوانندگان شاهد یاران بگویید...

شکی نیست که شهید فلاحی یک آدم متدین و معتقد بود. از سن جوانی اهل نماز و روزه بود. وقتی که فرزندان ایشان کوچک بودند و روزه نمی‌گرفتند، به تنهایی به آشپزخانه می‌رفت و طوری سحری می‌خورد تا صدایی بلند نشود و بچه‌ها از خواب بیدار شوند. آدم شکم پرست نبود. اگر بیست نوع غذا پای سفره ایشان می‌گذاشتند، همیشه نان و پنیر و ماست را می‌خورد. شهید فلاحی این طور زندگی کرد.

به یاد دارم زمانی که انقلاب پیروز شد، یک سری از ارتشیه‌ها فرار کردند، و تعدادی هم که پشتیبان رژیم شاهنشاهی بودند به مجازات رسیدند، پدرشان همیشه نگران سرنوشت ایشان بود که نکند ولی‌الله‌فلاحی را هم از ارتش اخراج کنند. فلاحی به منظور برطرف نمودن نگرانی پدرش چنین گفت: «پدر جان اگر نظام جمهوری اسلامی دو افسر بخواهد، اولی یا دومی باید من باشم». همان طور هم شد. چون بر مبنای ایمان و اعتقاداتی که داشت، همیشه برای حضرت امام (ره) احترام خاص قائل می‌شد. امام هم متقابلاً فلاحی را دوست داشتند. چون پشتیبان نظام جمهوری اسلامی بود.

در مسئله ایمان و اعتقادات شهید فلاحی لازم می‌دانم به این نکته خیلی با اهمیت هم اشاره کنم: در گذشته در ارتش کسانی که درجه سرگردی و سرهنگی داشتند، مجاز بودند یک سرباز را به عنوان گماشته برای رانندگی و کارهای شخصی در منزل استخدام کنند. تا جایی که برخی از این

افسران کارهای منزل را هم به گماشته‌های جوان واگذار می‌کردند که با مسائل شرعی منافات داشت. اولین قدمی که شهید فلاحی بعد از انقلاب برداشت این بود که استخدام گماشته در منازل افسران را از مزایای افسران حذف کرد. گفت اگر سرباز می‌خواهد خدمت کند، در پادگان خدمت کند و آموزش نظامی ببیند. من همیشه به شهید فلاحی دعا می‌کنم که این برنامه را در ارتش حذف کرد.

درگذشت ناگهانی و همزمان مادر و برادر شهید فلاحی هم داستانی دارد. اگر مطلبی در این زمینه به یاد دارید بفرمایید.

چه گونگی درگذشت ناگهانی مادر و برادر شهید فلاحی هم جزئی از خاطرات زندگی این خانواده است. این مادر مؤمنه مورد علاقه همه طالقانیها قرار گرفته بود. ایشان در روز ۲۲ بهمن سال ۱۳۷۰ با دخترشان تماس گرفت و از ما خواست در مسیر سفر به شمال شبی را در قزوین بگذرانیم. چون علاقه داشت دخترش را ببیند. نگو که برای آخرین بار میخواست دخترش ببیند. ما هم پذیرفتیم که یک شب در منزل مهندس ارسلان فلاحی بمانیم و بامداد روز بعد عازم شمال شویم. ساعت چهار و نیم بعد از ظهر بود که این مادر از ما خواستند ایشان را به زیارت امام زاده حسین قزوین ببریم. من و همسرم به اتفاق پدر و مادرشان با ماشین به سمت زیارتگاه امام زاده حسین حرکت کردیم. به محض این که از ماشین پیاده شدیم مادر شهید فلاحی دوان دوران به داخل حرم رفت. پدر شهید فلاحی صدا زد حاج خانم صبر کنید، این عصا را به دست بگیرید! انگار که ایشان را دعوت کرده بودند که سریع السیر خودشان را به ضریح برسانند. همیشه یک کیسه پول همراهشان بود. به محض این که دست کرد یک اسکناس صد تومانی از آن کیسه در بیاورد تا در ضریح بیاندازد، ناگهان همان جا به زمین افتاد و جان تسلیم جان آفرین کرد.

بنده بلافاصله از صحن امام زاده بیرون آمدم و با تلفن عمومی با مهندس ارسلان فلاحی تماس

گرفتم و به ایشان گفتم ما آمده‌ایم قزوین و حال مادرتان به هم خورده و نمیدانیم ایشان را به کدام بیمارستان ببریم. اگر امکان دارد فوری خود را به ما برسانید. ایشان بلافاصله رسید و پیکر مادرش را به بیمارستان منتقل کردیم. دکتر معاینه کرد و گفت کار قلب تمام شده است. سپس پیکر مادر شهید فلاحی را به طالقان منتقل کردیم و در آن جا به خاک سپردیم. مهندس ارسلان فلاحی هم که چند روز بعد خود را برای شرکت در مراسم ترحیم مادرش آماده میکرد و به منزل پدرش در تهران رفته بود، ناگهان دچار سکته قلبی شد و در سن ۴۲ سالگی از دار دنیا رفت و ما را بهت زده کرد.

فلاحی به منظور برطرف نمودن نگرانی پدرش چنین گفت: «پدر جان اگر نظام جمهوری اسلامی دو افسر بخواهد، اولی یا دومی باید من باشم». همان طور هم شد. چون بر مبنای ایمان و اعتقاداتی که داشت، همیشه برای حضرت امام (ره) احترام خاص قائل میشد. امام هم متقابلاً فلاحی را دوست داشتند

برداشت شما از فوت ناگهانی مادر شهید فلاحی در کنار ضریح امام زاده حسین چیست؟

همه می‌گفتند از آنجا که این خانم خیلی متدین و معتقد بوده و در آن زمان که تعزیه خوانان از قزوین و الموت به طالقان می‌آمدند، به امید مادر شهید فلاحی می‌آمدند. چون آنان را در طالقان اسکان میداد، و غذا و امکانات در اختیارشان قرار میداد. این مادر متدین و مهربان خیلی به خدمتگذاران اهل بیت (ع) محبت می‌کرد. زیننده او بود که با عاقبت به خیری، آن هم در حرم امام زاده حسین قزوین از دنیا برود. ■



داماد و خواهر شهید فلاحی

همه طرح‌هایی که در آن زمان در ارتش تدارک دیده می‌شد، برای این بود که خود را در برابر قدرت نمایی فزاینده عراق تقویت کنیم. چون عراق با پشتیبانی انواع سلاح‌های ساخت شوروی به سرعت قدرت پیدا می‌کرد. به خصوص موقعی که صدام به قدرت رسید

را نیک بدارم. افسر لایق و شجاعی دیدم در این ماجرا ایشان را. میدان جنگ بود. نیروهای ما حمله می‌کردند. نیروهای دشمن منهدم شده بودند، و یک لشکر ما به تمام در خطر بود و حرکت می‌کرد.

بخشی از سخنان مقام معظم رهبری در مجلس شورای اسلامی. روزنامه اطلاعات، شماره (۱۶۶۲)، دوشنبه هشتم تیرماه ۱۳۶۰

به یگان تحت امر من دستور داده شد تا در خرمشهر مستقر شود. در یکی از آن شب‌ها که به پل خرمشهر نزدیک شده بودیم، ناگهان تیمسار اویسی فرمانده وقت ژاندارمری وارد منطقه شد، و ساختمان اداره بازرگانی خرمشهر را که نزدیک پل قرار داشت به ستاد نظامی تبدیل کرد. تانک‌ها و توپخانه‌های ارتش هم در حال آماده باش کامل قرار داشتند، و لوله‌های خود را به سمت عراق نشانه گیری کرده بودند. هیچ وقت فراموش نمی‌کنم که پای سربازی ناگهان به طناب یک عراده توپ گیر کرد و یک گلوله توپ به سمت عراق شلیک شد. در آن سمت اروند رود هم یک اژدر افکن عراقی لوله خود را به سمت نیروهای ما نشانه رفته بود.

کردند، همه طرفدار شوروی بودند. خواستم بدانم که آمریکایی‌ها و رژیم پهلوی در آن برهه درباره عراق چه فکر می‌کردند؟ خطر عراق را پیش‌بینی می‌کردند؟

همه طرح‌هایی که در آن زمان در ارتش تدارک دیده می‌شد، برای این بود که خود را در برابر قدرت نمایی فزاینده عراق تقویت کنیم. چون عراق با پشتیبانی انواع سلاح‌های ساخت شوروی به سرعت قدرت پیدا می‌کرد. به خصوص موقعی که صدام به قدرت رسید. در آن برهه نفتکش‌ها با پرچم عراق از اروند رود عبور می‌کردند، و هزینه ترانزیت این کشتی‌ها را دولت عراق دریافت می‌کرد. خط مرزی وسط اروند رود در کنار سواحل آبادان و خرمشهر قرار داشت. در سال ۱۹۷۵ وقتی صدام فهمید که ایران کشور قدرتمندی شده و مورد حمایت آمریکا هم هست، ناگزیر شد قرارداد معروف الجزایر را امضاء کند. از آن پس همه کشتی‌ها با پرچم ایران در اروند رود تردد کردند. ناگفته نماند که قبل از امضای قرارداد مزبور فرمانده گروه رزمی لشکر خوزستان بودم و مأموریت داشتم کشتی ایرانی ابن سینا را در اروند رود اسکورت کنم.

وظیفه من است که بگویم: آقایان بنده روز ۱۵ دی ماه خودم در منطقه هویزه بودم. روز ۱۵ دی ماه روز حمله به نیروهای عراقی از طرف نیروهای ما بود. این جا من لازم می‌دانم از این تربیون از فرمانده آن لشکر سرکار سرهنگ لطفی که آن روز شجاعانه، مؤمنانه و بی‌پروا در صفوف اول حرکت می‌کرد و دائماً در میدان جنگ از این طرف به آن طرف می‌رفت سپاسگذاری کنم و یاد و نام او

بحث را از دوران خدمت شما در ارتش از قبل از پیروزی انقلاب اسلامی آغاز می‌کنیم. بفرمایید که مستشاران آمریکایی که برای آن‌ها کار ترجمه می‌کردید هدف‌شان از تقویت ارتش ایران چه بود؟

هدف مستشاران آمریکایی در ایران این بود که ارتش ایران فقط به مدت دو ساعت بتواند در مقابل هرگونه تجاوز احتمالی شوروی مقاومت کند. به همین دلیل افسران ایرانی را برای آموزش به آمریکا و آلمان اعزام می‌کردند.

بعد از جنگ جهانی دوم و بروز جنگ سرد؟ همین طور است. در آن دوره پدرم که رئیس راه‌آهن آذربایجان بود توسط شوروی‌ها به شهادت رسید. بنابر این فرزند شهید هم هستم. آمریکایی‌ها در آن سال‌ها به افسران زرهی ایرانی زیادی نیاز داشتند تا روی تانک‌های «ام-۶۰» کار کنند.

آمریکایی‌ها هدف‌شان ایستادگی در مقابل شوروی بود، یا اهداف دیگری هم داشتند؟

هدف اصلی آمریکایی‌ها ایستادگی در مقابل شوروی بود. شوروی در آن زمان علاقه داشت به آب‌های گرم خلیج فارس و دریای عمان دسترسی پیدا کند، چون خلیج فارس تنها راه رساندن سوخت و اسلحه و مهمات به کشورهای منطقه بود. به همین دلیل شوروی‌ها بخشی از ایران را اشغال کرده بودند. لذا ارتش ایران را طوری سازماندهی کردند که مانند سازمان ارتش آمریکا باشد.

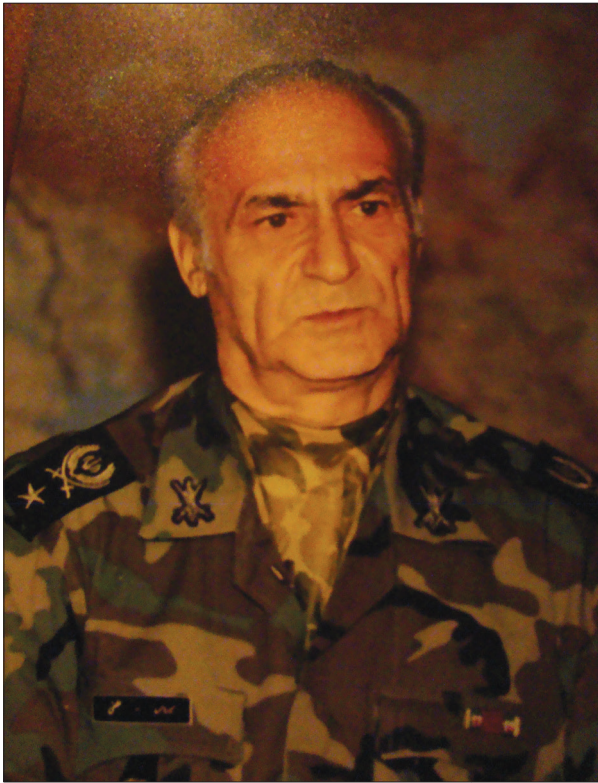
از سال ۱۹۵۸ میلادی که رژیم سلطنتی در عراق سرنگون شد، و پیمان ستو فروپاشید. رژیم‌هایی هم که از آن تاریخ به بعد در بغداد حکومت

سیروس لطفی پیشکسوت دفاع مقدس در سال ۱۳۱۴ در تبریز متولد شد و دبیرستان نظام را در زادگاه خود و دوره دانشجویی افسری را در تهران گذراند، و از میان ۴۱۴ دانشجو رتبه اول را احراز کرد، و در دوره آموزش مقدماتی هم شاگرد اول شد، و به طور همزمان ضمن تدریس فنون نظامی در یادگان سابق جی، فرماندهی گروهان اسب سواران و فرماندهی گروهان زرهی را هم بر عهده داشت. سیروس لطفی به دلیل آشنایی با زبان انگلیسی به شرکت در یک دوره آموزشی ۱۸ ماهه با تانک‌های «ام-۳۶» و «ام-۶۰» و «آ-۱» به آمریکا اعزام شد، و پس از بازگشت به میهن به آموزش نحوه استفاده از تانک‌های مزبور و اشتغال در بخش مترجمی مستشاران خارجی در یادگان جی پرداخت. در جریان بحران کردستان نقش مؤثری در آزاد سازی بانه داشت و با آغاز جنگ تحمیلی به دستور شهید سرلشکر فلاحی مسئولیت‌های سنگینی در ارتش بر عهده گرفت که مهمترین آن‌ها فرماندهی لشکر ۱۶ قزوین بود که در جبهه‌های جنوب حماسه‌های وصف ناپذیری از خود بر جای گذاشت که مورد تجلیل و قدردانی مقام معظم رهبری هم قرار گرفته است. خاطرات شیرین و شنیدنی این پیشکسوت کهنسال دوران دفاع مقدس را با هم می‌خوانیم:

درآمد

روایتی از نقش مدیریتی شهید فلاحی در جبهه کردستان و جبهه جنوب در گفت و گو با سرتیپ زرهی ستاد سیروس لطفی هم‌رزم شهید

شهید فلاحی به پیروزی در جنگ خوشبین بود



ستون زرهی وارد خاک عراق بشوم و دوری بزنم و بگردم. البته در آن برهه به شدت مراقب مرز با عراق بودیم و به هیچ جنبه‌ای اجازه نفوذ به خاک کشورمان را نمی‌دادیم.

بعد از آغاز جنگ تحمیلی چه گونه و در چه موقعی به جبهه دزفول منتقل شدید و همکاری‌تان را با شهید فلاحی آغاز کردید؟

اجازه دهید این داستان را این گونه برای شما تعریف کنم: در آستانه پیروزی انقلاب، ریاست ستاد لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه را بر عهده داشتم و تیمسار فوزی فرمانده لشکر کرمانشاه با یکی از روحانیون سرشناس کرمانشاه روابط خیلی خوبی داشت. مردم روز پیروزی انقلاب در خیابان‌ها از جمله در مقابل ستاد لشکر شعار مرگ بر شاه می‌دادند، و فرمانده لشکر هم به سربازها دستور داده بود که به مردم بیوندند. چون روابط آن روحانی سرشناس با تیمسار فوزی خوب بود، در کرمانشاه حکومت نظامی برقرار نشد.

تصمیم به برقراری حکومت نظامی در مرکز استان اتخاذ می‌شد یا از تهران ابلاغ می‌کردند؟
از تهران ابلاغ کرده بودند، ولی مقام‌های استان مناسب ندانستند این دستور اجرا شود. گفته بودند که نماینده لشکر در شهربانی مستقر شود و اگر لازم بود تصمیمات فوری اتخاذ شود در مرکز شهربانی اتخاذ شود. سرتیپ، سرهنگ زاد معاون لشکر از

من هم که در خط مقدم مستقر بودم، لوله تانک خود را قشنگ روی اژدر افکن عراقی نشانه رفته بودم.

ناخدا عطایی که به زبان عربی آشنا بود و با قایق نظامی در وسط آب اروند رود حرکت می‌کرد، به عراقی‌ها دستور داد لوله سلاح‌های خود را بالا ببرند. در همان حال دو هواپیمای فانتوم ایرانی هم در سطح پایین روی آب‌های اروند در حال رفت و آمد، کشتی ابن سینا را با پرچم ایران اسکورت می‌کردند. این کشتی از پایگاه دریایی خسرو آباد حرکت کرد و وارد خلیج فارس شد. انگلستان نیروهای ایرانی هم روی ماشه سلاح و آماده شلیک بودند.

آن لحظه تاریخی را فراموش نمی‌کنم که مردم خرمشهر و آبادان شادی کنان به خیابان‌ها ریختند و شیرینی پخش کردند و به پایکوبی پرداختند. اتفاق جالبی که در آن لحظه روی من اثر گذاشت این بود که پاشنه پوتینم در آن شرایط کنده شده بود. رفتم داخل خرمشهر تا پینه دوزی را پیدا کنم تا پوتینم را تعمیر کند. پینه دوزی را کنار خیابان یافتم و از او خواستم پوتینم را تعمیر کند. این آقا با خوشحالی پوتینم را تعمیر کرد و هر کاری کردم که به او اجرت پرداخت کنم نپذیرفت. گفت که شما برای پشتیبانی و کمک ما این جا آمده‌اید، امکان ندارد از شما پول بگیرم.

با امضای قرارداد الجزایر مأموریت اسکورت کشتی ابن سینا در اروند رود پایان یافت، و بعد از چند ساعت به ما خبر دادند که یک کشتی بازرگانی خارجی که بار آن لاستیک دارد، اعلام کرده که با پرچم ایران در حال ورود به اروند است. وقتی کشتی وارد اروند شد، افسران و سربازان شاد شدند و جشن گرفتند و تیراندازی هوایی کردند. روز

وظیفه من است که بگویم: آقایان بنده روز ۱۵ دی ماه خودم در منطقه هویزه بودم. روز ۱۵ دی ماه روز حمله به نیروهای عراقی از طرف نیروهای ما بود. این جا من لازم می‌دانم از این تربیون از فرمانده آن لشکر سرکار سرهنگ لطفی که آن روز شجاعانه، مؤمنانه و بی‌پروا در صفوف اول حرکت می‌کرد و دائماً در میدان جنگ از این طرف به آن طرف می‌رفت سپاسگذاری کنم و یاد و نام او را نیک بدارم. افسر لایق و شجاعی دیدم در این ماجرا ایشان را. میدان جنگ بود. نیروهای ما حمله می‌کردند. نیروهای دشمن منهدم شده بودند، و یک لشکر ما به تمام در خطر بود و حرکت می‌کرد.

بخشی از سخنان مقام معظم رهبری در مجلس شورای اسلامی. روزنامه اطلاعات، شماره (۱۶۴۶۲) دوشنبه هشتم تیرماه ۱۳۶۰

به دفتر تیمسار فوزی رفتم و از او اجازه خواستم که به خانه برگردم.

تیمسار فوزی از من پرسید: کارتان را انجام داده‌اید؟ کارتان چه بود؟

کار من برداشتن عکس‌های شاه از اتاق‌های شهربانی بود.

تیمسار اجازه داد به خانه بروم. قبل از رفتن ناگهان به یاد مجسمه شاه در وسط میدان افتادم. از تیمسار فوزی پرسیدم پس سرنوشت مجسمه چه می‌شود؟ تیمسار فوزی افسری خیلی خوبی بود. به من گفت:

خب به بلایی هم سر مجسمه بیارید. به گروه مکانیک ارتش دستور دادم یک دستگاه جرثقیل احضار کنند تا مجسمه شاه را برداریم. وقتی زنجیر به گردن مجسمه انداختیم تا آن را بلند کنیم، کله شاه کنده شد.

سرتیپ از جنگ بگوئید. وقتی جنگ شروع شد کجا خدمت می‌کردید؟

تا یک سال قبل از آغاز جنگ تحمیلی، معاون تیپ یکم لشکر کرمانشاه بودم که این تیپ در اسلام‌آباد غرب مستقر بود. در آن جا درجه سرهنگی به من ابلاغ شد، و به ریاست ستاد لشکر معرفی شدم. یک تیپ در سرپل ذهاب و تیپ سوم هم در بیستون مستقر بودند. یک روز بعد از پیروزی انقلاب نامه‌های زیادی از تهران به لشکر می‌آمد و باز می‌کردم و می‌خواندم و اگر لازم بود دستور صادر می‌کردم.

سرنوشت سه تیپ لشکر ۸۱ بعد از انقلاب چه بود؟

همه پرسنل رفته بودند. موقعی که در دفتر کارم در لشکر نشسته بودم، افسر نگهبان وارد شد و به من گفت شما بازداشت هستید. پرسیدم: معلوم هست

من خواست در شهربانی مستقر شوم و اوضاع را زیر نظر داشته باشم تا اشدکالی پیش نیاید. وقتی وارد شهربانی شدم تیمسار فوزی فرمانده لشکر و تیمسار رحیمی فرمانده ژاندارمی و همدانیان مسئول ساواک و چند نفر دیگر را یافتم. همدانیان در آن لحظات به همدان فرار کرد که مردم او را دستگیر و به کرمانشاه بازگرداندند و اعدام کردند. تیمسار رحیمی هم فرار کرد و ناپدید شد. من هم که تنها مانده بودم و به شدت سرماخوردگی داشتم

قشنگی بود. از تهران هم یک تیم از خبرنگاران آمده بودند، و این روی داد تاریخی را پوشش دادند. **بعد از امضای قرارداد الجزایر و هنگام عبور کشتی ابن سینا در اروند رود، با افسران عراقی برای هماهنگی اجرای مفاد قرارداد تماس هم داشتید؟**

نظامیان عراقی‌ها در آن لحظات در مرز که وسط اروند رود بود، مستقر شده بودند. آن موقع وضع ما از نظر نظامی به قدری خوب بود که می‌توانستم با

وقتی شهید فلاحی حکم مأموریت مرا را در روز هشتم اردیبهشت سال ۱۳۵۸ نوشت، بیدارنگ به قزوین رفتم و خود را به فرماندهی لشکر زرهی ۱۶ معرفی کردم. هنگام ظهر وقتی وارد لشکر شدم جز تعداد اندکی افسر و سرباز کسی را ندیدم، اغلب خانه‌های سازمانی هم خالی بودند. خیلی گرسنه بودم. از سرهنگ حشمت فرمانده لشکر پرسیدم از نهار خبری نیست؟ باخنده گفت که آشپزخانه تعطیل است.

چند دقیقه نگذشته بود که یکی از برادران حشمت وارد شد. به حشمت گفتم که این بردارت یکی از همدوره‌های آموزشی من در آلمان است. نگو که برادر حشمت یکی از همدستان قطب زده و عضو مجاهدین خلق شده بود. از او پرسیدم شما برای چه به پادگان آمده‌ای؟ گفت من برای انقلاب دوم به ایران آمدم. گفتم مثل این که قاطی کرده‌ای؟ در آن لحظه تو فکر فرو رفتم که چه شده است. احساس کردم که وضع خیلی خراب است. باید محکم به کار بچسبم. فردای روز بعد با تیمسار فلاحی تماس گرفتم و گفتم که افسران و درجه داران به پادگان نمی‌آیند.

شهید فلاحی گفت: من ساعت ۹ صبح فردا به پادگان می‌آیم. هر کسی بر سرکار خود حاضر نشد، اخراج می‌شود. یک کار دیگری هم انجام می‌دهیم. تعدادی از تانک‌ها را در شهر می‌گردانیم تا مردم بدانند که ارتش در صحنه حضور دارد.

در آن شرایط عده‌ای از جوانان فریب خورده کمونیست و منافق و ضد انقلاب تعدادی از خودروهایی زرهی لشکر را خراب کرده و کابل‌های تانک‌ها را هم برده‌اند.

شما هم کارت‌تان را در چنین شرایطی شروع کردید؟

وقتی فلاحی به پادگان آمد، کمی احساس آرامش کردم. تعدادی از درجه داران که در خانه‌های سازمانی داخل پادگان سکونت داشتند، بر سر کارشان حاضر شدند. کسانی هم که در خارج از پادگان سکونت داشتند کم آمدند. تا ساعت ۱۰ صبح اغلب افسران جمع شدند. آقای حشمت هم بالای جایگاه رفت و با یک سخنرانی کار را خراب کرد. حشمت در حضور شهید فلاحی گفت: افسران و درجه دارانی که مایل هستند به سایر ادارات دولتی از جمله آموزش و پرورش انتقالی بگیرند، ارتش به آن‌ها انتقالی می‌دهد.

خداوند تیمسار فلاحی را رحمت کند. در آن لحظه ضمن این که سبیل خود را می‌پیچاند و به نرمی صحبت می‌کرد به حشمت گفت: مگر دیوانه شده‌ای که چنین می‌گویی؟ می‌خواهی در آموزش و پرورش درس ریاضیات بدهی؟ هر افسری که آمد انتقالی بگیرد، برای او حکم اخراجی صادر کن. شهید فلاحی با این تصمیم و اراده حکیمانه افسران را به لشکر بازگرداند، و من کارم را با روحیه قوی شروع کردم. در آن شرایط ناگهان دره قاسملو نزدیک ارومیه بحرانی شد، و یک ستون زرهی که از قزوین به آن جا رفته بود توسط ضد انقلاب

خداوند تیمسار فلاحی را رحمت کند. در آن لحظه ضمن این که سبیل خود را می‌پیچاند و به نرمی صحبت می‌کرد به حشمت گفت: مگر دیوانه شده‌ای که چنین می‌گویی؟ می‌خواهی در آموزش و پرورش درس ریاضیات بدهی؟ هر افسری که آمد انتقالی بگیرد، برای او حکم اخراجی صادر کن.

منزلم را برداشتم و آمدم تهران. چون از نظر اداری باید احکام بازنشستگی را در اختیار نیروی زمینی بگذارند به نیروی زمینی رفتم و تیمسار فلاحی را فرمانده نیروی زمینی یافتم. تا مرا دید پرسید: لطفی چرا لباس شخصی پوشیده‌ای؟ زیر بغل چه داری؟ گفتم: من برای خودم این جا نیامدم. این پرونده برکناری ۱۱۳ افسر نیروی زمینی است. این افراد بهترین افسران این لشکر هستند.

در اتاق کنار دفتر کار شهید فلاحی کمیسیون وجود داشت که به سرنوشت افسران ارتش رسیدگی می‌کرد. آجدان شهید فلاحی هم شخصی به نام رئیس دانا از افسران زرهی خودم بود که فلاحی از او خواست پرونده مرا احضار کند. رئیس دانا رفت و بعد از نیم ساعت برگشت و به فلاحی گفت: تیمسار پرونده لطفی را نگاه کردم. این بهترین افسر ارتش است. چه کسی گفته او بازنشسته شود؟

شهید فلاحی در همان ملاقات حکم جدیدی برای من صادر کرد. ایشان در یک برگه تلفنی چنین نوشت: «سرهنگ سیروس لطفی از تاریخ همین امروز به فرماندهی تیپ یکم لشکر ۱۶ قزوین منصوب و فوری خود را معرفی کند».

گفتم: تیمسار من لباس نظامی ندارم که همین امروز خودم را معرفی کنم. شهید فلاحی گفت: زیاد حرف نزن. برو خودت را معرفی کن. **گویا شهید فلاحی را از قبل می‌شناختید؟**

آری، در بسیاری از مانورها و مراسم نظامی ارتش همراه ایشان بودم. همچنین در اغلب درگیری‌های ارتش که در مرزهای غربی با عراق داشتیم همراه ایشان بودم. حتی در تحمیلی ایشان آمد و جاده را به من نشان داد. من هم به ایشان می‌گفتم تیمسار این جا و آن جا برای اجرای عملیات مناسب است. حتی طرح عملیات را هم نوشتیم، ولی مرحوم ظهیر نژاد.....

چه گفتید؟

گفت: شما بازداشت هستید.

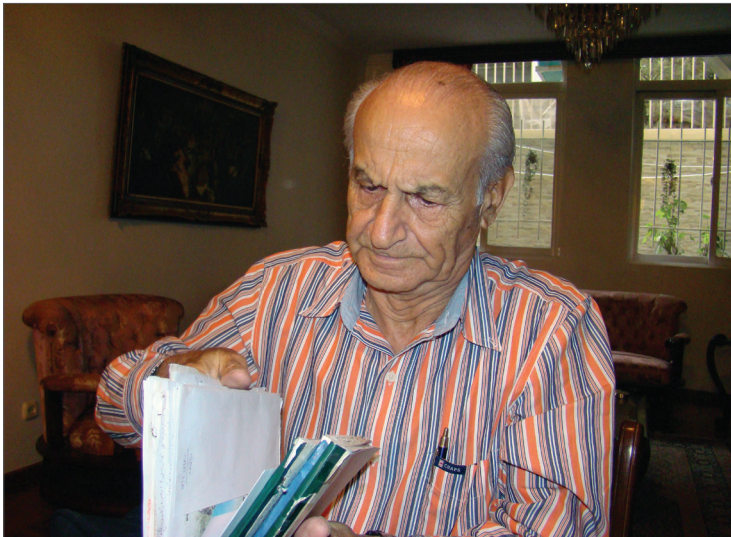
ناگهان تیمسار فوزی وارد شد و یک سیلی محکم تو گوش افسر نگهبان خواباند و حکم را از دست او گرفت و او را به زندان انداخت.

تیمسار فوزی با روحانی سرشناس کرمانشاه تماس گرفت و به او گفت که این چه وضعی است؟ چرا برخی از افراد در کار ارتش دخالت می‌کنند؟

روحانی سرشناس کرمانشاهی به آقای فوزی گفت: تیمسار سوار ماشین خودتان شوید و به تهران برگردید. من سفارش کرده‌ام کسی مزاحم شما نشود. تیمسار فوزی هم لشکر را رها کرد و رفت. در آن شرایط من و معاون توپخانه و چند افسر دیگر در لشکر مانده بودیم. بعد از گذشت چند روز سرهنگ فولادی به فرماندهی لشکر معرفی شد. و چند روز بعد به من گفت که شما تشریف ببرید تهران. در آن هنگام مادرم در تهران سکنه قلبی کرد و از دنیا رفت. من هم برای شرکت در مراسم تدفین با اتوبوس به تهران آمدم، و روز دهم اسفند سال ۱۳۵۷ پیکر او را در قطعه خانواده شهدا دفن کردیم.

بعد از مراسم تدفین به کرمانشاه برگشتم و یک سرهنگ دوم آمد و حکم بازنشستگی ۱۱۳ افسر لشکر را به من نشان داد که باز هم شاگرد اول من بودم. از خدا خواسته تسویه حساب کردم و وسایل





اتوبوس احضار کند، و سلاح‌های سبک و مهمات مورد لزوم و افسران و سربازان را آماده کند تا همه به طرف دره قاسملو حرکت کنند. این گروه وقتی به آن جا رسیدند، همه هم‌زمان خود را شهید یافتند، که به طرز فجیعی کشته شده بودند. در همان لحظه گزارش اعزام این گروه را به شهید فلاحی دادم، و به ایشان گفتم که من

فرمانده هستم و بنی صدر منی صدر سرم نمی‌شود. گفتم: آخه شما چرا این جور صحبت می‌کنید؟ گفتم: آخه مأموریت شما در آن تپه و آن تپه و آن تپه است. شما هوانیروزی هستید، و خوب می‌دانید که من چه می‌گویم. با هلی کوپتر آن تپه‌ها را می‌زنید و آن جا هلی برد می‌کنید. هر وقت مطمئن شدم و گفتم اوکی شده به سمت بانه حرکت می‌کنم. پور موسی که آن جا نشسته بود، پرسید: آقا این چه طرز صحبت کردن است؟

به او گفتم من با صیاد کار دارم. پور موسی جوابی به من داد که خیلی به من برخورد. او کمی قاطی بود، و به یکی از موارد سرقت او پی برده بودند. چون خیلی از وسائل برقی و خانگی باشگاه افسران لشکر را به سرقت برده بود. به او گفتم: آقای فرمانده لشکر اگر پدرم این دستور را به من ابلاغ می‌کرد اجرا نمی‌کردم.

خداوند تیمسار فلاحی را رحمت کند. در آن لحظه ضمن این که سبیل خود را می‌بیچاند و به نرمی صحبت می‌کرد به حشمت گفت: مگر دیوانه شده‌ای که چنین می‌گویی؟ می‌خواهی در آموزش و پرورش درس ریاضیات بدهی؟ هر افسری که آمد انتقالی بگیرد، برای او حکم اخراجی صادر کن

پور موسی از نظر سلسله مراتب نظامی فرمانده شما هم بود؟

من معاون لشکر بودم. به او گفتم نترس با بیسیم تماس بگیر و بگو که سرهنگ لطفی گفته که اگر پدرم این دستور را داده بود اجرا نمی‌کردم. پور موسی به خاطر این سخن سه روز مرا بازداشت کرد. البته او قبل از عزیمت من به بانه از نیروی زمینی خواسته بود یکی از بستگان او به نام رادفر را به این مأموریت اعزام کنند. گفته بود بهتر است که سیروس لطفی در قزوین بماند. به هر حال من به خدمه پنج دستگاه تانک و توپخانه‌های تحت

این کار را با اجازه شما انجام دادم. شهید فلاحی گفت: «کار خوبی کردید. اما باید حواستان خیلی جمع باشد. چون الان به من خبر دادند که دمکرات‌ها که در تپه آریابا در بانه مستقر هستند، نیروهای یک واحد از لشکر ۲۱ حمزه را تار و مار کرده‌اند، و اکنون پیکرهای این شهیدان در زمین‌های اطراف آسایشگاه زیر آفتاب پراکنده هستند. لطفی یک ستون بردارید و فوری به طرف بانه حرکت کنید. بدانید که پشت هر بته خار یک ضد انقلاب پنهان شده است. همه تانک‌های اسکوربیون را در گردنه آتش زدند. سربازان را کشته‌اند و افسران را اسیر کرده‌اند. من نمی‌دانم کدام اححق دستور داده که این ستون شبانه در آن گردنه حرکت کند. فقط هر چه زودتر بچنید».

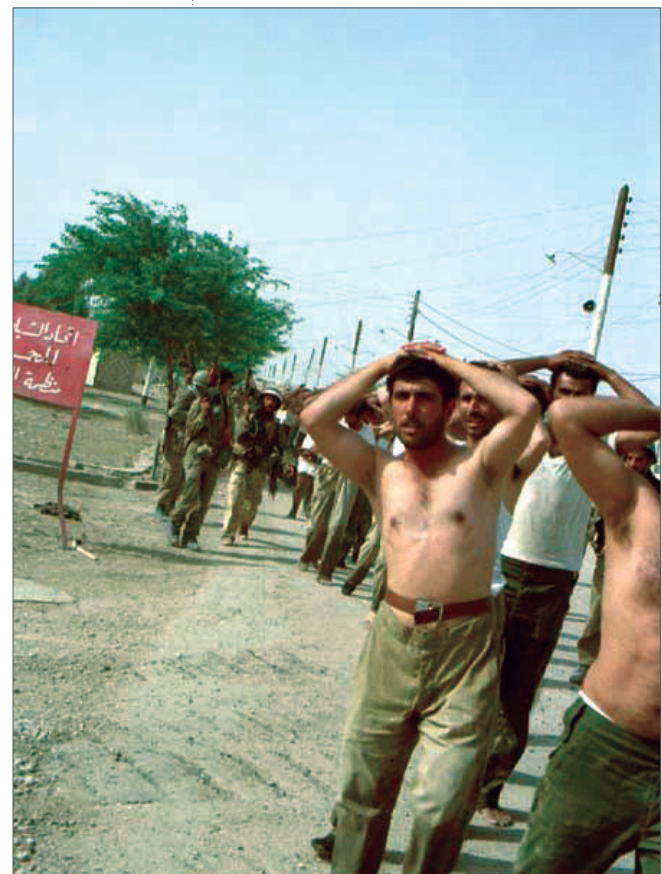
گفتم: چشم تیمسار. دوباره پنج دستگاه تانک با خدمه آماده کردم و به سمت بانه به حرکت درآمدم. لشکر ۱۶ چند عراده توپ هم در منطقه داشت. سرهنگ پورموسی که نمی‌دانم چه کسی او را فرمانده لشکر ۱۶ قزوین کرده بود در کنار شهید صیاد شیرازی در کردستان نشسته بود. به سرهنگ صیاد گفتم جناب سرهنگ ترفیع درجه شما مبارک باشد. شهید صیاد به من گفت: چون همراه چمران کارهایی در کردستان انجام دادم، بنی صدر به من ترفیع درجه داد. گفتم: مبارک‌تان باشد. اکنون با این حکم تیمسار فلاحی آمده‌ام. دستوری را که می‌دهم اگر اجرا نکنید، بلافاصله به ایشان گزارش می‌دهم. من یک

متلاشی شد. شهید فلاحی چند روز بعد زنگ زد و به من دستور داد که ستون دیگری ایجاد و به ارومیه اعزام کنم. به ایشان گفتم با چه نیرویی یک ستون به وجود بیاورم؟

شهید فلاحی گفت: من ساعت ۹ صبح فردا به پادگان می‌آیم. هر کسی بر سرکار خود حاضر نشد، اخراج می‌شود. یک کار دیگری هم انجام می‌دهیم. تعدادی از تانک‌ها را در شهر می‌گردانیم تا مردم بدانند که ارتش در صحنه حضور دارد

بعد از تماس شهید فلاحی، افسران و درجه داران لشکر را گردهم آوردم تا یک ستون تازه نفس تشکیل دهم. یک عده از آن سبیل کلفت‌ها گفتند ما جایی نمی‌رویم. کلتم را کشیدم و گفتم شما نمی‌روید؟ من به تنهایی می‌روم. می‌دانستم به آن‌ها چه بگویم تا در آن‌ها روحیه به وجود بیاورم. گفتم اگر ۷۲ نفر به تعداد شهدای کربلا که دور امام حسین (ع) بودند، همراه من باشند، حتما بر دشمن پیروز می‌شویم. فکر نکنید من بیخودی این جا آمده‌ام. دیدم یکی پس از دیگری به نشانه آمادگی به صف می‌ایستند.

از سرهنگ دوم حاجی فرجی خواستم از شرکت‌های تعاونی مسافربری قزوین فوری چند دستگاه



و گفت: لطفی با رئیس جمهوری صحبت کنید، و گوشی را به دست بنی صدر داد. بنی صدر هم گفت: همین الان لشکر را بر می‌دارید و به دزفول می‌برید. گفتم: آقای رئیس جمهور! چه کسی به شما دروغ گفته است؟ بنی صدر از این حرف جا خورد و پرسید: برای انتقال لشکر به چه وسیله نیاز دارید؟ گفتم: می‌دانید لشکر زرهی چیست؟ لشکر زرهی قزوین در حال حاضر در پنج منطقه قزوین، زنجان، همدان، میانه و منجیل مستقر است. می‌دانید چه قدر پرسنل دارد؟ چه قدر تانک و نفربر دارد؟ گفت خب تا یک هفته دیگر به شما مهلت می‌دهم. گفتم من حساب کرده‌ام که انتقال همین باقی مانده لشکر یک ماه وقت می‌خواهد. اگر قطار روزانه بتواند در دو نوبت ۱۶ دستگاه تانک را منتقل کند، خیلی خوب است.

گفت: آقا دشمن تا رودخانه کرخه جلو آمده است. بگو بینم راه حل چیست؟

گفتم: تقصیر من چیست؟ من یک پیشنهاد دارم. اگر این پیشنهاد را اجرا کنید من فوری حرکت می‌کنم. پرسید: پیشنهاد شما چیست؟

گفتم تشریف ببرید محضر امام (ره) و از ایشان بخواهید صحبت بفرمایند و دستور دهند راننده هر وسیله‌ای و کامیونی که قادر است تانک حمل کند، خود را به لشکر قزوین معرفی نماید. این حرف گرفت و بنی صدر و فلاحی و فکوری بیدرنگ به محضر امام رسیدند و امام فرمودند که این بهترین راه حل است. دیری نپایید که رانندگان صدها تریلر و کامیون و حتی خودروهای سواری خود را به لشکر معرفی کردند. حدود یک ماه طول کشید که لشکر را به دزفول منتقل کردم، وقتی دو سوم لشکر به جبهه جنوب منتقل شد من هم نیمه اول دی ماه همراه یک سوم باقی مانده وارد منطقه شدم. موقعی که وارد دزفول شدم دیدم عراق منطقه دو کوه را به شدت گلوله باران می‌کند. در دزفول و در تاریکی شب بیدرنگ به سراغ آقای ظهیر نژاد فرمانده قرارگاه رفتم. دفتر ایشان هم در زیر زمین مقر تیپ دزفول قرار داشت. ظهیر نژاد گفت: لطفی بالاخره آمدی؟

پرسیدم بنی صدر کجاست؟ گفت بنی صدر و فکوری در پایگاه هوایی هستند.

در آن لحظه تصمیم گرفتم از یگان‌های لشکر و اماکن استقرار آن‌ها بازدید کنم. دیدم سرهنگ خوشنویسان لشکر زرهی را در زمینی مستقر کرده که اگر باران سیل آسا ببارد، آب همه تجهیزات لشکر را از بین می‌برد. به او گفتم: آقای خوشنویسان اگر شب باران ببارد ما چه کنیم؟ گفت من نمی‌دانم! من که افسر زرهی نیستم. بیدرنگ به فرماندهان یگان‌ها دستور دادم تجهیزات خود را در دامنه‌های ارتفاعات مستقر کند. از قضا و قدر در همان شب باران خیلی شدید و سیل آسا بارید.

بعد از بازدید از یگان‌های لشکر به باشگاه افسران پایگاه هوایی دزفول رفتم و آن جا بنی صدر و تیمسار ظهیر نژاد و سرهنگ ورشوساز فرمانده لشکر ۲۱ حمزه جلسه تشکیل داده بودند. بنی صدر

لشکر قزوین به خانه‌ام آمدند و گفتند که تصمیم گرفته‌ایم شما را به فرماندهی لشکر منصوب کنیم. به آن‌ها گفتم اگر چنین تصمیمی گرفته‌اید و دوست دارید با شما همکاری کنم شایسته است این حکم به طور رسمی توسط تیمسار فلاحی به من ابلاغ شود.

وقتی جنگ شروع شد فلاحی تلفنی با من به عنوان فرمانده لشکر ۱۶ قزوین تماس گرفت و گفت: لطفی با رئیس جمهوری صحبت کنید، و گوشی را به دست بنی صدر داد. بنی صدر هم گفت: همین الان لشکر را بر می‌دارید و به دزفول می‌برید.

گفتند: البته، این کار را خواهیم کرد.

آقایان شبانه به تهران آمدند، و صبح روز بعد حکم فرماندهی لشکر ۱۶ قزوین را سرهنگ امامی از طرف آقای فلاحی امضاء کرد. البته فلاحی چنین حکمی را از قبل روی برگه ابلاغ تلفنی صادر کرده بود. من هم با دریافت حکم رسمی خیالم راحت شد و کارم را شروع کردم. صبح همان روز به من اطلاع دادند سرهنگ پور موسی فرمانده سابق لشکر ۱۶ وقتی از رشت عازم پادگان قزوین بوده در مسیر راه او را دستگیر و اعدام می‌کنند.

به چه علت دستگیر و اعدام می‌شود؟

به علت شرکت در کودتای قطب زاده، یا کودتای نوژه. بنی صدر هم عصبانی شده و ترفیع درجه صیاد شیرازی را پس گرفته و او شد سرهنگ دوم. همه این حوادث پی در پی گذشت تا این که عراق در روز ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ به کشورمان حمله کرد. وقتی جنگ شروع شد تیمسار فلاحی تلفنی با من به عنوان فرمانده لشکر ۱۶ قزوین تماس گرفت

امر خود دستور دادم که تپه‌های اطراف بانه را به مدت ۴۵ شبانه روز زیر آتش قرار دهند و آن‌ها را با خاک یکسان کنند. به افسران می‌گفتم که ما باید وظیفه‌مان را انجام دهیم. دمکرات‌های ضد انقلاب را رها نخواهیم کرد و تپه‌های اطراف بانه را هم باید آزاد کنیم. تپه‌ها را هر شب با گلوله توپ و تانک می‌زدیم تا سرانجام دمکرات‌ها را فراری دادیم. وقتی از قزوین عازم بانه شدم پول و خوابار همراه خود بردم. از سربازان لشکر خواسته بودم در خانه‌های مردم گرد در مسیر راه بانه به سردشت را بزنند و پول و کمک در اختیار ساکنان آن‌ها قرار دهند. یک بار خانمی در خانه را باز کرد و پرسید چه می‌خواهید؟ به او گفتم اگر شوهرت را تحویل دهی به تو پول و خوابار می‌دهم. گفت والله شوهرم رفته کوه. همه جوانان کوه رفته‌اند. سرهنگ اشرف را همان جا شهید کرده بودند. من نمی‌دانم مغزمان کار نمی‌کرد یا سهل انگاری می‌کردیم. با این کار هشت کیلومتر از جاده بانه به سردشت را آرام کردم. یک رفیق کرد هم پیدا کردم و از او خواستم هرچه کلاشینکف در منطقه وجود دارد، جمع آوری کند و در ازای دریافت پول تحویل دهد. وقتی میان خانواده‌های آن جا پول و خوابار توزیع کردم، همکاری‌شان را با ما شروع کردند، و پس از گذشت چند روزی، آرامش به بانه بازگشت و کار تخلیه جنازه‌ها و تعویض نیروها را آغاز کردیم.

قبل از عملیات ثامن الائمه (ع) با شهید فلاحی هم در جبهه دزفول همکاری کردید. کمی هم در این زمینه توضیح دهید؟

در آن دیدار که با شهید فلاحی در ستاد نیروی زمینی داشتم به ایشان گفتم اگر فرماندهی لشکر ۱۶ قزوین را به طور رسمی به من ابلاغ کنید، با شما همکاری خواهیم کرد. ایشان هم به سرهنگ امامی آجودان خود دستور داد حکم مرا ابلاغ کند. بعد از گذشت مدتی شبی دو تن از بچه‌های کمیته انقلاب



سرتیپ سیروس لطفی نفر اول سمت راست در جبهه هویزه

روی تخت دراز کشیده بود و ورزش‌ساز جرئیات تحولات درگیری در جبهه‌ها را به او گزارش می‌داد. ظهیر نژاد در آن جلسه به من گفت که تیپ دوم لشکر ۱۶ زیر امر من می‌ماند و از جا تکان نمی‌خورد.

ابتدای هر اقدامی لازم بود وضعیت و میزان توانایی لشکر را بررسی کنم. صبح روز بعد به محل استقرار لشکر رفتم و از سربازان خواستم یک دستگاه تانک را روشن کنند و به حرکت درآیند. من و تعدادی از فرماندهان در یک نفربر نشستیم، و به طرف جاده فرودگاه قدیمی دزفول حرکت کردیم. عراقی‌ها در کنار باند این فرودگاه نیرو مستقر کرده بودند و به وسیله موشک‌های رو دوشی خودروها را هدف قرار می‌دادند. کمی که جلو تر رفتیم تانک ما را از وسط زدند و ما با نفربر خود از جاده اسفالت بیرون رفتیم و در کنار یک تپه که انبار مهمات بود توقف کردیم. همه خدمه تانک شهید شدند.

این اولین آسیبی بود که به لشکر ۱۶ قزوین وارد آمد؟

همین طور است. بعد از چند دقیقه یک هوایمای عراقی آمد و تانک دیگری را منهدم کرد.

بچه‌های اطلاعات و عملیات لشکر از قبل آن جا را شناسایی نکرده بودند؟

خب ما برای شناسایی رفته بودیم. عراقی‌ها اطلاع داشتند که در آن منطقه باند فرودگاه و انبار مهمات وجود دارد و به همین دلیل آن جا را زیر نظر داشتند. وقتی از تپه‌ها و ارتفاعات منطقه بالا رفتیم سنگرهای دشمن را می‌دیدم. در آن لحظه از قرارگاه دستور آمد که تیپ یکم فوری از طریق جاده شوشتر به منطقه فولی آباد در جاده سوسنگرد برود، و تانک‌ها در فاصله ۵۰۰ متری یکدیگر سنگر بگیرند.

بعد از آزادی سازی سوسنگرد، وقتی یگان‌های زرهی لشکر ۱۶ قزوین در محور شمالی سوسنگرد در مقابل نیروهای عراقی مستقر شدند، و آرایش

نظامی به خود گرفتند، تیمسار ظهیر نژاد برای ساعت شش و نیم بامداد روز بعد، دستور تک صادر کرد. در این دستور آمده است که یک گردان زرهی از لشکر ۹۲ خوزستان از رودخانه کارون عبور می‌کند و نزدیک جفیر به شما می‌پیوندد. به هر حال ما در منطقه‌ای مستقر بودیم که دیده بان‌های عراقی که در ساختمان‌های پادگان حمید مستقر بودند، ما را می‌دیدند، ولی ما آن‌ها را نمی‌دیدیم. فقط خاکریزهای آن‌ها را از بالای سرمان می‌دیدیم. بعد از این که دستور تیمسار ظهیر نژاد به دستم رسید، یک هیئت متشکل از آیت الله خامنه‌ای و

وقتی سرهنگ اسکوبی بالا سر فرمانده تیپ عراقی‌ها با بیجامه بر سر سفره ایستاد به او گفت زانو بزن و دستهایت را پشت سر بگذار. چوب دستی و مینی کلت او را گرفته بود. به قدری غنائم جنگی گرفته بودیم که مانده بودم چه جوری به پشت جبهه برگردانیم. وسیله نداشتیم اسیران را تخلیه کنیم

شهید بهشتی و شهید فلاحی و بنی صدر و چند نفر دیگر به محور آمدند، و در زیر پل شهزادی نزدیک دزفول جلسه برگزار کردند. در آن شرایط فقط پنج دستگاه تانک در مقابل سپاه پنجم عراق مستقر کرده بودیم. حال که می‌خواهیم دستور آقای ظهیر نژاد را اجرا کنیم و عملیات را آغاز کنیم، ایشان به علت ناراحتی آپاندیس در بیمارستان پایگاه هوایی دزفول بستری شده و تیمسار فلاحی وظایف او را انجام می‌داد.

شهید چمران چرا در آن جلسه شرکت نداشت؟
شهید چمران چند روز قبل در عملیات سوسنگرد از ناحیه پا زخمی شده بود و در استانداری اهواز بستری بود، و به ملاقات ایشان رفتم و از او خواستم

دستور دهد یک دستگاه جرثقیل بیاید و یک لوله فلزی با قطر زیاد روی رودخانه کرخه قرار دهد، تا تجهیزات لشکر بتوانند از روی آن به آن طرف رودخانه عبور کنند. چون عراقی‌ها در شش محور روی کرخه پل ایجاد کرده بودند. استانداری اهواز هم یک جرثقیل با یک راننده ارمنی پیدا کرده بود وقتی آمده بود لوله را در رودخانه قرار دهد، هدف آتش تانک‌های دشمن قرار گرفت که هم او به شهادت رسید و هم جرثقیل او منهدم گشت. چون ما در آن شرایط لودر و بلدوزر و جرثقیل نداشتیم. به هر حال به بنی صدر گفتم: این دستوری که به ما ابلاغ کرده‌اند، کارمان از روز اول تمام است. گفت: یعنی چه؟ گفتم: آخه از ما می‌خواهید با دو تیپ ناقص به سپاه تا دندان مسلح عراق حمله کنیم؟ گفت: پس چه کار کنیم؟ گفتم: اجازه دهید بررسی کنم. بنی صدر گفت: من نمی‌دانم هرکاری که می‌خواهید بکنید، زود انجام دهید. باید حمله کنیم. راه دیگری وجود ندارد.

نیروهای اطلاعاتی و بومی که می‌رفتند خبر می‌آوردند، می‌گفتند که عراقی‌ها هر روز می‌دانند که شما می‌خواهید فردا حمله کنید. ولی از زمان و نوع حمله خبر ندارند. روز جمعه ۱۵ دی ماه است و بنی صدر اصرار دارد حمله کنیم.

از لشکرهای دیگری برای کمک نیرو نیاوردند؟
به یک گردان زرهی از لشکر ۹۲ خوزستان دستور داده بودند که در جفیر به ما الحاق شود. به بنی صدر گفتم اجازه دهید برخی از موارد طرح ظهیر نژاد را تغییر دهم. چون این طرح اجرایی نیست، و عراقی‌ها در ساعت اول حمله ما را به راحتی می‌خورند. گفت: هر کاری می‌خواهید بکنید، بکنید. گفتم: این تغییرات را امضاء کنید. بر اساس طرح ظهیر نژاد به ما گفته بودند که از رو به روی عراقی‌ها حمله کنید. من چه کردم؟ آدم تیپ یکم را در جناح پل جاده سوسنگرد مستقر کردم. عراقی‌ها به شدت از آن محور هراس داشتند. چون شهید چمران چند روز قبل دم آن‌ها را بریده بود، و هیچ تهدیدی برای نیروهای ما وجود نداشت. حتی همراه تعدادی از فرماندهان لشکر رفتم و این محور را تا پاسگاه‌های عراقی‌ها شناسایی کردم و دیدم خبری نیست. به سرهنگ جوادی فرمانده تیپ یکم گفتم شما از رو به رو و جبهه‌ای به عراقی‌ها حمله می‌کنید و عملیات تیپ سوم به صورت رخنه‌ای از سمت جناح عراقی‌ها خواهد بود.

یعنی عراقی‌ها را قیچی کنید؟
منظورمان این بود که اول سرپل را تصرف کنیم و از رود کرخه عبور کنیم و بعد عراقی‌ها را قیچی کنیم.

نظر شهید فلاحی درباره این طرح که شما آن را اصلاح کردید چه بود؟

همه افراد شرکت کننده در آن جلسه حتی حضرت آقا، پا به پای من بودند. زمان عملیات را از ساعت شش و نیم بامداد به ساعت ۱۰ صبح تغییر دادم. گفتم که ابتدا از ساعت نه و نیم یک آتش پر حجم بر سر عراقی‌ها می‌ریزم. دلیل دوم این است که



فرار سربازان عراقی با آغاز یورش رزمندگان اسلام در جبهه جنوب

قرار شد شهیدان فلاحی، فکوری، نامجو، کلاه‌دوز و جهان آرا هم با همان هواپیما به تهران برگردند. در آن هنگام فلاحی به دفتر کارم در اهواز آمد و گفت چرا نشسته‌ای؟ بلند شو بریم تهران. گفتیم تیمسار چشم. اجازه دهید دستوراتی را به معاون لشکر بدهم و ماشین آماده کنم

دفتر کارم در اهواز آمد و گفت چرا نشسته‌ای؟ بلند شو بریم تهران. گفتیم تیمسار چشم. اجازه دهید دستوراتی را به معاون لشکر بدهم و ماشین آماده کنم. فلاحی با اسکورت عازم فرودگاه شد، ولی لاستیک ماشین اسکورت در مسیر راه پنجر شد و ماند، و فلاحی و همه فرماندهان رفتند سوار هواپیما شدند. ظهیر نژاد که روابط ایشان با فلاحی خوب نبود، از راه رسید و پرسید: فلاحی کجاست؟ گفتیم: تیمسار، آقای فلاحی رفت فرودگاه و من هم دارم به فرودگاه می‌روم. چون قرار است فردا صبح با امام (ره) ملاقات کنیم و گزارش عملیات تقدیم ایشان کنیم. گویا شما هم باید به تهران بروید. ظهیر نژاد بیدرنگ گفت: «مگر آدم عاقل در این موقعیت پا از روی زمین بر می‌دارد. من با ماشین بلیزر شخصی‌ام به تهران می‌روم و اگر شما هم به پرواز نرسیدید، با ماشین خودتان بروید. وقتی سخن ظهیر نژاد تمام شد آقای سپهر با تلفن تماس گرفت و پرسید چه کار می‌کنید؟ گفتیم دارم به سمت فرودگاه حرکت می‌کنم تا عازم تهران شوم. سپهر گفت شما نیاید. پرسیدم چرا؟ تاریخ ملاقات تغییر کرده؟ گفت نه بابا هواپیما در منطقه کهریزک نزدیک تهران سقوط کرده است.

علت این که دیر کردید و به هواپیما نرسیدید چه بود؟

به این علت بود که دژبان من از راه رسید و گفت: جناب سرهنگ خیلی وقت است که من زن و فرزندم را ندیده‌ام. اجازه دهید با همین هواپیما به تهران بروم. گفتیم: شما هم بفرما برو. دژبان زود خود را به فرودگاه رساند اما موفق به سوار شدن نشد. کمی بعد از راننده خود خواستم مرا به فرودگاه برساند. در این اثنا درب دفتر کارم با لگد باز شد، و دژبان وارد اتاق شد و با عصبانیت و با لهجه ترکی گفت: این جا می‌نشینی و فقط دستور می‌دهی؟ پرسیدم چه شده است؟ چرا عصبانی هستی؟ گفت: رفتم فرودگاه که سوار هواپیما بشوم یک آقای با دست مرا هل داد بیرون! به او گفتیم آن دستی که تو را به بیرون هل داد می‌دانی دست کی بود؟ با عصبانیت پرسید: کی بود؟ گفتیم دستی بود که تو را از مرگ حتمی نجات داد. ناگهان به زمین نشست و گفت جناب سرهنگ ببخشید من بد صحبت کردم. گفتیم چون بد صحبت کردی تو را تنبیه می‌کنم، و تنبیه تو این است که با ماشین بروی و زن بجهات را ببینی. خاطرات سال‌های دفاع مقدس زیاد هستند. به هر حال خداوند رحمت کند شهید فلاحی را... همیشه بر سر مزارش می‌روم و

داشت که سرهنگ دوم عرب فرمانده یکی از گردان‌های لشکر هنگام بازگشت از عملیات به قدری کلاشینکف روی شانه‌های خود حمل کرده بود که نمی‌توانست راه برود.

وقتی سرهنگ اسکویی بالا سر فرمانده تیپ عراقی با پیژامه بر سر سفره صبحانه ایستاد به او گفت زانو بزن و دستهایت را پشت سر بگذار. سپس چوب دستی و مینی کلت او را گرفت. به قدری غنائم جنگی گرفته بودیم که مانده بودیم چه جوری به پشت جبهه برگردانیم. وسیله نداشتیم اسیران را تخلیه کنیم.

عملیات چند ساعت طول کشید؟

ساعت ۱۰ که حرکت کردیم، ساعت ۱۲ و نیم جنگ تمام شد. عراقی‌ها هنگام عقب نشینی انبارهای مهمات و خودروهای خود را منفجر می‌کردند. آن جا یک مدرسه مخروبه بود که تیمسار فلاحی به پشت بام آن رفته بود سیگار می‌کشید. ظهر که شد ایشان و حضرت آقا را که در آن موقع نماینده امام (ره) در شورایی عالی دفاع بودند به نهار دعوت کردم و در کنار هم نشستیم و آبگوشت صرف کردیم. در آن لحظات از فرط خوشحالی نمی‌دانستم چه کنم. **شهید فلاحی در آن لحظه چه احساسی داشت؟** شهید فلاحی سینه سپر کرده بود و می‌گفت: «من گفتم که سرانجام موفق خواهیم شد.»

به هر حال تا چهار شبانه روز بعد از عملیات، زد و خوردهای پراکنده در منطقه جریان داشت. در یکی از همان روزها

هواپیماهای عراقی ظاهر شدند و تعدادی از خودروهای لشکر را بمباران کردند که چند سرباز به شهادت رسیدند. آنتن بیسیم خودروی فرماندهی هم از بین رفت از یک سرباز خواستم یک آنتن بیاورد و روی خودرو نصب کند. دکمه بیسیم را که چرخاندم شنیدم خلبانان هواپیماهای میگ عراقی با زبان روسی صحبت می‌کنند.

حال با توجه به روابط صمیمانه‌ای که با شهید فلاحی داشتید در برابر شنیدن خبر شهادت ایشان چه واکنشی نشان دادید؟

اصلاً قرار بود من هم با همان هواپیماهای سانحه دیده به تهران بیایم. چون یک گردان از لشکر ۱۶ قزوین در عملیات ثامن الائمه (ع) شرکت داشت. سرهنگ جوادی و بچه‌های سپاه در آن عملیات شاهرکار آفریدند. وقتی عملیات در ساعت ۱۶ تمام شد، تصمیم گرفتند پیکرهای شهدا و مجروحان را به تهران منتقل کنند. قرار شد شهیدان فلاحی، فکوری، نامجو، کلاه‌دوز و جهان آرا هم با همان هواپیما به تهران برگردند. در آن هنگام فلاحی به

فردا که روز اجرای عملیات می‌باشد، روز جمعه و مصادف با رحلت نبی اکرم (ص) است و عراقی‌ها گمان می‌کنند که ما در این روز به عزاداری می‌پردازیم و حمله نخواهیم کرد، و آن‌ها استراحت می‌کنند. وقتی این طرح را برای آقایان تشریح کردم همه خوشحال شدند.

لحظه آغاز عملیات فرا رسید و ساعت‌ها گذشت و عراقی‌ها دیدند خبری نیست. سربازان عراقی در ساعت‌های هشت و نه صبح سفره انداختند و فرمانده تیپ با پیژامه در جمع آنان نشست و مشغول صرف صبحانه شدند. نمی‌دانند این طرف چه خبر است. با آغاز عملیات طولی نکشید که تیپ سوم به فرماندهی سرهنگ جمشیدی قشنگ بالا سر عراقی‌ها در حال صرف صبحانه ایستاد.

در آن لحظات تیمسار فلاحی، مهندس غرضی استاندار خوزستان و امام جمعه اهواز ردیف کنار ایستاده‌اند. ساعت نه و نیم دستور آتش توپخانه دادم. رمز عملیات هم کلمه «الله اکبر» بود. در ساعت ۱۰ ابتدا با بیسیم با فرماندهان یگان‌های توپخانه تماس گرفتم و همه جواب دادند. پس از نیم ساعت آتش توپخانه، تانک‌ها و نیروهای پیاده از دو محور به حرکت درآمدند. در آن روز گردان زرهی لشکر ۹۲ خوزستان که قرار بود به ما ملحق شود، به محض این که از کارون گذشت به وسیله هواپیماهای عراقی تار و مار شد.

پس این جا دلایل اصلی من برای تغییر طرح عملیات



روشن شد. یک روز قبل هم از مهندس چمران خواسته بودم که منسوب آب رودخانه کرخه را کاهش دهد. منسوب آب به قدری کاهش یافته بود که سرهنگ اسکویی با لجنی تانک چیفتن خود از این طرف به آن طرف رودخانه پرید، و سایر خدمه تانک‌ها پشت سر او پریدند. به پل احتیاج نداشتند. همه لشکر در آن روز از رودخانه کرخه گذشت. در اولین یورش فقط در منطقه سرپل ۱۸۰۰ اسیر از عراقی‌ها گرفتیم. تعداد زیادی توپخانه نو که هنوز پلاستیک آن باز شده بود به غنیمت گرفتیم. ده‌ها دستگاه اتوبوس و مینی بوس به غنیمت گرفتیم. غنائم از قبیل مسلسل و تجهیزات به قدری وجود

شهید فلاحی مدیر به تمام معنا و یک فرمانده با تدبیر بود

چشم اندازی بر جنگ افروزی رژیم حزب بعث عراق و نقش شهید فلاحی در روبرویی با این تجاوز در گفت و گو با سرتیپ دوم بازنشسته سید تراب ذاکری

درآمد

سرتیپ سید تراب ذاکری
افسر ارشد و فرهیخته
لشکر ۹۲ خوزستان،
فارغ التحصیل دانشکده
فرماندهی و ستاد، پیش
از آغاز جنگ تحمیلی و
حین جنگ و بعد از آن
مسئول فعالیتهای اطلاعاتی

در رابطه با عراق بوده است. در شهریور سال ۱۳۵۸ پس از پایان دوره تحصیلی در «دافوس» داوطلبانه به لشکر خوزستان بازگشته و هنگام جنگ در کنار شهید بزرگوار سرلشکر فلاحی بازوی اطلاعاتی ایشان بوده است. ذاکری بعد از پایان هشت سال جنگ، فرماندهی گروههای اطلاعاتی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران و بعد از آن مسئولیت معاونت اطلاعاتی نیروی زمینی را به عهده گرفته و سرانجام بنیانگذار مرکز آموزش اطلاعات ارتش بوده است. ایشان ضمن تدریس روشهای اطلاعاتی در جنگ، تاکنون حدود ۱۷ عنوان کتاب ارزشمند در زمینههای آموزشی و آیین نامه‌ای، نقش اطلاعات در جنگ تحمیلی، ناگفته‌های جنگ تحمیلی، جنگ روانی دشمنان علیه ایران در حین جنگ تحمیلی، ولایت و دفاع مقدس، راز جاوادنگی شهید صیاد شیرازی، با من به جبهه بیایید، تألیف و منتشر کرده است. ایشان همچنین در قالب خاطرات شخصی، درباره نقش و حضور و فعالیتهای نه ماهه مقام معظم رهبری در جبهه جنوب و نیز در مورد شهید دکتر مصطفی جمران دو کتاب تألیف کرده که در شرف انتشار است.



قبل از شروع جنگ تحمیلی در لشکر ۹۲ خوزستان اطلاعات در مورد ارتش عراق جمع آوری و به مسئولان وقت ارتش می‌دادم. در این زمینه تلاش خیلی خوبی به عمل آمد. در زمان قبل از انقلاب شرایط به گونه‌ای بود که واقعا از جزئیات اوضاع داخل عراق خبر داشتیم، که آن جا چه میکنند، و چه می‌گذرد. بعضی از افراد فکر میکنند که عراق بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تصمیم گرفت به ما حمله کند. ولی طبق اطلاعاتی که در آن زمان به دست آوردیم، برخی از افراد سؤال میکردند که چرا عراق بعد از امضای قرارداد سال ۱۹۷۵ الجزایر تصمیم گرفت به ما حمله کند و اروند رود را پس بگیرد. در حقیقت رژیم حزب بعث بر اثر فشارهایی که کردهای شمال عراق به او وارد کردند مجبور شد با ایران سازش کند، و قرارداد مزبور را امضا کند. و گرنه عراقی‌ها هیچ وقت حاضر نبودند خط تالبوک (خط مرزی رودخانه‌ای که قلمرو ایران و عراق را در اروند رود مشخص می‌کند) را در اروند رود به رسمیت بشناسند. همیشه می‌گفتند طبق قرارداد

با توجه به مسئولیتی که در بخش اطلاعات لشکر خوزستان داشتید، آیا قبل از آغاز جنگ تحمیلی آمادگی عراق را برای حمله به ایران پیش‌بینی می‌کردید؟ اگر پیش‌بینی میکردید و به مقامات بالاتر گزارش می‌دادید، سرنوشت این گزارش‌ها چه می‌شد؟

این پرسش خیلی خوب و بجاست. از حدود ده سال

سپاسگزارم از مجله شاهد یاران که برای ماندگاری نام مدافعان ولایت و کسانی که در جنگ تحمیلی و در ارتش نقش آفرین بودند، زحمت میکشد. اینها را به مردم بشناسانید و برای آیندگان به یادگار بگذارید که باید بعد از گذشت مدتی بخوانند و بدانند که ما چه کسانی را داشتیم و با چه ترتیب و چه امکاناتی چه کار کردند

از این که برای گفت و گو با شاهد یاران و بحث درباره شهید سرلشکر ولی الله فلاحی وقت گذاشتید سپاسگزارم...

با سلام و درود به روح مطهر حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران که به حق باعث ماندگاری ارتش ایران شدند. با درود به روح مطهر شهدای جنگ تحمیلی به خصوص شهید بزرگوار امیر سرلشکر فلاحی که اسوه‌ای در زمان خود بود. خداوند ایشان را قرین رحمت بفرماید. عرض سلام ویژه حضور رهبر معظم انقلاب فرمانده کل قوا که سکان کشتی عزت، اقتدار و افتخار جمهوری اسلامی ایران را در دریای تلاطم امروزی به نحو احسن هدایت می‌فرماید. سپاسگزارم از مجله شاهد یاران که برای ماندگاری نام مدافعان ولایت و کسانی که در جنگ تحمیلی و در ارتش نقش آفرین بودند، زحمت می‌کشد. اینها را به مردم بشناسانید و برای آیندگان به یادگار بگذارید که باید بعد از گذشت مدتی بخوانند و بدانند که ما چه کسانی را داشتیم و با چه ترتیب و چه امکاناتی چه کار کردند.

حجم نیروی نظامی هیچ وقت نمی‌تواند در جنگ با اسرائیل عامل پشتیبانی باشد. در آن زمان که مسئول بودم و اطلاعات جمع می‌کردم هیچ وقت نشنیدم که دیدگاه و تصور واقعی عراقیها جنگ با اسرائیل باشد. عراقیها زیاد حرف می‌زدند، و شعار هم زیاد می‌دادند. ولی جهت گیری عمل آنها بیشتر به سمت ایران بود. هنوز که انقلاب نشده بود، پادگان‌های عراق در سمت شرق ساخته می‌شدند. جاده‌های نظامی از مرکز به سمت شرق ساخته می‌شدند. این کارها نشان میداد که تمرکز و توجه ارتش به سمت شرق است، نه به سمت اسرائیل.

به هر حال گزارش همه این اقدامات به مرکز فرماندهی نیروی زمینی مخابره می‌شد، و نیروی زمینی هم قطعا این اطلاعات را به ستاد مشترک میداد. مسئولان در جریان تحولات داخلی عراق بودند و دقیقا می‌دانستند که آن جا چه خبر است، اما به روی عراق نمی‌آوردند. چون عراق این اقدامات را در پوشش روابط حسن همجواری انجام میداد. این در حالی است که در سیستم‌های جمع آوری اطلاعات، کوچکترین فعالیت یک دشمن و یک کشور پوشیده نیست، و خیلی خوب تجزیه و تحلیل می‌شود. هر اقدام یک کشوری یا یک یگانی مؤید یک حرکتی است. ما اعتقاد داریم که دشمن حتی یک بیل خاک را بیخودی جا به جا نمی‌کند. وقتی یک بیل خاک در منطقه‌ای پایین و بالا می‌کند ما می‌رفتیم ببینیم که چرا این کار را کرده است. چرای این کار خیلی مهم است. دقیقا می‌دانستیم که عراق می‌خواهد جنگ کند.

شاید خرید هواپیماهای «اف - ۱۴» و تانک‌های چیفتسن و «ام - ۶۰» و «ام - یک» به خاطر رویارویی با تهدیدات احتمالی دشمن بود. منتها کسی این اقدامات را رسانه‌ای نمی‌کرد که اوضاع از چه قرار است. شاید خرید انواع توپخانه و موشک به خاطر تجهیز در مقابل اقدامات عراق بود. به هر حال عراق می‌دانست ما چه می‌کنیم و ما هم می‌دانستیم او چه می‌کند. منظورش را می‌دانستیم که می‌خواهد قرارداد الجزایر را به هم بزند. چون در مقابل ایران و بین سایر کشورهای دیگر تحقیر شده بود. به خصوص



تا ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ که به کشورمان حمله کرد ۱۲ لشکر زرهی و پیاده به وجود آورد. به قدری به تقویت نیروی نظامی افزود که از هیچ کشوری انتظار نمی‌رفت که در این مدت کم بتواند این توانایی را به وجود آورده باشد.

عراق روزی که به کشورمان حمله کرد ۱۲ لشکر پای کار آورد، که فقط یکی از آنها لشکر پیاده بود. شش لشکر زرهی - مکانیزه بود. تشکیل یک لشکر زرهی در یک زمان کوتاه کار خیلی سختی است. هر لشکر زرهی هفت گردان تانک داشت، و هر گردان تانک ۴۴ دستگاه تانک درون آن وجود داشت. این لشکر زرهی پنج گردان مکانیزه داشت که در هر گردان ۵۶ دستگاه نفربر وجود داشت. یک گردان کماندویی، یک گردان شناسایی و یک گردان مهندسی خیلی قوی دنبال هر لشکر بود. برخی از لشکرها شش گردان توپخانه و برخی دیگر بر حسب منطقه‌ای که در آن مستقر بودند، پنج گردان توپخانه در اختیارشان می‌گذاشتند. دو گردان پدافند هوایی به همراهشان بود. یک آتشبار موشکی سام دو یا سام شش. این آمار به نیروهای سازمانی یک لشکر مربوط میشود. اگر نیروهای پشتیبانی روی زمین را هم به آنها اضافه کنیم، کار آسانی نیست. همه این نیروها آموزش می‌خواهند، خدمات و تدارکات می‌خواهند.

رژیم عراق در آن برهه ادعا میکرد که میخواهد با اسرائیل بجنگد. تحلیل ارتش ایران قبل از پیروزی از تقویت ارتش عراق چه بود؟ به هر حال ارتش عراق برای حمله به ایران خود را تقویت میکرد، یا برای جنگ با اسرائیل؟

وفیق السامرای رئیس پیشین اطلاعات ارتش عراق در کتاب خود نوشته است: «آن قدر که آمریکا و سازمان سیا به عراق کمک اطلاعاتی و تجهیزات فنی پیشرفته کردند، هیچ گاه به اسرائیل نکردند». ببینید عراق سه بار تجربه برخورد با اسرائیل را کرده و دیده که نمیتواند با او طرف بشود. بسیج نیروی عراق صرفا به خاطر جنگ با ما بود. اولاً اسرائیل هم مرز با عراق نیست، دوم این که این

۱۹۱۳ قسطنطنیه، ساحل شرقی اروند رود متعلق به ایران باشد، و ما می‌خواهیم این آبراه را متعلق به خودمان بدانیم. به هر حال در عراق حوادثی پیش آمد که رژیم وقت آن کشور مجبور شد «خط تالبوک» را در اروند رود که ۹۱/۱ کیلومتر طول رودخانه مشترک است بپذیرد.

صدام بعد از بازگشت از الجزایر خیلی ناراحت بود که چرا این امتیاز بسیار ارزشمند سیاسی - نظامی را به ایران داد. در همان حال برخی از کشورهای تندرو عرب از رژیم بعث عراق انتقاد کردند که شما در این معامله حیثیت عراق را زیر سؤال بردید. هم زمین دادید به ایران و هم رودخانه اروند را دادید. با این وصف عراقی‌ها سه ماه بعد از امضای قرارداد الجزایر تصمیم گرفتند از نظر نظامی خودشان را تقویت کنند، تا زمانی که شرایط مناسب فراهم بشود رودخانه را پس بگیرند. این تصمیم مقامات عراقی بود که در بغداد گرفته شد و بر مبنای آن هم کار کردند.

اگر به قراردادهای تسلیحاتی عراق با کشورهای مختلف در آن مرحله نگاه کنیم، می‌بینیم همه آنها در فاصله سال ۱۹۷۵ تا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به امضاء رسیده است. وقتی قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر بین ایران و عراق به امضاء رسید، کشور عراق جمعا چهار لشکر پیاده و یک لشکر زرهی داشت. یک لشکر زرهی دیگری هم در حال تأسیس بود. از زمان امضای قرارداد الجزایر در خرداد سال ۱۳۵۴

عراق از زمان امضای قرارداد الجزایر در خرداد ۱۳۵۴ تا ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ که به کشورمان حمله کرد ۱۲ لشکر زرهی و پیاده به وجود آورد. به قدری به تقویت نیروی نظامی افزود که از هیچ کشوری انتظار نمی‌رفت که در این مدت کم بتواند این توانایی را به وجود آورده باشد

به ایشان گفتم که عراق سرانجام به ما حمله خواهد کرد.

گفت: روی چه حسابی؟

گفتم: حسابش خیلی طولانی است و حال لازم است پیشگیری کنیم.

گفت: چه کنیم؟

گفتم: سیستم ارتش با آن پاکسازی که شده به هم ریخته است.

ارتش به این شکلی که الآن میبینید نبود.

مثالی را بزنم که بعضی افراد فکر نکنند ارتش با همین سازمان، همین انضباط و همین آراستگی که الآن داریم یا دو سال قبل از انقلاب داشت، حالا می‌خواهد وارد جنگ شود. اصولاً در ارتش در دوران انقلاب کوتاهی و کم کاری شده است. پرسنل حاضر به کار نبودند. در یک سال حکومت نظامی کسی آموزش نداد، و کسی هم تمرین نکرد. همه بلا تکلیف و گاهی در حکومت نظامی شرکت داشتند و بقیه کارها تقریباً رها شده بود. وقتی انقلاب پیروز شد، ارتش در معرض تبلیغات منفی و ناجوانمردانه منافقین و آدم‌های مغرض قرار گرفت.

درباره نقش ارتش در پیروزی انقلاب اسلامی توضیح دهید؟

پاسخ به این پرسش که چگونه ارتش انقلاب را پیروز کرد، وقت زیاد می‌طلبد، تا به طور مستند این مسئله را روشن کنم. دقت کنید، از حوادث ۱۵ خرداد قم در سال ۱۳۴۲ که در تهران و قم حکومت نظامی برقرار شد. تبلیغات منفی بر علیه ارتش زیاد شد. صورتی که ساواک، کمیته ضد خرابکاری و شهربانی بودند که مبارزین را دستگیر و شکنجه می‌دادند.

در ساعت ۱۳ و ربع روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، یعنی در روز پیروزی انقلاب اعلامیه سرنوشت ساز ارتش منتشر شد. آن اعلامیه را دست کم نگیرید. آن اعلامیه بنیان حکومت شاهنشاهی را در ایران لغو کرد. یا به تعبیری، آن اعلامیه ارتش، پایان حکومت شاهنشاهی در ایران و برگ آغازین تشکیل جمهوری اسلامی بود. این اعلامیه را چه کسی داد؟ ۲۷ تن از فرماندهان ارتش که چهار نفرشان درجه ارتشبدی داشتند، اعلامیه را امضا کرده بودند.

حضرت امام (ره) در روز ۱۲ بهمن در بهشت زهرا فرمودند من از ارتشبان تشکر می‌کنم که به انقلاب پیوستند؟ تا آن روز که انقلاب پیروز نشده بود؟ چرا حضرت امام قبل از وقایع سال ۱۳۴۲ قم آن فرمان تاریخی را امضا کرد و گفت من از اینجا

عراق برادران ما هستند. بعد از مدتی رفته‌م نقاط مرزی را بررسی کردم و دیدم که خیلی بی‌دردی و بی‌کفایتی تا جایی که نمایندگان دولت عراق در کنار فرمانداری سوسنگرد دفتر اجاره کرده‌اند و نشسته‌اند اسلحه توزیع می‌کنند. حال ببینید که اوضاع این کشور چه قدر غیر طبیعی بود. وقتی خواستم صورت جلسه تحویل و تحول گروه اطلاعات را تنظیم کنم، مرحوم محمد قانی نوشت که پنج دستگاه خودرو مجهز به بیسیم این سازمان در داخل اداره استخبارات عراق در بصره هستند. برای فرمانده لشکر ۹۲ زرهی سرهنگ ستاد حسین حقیقی گردش کار نوشتم که من از تهران آمده‌ام و می‌خواهم پایگاه اطلاعاتی را دوباره فعال کنم. ایشان فرمودند که ما با برادران مسلمان عراقی هیچ اختلافی نداریم. این را گفت و در گردش کار مکتوب کرد و زیر آن هم امضا کرد.

بعد از گذشت مدتی خدمت امیر سرفراز ارتش شهید فلاحی در اهواز رسیدم و به ایشان گفتم: تیمسار رفته‌م به حقیقی گفتم این کار را می‌خواهم بکنم و این جواب را به داد.

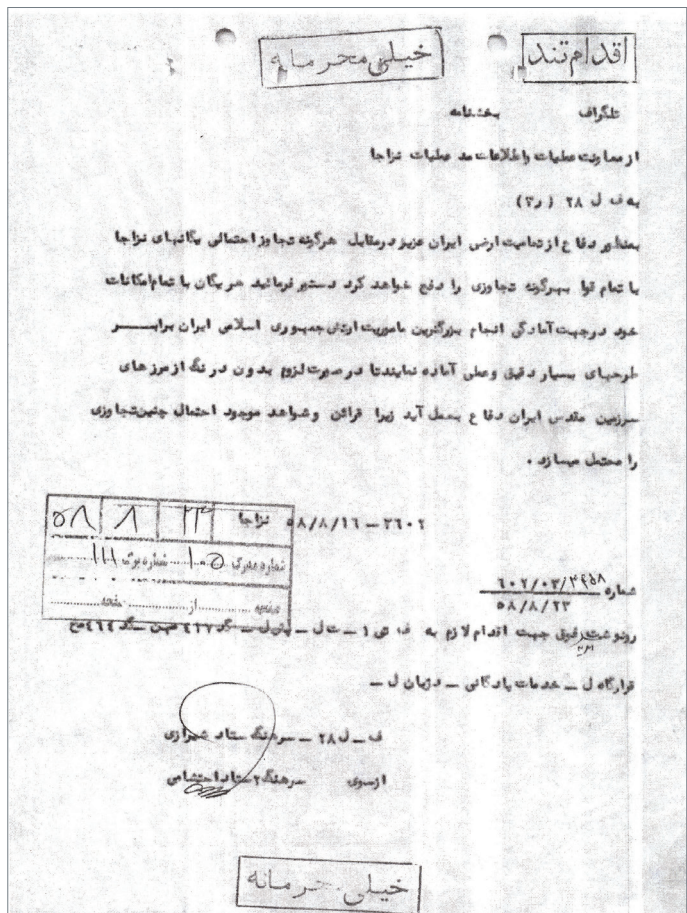
فلاحی گفت: چرا رفتی به حقیقی گفتی؟

گفتم: من فردا برای پایگاه خودرو و امکانات از لشکر می‌خواهم.

فلاحی گفت: بیخود به او گفتم! همه که نمی‌دانند چه خبر است. تو در اختیار نیروی زمینی هستی برو هر کاری که می‌خواهی بکنی بکن. از طرف من اختیار تام داری.

بدون اطلاع لشکر رفته پایگاه اطلاعاتی را سامان دادم، و سیستم جمع آوری آن را بازسازی کردم و کارم را شروع کردم.

در آن زمان دریادار مدنی استاندار خوزستان بود، روزی به لشکر آمد تا درباره اوضاع منطقه توجیه شود. مدنی تنها کسی بود که در جریان اطلاعات کامل مرز عراق قرار داشت. قبل از شروع جنگ آقای فرزانه فرمانده لشکر اهواز از من خواست تا مدنی را توجیه کنم. مدنی در آن دیدار گفت ذاکری گاهی زنگ بزن و مرا نسبت به وضعیت عراق توجیه کن. مدتی با ایشان بودم و در استانداری شایع کرده بودند که ذاکری مشاور نظامی تیمسار مدنی هم هست. بعد هم که آقای محمد غرضی در سال ۱۳۵۹ به استانداری خوزستان آمد این مشاوره استمرار داشت.



که عراقی‌ها همیشه بهانه جزایر سه گانه خلیج فارس را هم یدک می‌کشیدند. لذا ستاد مشترک ارتش در آبان سال ۱۳۵۸ طرح ابوذر را ابلاغ کرد. طرح ابوذر به خاطر این که روزی عراق به ما حمله خواهد کرد تدارک شده بود.

یکی از امیران ارتش به ما گفت که این طرح توسط شهید فلاحی تهیه شده است؟

به شخص کاری ندارم. می‌خواهم بگویم که ارتش این کار را کرده است. شاید شهید فلاحی این طرح را تهیه کرده باشد که بنده در جریان نیستم. هر کسی که بوده خدا خیرش دهد. به هر حال افسران ارشد ارتش در سال ۱۳۵۸ تهدید عراق را شناختند، و نشستند تصمیم گرفتند. آمدند برای مقابله با حمله راهکار انتخاب کردند. گفتند که این لشکر این کار را بکند و مأموریت فلان لشکر این است، و این دستور را به همه لشکرها ابلاغ کردند.

سرنوشت طرح ابوذر چه شد؟

بعد از پیروزی انقلاب با سمت فرمانده گروه اطلاعات لشکر ۹۲ خوزستان راهی اهواز شدم. قبل از شرکت در دوره دافوس هم در این سازمان خدمت می‌کردم. سازمان بسیار منسجم و توانمندی بود. البته هر لشکری یک گروه مخصوص اطلاعاتی داشت. وقتی وارد پادگان اهواز شدم دیدم که پایگاه جمع‌آوری اطلاعات را جمع‌آوری کرده‌اند. افرادی که اخبار را از مرز و داخل عراق می‌آوردند، هیچ کدامشان نیستند. چون حساب و کتابی وجود نداشت. بحث بر سر روابط حسنه با عراق بود. یک عده می‌گفتند مردم

وفیق السامرايی رئیس پیشین اطلاعات ارتش عراق در کتاب خود نوشته است: «آن قدر که آمریکا و سازمان سیا به عراق کمک اطلاعاتی و تجهیزات فنی پیشرفته کردند، هیچ گاه به اسرائیل نکردند.» در آن زمان که اطلاعات جمع می‌کردم هیچ وقت نشنیدم که دیدگاه و تصور واقعی عراقیها جنگ با اسرائیل باشد

ساعت ۱۳ و ۱۵ دقیقه روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، اعلامیه سرنوشت ساز ارتش منتشر شد. آن اعلامیه بنیان حکومت شاهنشاهی را در ایران لغو کرد. اعلامیه ارتش پایان حکومت شاهنشاهی و برگ آغازین تشکیل جمهوری اسلامی بود که توسط ۲۷ تن از فرماندهان ارتش که چهار نفرشان درجه ارتشبدی داشتند، صادر شد

من گوش نداد. نمایندگان مجلس با شعار ما شاخ و برگ آمریکا را شکستیم، صدام سگ چه کسی باشد، مرا در مجلس بدرقه کردند.

بسه غرضی گفتم: ما وظیفه خود را انجام دادیم. حال مختارند قبول کنند یا نکنند.

به هر حال من ساکت ننشستم. میخواستم این مسائل هر طور شده به سمع امام برسد. انجمن اسلامی لشکر ۹۲ خوزستان در طبقه پایین ساختمان گروه اطلاعات مستقر شده بود و حجت الاسلام کامران ریاست آن را به عهده داشت. روحانی بسیار دقیق و منضبط بود. آقای کامران شبها در انجمن میخوانید و من هم در دفتر کارم میخوانیدم. بعد از چند جلسه با هم رفیق شدیم و بحث میکردیم. داستان سفر غرضی به تهران و بحث جنگ را برای ایشان تعریف کردم. پرسید: از من چه خدمتی بر می آید؟

پرسیدم: توانایی دارید به تهران بروید و این گزارش را به خدمت امام (ره) بدهید؟

گفت: می‌روم و تقدیم امام (ره) می‌کنم. دوباره یک طومار مفصل تر و قشنگتر از گذشته نوشتم و به دست آقای کامران دادم. و ایشان اواخر خرداد سال ۱۳۵۹ رفت خدمت حضرت امام (ره) در جماران. بعد که به اهواز برگشت، گفت که داستان را اول به احمد آقا گفتم و احمد آقا به حضرت امام گفت که فلانی چنین گزارشی دارد و می‌خواهد به استحضار شما برساند. کامران به مدت نیم ساعت گزارش را برای امام تشریح کرد، و امام فرمودند که حتما این کار را پیگیری خواهند کرد. در حقیقت ما در آن گزارش از امام تقاضا کرده بودیم همان طور برای شکستن محاصره پاره فرمان بسیج عمومی صادر کردند، برای عزیمت نیروهای مردمی به خوزستان هم فرمان صادر نمایند. در روز ۱۳۵۹/۶/۱۵ به لشکر خوزستان جواب آمد.

حضرت امام چه تصمیمی گرفتند؟

حضرت امام (ره) بیاناتی به این مضمون دارند که وقتی فرماندهی کل قوا را تفویض کردم، میل ندارم در امور داخلی ارتش و نیروهای مسلح دخالت کنم. هر کاری باید از طریق مسئول آن انجام شود. ببینید این مرد چه قدر درایت و فکر وسیع دارد. به هر حال چون امام مسئولیت فرماندهی کل قوا را به بنی صدر تفویض کرده بودند، این گزارش را به بنی صدر محول کردند که این را بررسی کن و اقدام

۲۳ سپهبد و سرلشکر و افسر ارشد به من خیانت کردند.

اگر زندگینامه شهید سپهبد قرنی را بررسی کنید، ملاحظه خواهید کرد که ایشان به اتهام همکاری با حضرت امام (ره) پس از حوادث سال ۱۳۴۲ قم به مدت سه سال زندانی شد و محکومیت گرفت. همچنین به اتهام کودتا علیه شاه سه سال زندانی و از ارتش اخراج شد. شهید قرنی هسته اولیه مخالفت با رژیم پهلوی را در ارتش پایه گذاری کرد.

گویا شهید فلاحتی هم زندانی شده بود...

فلاحتی هم به خاطر داشتن فعالیت‌های سیاسی چند بار زندانی شد. اجازه دهید بازگردیم به روزهای قبل از آغاز جنگ. وقتی غرضی بعد از دریادار مدنی استاندار خوزستان شد در گوش او گفتم اوضاع مناطق مرزی خیلی آشفته است. او را به پاسگاه‌های مرزی بردم و اوضاع را از نزدیک به او نشان دادم.

غائله خلق عرب در خوزستان چه بود؟

مقام معظم رهبری در جریان بحران آفرینی خلق عرب قرار دارند، و عضو هیئتی بودند که برای میانجی گری به خوزستان آمدند و صحبت کردند. آنها خواسته‌هایی را در ۱۲ ماده مطرح کرده بودند که این خواسته‌ها را تأمین کنید تا خوزستان آرام شود. اما رو نداشتند بگویند خوزستان را مستقل کنید. در آن زمان به آقای غرضی گفتم بروید به استحضار حضرت امام (ره)

برسانید که عراق بر علیه ایران وارد جنگ خواهد شد، تا خیال من و شما راحت شود. ما افسران اطلاعات و وظیفه داریم تحولات اوضاع را به گوش مقامات عالی رتبه کشور برسانیم. به هر حال غرضی با مدارک مستند از روند توسعه ارتش عراق از خرداد ۱۳۵۴ تا بعد از پیروزی انقلاب به تهران رفت و ایشان مدارک را به شهید رجایی نخست وزیر وقت داد و ایشان هم به غرضی گفت بروید این مسائل را در مجلس شورای اسلامی مطرح کنید. غرضی به اهواز بازگشت و به من گفت: آقای ذاکری هیچ کس به حرف

دست برادران ارتشی را می‌فشارم و بیایید با هم بر علیه اسرائیل و دشمنان ملت متحد شویم. امام (ره) به صداقت، وفاداری، ایمان و به تعهد ارتش شناخت داشتند. خب ارتش هم در خدمت ایشان بود.

از افتخارات شهربانی قبل از انقلاب به شما بگویم: سپهبد نوروزی رئیس شهربانی کل کشور به ستاد مشترک ارتش گزارش داده که شهربانی قادر به تأمین کلانتری‌ها نیست، چه برسد به حفاظت از کل کشور. زیرا پرسنل شهربانی جزء مقلدین امام (ره) هستند و ایشان دستور داده‌اند پادگان‌ها را ترک کنید و همه رفته‌اند. این حرف خیلی با معنی است.

از افتخارات ارتش به شما بگویم: در بحبوحه انقلاب، وقتی شاه از ایران رفته بود، ارتشبد قره باغی همه کاره مملکت شده بود. قره باغی سرلشکر افشار رئیس اداره دوم را برای کاری احضار می‌کند. افشار به او میگوید: می‌خواهم مطلبی به تو بگویم.

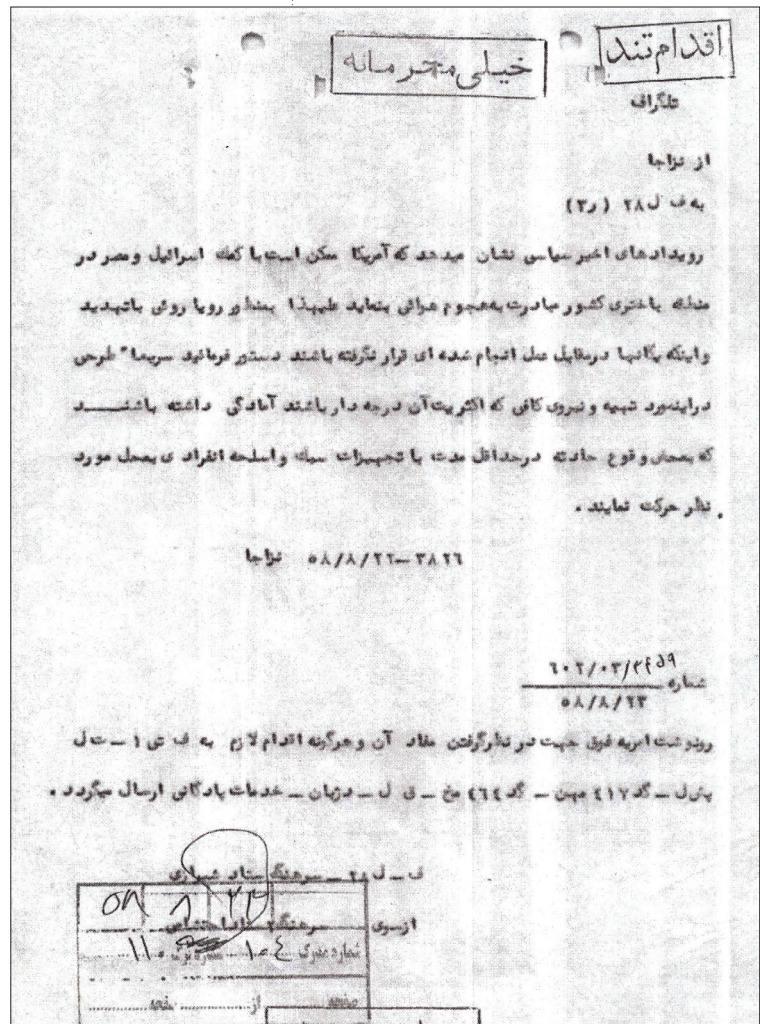
قره باغی می‌گوید چیه؟

افشار میگوید: اطلاعات محرمانه ارتش از اداره دوم به بیرون درز میکند.

قره باغی میگوید: پس تو که رئیس رکن دو ارتش هستی چه کاره‌ای؟ چرا جلوگیری نمی‌کنی؟

افشار می‌گوید: خودی‌ها اسناد را می‌برند و نمی‌شود جلوگیری کرد!

قره باغی در کتاب خود «خاطرات ژنرال» نوشته که



مقام معظم رهبری در جریان بحران آفرینی خلق عرب قرار دارند، و عضو هیئتی بودند که برای میانجی گری به خوزستان آمدند و صحبت کردند. آنها خواسته‌هایی را در ۱۲ ماده مطرح کرده بودند که این خواسته‌ها را تأمین کنید تا خوزستان آرام شود. اما رو نداشتند بگویند خوزستان را مستقل کنید

تصمیم بگیرد. در روز یکم مهر که به ستاد لشکر آمد و از من خواست آنان را با هلی کوپتر همراهی کنم و گفت که شما راهنمای خلبان هلی کوپتر باش. من به دفترم رفتم و کیف و نقشه و دوربین و خطکش و ممداد برداشتم، و از آن جا با خودرو به سمت هلی کوپتر رفتم. در قرارگاه توپخانه لشکر ۹۲ زرهی خوزستان، فرودگاهی بود که هواپیماهای کوچک و هلی کوپتر در آن می نشستند. وقتی به فرودگاه رسیدم شهید فلاحی را در کنار هلی کوپتر خیلی عصبانی یافتم. تا مرا دید پرسید چرا دیر آمدید؟ وقتی سوار هلی کوپتر شدم. کمک خلبان آمد و گفت هدایت هلی کوپتر با شماست. نگاه کردم دیدم بنی صدر هم روی صندلی رو به رو نشسته است. یک روحانی هم کنار او نشسته بود. من هم کنار دست فلاحی نشستم و از باند فرودگاه که بلند شدیم به خلبان هلی کوپتر گفتم برو روی جاده آسفالت اهواز - دزفول. نزدیک شوشتر گفتم به سمت غرب ادامه بده و با پایگاه وحدتی تماس داشته باش و بگو که ما خودی هستیم. در ارتفاعات تینه به سمت عین خوش زاویه گرفتیم و هلی کوپتر در چالهای روی ارتفاعات بین چنانه و ابو غریب به زمین نشست. چون میدانستم امکان پیاده شدن در داخل عین خوش وجود ندارد. همان طور که از داخل هلی کوپتر با دوربین نگاه میکردم دیدم که منطقه انباشته از تانک است. بلافاصله به خلبان هلی کوپتر گفتم سریع به طرف شرق برگرد. چون امکان داشت تانکهای دشمن ما را هدف قرار دهند. خلبان پیچید و شهید فلاحی از پیچیدن هلی کوپتر فهمید چه خبر است. از من پرسید به خلبان چه گفتی؟ گفتم: دشمن رو به روی ما انبوه تانک مستقر کرده است. گفتم: دوربین را بده ببینم. وقتی با دوربین نگاه کرد پرسید: تانک‌ها عراقی هستند؟ گفتم: آری عراقی هستند. پرسید: زمین مال کیست؟ گفتم: زمین مال ایران است. شهید فلاحی در آن لحظه افسوس خورد و گفت: از این لحظه به بعد زندگی سودی ندارد. بهتر است شهید شوم و این ننگ را نبینم. پرسیدم: دلتان میخواد شهید شوید و صحنه‌های

عراقیها با گلوله تانک به بام پاسگاه شلیک کردند و در نتیجه سه نفر شهید و هشت نفر زخمی شدند و بقیه برگشتند. تازه آقایان فهمیدند که عراق برای حمله آماده شده است.

صبح روز بعد آقای غرضی به من گفت: ذاکری برویم خط مرزی را ببینیم. کجا نزدیکتر است؟ گفتم: کوشک نزدیکتر است. از بالای پشت بام پاسگاه کوشک با دوربین نگاه کرد و پرسید که اینجا چه هستند؟ گفتم: اینجا همه تانک هستند.

پرسید: این همه تانک برای چه این جا آمده؟ گفتم: اینجا دنباله همان قضیه است که شما به خاطر آن رفتید تهران و هشدار دادید و به شما گفتند که ما شاخ و برگ آمریکا را شکستیم. صدام سگ کی باشد. حال این سگ آمده اینجا ایستاده پارس می کند. از این تانک‌ها در طلاویه، بستان، فکه، زبیدات و همه جا هستند.

گویا یک روز قبل از شروع جنگ شما و بنی صدر و شهید فلاحی با هلی کوپتر به مرزهای جنوب رفتید و عراقی‌ها را از نزدیک دیدید؟

آن بازدید سودی نداشت! چون کار از کار گذشته بود، و از یک هفته قبل یگانهای دو طرف در همه مرزها درگیر شده بودند. روزی که به عین خوش رفتم، صبح روز یکم مهر ۱۳۵۹ بود. شهید فلاحی و بنی صدر یک روز بعد از حمله هواپیماهای عراقی به فرودگاههای کشور به ستاد لشکر خوزستان آمدند.

پیشروی زمینی ارتش عراق آغاز شده بود؟

لشکر یک مکانیزه عراق در منطقه شیخ فارس جلوی پاسگاه فکه استقرار یافته بود، و بعد از ظهر روز ۳۱ شهریور حدود ۴۰ کیلومتر پیشروی کرد و پاسگاه فکه را تصرف کرد. لشکر ۱۰ زرهی عراق هم در کنار پل رمیله مستقر بود، و بخشی از آن لشکر صبح روز یکم مهر از رودخانه دویرج گذشت و به این طرف آمد. این طور نبود که شهید فلاحی بیاید ببیند در عین خوش چه خبر است و بعد برای جنگ

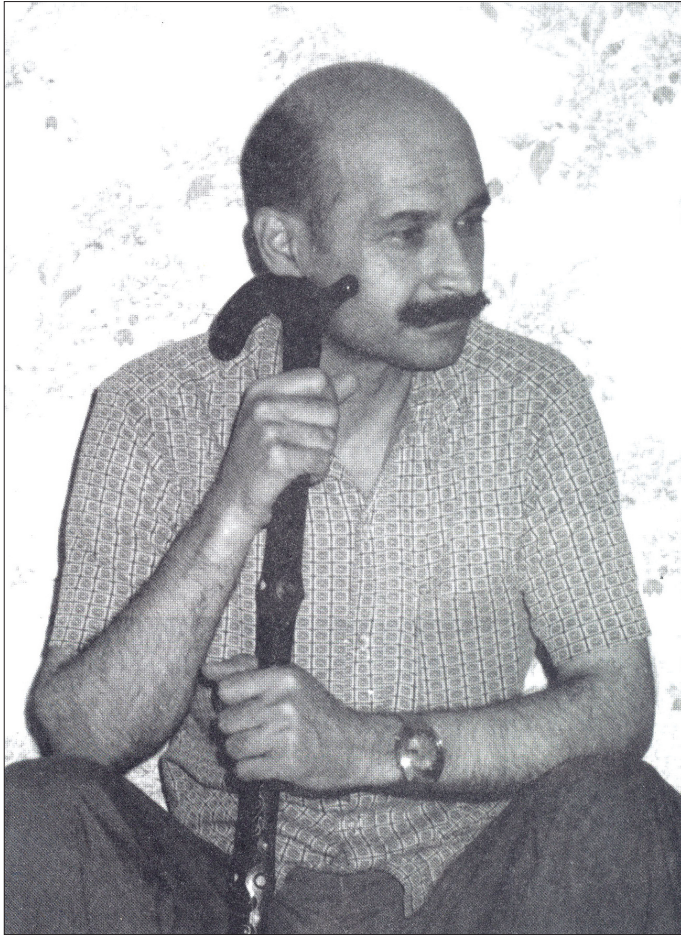
کن. حال بنی صدر با این گزارش چه می کند، اطلاع ندارم. اداره مهندسی نیروی زمینی ارتش در تاریخ ۱۳۵۹/۶/۱۵ برای لشکر خوزستان نامه فرستاد.... این گزارش حتما به اطلاع شهید فلاحی هم رسیده بود....

اینها سلسله مراتبی است که باید طی میشد. در آن نامه که به دست ما رسید تصریح شده که در نظر است در نقاط مرزی سیستم موانع احداث شود، و بررسی کنید ببینید چه قدر میل گرد و سیمان و گچ میخواهد. بودجه‌اش را هم برآورد کنید، تا به معاونت لجستیک بدهیم تا در بودجه سال آینده ارتش منظور گردد. من زیر نامه نوشتم «نوش دارو بعد از مرگ سهراب فایده‌ای ندارد». بعد از ۱۵ شهریور چه کسی می تواند برود اوضاع مرزی را بررسی کند؟ بعد جوابش را چه زمان میخواهند بدهند؟ می دانستم که عراق امروز و فردا حمله خواهد کرد. این را به این دلیل گفتم که در خصوص آماده سازی عراق برای جنگ اطلاع رسانی به مقامات شد.

همراه شهید چمران در روز ۱۳۵۹/۶/۲۵ در بخشداری بستان جلسه تشکیل دادیم. ابو شریف (فرمانده وقت عملیات سپاه)، نمایندگان خوزستان در مجلس شورای اسلامی، ملک نژاد جانشین لشکر خوزستان، سرهنگ حسن رضوی فرمانده ناحیه خوزستان تعدادی از بچه‌های سپاه هم بودند که آنها را نمی شناختم. در جلسه بازم حرف‌هایی مطرح شد، و به هیچ نتیجه‌ای نرسیدیم. چون جمعی که در جلسه حضور داشتند، نه کار آزموده، نه نظامی و نه تصمیم گیرنده بودند. آقایان در جلسه گفتند که برویم پاسگاه سابله را ببینیم. گفتم در آن جا زد و خورد جریان دارد. عراق از آن طرف به پاسگاه گلوله میزند، ما هم از این طرف به او جواب می دهیم. گفتند می خواهیم برویم ببینیم و اگر شما می رسید نیاید! ملک نژاد رفت و من هم به دنبال او رفتم. ۳۰ نفر از آن جمع به پشت بام پاسگاه رفتند تا با دوربین ببینند در آن طرف چه خبر است. ناگهان



شهید فلاحی در حال استراحت پس از اصابت آریبی. جی. ۷ به اتومبیل ایشان / سال ۱۳۵۸



عمل آید، و دشمن فکر نکند کسی جلوی پیشروی او نیست. فلاحی به مظاهری قول داد اولین یگانی که به منطقه برسد به تو خواهم داد، و درست هم گفت. اولین یگان کمکی که از راه رسید گردان ۱۴۱ بود که به سرهنگ مظاهری دادند. ولی همان «نوش دارو بعد از مرگ سهراب بود».

از عین خوش که به اهواز برگشتیم فلاحی خیلی آشفته و ناراحت بود. به خوبی احساس می‌کردم که با خود فکر می‌کند که چه کنم و چه نکنم. درست است که فلاحی یک مسئول نظامی بود، اما اختیارات تام نداشت. چرا؟ چون ما جو بعد از انقلاب را داشتیم. در آن شرایط اگر می‌خواستیم یک وسیله‌ای را جا به جا کنیم باید از چند کانال عبور میکردیم. فلاحی آدمی نبود که همین الان با بیسیم یا با تلفن با تهران تماس بگیرد و به لشکر ۲۱ حمزه و لشکر

۱۶ زرهی قزوین بگوید همین الان راه بیفتید و بیاید اهواز. اگر هر کسی چنین دستوری را می‌داد، می‌گفتند خیر باید به صورت گروه رزمی و با صدور دستور حضرت امام (ره) و با تأمین بیاید. تا می‌گفتی این یگان حرکت کند، می‌گفتند خیر می‌خواهند دوباره کودتا کنند.

حتی بعد از آغاز جنگ هم همین حرف‌ها بود؟

چرا که نه؟ ساعت شش بعد از ظهر روز ۳۱ شهریور سرهنگ ملک نژاد به تهران گزارش مشروح داد که من چند بار هشدار دادم و اعلام خطر کردم که مسئولان به جنوب بیایند و از نزدیک اوضاع را ببینند، و اطلاع دهند که عراق درصدد حمله نظامی است. کمک کنید و چه کنید و نکنید. این بزرگترین سند لشکر ۹۲ زرهی به تهران است. در آن سند آمده است که امروز پادگان دو کوه اهواز و چم سری و اطراف بستان و سایر پاسگاه‌های مرزی به وسیله هواپیماهای عراقی بمباران شد. وقتی این گزارش به تهران رفت، در همان شب چند اطلاعیه به شماره‌های ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ از سوی ستاد مشترک ارتش منتشر شد که هیچ سربازی حق ندارد از پادگان‌های تهران خارج شود. چرا پنج اطلاعیه‌ها در همان روز صادر شد؟ چرا هیچ سربازی حق ندارد از پادگان خارج شود؟ این از کجا نشأت می‌گیرد؟

شاید برخورد پنی صدر فرمانده کل قوا بوده و به دستور او صادر میشد....

لشکر ۲۱ در پادگان تهران بود، لشکر ۷۷ در خراسان

شهادت فلاحی در آن لحظه که انبوه تانکهای عراق را در منطقه عین خوش در حال پیشروی در خاک ایران دید افسوس خورد و گفت: از این لحظه به بعد زندگی سودی ندارد. بهتر است شهید شوم و این ننگ را ببینم

بعدی را ببینید؟ امروز روز اول جنگ است. شما رئیس ستاد مشترک ارتش هستید. مگر من و شما برای صحنه‌های کنونی و بعد از آن ساخته نشده‌ایم؟ شهید فلاحی وقتی به اعصاب خود مسلط شد که هلی کوپتر حدود سه کیلومتر از منطقه گذشته بود. همین طور که به طرف شرق حرکت میکردیم به روستای حسن برمکی نزدیک شدیم. در آن جا چاه آب وجود داشت و یک یگان هم مستقر بود. به خلبان هلی کوپتر گفتم بنشین زمین. بعد دو سرباز را صدا زدم و گفتم دو خودروی جیب را روشن کنید. گفتند که باید هل بدهیم تا روشن شوند. من و شهید فلاحی و دو سرباز خودروهای بیسیم دار را هل دادیم تا روشن شدند. فلاحی و همراهانش را در جیب نشاندم و با موتورسیکلت پشت سرشان به طرف عین خوش راه افتادم. این منطقه به طور مرتب زیر باران انواع گلوله توپخانه عراق قرار داشت. از جاده تا کنار درب پادگان عین خوش راه رفتیم. چون آن جا دقیقاً زیر دید دشمن بود، به سرباز نگهبان گفتم زود زنجیر را بازکن. اگر بخواهد تماس بگیرد و اجازه ورود دهد، حتماً یک گلوله توپ روی سرمان پیاده میشد. او زنجیر را انداخت زمین و ما هم بدو رفتیم دفتر سرهنگ مظاهری فرمانده تیپ. آقای فلاحی از مظاهری خواست آقایان همراه را توجیه کند، و ایشان وقایع و نیازهای تیپ را برای رویارویی با پیشروی دشمن شرح داد.

شهید فلاحی با مشاهده آن صحنه‌ها چه دستوری صادر کرد و چه تدابیری اتخاذ کرد؟

مگر فلاحی چه می‌توانست بگوید؟ گفت برویم در دیدگاه. دیدبانی در یک تپه بلندی قرار داشت، و یک دوربین هم آن جا گذاشته بودند، که دیده بانان منطقه را می‌دیدند. فلاحی از پشت دوربین دید منطقه پر از تانک است. اوضاع خیلی وحشتناک بود. سرهنگ مظاهری به فلاحی گفت اگر امروز یک یگان جدید کمکی به من ندهید من در این جا خلع سلاح میشوم و تیپ از بین می‌رود.

فلاحی به او گفت: مظاهری تو که بچه نیستی! من هم بچه نیستم! الان چیزی در اختیار ندارم به تو بدهم. یک هفته به من فرصت بده تا ببینم چه کار میتوانم بکنم. این حرف را به ملک نژاد جانشین لشکر خوزستان هم زده بود. فلاحی گفت: تا نیرو روی کار بیاید یک هفته زمان میبرد. برای من یک هفته زمان ایجاد کن. یعنی با امکاناتی که داریم عملیات تک محدود در سرتاسر مرز خوزستان انجام نشود، و به نحوی از پیشروی دشمن جلوگیری به

بود، لشکر ۱۶ در قزوین بود. من نمی‌گویم که همه آنها خوابیده بودند. اما ۵۰ درصد آنها میتوانستند از روز اول جنگ پای کار بیایند، کما این که بعداً آمدند. خب همین لشکر ۲۱ بود که بعد از ۱۴ مهر به خوزستان آمد. چرا ۱۴ روز قبل نیامد؟ خدا گواه است اگر لشکر ۲۱ در شهریور در جبهه اهواز مستقر میشد، و همان کاری را که بعد از ۱۴ مهر می‌کرد، یک سرباز عراقی جرأت نمیکرد پای خود را در مرز بگذارد.

چرا این اطلاعیه‌ها صادر شد؟ چرا بنی صدر این کار را کرد؟ منظور تان توطئه‌ای در کار بود؟

یک تعداد عناصر معلوم الحال دور پادگان‌ها را گرفته بودند و می‌گفتند ارتش نباید بیرون برود و می‌خواهد کودتا کند. چه کسانی بودند که این کارها را کردند؟ مسئولین همه آنها را میشناختند. آنها منافقین، دمکراتها، کومله و فدائیان خلق بودند.

از عین خوش که به اهواز برگشتیم فلاحی خیلی ناراحت بود. به خوبی احساس میکردم که با خود فکر می‌کرد که چه کنم و چه نکنم. درست است که فلاحی یک مسئول نظامی بود، اما اختیارات تام نداشت

این کمونیست‌ها بودند که اعصاب فلاحی را خرد کرده بودند. خدا رحمت کند حضرت امام (ره) را... اگر ایشان در این کشور نبودند، کشورمان امروز به ۳۰ ایران تقسیم شده بود. هر گوشه‌اش را یک کسی برده بود. فقط ایشان بود که ایستاد و خوب می‌شناخت که کمونیست‌ها چه کسانی هستند

طور مثال یک گردان از لشکر ۹۲ زرهی که ۲۶ افسر سازمانی در پادگان داشت، سربازان وظیفه می‌آمدند و می‌گفتند که افسران طاغوتی هستند و به پادگان نیایند. این افسران هم خانه نشین شدند. لذا نظم و انضباط ارتش کمرنگ شده بود.

این بی‌نظمی فقط در لشکر ۹۲ خوزستان بود یا همه لشکرها دچار آن بودند؟

من این را در لشکر ۹۲ دیدم و همه جا هم عین همین بود. در پادگان‌ها عناصر ضد انقلاب، منافق و کمونیست داشتیم و همه بر ضد ارتش تبلیغ منفی می‌کردند. می‌خواستند سیستم ارتش از هم بپاشد.

ارتش بعد از گذشت دو هفته از شروع جنگ تحمیلی انسجام پیدا کرد و مسئولین به هوش آمدند. آیا در آن شرایط دست شهید فلاحی برای اتخاذ تدابیر لازم باز شد؟

شهید فلاحی خیلی کار کرد. فلاحی نقش بسیار مهمی در سازندگی و انسجام ارتش داشت. زمانی که مسئولان فهمیدند که اشتباه کرده‌اند، دست شهید فلاحی خیلی باز شد. یک بار گزارش تلفنی ایشان را که در اتاق جنگ داشت به نیروی زمینی دستور می‌داد که این کار را بکنید، و هر چه تانک و توپ و امکانات در انبارها هست همه را به جبهه منتقل کنید، تمام تکنیسین‌ها را بر سر کار برگردانید، یادداشت کردم. این دستورات را صادر کرد، ولی دیگر دیر شده بود. فلاحی مقصر نبود. چند وقت پیش در سازمان عقیدتی سیاسی در مورد این مرد بزرگوار صحبت بود. آن جا گفتم که دست و پای ایشان را بسته بودند، و نمی‌گذاشتند کار کند. کسانی که مخالف فلاحی بودند، می‌گفتند شما در حکومت نظامی شیراز دست داشتید، چه طور حالا فرمانده باشید. چند بار حضرت امام فرموده بودند با ایشان کار نداشته باشید. این کمونیست‌های بی‌دین بودند که اعصاب فلاحی را خرد کرده بودند. خدا رحمت کند حضرت امام (ره) را... اگر ایشان در این کشور نبودند، کشورمان امروز به ۳۰ ایران تقسیم شده بود. هر گوشه‌اش را یک کسی برده بود. فقط ایشان بود که ایستاد و خوب می‌شناخت که کمونیست‌ها چه کسانی هستند. دُم همه اینها در خارج وصل بود. هدفشان این بود که همه مردم ایران از هم بپاشند. اگر حسن تدبیر و ایستادگی امام (ره) در کار نبود همه را از بین برده بودند. ■

چیزی در اختیار ایشان بود؟ حدود ۱۲ هزار تن از پرسنل کادر ارتش از ارتش بیرون رفته بودند. به طور مثال ما در آستانه جنگ در لشکر ۹۲ زرهی خوزستان کمبود تانک نداشیم. ۵۳ دستگاه تانک در هر گردان وجود داشتند. تعدادی از تانک‌ها قابل استفاده بودند، و تعدادی هم در پارک خوابیده بودند. تانکی که در پارک خوابیده بود به علت نداشتن قطعات یدکی پنج تومن. چرا خوابیده بودند؟ چون تکنیسین‌های برجک‌ها و شنیدارها برای گرفتن انتقالی به سایر استان‌های خود، رفته بودند. و ما تند تند امضا می‌کردیم و می‌گفتیم بروید. ببینید، گفتن این شعار که ما انقلاب کردیم تا زیر بار زور نرویم و می‌خواهیم آزاد باشیم و کسی به ما اعتراض نکند، این خیلی حرف است.

جا خالی کردن ۱۲ هزار پرسنل و کادر ارتش از رده‌های بالا تا پایین دیگر چیزی باقی نمی‌ماند. به

قبل از شروع جنگ یگان‌های رزمی ارتش به کردستان اعزام می‌شدند و می‌جنگیدند. چرا با خروج یک سرباز از پادگانهای ارتش برای اعزام به مرزها جلوگیری به عمل آمد؟

ارتش دو سال در کردستان حضور داشت. چرا کسی روی مسئله کردستان انگشت نمی‌گذارد. ولی من این درد را کشیده‌ام و لمس کرده‌ام که ما درباره جنگ افروزی عراق این همه گزارش دادیم و گفتیم و هشدار دادیم ولی هیچ کسی توجه نکرد؟

وضعیت ارتش و نیروهای مسلح بعد از پیروزی انقلاب کمی آشفته و بی‌نظم به نظر می‌رسید. بفرمایید که شهید فلاحی برای سازماندهی مجدد ارتش چه نقشی داشت؟

شهید فلاحی یک استاد دانشگاه بود. یک مدیر به تمام معنا بود. فلاحی یک فرمانده مدبر و کاردان بود. میدانست که این کار باید انجام شود. اما آن زمان چه





شهید فلاحی به ارتش اصالت بخشید

نگاهی به نقش شهید فلاحی در بازسازی ارتش
در گفت و گو با سرتیپ بازنشسته سعید ملک زاده
رئیس کمیسیون حقوقی و قضایی دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام

درآمد



سرتیپ بازنشسته سعید ملک زاده در سال ۱۳۴۳ وارد دانشکده افسری شد، و پس از طی دوره چهار ساله در ستاد نیروی زمینی مشغول به خدمت شد. در سال ۱۳۵۲ همراه شهید فلاحی عازم ویتنام شد تا در چارچوب نیروهای سازمان ملل متحد ناظر بر آتش بس باشد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به از سرگیری همکاری با ارتش جمهوری اسلامی فراخوانده شد و آن گونه که ملک زاده اظهار نموده مدت‌ها افتخار شاگردی شهید فلاحی را داشته است. ایشان با آغاز جنگ تحمیلی گروهی را به نام «گروه ضربت احمد بن موسی» متشکل از عشایر سلحشور ممسنی و کهگیلویه و بویر احمد و بسیج مشهد تشکیل داده و این گروه با استقرار در ارتفاعات بازی دراز حماسه‌های کم نظیری بر علیه دشمن متجاوز آفرید. سرتیپ ملک زاده همچنین ۱۵ سال معاونت‌های مختلف پارلمانی و حقوقی، اداری انسانی وزارت دفاع و نیز مسئولیت سازمان‌های بازنشستگی ارتش و سپاه و نیروی انتظامی را به عهده داشت.

کردم که بوق آزاد شنیدم و خوشحال شدم. در همان روز اطلاع یافتیم که سرهنگ جواد نصرتی نیا که افسری شایسته است حکم گرفته و در دفتر نیروی زمینی تبریز مستقر شده است. وقتی با دفتر نصرتی نیا تماس گرفتم و خود را به آجودان ایشان معرفی کردم او گریه کرد و پرسید از کجا زنگ می‌زنید؟ گفت واقعا نیروی زمینی وجود دارد و فرمانده دارد؟ به او گفتم این چه پرسشی است شما می‌کنید؟ بله سرتیپ ولی الله فلاحی فرمانده نیروی زمینی است. تلفن را به سرهنگ نصرتی نیا وصل کنید تا صحبت کنند. جناب سرهنگ گوشی را به دست گرفت و ذوق زده پرسید چه کسی فرمانده نیروی زمینی شده؟ گفتم تیمسار فلاحی فرمانده نیروی زمینی شده و می‌خواهد با شما صحبت کند.

تیمسار فلاحی اولین صحبت تلفنی خود را با اقتدار خاصی با سرهنگ جواد نصرتی نیا در تبریز آغاز کرد. در آن مکالمه دستوراتی صادر کرد و گزارش گرفت. انگار ستاد نیروی زمینی محکم و استوار کارش را آغاز کرده است. وقتی تماس با تبریز پایان یافت شهید فلاحی گفت عجب کاری شما کردید و این کار را ادامه دهید. تیمسار فلاحی در همان روز با همه واحدهای نیروی زمینی با همان شماره تلفن‌هایی که زیر شیشه میز ایشان قرار داشت تماس گرفت. در حقیقت فرماندهی ایشان بر نیروی زمینی از همان روز به همین شکل شروع شد.

شهید فلاحی افزون بر این تماس‌ها چه نوع فعالیتی را در نیروی زمینی آغاز کرد؟

در آن روز هنوز هیچ کدام از پرسنل نیروی زمینی در ستاد حضور پیدا نکرده بود. شهید فلاحی بعد

را مدتی در نگرهبانی درب ورودی نیروی زمینی نگه داشتند. مؤدبانه‌ترین واژه‌ای که می‌توانم بگویم این است که ایشان را «نگه داشتند». من با مشاهده این صحنه خود را به سربازان نگرهبان معرفی کردم و گفتم که ایشان، تیمسار فلاحی فرمانده جدید نیروی زمینی هستند.

در روز ۲۸ بهمن ماه سال ۱۳۵۷، ساعت ده شب مرد بلند قامتی با لباس شخصی آبی رنگ وارد ستاد مشترک ارتش شد و گفت که از حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حکم فرماندهی نیروی زمینی را گرفته است. در همان جلسه و همان گروهی (کمیته انقلاب اسلامی ارتش) که ایشان را معرفی کرد بنده را که در آن موقع درجه سروانی داشتم به عنوان همکار شهید فلاحی معرفی کرد. این در حالی بود که من افتخار شاگردی ایشان را داشتم. ایشان بعدها در خاطرات خود نوشته بود: «من با خود گفتم که همه مشکلات را می‌توانم تحمل کنم، اما با سروان ملک زاده باید چه کار کنم». من هم واقعا نمی‌دانستم که چه خدمتی باید در محضر ایشان انجام دهم.

سرانجام بچه‌های نیروی زمینی، تیمسار فلاحی را به اطاق فرماندهی راهنمایی کردند. وقتی وارد اطاق شدیم دیدیم شیشه‌های در و پنجره شکسته و نظم اطاق فرماندهی به هم ریخته است. اطلاع دارید که ستاد نیروی زمینی در اوج انقلاب مورد حمله قرار گرفت و سرتیپ بدره‌ای آخرین فرمانده نیروی زمینی دوران پهلوی در همان جا کشته شد. شهید فلاحی پشت میز کار خود نشست و نگاهی به در و دیوار انداخت. چند دستگاه تلفن روی میز و تعداد زیادی شماره تلفن واحدهای نیروی زمینی هم زیر شیشه میز دفتر کار ایشان قرار داشت. خطوط تلفن‌های دفتر را یکی یکی امتحان کردم و دیدم همه آن‌ها بجز یک خط تلفن قطع بودند. آن خط را امتحان

سرتیپ بفرمایید که اولین بار چه گونه و کجا با شهید فلاحی آشنا شدید؟

به نظر من بحث درباره سرلشکر شهید ولی الله فلاحی بعد از گذشت ۳۳ سال از شهادت ایشان کمی دیر شده است. ولی به نوبه خود به عنوان یکی از شاگردان کوچک ایشان از شما تشکر می‌کنم. یک هفته بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ماه سال ۱۳۵۷، ساعت ده شب مرد بلندقامتی با لباس شخصی آبی رنگ وارد ستاد مشترک ارتش شد و گفت که از حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حکم فرماندهی نیروی زمینی را گرفته است. در همان جلسه و همان گروهی (کمیته انقلاب اسلامی ارتش) که ایشان را معرفی کرد بنده را که در آن موقع درجه سروانی داشتم به عنوان همکار شهید فلاحی معرفی کرد. این در حالی بود که من افتخار شاگردی ایشان را داشتم. ایشان بعدها در خاطرات خود نوشته بود: «من با خود گفتم که همه مشکلات را می‌توانم تحمل کنم، اما با سروان ملک زاده باید چه کار کنم». من هم واقعا نمی‌دانستم که چه خدمتی باید در محضر ایشان انجام دهم.

در اولین لحظه که همکاری‌مان را آغاز کردیم، ایشان مرا مورد عنایت قرار داد و فرمود که فردا صبح در اول وقت کارمان را در ستاد نیروی زمینی شروع خواهیم کرد. بامداد روز بعد که برف سنگینی نشسته بود، بلند شدم و با اتومبیل ژیان شخصی‌ام، خود را به ستاد نیروی زمینی رساندم. در ستاد نیروی زمینی کمیته‌ای از سربازان وظیفه و پرسنل انقلابی نیروی زمینی تشکیل شده بود و چون تیمسار فلاحی را نمی‌شناختند، ایشان

از آن تماس‌ها دستور داد سرهنگ غلامحسین مفید را به همکاری دعوت کنیم. ایشان بلافاصله به ستاد آمد و همان روز حکم فرماندهی پشتیبانی ستاد نیروی زمینی را از شهید فلاحی گرفت. سرهنگ مفید با تلاش و درایت و تجربه‌ای که داشت، ستاد نیروی زمینی را در کوتاهترین مدت سامان داد. یکی دو هفته گذشت و به ستاد مشترک ارتش رفتم و آن جا از من پرسیدند که از نیروی زمینی چه خبر؟ گفتم که نیروی زمینی شکل گرفته و بخش‌های پشتیبانی، ترابری، غذا خوری، آرایشگاه دارد و فعالیت خود را آغاز کرده است. به این ترتیب حیات مجدد نیروی زمینی را در ستاد مشترک ارتش اعلام کردم. اولین مسئولیت رسمی مقام معظم رهبری بعد از امامت جمعه تهران، معاونت وزیر دفاع در امور انقلاب بود. شهید دکتر مصطفی چمران وزیر دفاع وقت در آن برهه از شهید فلاحی خواست یک درجه دار را به عنوان دستیار برای مقام معظم رهبری معرفی کند، و ایشان بنده فقیر را معرفی کرد. و بنده مدتی در محضر مبارک مقام معظم رهبری در وزارت دفاع فعالیت کردم.

وقتی به وزارت دفاع انتقال یافتید، ارتباط و همکاری با شهید فلاحی را ادامه دادید؟

چون بنده افسری بودم که توسط شهید فلاحی به وزارت دفاع معرفی شده بودم، همزمان نقش رابط بین وزارت دفاع و نیروی زمینی را نیز ایفا می‌کردم. ارتباط بنده با شهید فلاحی تا زمان شهادت ایشان هیچ وقت قطع نشد. زمانی که فرمان امام (ره) در خصوص لزوم شکستن محاصره آبادان صادر شد، بنده از هشتم شهریور ۱۳۶۰ تا عملیات ثامن الائمه (ع) در خدمت شهید فلاحی در آبادان بودم. لشکرهای پیروز ۷۷ خراسان و ۱۶ قزوین در آن عملیات کم نظیر شرکت داشتند، و حماسه آفریدند. در عملیات ثامن الائمه (ع) کمترین تلفات را داشتیم، اما متأسفانه تعدادی از فرماندهان غیور ارتش و سپاه پس از عملیات و هنگام مراجعت به تهران در یک سانحه هوایی به درجه رفیع شهادت نایل آمدند.

شهادت شهید فلاحی چه تأثیری بر روحیه شما داشت؟

نقش شهید فلاحی باعث شد که در کمتر از یک هفته فرمان حضرت امام (ره) در خصوص کسانی که مرتکب قتل یا شکنجه یا جرائم خاصی نشده‌اند، با قرار بازپرس آزاد شوند و در زمان مناسب به پرونده آنان رسیدگی شود. این خاطره‌ای بود که الآن به یادم آمد

در حقیقت شهادت تیمسار فلاحی بیشترین تأثیر را بر روحیه بنده گذاشت. چون ایشان را یکی از سرمایه‌های ملی این کشور می‌دانستم و هنوز هم می‌دانم. شهید فلاحی یک چهره سیاسی و نظامی منحصر به فرد در جمهوری اسلامی بود. انشاء الله جایگاه و پاداش ایشان در درگاه خداوند متعال محفوظ بوده باشد. باید بپذیریم که همه ما در حق این شهید بزرگوار کوتاهی کرده‌ایم. از من شاگرد گرفته تا همه دست اندرکاران رسانه‌ها. بنده در روز دهم مهر ماه ۱۳۶۰ که مراسم بزرگداشت این شهید در مدرسه عالی

کسانی را که دستگیر می‌کردند و به فرمانداری حکومت نظامی می‌بردند، این افسر با سواد و متعهد تا جایی که می‌توانست به مردم خدمت می‌کرد. بعد از پیروزی انقلاب بازداشت شد، و من احساس وظیفه کردم بدانم که افسر مزبور با چه انگیزه‌ای به حکومت نظامی پیوسته است. روزی با قطار راهی اهواز شدم و به دیدار آقای شیرج دادستان انقلاب اهواز رفتم و ضمن دادن توضیحات لازم درباره افسر مزبور تقاضا کردم با او در زندان ملاقات کنم. آقای شیرج محبت کرد و مرا به زندان راهنمایی نمودند و بنده با دوست



شهید فلاحی هنگام بازدید از پوسل نیروی زمینی و دریافت قرآن / سال ۱۳۵۸

شهید مطهری برگزار شد واقعا منقلب شده بودم. اجازه گرفتم و به پشت تریبون رفتم و با تمام وجود درباره شهید فلاحی صحبت کردم. اکنون که ۳۳ سال از شهادت شهید فلاحی گذشته است خیلی از خاطرات ایشان را فراموش کرده‌ام. ولی توصیه می‌کنم این نوار سخنرانی را پیاده و گوش کنید.

انشاء الله نوار را پیاده می‌کنیم و به استحضار خوانندگان می‌رسانیم. اما اکنون هیچ خاطره‌ای به یادتان نمانده است؟

خاطره‌ای که از شهید فلاحی الآن برای من تداعی شد این است. در تابستان سال ۱۳۵۸ شنیدم که یکی از دوستان قدیمی که در اهواز خدمت می‌کرد و قبل از انقلاب جزء عوامل فرمانداری حکومت نظامی اهواز بود. به او زنگ زدم و با پرخاش به او گفتم: معلوم هست چه کار می‌کنی؟ او در جواب گفت: مطمئن باش که موجبات سرشکستگی تو را فراهم نخواهم کرد. در ملاقات‌های بعدی هم که بایکدیگر داشتم احساس کردم که هنگام برقراری حکومت نظامی به نوعی به مردم خدمت می‌کرده است. معمولا

قدیمی خود ملاقات کردم. زندان اهواز در فصل تابستان انباشته از زندانیان بود. پس از بازگشت به تهران به ملاقات شهید فلاحی رفتم و به ایشان گفتم که تعدادی از بچه‌های ارتش در اهواز زندانی هستند و برای آزادی آن‌ها باید تلاش کرد. ایشان بیدرنگ به دفتر حضرت امام (ره) در قم زنگ زد و تقاضای وقت ملاقات فوری کرد. بعد هم به هوانیروز زنگ زد و دستور داد یک فروند هلی کوپتر برای عزیمت به قم آماده کنند. چند ساعت بعد به اتفاق یکدیگر به ملاقات امام (ره) به قم رفتیم. امام از شهید فلاحی پرسیدند تیمسار خیر است انشاء الله؟ تیمسار فلاحی به حضرت امام عرض کرد که ملک‌زاده‌الساعه از اهواز آمده و اطلاعاتی درباره زندان اهواز دارد و من حیقم آمد که به این قضیه رسیدگی نشود. تقاضا دارم به ایشان اجازه دهید مشاهدات خود را از زندان اهواز به اطلاع حضرت‌تعالی برسانند. حضرت امام (ره) فرمودند بفرما. من هم بدون پرده پوشی آن چه را دیده و شنیده بودم به عرض امام رساندم. امام (ره) فرمودند پیشنهاد شما چیست؟ گفتم امکان دارد برخی از زندانیان با



سخنان سرتیپ سعید ملک زاده در مراسم بزرگداشت سومین روز شهادت شهید فلاحی در مدرسه عالی شهید مطهری که به صورت دیکلمه القاء گردیده و نوار سخنرانی توسط ایشان در اختیار شاهد یاران قرار داده شده است.

خوشا آنان که با عزت و نیکی، بساط خویش برچیدند و رفتند. نگردیدند هرگز گرد باطل، حقیقت را پرستیدند و رفتند. خوشا آنان که از پیمانۀ دوست، شراب عشق نوشیدند و رفتند.

خوشا آنان که با ایمان و اخلاص، حریم دوست بوسیدند و رفتند.

خوشا آنان که بذر آدمیت، در این ویرانه پاشیدند و رفتند.

خوشا آنان که در راه عدالت، به خون خویش غلطیدند و رفتند.

درود بر تمامی شهیدان گلگون کفن...

درود بر شهیدان انقلاب اسلامی ایران...

درود بر شهیدان جبهه‌های حق علیه باطل...

درود بر سرداران شهید ارتش جمهوری اسلامی ایران...

تیمسار سرلشکر شهید ولی الله فلاحی...

تیمسار سرتیپ شهید سید موسی نامجوی...

تیمسار سرتیپ شهید فکوری...

سرکار سرهنگ زرهی یوسف کلاهدوز...

پاسداران انقلاب اسلامی ایران که در راه دفاع از وطن عزیز، و در راه دفاع از حیثیت و شرف و ناموس، آگاهانه و عاشقانه شهادت را برگزیدند. و با خون سرخ و گرم خویش نهال شرف و آزادی را آبیاری نمودند.

شهید فلاحی، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نزدیک به سه سال به طور شبانه روزی، جان بر کف، صمیمیت، صداقت و ایمان انقلابی خود را در آزمونی بسیار دشوار به محک قضاوت گذاشت، و سرافراز و مفتخر بیرون آمد. ثابت کرد که در راه دفاع از وطن عزیز، و در راه سرکوبی دشمن شهادت را با آغوش باز می‌پذیرد

سپردن وثیقه آزاد شوند. اما چه کسی جوابگوی مدت بازداشت آنان خواهد بود. شاید میزان محکومیت‌شان کمتر از مدت بازداشت‌شان باشد. امام (ره) دوباره پرسیدند پیشنهاد شما چیست؟ عرض کردم که شایسته است این زندانیان با قرار ضمانت آزاد و هر موقع زمان رسیدگی به پرونده‌شان فراهم شد، احضار و محاکمه شوند و مطابق مقررات و احکام صادره با آنها رفتار شود. حضرت امام (ره) از شهید فلاحی پرسیدند نظر شما چیست؟

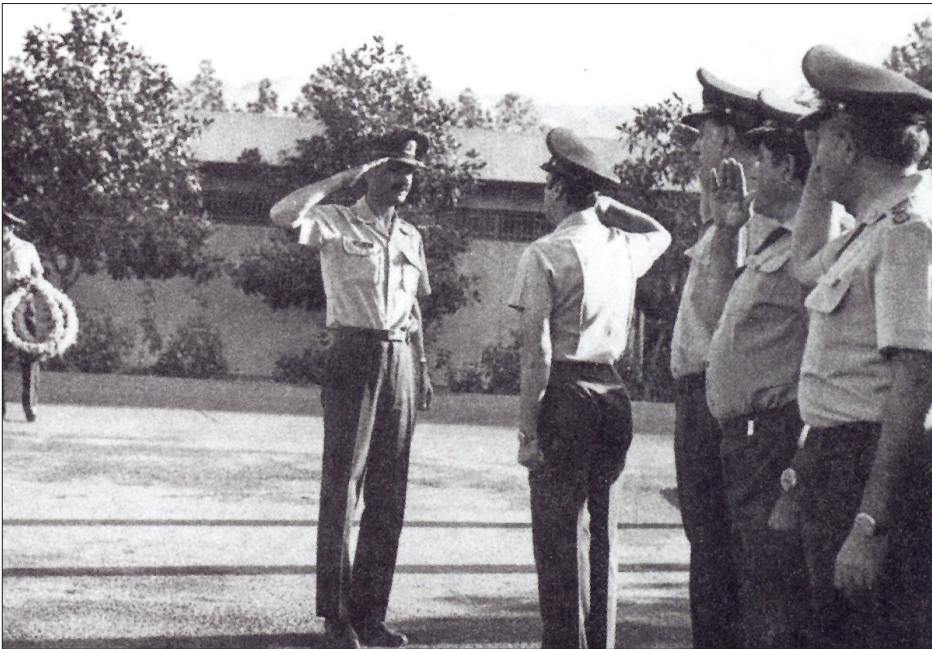
تیمسار فلاحی که در برابر امام نشسته بود، روی زانوی امام دست گذاشت و قدم مبارک ایشان را نوازش داد، و عرض کرد: «اگر اسلام را می‌خواهیم باید ایران را بخواهیم. اگر ایران را می‌خواهیم باید ارتش را بخواهیم. به پیشنهاد ملک زاده یک جمله اضافه می‌کنم. هر یک از زندانیان ارتشی که آزاد می‌شوند، اگر به موقع خودشان را به دادگاه معرفی نکردند، بنده ولی فلاحی را به جای آنان بازداشت کنید».

این نقش شهید فلاحی باعث شد که در کمتر از یک هفته فرمان حضرت امام (ره) در خصوص کسانی که مرتکب قتل یا شکنجه یا جرائم خاصی نشده‌اند، با قرار بازپرس آزاد شوند و در زمان مناسب به پرونده آنان رسیدگی شود. این خاطره‌ای بود که الان به یادم آمد.

سرلشکر شهید ولی الله فلاحی، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نزدیک به سه سال به طور شبانه روزی، جان بر کف، صمیمیت، صداقت و ایمان انقلابی خود را در آزمونی بسیار دشوار به محک قضاوت گذاشت، و سرافراز و مفتخر بیرون آمد. ثابت کرد که در راه دفاع از وطن عزیز، و در راه سرکوبی دشمن پست و مزدور و متجاوز، شهادت را با آغوش باز می‌پذیرد. او در آن مدت سه سال حتی لحظه‌ای آرام نگرفت. به یاد داریم لحظاتی را که در یکی از پیکارهای خود به شدت آسیب دیده بود، به جای مداوا، و به جای بستری شدن در بیمارستان در کف اطاق کارش دراز می‌کشید و به رتق و فتق امور می‌پرداخت. فلاحی با رفتارش درس صمیمیت و فداکاری می‌داد. فلاحی به کسانی که تاب مقاومت در مقابل مشکلات را نداشتند، با زبان بی زبانی و با استقامت و بردباری خود می‌گفت که ای مدعی، عشق کار تو نیست. که نه صبر دارید و نه یارای زیست. تو را آتش عشق اگر پر بسوخت، مرا بین که از پای تا سر بسوخت. تو بگریزی از پیشه شعله خام، من ساده‌ام تا بسوزم تمام. ره این است... در خوابی آموختن، به کشتن فرج یابی از سوختن. آری ارتش قهرمان و نیرومندی که امروز در جبهه‌ها حماسه می‌آفریند و تاریخ جنگ را دگرگون می‌کند، تا اندازه زیادی مرهون فداکاری‌ها و زحمات این سردار بزرگ تاریخ اسلام و ایران است.

تیمسار فلاحی در لحظاتی فرماندهی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران را به عهده گرفت که از ستاد نیروی زمینی و بسیاری از پادگان‌ها جز خرابه‌ای چیزی باقی نمانده بود، و در اسلحه خانه‌ها کمتر سلاحی به چشم می‌خورد. بر اثر جو موجود در رژیم گذشته، ملت ارتش را قبول نداشت. بازار شایعات، اعتصاب‌ها و کارشکنی‌ها رواج داشت. بدخواهان از هر سو آوازه انحلال ارتش را سر می‌دادند. ولی این امیر دل‌آور با اعتقادی که داشت، با بردباری و استقامتی که به خرج داد، کمر به انسجام ارتش بست. روز به





شهید فلاحی به راستی همان چهره‌ای بود که مولای متقیان علی (ع) در نهج البلاغه از سیمای یک سردار واقعی ترسیم نموده است. همیشه بر چهره مرگ لبخند می‌زد... مهربان بود و همه را با چشمی پر عاطفه و سینه‌ای لبریز از محبت می‌نگریست... نگهبان مملکت و حصار کشور بود...

روز بر کارایی، عظمت و محبوبیت آن افزود. به طوری که امروز ارتش کاملاً انسجام یافته و در بالاترین پلان روحی و آمادگی رزمی خود قرار دارد.

شهید فلاحی ارتش را به بالاترین درجه ارتقاء داد. سردار فلاحی همزمان با بازسازی ارتش، و در لحظاتی که آمادگی ارتش را بالا می‌برد، اعتقاد داشت که ارتش در صورتی پیروز خواهد شد که از حمایت بیدریغ ملت برخوردار باشد. لذا با حضور در جوامع و با شرکت در بین توده‌های میلیونی مردم وحدت عمیقی میان ملت و ارتش به وجود آورد. به طوری که بارها فریادهای ارتش فدای ملت با قرین پرطنین ملت فدای ارتش درهم آمیخته و لرزه بر اندام دشمن انداخته است.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به مدت دو سال و هر شبانه روز به مدت ۱۵ ساعت افتخار شاگردی مکتب این استاد دانشمند ارزشمند را داشتیم. خدمت در کنار او برای من بزرگترین کلاس درس بود. در طول شبانه روز ۲۰ ساعت کار می‌کرد... او به حق در همه زمینه‌ها برتر و بالا بود... فرمانده‌ای عالیقدر... استادی دانشمند...

پدری مهربان و انسانی بی نظیر بود... در چهره دل پذیرش امید به زندگی، شوق به آینده و خوش بینی فزاینده موج می‌زد... آینده نگری راستین بود... درستکار و امین بود... مردم دوست

و مردم دار بود... همین ویژگی‌های اوست که دریغ از دست دادنش کوهی از غم و اندوه بر قلبمان نشانده است.

شهید فلاحی خاک پاک وطن را همچون فرزندان دوست می‌داشت. پستی و بلندی‌های آن را چونان خطوط شکسته سیمای ملکوتی پدرش حفظ بود. بارها شاهد بودم که تلفنی از جبهه گزارش می‌کردند. وقتی می‌گفتند فلان یگان در فلان نقطه سخت درگیر است، ابروها را درهم می‌کشید و صحنه نبرد را مجسم می‌کرد و دستور می‌داد اگر صد متر به سمت راست پیشروی کنید به آن خاکریز خواهید رسید. یا در سمت چپ جان پناه مناسبی وجود دارد.

شهید فلاحی به راستی همان چهره‌ای بود که مولای متقیان علی (ع) در نهج البلاغه از سیمای یک سردار واقعی ترسیم نموده است. همیشه بر چهره مرگ لبخند می‌زد... مهربان

بود و همه را با چشمی پر عاطفه و سینه‌ای لبریز از محبت می‌نگریست... نگهبان مملکت و حصار کشور بود... جوانمرد و با مروت بود... دژ محکم و حصار پولادینی بود که حیات و ناموس محیط خویش را در پناه گرفته و با قدرتی بهت آور از آن دفاع می‌کرد. او نگهبان دین، پاسدار شرف و حرمت قانون بود. پیوسته غم ارتش می‌خورد و برای سربازان پدری مهربان و فرمانده‌ای عالیقدر بود. او خشم را با بردباری، و ملایمت را با متانت به

خوبی درهم می‌آمیخت. او به چشم سرباز در عین صلابت، مهربان و در حال مهربانی با مهابت جلوه می‌کرد. او با ناتوانان و بیچارگان متواضع، و با گردن کشان همچون قهر الهی متکبر و بیباک بود. مو به مو به امور ارتش رسیدگی می‌کرد، و نسبت به هیچ قضیه‌ای هرچند کوچک و جزئی، چشم پوشی روا نمی‌داشت. سربازان را از همه چیز بیشتر دوست می‌داشت. نطق‌های آتشین و سخنرانی‌های مهیج ایجاد می‌کرد. بارها و بارها فریاد میزد مردنم در شیر مردی بهتر از ننگ فرار که آدمی را عاقبت شیر اجل در معبر است. هر مقدار بر پایه مقامش افزوده می‌شد و هر اندازه مورد تمجید و قدردانی قرار می‌گرفت، بر فروتنی و تواضع خود می‌افزود. هرچه کوشیدند نتوانستند گناهی بر گردن او بگذارند و دامن بی‌آلایش را آلوده کنند.

ارتشی که سردار شهید فلاحی در پایه گذاری آن نقش مؤثر داشت، اصالت مردمی خود را بازیافت. لذت با مردم بودن را چشید. به مردم آموختن و از مردم آموختن را فرا گرفت. لذا دیگر همیشه در کنار مردم باقی خواهد ماند. با فریادشان فریاد خواهد کشید. و با خشمشان خشمگین خواهد شد. و با اعتراضشان، اعتراض خواهد کرد.

فرمانده شهیدم... گرچه دریغ از دست دادنت، دل‌های ما را مالا مال خون کرده است. ولی در عین حال خود انگیزه‌ای است که در ادامه راهت بکوشیم. و با آزاد کردن خونین شهر و قصر شیرین و تمامی خاک پاک وطن و انهدام کامل دشمن پست و مزدور و متجاوز تو را خشنود و روانت را شاد سازیم. ■



شهید فلاحی بهترین گزینه برای فرماندهی نیروی زمینی بود

چه گونگی انتخاب شهید فلاحی به فرماندهی نیروی زمینی در گفت و گو با سرهنگ بازنشسته سید محمد علی شریف النسب

سرهنگ سید محمد علی شریف النسب در تیر ماه ۱۳۲۳ در یک خانواده متدین و مذهبی در اصفهان دیده به جهان گشود. در سال ۱۳۴۲ پس از پایان تحصیلات ابتدایی و متوسطه به دانشکده افسری پیوست و مورد توجه شهید سرلشکر سید موسی نامجوی استاد نقشه برداری دانشگاه قرار گرفت، و به اتفاق شهید سرلشکر یوسف کلاهدوز و شهید سرلشکر حسن آقارب پرست که دو سال با او فاصله داشتند به کلاسهای سیاسی و مذهبی دعوت شد و به شاخه نظامی افسران وفادار به امام خمینی (ره) در ارتش پیوست. شریف النسب در شهریور ۱۳۵۷ به دانشکده فرماندهی و ستاد راه یافت و در آستانه پیروزی انقلاب به اتفاق تعدادی از همفکران انقلابی از جمله سرهنگ حسنعلی فروزان، سرتیپ محمد رضا رحیمی، سرتیپ عبدالله نجفی، سرلشکر محمد سلیمی، شهید نامجوی، شهید کلاهدوز و شهید آقارب پرست به اقامتگاه موقت حضرت امام در مدرسه علوی تهران فراخوانده شد، و در ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ به عنوان عضو مؤثر کمیته انقلاب اسلامی ارتش به ریاست سرهنگ فروزان و در کنار شهید سرلشکر قرنی انجام وظیفه نمود. در اسفند ۱۳۶۱ به فرماندهی لشکر ۸۴ خرم آباد منصوب شد و در عملیتهای غرور آفرین والفجر یک و سه در کنار ایثارگران سپاه و بسیج حضور داشت.

درآمد



بدون این که فعالیت ما جنبه سیاسی داشته باشد، خود به خود متوجه میشدیم که ما برای حرکت‌های بزرگی، دستکم برای این که وظیفه و تکلیفمان را نسبت به ملتمان و دینمان در آینده بدانیم، این کلاس‌ها ناخود آگاه به پیدایش آن شبکه سیاسی منجر شد، که نیروی فعالش یوسف کلاهدوز و آقارب پرست بودند. آن دو در دو سال قبل از پیروزی انقلاب، در سطح پادگانهای ارتش و ژاندارمری کادر سازی کرده بودند. توسط اداره ضد اطلاعات ارتش شناسایی نشده بودید؟ چه گونه کتیبه هم در رکن دو کار میکرد و در عین حال با این تشکیلات هم همکاری داشت؟ همه این افرادی که نام بردم تحت مراقبت بودند. پرونده‌شان بعد از انقلاب، مخصوصا پرونده مهدی کتیبه نشان می‌داد که ساواک چند بار میخواست ایشان را از ضد اطلاعات مرکز توپخانه ارتش در اختیار بگیرد. ولی ضد اطلاعات مقاومت کرده بود. و حاضر نشده بود کتیبه را در اختیار ساواک قرار دهد. گفته بودند هر کاری با کتیبه دارید به خود ما بگویید. لذا تعدادی از آقایان زیر نظر مأموران رژیم پهلوی بودند. اما دوستان خیلی مراقب بودند گفتاری بر علیه رژیم گفته نشود. شهید یوسف کلاهدوز در سال ۱۳۵۵ شبکه را فعالتر کرده بود. به من گفت که ما همان دانشجویان شهید نامجوی هستیم و هم اکنون به دوستانمان در سطح ارتش هشدار میدهم که مراقب باشید، ارتش را با مردم درگیر نکنید. ارتش باید حالت بی طرفی خود را حفظ کند و این بی طرفی در زمان برقراری حکومت نظامی اوج گرفت.

کلاسها کجا تشکیل میشد؟

کلاس‌ها در خانه برادران دانشجوی نظامی برگزار میشد. کلاسی که در آن شرکت میکردم روزهای جمعه در منزل سرهنگ رحیمی فرد، که در آن زمان ستوان یکم مخابرات بود، و نزدیک دانشگاه افسری قرار داشت برگزار میشد. حدود دو ساعت قبل از ورودمان به دانشگاه به منزل ایشان می‌رفتیم و جلسه تشکیل میدادیم. جلسات در ظاهر شکل سیاسی نداشت. شکل اعتقادی از قبیل آشنایی با قرآن و نهج‌البلاغه و اصول عقاید داشت. وقتی دانشجویان فارغ التحصیل می‌شدند، در هر پایگاهی که میرفتند، فعالیت‌های فکری و اعتقادی‌شان را آغاز می‌کردند. به طور مثال وقتی به پایگاه شیراز رفتم ضمن این که به مهدی کتیبه معرفی شده بودم، با تعدادی از نظامی‌ها هم آشنا شدم. کتیبه گفت کلاس‌های ما در روزهای جمعه تشکیل می‌شود. ولی

شهید فلاحی: من از روز اول که وارد ارتش شدم با خدای خود عهد و پیمان بستم که این پنج شش لیتر خونی را که در بدن دارم وقف مملکت کنم. حالا همان روز است. حکم مرا بنویسید. من نمی‌گویم که نمیتوانم

گویا از قبل از پیروزی انقلاب اسلامی شهید فلاحی را میشناختید. بفرمایید که از چه سالی و در کدام پایگاه و کدام دانشگاه با ایشان آشنا شدید؟

شهید بزرگوار سرلشکر سید موسی نامجوی فرمانده دانشگاه افسری و اولین وزیر دفاع که در سانحه هوایی هفتم مهر ماه ۱۳۶۰ همراه شهید فلاحی، شهید فکوری و شهید جهان آرا به شهادت رسید، بعد از ملاقات با شهید مصطفی چمران قرار بود همراه شهید فلاحی به تهران بیاید، و گزارش عملیات ثامن الائمه (ع) را تقدیم امام (ره) کند که هواپیمای حامل آنها در منطقه کهریزک دچار حادثه شد. شهید نامجوی در آن زمان که درجه ستوان یکمی داشت، تعدادی از دانشجویان دانشگاه افسری را به کلاسهای عقیدتی خود در خارج از دانشگاه دعوت میکرد. در سال ۱۳۴۲ من وارد دانشگاه شدم. در سال ۱۳۴۳ شهید صیاد شیرازی وارد دانشگاه شد. در سال ۱۳۴۴ شهید یوسف کلاهدوز و شهید آقارب پرست وارد دانشگاه شدند. افزون بر افراد یاد شده تعداد دیگری از افسران و فرماندهان ارتش را به کلاسهای خصوصی خود در خارج از دانشگاه دعوت می‌کرد.

شهید شهرام فر هم همراه شما بود؟

چون شهید نامجوی بنیاد یک شبکه زیر زمینی بسیار حساس و محکمی را پایه گذاری کرده بود، شهید شهرام فر در شاخه دیگری حضور داشت. من در سال ۱۳۴۴ به اتفاق شهید کلاهدوز و شهید آقارب پرست در این کلاسها شرکت می‌کردیم. کلاسها متنوع و چند شاخه داشت.

شهید فلاحی در چه زمانی به این جمع پیوست؟

زمانی که در مرکز پیاده شیراز در رشته جنگ‌های پارتیزانی تدریس می‌کردم، روزی که وارد کلاس شدم آقای حسنی سعدی که دو سال از من ارشدتر بود، دانشجوی این مرکز بود. به احترام ایشان به دانشجویان گفتم سرگرد حسنی سعدی همیشه استاد من بوده و من به خود اجازه نمیدهم امروز صحبت کنم. از ایشان دعوت می‌کنم کلاس را اداره کند. و ایشان آمد و کلاس را اداره کرد. چون حسنی سعدی تحصیلات و دوره‌های نظامی را گذرانده بود، و تا حدودی نبوغ فکری داشت. حسنی سعدی در همان کلاس این خاطره

را برای دانشجویان بازگو کرد: «وقتی در دانشگاه نظامی در عباس آباد تهران دوره آموزش مقدماتی می‌دیدم، تیمسار فلاحی استاد من بود. روزی پای تخته نوشت: انسان چه موجودی است.....» بعد شهید فلاحی از دانشجویان خواست این جمله را تکمیل کنند. یک نفر گفت: انسان موجودی است ناطق. دیگری گفت: انسان موجودی است عاقل. سومی گفت: انسان موجودی است مبتکر و خلاق. به همین ترتیب همه دانشجویان دیدگاهشان را در مورد ماهیت انسان بیان کردند. بعد تیمسار فلاحی گفت: همه اینها درست، ولی انسان موجودی است حق شناس.

من از آن روز در کلاس درس حسنی سعدی با نام تیمسار فلاحی آشنا شدم، و این جمله ایشان در ذهنم ماندگار شد، تا این که به اتفاق شهید اقارب پرست به دانشکده فرماندهی و ستاد آمدم. در آن برهه فعالیت‌های سازمانی ما گسترش پیدا کرده بود، و به همه پادگان‌های تهران سر می‌زدیم و دوستان را آگاه می‌کردیم. چون مسئله برقراری حکومت نظامی در اصفهان همه افسران را هشیار کرده بود. حرف ما این بود که ارتش نباید رو در روی مردم قرار گیرد. اگر ارتش در مقابل مردم جبهه بگیرد، اعتبار خود را در جامعه از دست میدهد. ارتش برای دفاع از مرزهاست. رژیم پهلوی اشتباه می‌کند که ما را به خیابان‌ها می‌کشاند. مسائل سیاسی باید در مجلس حل شود نه در درگیری با مردم.

در این مرحله همه فرماندهان با این دیدگاه موافق بودند؟

اغلب موافق بودند. تعداد محدودی مخالفت می‌کردند. اصولاً کلاس‌های دانشکده فرماندهی و ستاد به کلاس بحثهای سیاسی تبدیل شده بود. به ما گفته بودند که لباس نظامی نپوشید، و کیف همراهمان نیاورید. چون امکان دارد مردم برخورد کنند. روزی که به کلاس آمدم سرهنگ فروزان که آدم سختگیری بود نگاهی به من کرد و پرسید: شریف النسب در کیسه‌ات چه داری؟

گفتم: کیسه‌ام تهی است استاد.

گفت: همه کیسه‌ها تهی هستند.

در راحت باش به شهید اقارب پرست گزارش دادم

را تعیین کنیم، و نام اولین نفری که در لیست قرار دادم، نام تیمسار فلاحی بود. شهید فلاحی را از کجا می‌شناختم؟ ایشان یک سال قبل که در مرکز پیاده شیراز بودم، با درجه سرتیپی جانشین مرکز پیاده شده بود. وقتی برای اولین ایشان را در شیراز دیدم، آن خاطره را که در کلاس درس حسنی سعدی درباره شهید فلاحی شنیده بودم، دیدم که کاملاً با ایشان تطبیق می‌کند. یعنی واقعا یک انسان بزرگی است. در طرز صحبت کردن، در ارتباطات مردمی، در همه حرکات و در سکوت با همه افسران فرق می‌کند. با هم تماس نداشتیم ولی می‌دیدم که جلسات امتحانی را خیلی دقیق اداره میکرد.

ارتباط بین افراد این گروه چه گونه بود؟

تشکیلاتی بود یا خوشه‌ای بود؟
ارتباط بین افراد این گروه شاخه‌ای بود. من فقط پنج شش نفر بیشتر را نمی‌شناختم. حسنی سعدی، شهید اقارب پرست، شهید کلاهدوز و طوطیایی را که از افسران بسیار خوب گارد بود، می‌شناختم. بقیه را نمی‌شناختم و نمی‌خواستیم بدانم. شهید شهرام‌فر سرشاخه نیروهای ویژه بود، که امیر جانباز احمد دادبین (فرمانده پیشین نیروی زمینی) زیر مجموعه او بود. من جداگانه یک رابط به نام رمضان علی کرمی، رئیس پیشین کنترل امور مالی لشکر نوهد داشتم. وقتی از طریق ایشان رفتم وارد یک اداره شدم، به من گفت که خیلی از افراد متوجه آمدن شما شده‌اند. پرسیدم مثلاً چه کسی حساس شده؟ گفت شهرام‌فر پیش من آمد و پرسید که شریف النسب با تو چه کار داشته است؟ شبکه آنها به قدری قوی بود که وقتی به آن جا رفتم حساس شده بودند که شریف النسب این جا چه می‌خواهد؟ نگو که من در دو رده بالاتر زیر مجموعه محمد رضا رحیمی بودم. خب شهید شهرام‌فر از دوستان صمیمی رحیمی بود که این را تا پیروزی انقلاب نمی‌دانستم.

گویا افراد این گروه‌ها و شبکه‌ها از جمله شهید فلاحی زندان هم رفتند. خواستم بدانم که اینها چگونه شناسایی شدند، و چرا مدت کوتاهی را در زندان گذراندند؟

نخیر اینها مدت‌های خیلی بیشتری زندان رفتند. داستان زندانی شدن شهید فلاحی مربوط به سال‌های قبل است. زندانی شدن ایشان به این شبکه مربوط نیست. اما رحیمی و فتورایی از ارتش اخراج شدند. این گروه‌ها با سازمانهای فعال قبل از انقلاب مثل نهضت آزادی و جبهه ملی هم ارتباط داشتند؟ با هیچ گروه سیاسی ارتباط نداشتند. فقط در جلسات قرآن که یک حالت خاصی بود شرکت میکردند. با هیچ گروهی نه با مجاهدین خلق و نه با فداییان خلق و نه با جبهه ملی و نه با هیچ سیاسی کاری رابطه نداشتند. اما با بعضی از آنها آشنایی داشتند. یعنی وقتی آمدم در کنار شهید قرنی قرار گرفتیم، میدیدم آنهايي که گرداننده اصلی بودند، با همه دوست بودند. مثلاً شهید نامجوی. با نیمی از شهدای ۷۲ تن انفجار



که سرهنگ فروزان یک افسر انقلابی است. موافقی آدرس او را بگیریم تا به خانه‌اش برویم. اقارب پرست گفت: صبر کن باید از بالا تأیید شود.

سه روز بعد اطلاع داد که بلا مانع است، و به اتفاق همدیگر به خانه سرهنگ فروزان رفتیم، و با ایشان ارتباط برقرار کردیم. پس از گذشت چند روز شهید اقارب پرست به من گفت که از بالا دستور آمده تا فرماندهان آینده نیروی زمینی را مشخص کنیم.

پرسیدم: یعنی به این زودی انقلاب پیروز میشود؟ چه کسی از شهید اقارب پرست خواسته بود که لیست فرماندهان آینده را برای بعد از انقلاب مشخص کند؟

من آنها نمی‌شناختم. اقارب پرست گفت رده‌های بالاتر از ما خواسته‌اند. اما بعد از پیروزی انقلاب در کتاب آقای پیشگاهی فر داماد آیت الله مفتاح خواندم که ایشان در یک جلسه اقارب پرست را دیده و از آقای مفتاح پرسیده که اقارب پرست این جا چه کار می‌کند؟ آیت الله مفتاح در جواب گفته بود که ایشان رابط ما در ارتش هستند.

از طرف دیگر آقای محمد رضا رحیمی مشاور پیشین مقام معظم رهبری در زندان با همه علمای مبارز آشنا شده بود. به طوری که گروه ۱۲ نفره ما یک روز بعد از پیروزی انقلاب به اقامتگاه امام فراخوانده شدیم. همه روحانیون سازمانمان را از طریق شهید نامجوی و رحیمی و فروزان و دیگران شناخته بودند.

حدود سه چهار ماه مانده به پیروزی انقلاب، اقارب پرست گفت که از بالا دستور آمده تا فرماندهان

هرگاه شهید فلاحی می‌آمد نیرو برای کردستان بسیج کند، این سخن حضرت امام حسین (ع) را که «ان الحیات عقیده و جهاد» است، زمزمه میکرد. حتی در هواپیما و هلی کوپتر این جمله را زمزمه میکرد. کردستان با درایت شهید قرنی و با تلاشها و فداکاریهای شهید فلاحی و لشکر ۲۱ حمزه و همه ارتش ماندگار شد

قره باغی از یک ماه قبل از پیروزی انقلاب مرتب با فرماندهان جلسه داشت که چه کنیم. همه درمانده شده بودند. زمانی که هاپزر نماینده سازمان سیا به افسران ارتش می‌گفت محکم بایستید. می‌گفتند که چی را محکم بایستیم. مگر طرف مقابل ما کیست؟ در آن جلسه افسری بلند شد و به هاپزر گفت که دختر و داماد من در این تظاهرات هستند. واقعا در روزهای آخر درمانده بودند.

در مورد چگونگی بازگشت شهید فلاحی به ارتش کمی بیشتر توضیح دهید

زمانی که حضرت امام (ره) طرح جلوگیری از فروپاشی ارتش را تأیید کردند و ما در کنار شهید سپهبد قرنی قرار گرفتیم، در روز ۲۳ بهمن به ستاد مشترک در چهار راه قصر منتقل شدیم تا در خدمت ایشان باشیم. اولین کارمان سر و سامان دادن به نیروی زمینی بود. پنج افسر پیاده نظام را برای فرماندهی نیروی زمینی را کاندید کرده بودند. به آنها می‌گفتند که نیروی زمینی سر بزنید. تعدادی از افسران انقلابی و ستادیمان هم فرمانده نداشتند، و مانده بودند چه کار کنند. آنها با روحیه دادن به فرماندهان می‌کوشیدند که فرمانده قبلی بماند تا فرمانده جدید برود از او تحویل بگیرد. از طرف دیگر فرماندهان قدیم هم تحت‌اللقائات دشمن و ضد انقلاب بلا تکلیف بودند. همه جا به هم ریخته بود. چهار افسر از کاندیدها رفتند و برگشتند و گفتند که سامان دادن به نیروی زمینی کار ما نیست. ما مرد این میدان نیستیم.

حسنعلی فروزان یک هفته بعد از پیروزی انقلاب، تیمسار فلاحی را از شیراز فراخواند. چون همه به

داشته باشید؟ او گفت: با ارتش. چون ارتش بزرگترین مانع پیروزی انقلاب است.

حضرت امام در یک کلام فرمودند: ارتش با من. اصولاً برخی از ژنرال‌های ارشد و قدیمی ارتش در سال‌های پیش از انقلاب با امام ارتباط داشتند. به امام می‌گفتند: ما نظامی هستیم، ولی رهبر و مرجع دینی ما شما هستید، و ما در اختیار شما هستیم. امام با این بینش با ارتش برخورد کردند.

وقتی در اقامتگاه حضرت امام (ره) در مدرسه علوی قرار گرفتیم، دوستانمان از جمله سرلشکر سلیمی، فروزان، شهید نامجوی، شهید اقارب پرست و شهید کلاه‌دوز را که در تهران بودند احضار کردیم. اینها آمدند و طرح جلوگیری از فروپاشی ارتش را خدمت امام ارائه دادند. حضرت امام (ره) آقای ربانی شیرازی را به عنوان نماینده خودشان معرفی کردند. آقای ربانی از آقایان یاد شده پرسید: حرفتان چیست؟ گفتیم: اگر این انقلاب فردا پیروز شود، مردم می‌ریزند پادگان‌ها را غارت می‌کنند، و این انقلاب از دست می‌رود. یک نیروی منسجم و مؤمن و وفادار به انقلاب، این ارتش است.

این دیدار در چه روزی صورت گرفت؟

روز ۲۱ بهمن سال ۱۳۵۷ بود. آقای ربانی شیرازی که در زندان با آقای رحیمی آشنا شده بود ما را تأیید کرد، و خدمت امام رفت و برگشت و گفت که حضرت امام فرمودند که افسران کارشان را شروع کنند. ما با حکم شورای انقلاب به شهید سپهبد قرنی در اقامتگاه امام پیوستیم.

سپهبد قره باغی آخرین رئیس ستاد مشترک در

دوران حکومت پهلوی از پیوستن برخی از افسران ارتش به مردم و به انقلاب اطلاع داشت؟

سپهبد حاتم جانشین قره باغی، در روزهای اول پیروزی انقلاب در کنار سپهبد قرنی انجام وظیفه میکرد، و من با او خیلی صمیمی شده بودم. ایشان به من گفت که گزارش پیوستن ارتش به مردم را من تهیه کردم و چند بار برای سپهبد قره باغی بردم. ولی ایشان امضا نمی‌کرد. آخرین بار که بردم به او گفتم چرا نشسته‌ای؟ مردم از دیوار پادگان‌ها بالا رفتند. همین الان در اطراف پادگان‌ها درگیری است. هر چه به تو گفتم این گزارش را امضا کن تا ارتش به این روز نیفتد، بی تفاوتی نشان دادی.

بعد قره باغی نگاهی به من کرد و پرسید: امرای ستاد مشترک امضا کرده‌اند؟

گفتم: همین الان می‌روم و امضای آنان را می‌گیرم.

قره باغی پرسید: خودت چی؟

گفتم: این هم امضای من. و بعد قره باغی امضا کرد و رفت که رفت.

شهید فلاحی خالصانه و مخلصانه به میدان آمد و جنگید. به طور مثال ضد انقلاب در مهر ماه سال ۱۳۵۸ خودروی ایشان را در سردشت به آر. پی. جی می‌بندد. سه چهار نفر هم با ایشان بودند که به سختی جان سالم به در بردند. تا مدتی عصا به دست بود

حزب جمهوری اسلامی دوست صمیمی بود. وقتی در دانشکده فرماندهی و ستاد گفتند فرمانده تعیین کنید، اول به سراغ شهید فلاحی رفتیم. شما بعد از پیروزی انقلاب به سراغ شهید فلاحی رفتید؟

سرتیپ هاشم قرقی که همدوره من بود با سرتیپ فلاحی در مأموریت صلح سازمان ملل در ویتنام هم‌خدمت بود. به من گفت تنها کسی که در آن جا نمازهایش را به وقت می‌خواند و روزه می‌گرفت و وقت خود را با ورزش و مطالعه و خواندن قرآن می‌گذراند، فلاحی بود. چنان شخصیتی از خود بروز داده بود که اغلب افسران مأمور از کشورهای مختلف می‌گفتند که تحت تأثیر فلاحی قرار گرفته‌اند. از طرف دیگر شهید فلاحی حدود ۱۵ سال در دانشکده فرماندهی و ستاد و دانشگاه نظامی استاد بوده است. تنها استادی بوده که همه رشته‌های نظامی را تدریس می‌کرده است. استادها معمولاً در یکی دو درس تبحر دارند. ولی فلاحی یک شخصیتی بود که علاقمند به ارتش بود. مطالعات را زیربنایی انجام داده بود. از همه مهم‌تر کلاس‌های ایشان فوق العاده بود و همه دانشجویان تحت تأثیر کلاس‌های او قرار گرفته بودند. دانشجویان از صنوف مختلف به دانشکده فرماندهی و ستاد می‌آمدند و از محضر ایشان بهره مند می‌شدند. شهید فلاحی و دو افسر ارشد دیگر را به نام‌های تیمسار عبد العلی نجمی و تیمسار هاشم حجت که از فرماندهان مرکز توپخانه اصفهان بودند، به ستاد مشترک معرفی کردیم. این دو نفر در ارتباط با علمای آن زمان اصفهان بودند، و سابقه خوبی از خود به جا گذاشته بودند، برای تصدی مسئولیت فرماندهی نیروی زمینی معرفی کردیم. لذا این دو ملاک مهمترین عامل گزینش شهید فلاحی برای فرماندهی نیروی زمینی بود.

امام (ره) قبل از چند ماه مانده به پیروزی انقلاب همواره به ارتش پیام میدادند که با مردم باشند. این پیامها چه تأثیری در روحیه افسران ارتش داشت؟

امام (ره) مانند یک روانشناس با تجربه با ارتش خردمندانه برخورد کردند. ارتش را زیر چتر حمایتی خودشان قرار دادند. از وقایع ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ به بعد هر جا صحبت از ارتش میشد میفرمودند که مسئله ارتش با من. مشهور است که یکی از سران گروه‌های مسلح که بعد از انقلاب رو در روی مردم و انقلاب قرار گرفت، در نجف خدمت امام رسید، و سه روز در خدمت امام بود. حرفش این بود که اجازه دهید ما جنگ مسلحانه را آغاز کنیم. حضرت امام (ره) پرسیدند: با چه کسی میخواهید جنگ مسلحانه



■ فرودگاه مهرآباد، شهید فلاحی پس از اصابت گلوله آر. پی. جی، در محور سردشت به بیمارستان خانواده تهران انتقال داده می‌شود

ایشان ارادت داشتند. یعنی فروزان با شهید فلاحی در دانشکده فرماندهی و ستاد همکار بود. امثال محمد سلیمی شاگرد ایشان بودند. شهید نامجوی از دوستان نزدیک او بود. بنابراین این فلاحی از شیراز احضار شد، و حدود هشت ساعت بعد خود را به تهران رساند، و در حال خستگی به کمیته انقلاب ارتش آمد. گریه می کرد که چه قدر در مسیر راه مرا معطل کردند. برخوردهای نامنصفانه با من داشتند و می گفتند که تو داری فرار میکنی، و من توجیهشان می کردم که خیر این طور نیست. مرا خواسته اند تا به من مسئولیت

بدهند. به شهید فلاحی دلداری دادیم و گفتیم که کشورمان در حال انقلاب است و باید این مشکلات را پذیرفت. ایشان هم قبول کرد و نشست و کمی استراحت کرد، و ما اعضای کمیته ارتش هم دور ایشان جمع شده بودیم. آقای فروزان به شهید فلاحی گفت که ما چهار افسر را به ستاد نیروی زمینی فرستادیم و به مدت دو روز رفتند تحقیق کردند و برگشتند و گفتند که ما مرد این میدان نیستیم. شما بروید بررسی کنید و دیدگاهتان را بفرمایید. شما بهترین گزینه برای فرماندهی نیروی زمینی هستید. تیمسار فلاحی به رغم خستگی و کم خوابی که داشت گفت: «من از روز اول که وارد ارتش شدم با خدای خود عهد و پیمان بستم که این پنج شش لیتر خونی را که در بدن دارم وقف مملکت کنم. حالا همان روز است. حکم مرا بنویسید. من نمیگویم نمیتوانم».

در همان لحظه حکم انتصاب تیمسار فلاحی را برای فرماندهی نیروی زمینی نوشتیم و خدمت شهید سپهبد قرنی بردیم. قرنی خیلی خوشحال شد که ایشان این مسئولیت را قبول کرده است. چون فلاحی یک شخصیت بود، و شهید قرنی نام او را کم و بیش از قبل شنیده بود، پرسید اسم کوچک ایشان چی است؟ گفتم ولی. گفت ایشان ولی و من هم ولی، مبارک است انشاء الله. بعد از امضای حکم فلاحی یک ملاقات پنج دقیقه‌ای با قرنی کرد و رفت تا به کشورش و انقلاب خدمت کند.

در حقیقت شهید فلاحی نرفت که پشت میز بنشیند. رفت تا خود را به ستاد نیروی زمینی معرفی کند، و همان جا به من گفت که دارم به لشکر یک و دو مرکز در لویزان میروم تا نیرو برای اعزام به کردستان آماده کنم. چرا... چون دشمن در فاصله یک هفته بعد از انقلاب تصور کرده بود که ارتش منحل شده و حدود ۱۵ گروهک مشهور شبه نظامی، مانند کومله و حزب دمکرات و روزگاری و دیگران برای اعلام خود مختاری در کردستان دست به دست هم داده بودند. عناصر این گروهکها مسلح و دوره دیده در خارج از کشور بودند. مرزهای کردستان هم از حالت عادی خارج شده و ضد انقلاب آزادانه به عراق تردد میکرد.

اولین افسری که در ستاد نیروی زمینی با شهید فلاحی برخورد می کند، سرگرد رحیم رحمانی یکی از افسران نامدار و شجاع ارتش است. او میگوید تیمسار فلاحی را با چشمان گریان در ستاد دیدم و از ایشان پرسیدم: حضرت عالی این جا چه میکنید؟

تیمسار فلاحی از نظر فداکاری و اخلاص واقعا یک چهره کم نظیر بود. از نظر اطلاعات نظامی، از نظر منش و شخصیت واقعا بینظیر بود. جزء اسوه‌های تاریخ معاصر ایران بود. از نظر صداقت، انسانیت و کمالات هر چه فکر کنیم نمونه بود، که قدرش ناشناخته مانده است.

گفت: آمدهام نیروی داوطلب به کردستان ببرم. کردستان در خطر است. هر چه دیر بجنبیم ضد انقلاب و اشرار چند قدم جلو می آیند.

گفتم: تیمسار داوطلب یعنی چه؟ شما فرمانده نیروی زمینی هستید. فرمان دهید من سرگرد با گردانم، فرمانده لشکر با لشکرش اطاعت خواهند کرد.

در همان روز با تدبیر شهید فلاحی نیروهای داوطلب از جمله نیروهای سرگرد حسنی سعدی آماده شدند. از همان روز پروازها به کردستان شروع شد. اگر اینها دیر میجنیدند کردستان از دست رفته بود.

بحران کردستان برای مدتی با سیاست آشتی ملی دولت موقت مواجه شد. دولت خبر نداشت که در کردستان چه میگذرد. اما شهید قرنی بسیار مقتدرانه عمل کرد که دولت در مقابل ایشان جبهه گیری کرد. دولت می گفت اینها ملتمان هستند چرا می زنید؟ چرا می کشید؟

شهید قرنی در جواب گفت چه کسی گفته که مردم را می کشیم؟ گفته ایم به پادگانها نزدیک نشوند. در آن شرایط آیت الله طالقانی و عده‌ای مأمور شدند و به کردستان رفتند.

گویا شهید فلاحی هم چند بار همراه آیت الله طالقانی به کردستان رفت؟

شهید فلاحی همیشه همراه نیروهای نظامی به کردستان تردد داشت. شرایط آن زمان اقتضا نمی کرد که پشت میز بنشیند و دستور دهد. مسئله خیلی مهم این است که در روز هفتم اسفند سال ۱۳۵۷ پادگان مهاباد سقوط کرد. دولت موقت تا آن زمان گمان می کرد که این یک آشفته‌گی موقتی است و به زودی خاموش می شود. اما بعد از مدتی مطمئن شد که پادگان سقوط کرده است. یکی از افسران بسیار خوبمان به نام سرتیپ پزشکی پور فرمانده پادگان بود. یک شب قبل از سقوط پادگان که در

دفتر کار سپهبد قرنی بودم تماس گرفت و گفت که من الان در منزل شیخ عز الدین حسینی هستم. هیچ مشکلی در این جا وجود ندارد و نگران پادگان مهاباد نباشید. ولی روز بعد به پزشکی پور تیراندازی می کنند و ایشان روانه بیمارستان می شود، و اشرار و افراد مسلح بیدرنگ به پادگان می ریزند، و افسران

و درجه داران را محاصره می کنند، و همه سلاح‌های آن را به سنج انتقال میدهند، که با فداکاریهای شهید فلاحی و رساندن به موقع نیروها ضد انقلاب قلع و قمع میشود.

جالب این جاست که نیروهای لشکرهای یکم و دوم گارد، که بعضی از افراد تا دیروز می گفتند اینها بازوی شاه هستند و برای حفظ تاج و تخت ساخته شده‌اند، بیدرنگ لشکر ۲۱ حمزه را تشکیل می دهند، و داوطلبانه به کردستان عزیمت می کنند، تا بسا ضد انقلاب بچنگند. همزمان با کردستان، بلوچستان، خوزستان و گنبد مشکل پیدا کردند، و همه جا تیمسار فلاحی پیشگام و نوک حمله بود. دوستان نقل کرده‌اند که هرگاه شهید فلاحی می آمد نیرو برای کردستان بسیج کند، این سخن حضرت امام حسین (ع) را که «ان الحیات عقیده و جهاد» است، مرتب زمزمه می کرد. حتی در هواپیما و هلی کوپتر این جمله را زمزمه می کرد. کردستان با درایت شهید قرنی و با تلاشها و فداکاریهای شهید فلاحی و لشکر ۲۱ حمزه و نیروهای ویژه و همه ارتش ماندگار شد. شهدای بسیار خوبی را در همان روزهای اول بحران کردستان از دست دادیم. یکی شهید شجاع و نترس، نصرت‌زاده افسر رنجور و نمونه بود. دیگری شریف‌الاشرف معاون لشکر بود که به همراه یگان‌های خود آمده بود مطمئن شود که یگان‌ها بتوانند با تلفات کمتری از گذرگاههای سخت عبور کنند و خودشان را به مقصد برسانند.

دیدگاه شهید فلاحی نسبت به هیئت حسن نیت که دولت تشکیل داده بود چه بود. گویا هیئت حسن نیت در مسائل بحران کردستان محافظه کارانه برخورد می کرد؟

گروهک‌های دمکرات و کومله هفت خط بودند. وقتی آقای طالقانی به سنج رفته بود، ایشان را محاصره کرده بودند. آقای طالقانی نمی دانست که الان در محاصره است. سران گروهکها با لحن زنده‌ای به ایشان می گفتند که این گلوله‌ها را که می بیند، ارتش پرتاب کرده است. آقای طالقانی در واکنش با شهید قرنی تماس تلفنی می گیرد، و می گوید آقا اینها دارند این گلوله‌ها را نشان من می دهند. می گویند که ارتش اینها را به سوی مردم شهر شلیک کرده است. قرنی توضیح می دهد که اینها گلوله‌های منور است. منورها را شب‌ها به آسمان پرتاب می کنیم تا ببینیم چه کسانی اطراف پادگان جمع شده‌اند. این منورها با چتر پایین



**مردم تهران
پیکرهای مطهر
سرداران رشید
اسلام را
تشیع کردند**



گفتم: قایق واژگون شد. الان این جا دارم گرمتان می‌کنم.

پرسید: همراهان چه شدند؟

گفتم: آنها هم نجات پیدا کرده‌اند و شما نگران نباشید. ماشین خبر کردیم و تیمسار را به قرارگاه رساندیم و سه روز بعد جسد آن دوست هم‌رزم را در گل و لای دریاچه آب پیدا کردیم. ببینید شهید فلاحی در آن تاریخ فرمانده نیروی زمینی نبوده و رئیس ستاد مشترک ارتش بوده است. کدام فرمانده و مسئولی در کدام ارتش دنیا می‌تواند چنین فداکاری کند؟ تیمسار از نظر فداکاری و اخلاص واقعا یک چهره کم نظیر بود. از نظر اطلاعات نظامی، از نظر منش و شخصیت واقعا کم نظیر بود. جزء اسوه‌های تاریخ معاصر ایران بود. از نظر صداقت، انسانیت و کمالات هر چه فکر کنیم نمونه بود، که قدرش ناشناخته مانده است. شهید فلاحی یکی از طراحان بزرگ تجهیز و اجرای عملیات ثامن الائمه (ع) بود. دیگری شهید سرلشکر ضهیرنژاد بود. یکی از افراد بسیار مؤثر سرهنگ سید شهاب الدین جوادی بود.

آشنایی شهید فلاحی با حضرت امام (ره) و بیت امام از چه زمانی شروع شد؟

شهید فلاحی از همان ملاقات‌های مقدماتی توانست نظر امام (ره) را به خود جلب کند. امام هم به ایشان خیلی عقیده داشتند. بعد از شهادت ایشان هم به خانواده‌اش خیلی رسیدگی کردند. با سرگرد ایزدی رئیس دفتر ایشان آشنا بودم. پرسیدم آخرین روزهای تیمسار چه وضعیتی داشت؟ گفت وقتی به ستاد می‌آمد خیلی خسته به نظر میرسید و سریع کارهایی را که لازم بود به عرض ایشان می‌رساندم. عاشق بازگشت به جبهه بود. آخرین بار که می‌خواست برود پرسیدم تیمسار خسته به نظر میرسید اتفاقی افتاده؟ گفت دعا کن به مقصودم برسیم. مقصودش شهادت بود. باور نمی‌کردم.

و می‌آیند و به کسی آسیب نمی‌رسانند. همان جا آقای طالقانی می‌فهمد که چه کلاهی بر سرش رفته است. مردم کرد مردم بسیار خوبی هستند. انسان‌های فداکار و مهمان دوست و وطن دوست هستند. مجموع حقوق بگیر این گروه‌ها که به ۵۰۰ نفر نمی‌رسید، از عشق جوانان به حمل اسلحه سوء استفاده کردند. مردم می‌گفتند که بیاید ما را از شر اشرار نجات دهید. ما دشمن انقلاب نیستیم. فرزندان ما را به زور برده‌اند و ما امنیت نداریم. آقای طالقانی و آقای فروهر و آقای هاشمی رفسنجانی و دیگران که به کردستان رفته بودند، با حسن نیت تمام برخورد کرده بودند. سران گروه‌ها هم که در اسرائیل دوره دیده بودند، با کمال نیرنگ و فریب و هفت خطی برخورد می‌کردند. وقتی هیئت حسن نیت و آشتی ملی در دو مرحله پیشرفتند، دیدند که نخیر راهکارشان عملاً موفق نیست. دیگر قرنی هم از میان ما رخت بر بسته بود. ولی ایشان معتقد بود که راه حل کردستان راه حل سیاسی نیست. بحران کردستان باید با شیوه نظامی خاتمه یابد.

شهید فلاحی درخشش خود را در پایه نشان داد. به شخص دکتر چمران خیلی وفادار بود. نه فقط در کردستان. در جبهه جنوب هم همین طور بود. فلاحی افزون بر این که یک نظامی برجسته و قوی و شجاع بود، و همه دوره‌های رزمی فیزیکی را گذرانده بود یک حالت عرفانی هم داشت. این حالت هم در وجود شهید چمران بود. با این وصف هر دوی این بزرگواران در سراسر جبهه‌ها حالت مرید و مراد را داشتند. شهید فلاحی در کردستان همیشه نگران شخص شهید چمران بود. در بحران پایه کمال فداکاری را کرد تا شهید چمران را از محاصره نجات دهد. وقتی هر دو در پایه بودند شهید چمران به شهید فلاحی می‌گوید تیمسار شما به کرمانشاه بروید و نیرو بسیج کنید و بفرستید. من هم در قرارگاهم در پایه می‌مانم. ماندن شما در پایه نتیجه‌ای ندارد. البته خوشبختانه با صدور فرمان حضرت امام (ره) غائله پایه پایان یافت.

به چند نکته از دیدگاه‌های دینی و عرفانی شهید فلاحی اشاره کردید. خواستم بدانم که شجاعت ایشان را که همیشه به عمق مناطق دشمن چه در کردستان و چه در جبهه جنوب پیش می‌رفت چگونه یافتید؟

فرمانده نیروی زمینی قانونا و عرفا کسی نیست که در عملیات‌ها شرکت کند. باید پشت میز بنشیند

فرمانده نیروی زمینی قانونا و عرفا کسی نیست که در عملیات‌ها شرکت کند. باید پشت میز بنشیند

فرمانده نیروی زمینی قانونا و عرفا کسی نیست که در عملیات‌ها شرکت کند. باید پشت میز بنشیند

فرمانده نیروی زمینی قانونا و عرفا کسی نیست که در عملیات‌ها شرکت کند. باید پشت میز بنشیند

فرمانده نیروی زمینی قانونا و عرفا کسی نیست که در عملیات‌ها شرکت کند. باید پشت میز بنشیند

فرمانده نیروی زمینی قانونا و عرفا کسی نیست که در عملیات‌ها شرکت کند. باید پشت میز بنشیند

فرمانده نیروی زمینی قانونا و عرفا کسی نیست که در عملیات‌ها شرکت کند. باید پشت میز بنشیند

فرمانده نیروی زمینی قانونا و عرفا کسی نیست که در عملیات‌ها شرکت کند. باید پشت میز بنشیند

فرمانده نیروی زمینی قانونا و عرفا کسی نیست که در عملیات‌ها شرکت کند. باید پشت میز بنشیند

فرمانده نیروی زمینی قانونا و عرفا کسی نیست که در عملیات‌ها شرکت کند. باید پشت میز بنشیند

فرمانده نیروی زمینی قانونا و عرفا کسی نیست که در عملیات‌ها شرکت کند. باید پشت میز بنشیند

فرمانده نیروی زمینی قانونا و عرفا کسی نیست که در عملیات‌ها شرکت کند. باید پشت میز بنشیند

فرمانده نیروی زمینی قانونا و عرفا کسی نیست که در عملیات‌ها شرکت کند. باید پشت میز بنشیند

شهید فلاحی از همان ملاقات‌های مقدماتی توانست نظر امام (ره) را به خود جلب کند. ایشان خیلی عقیده داشتند. بعد از شهادت ایشان هم به خانواده‌اش خیلی رسیدگی کردند.

رو کرد به من و پرسید: کجا هستیم؟



زندگینامه سرلشکر شهید ولی الله فلاحي سرشار از عشق، ایمان و فداکاری در راه میهن عزیز، ایران اسلامی است، و نگارش روزشمار حیات این بزرگ مرد معاصر، افتخار بزرگی است که نصیب همه کس نمیشود، مگر که جایگاه والای شهدای گرانقدر هشت سال دفاع مقدس را درک کرده باشند. سرهنگ احمد حسینی یکی از معدود قلم به دستانی است که از چند سال پیش به نگارش کتابهایی در زمینه زنده نگه داشتن یاد و خاطرات شهدای ارتش جمهوری اسلامی به ویژه زنده یاد سرلشکر ولی الله فلاحي مفتخر گردیده است. شاهد یاران به منظور آشنایی بیشتر خوانندگان با سرگذشت اولین فرمانده نیروی زمینی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، به گفت و گو با آقای حسینی نویسنده کتاب «امیر خستگی ناپذیر» نشسته که با هم میخوانیم:

بازخوانی روحیات شهید فلاحي در گفت و گو با سرهنگ بازنشسته احمد حسینی نویسنده کتاب «امیر خستگی ناپذیر - زندگی نامه سرلشکر شهید ولی الله فلاحي»

شهید فلاحي روحیه ایثار و فداکاری داشت



تیپ دانشجویان دانشکده افسری به مناطق عملیاتی خوزستان بود. ولی چون شرایط اضطراری بود، و اعزام و استقرار یگانهای عملیاتی در مناطق مرزی به مدت زمان بیشتری نیاز داشت، تدبیر شهید فلاحي این بود که یگانهای سبکتر در مدت زمان کمتری میتوانند خودشان را به مناطق مرزی برسانند، و دست کم میتوانند مانع پیشروی نیروهای عراقی بشوند، تا این که لشکریان عملیاتی وارد میدان شوند. لذا من بر اساس حسن تدبیر آن بزرگوار به منطقه عملیات رفتم.

هنگام حضور در جبهه جنوب نام شهید فلاحي را زیاد می شنیدم. یک بار هم ایشان را در حین بازدید از منطقه عملیاتی دب حردان در جمع سایر فرماندهان دیدم. دانشجویان دانشگاه افسری در خرمشهر، آبادان، سوسنگرد و دزفول مستقر شده بودند. اما به اقتضای مسئولیتی که شهید فلاحي در آن روزهای حساس داشت تماس با ایشان امکان پذیر نبود.

روحیه شهید فلاحي را در روزهای آغازین جنگ تحمیلی چه گونه یافتید؟ یعنی با چه روحیه ای به جبهه آمده بود؟

شهید فلاحي روحیه ایثارگری و فداکاری قوی داشت. فردی بود که ضمن برخورداری از اعتقادات مذهبی، به اصول اساسی دین نیز پایبند بود. از طرف دیگر آدمی بود که فوق العاده از دانش نظامی برخوردار بود، که با تدابیر بسیار ممتاز خود، فرماندهان را در مناطق عملیاتی راهنمایی میکرد. یکی از مهمترین نقشهای مبتکرانه ایشان در ابتدای جنگ تحمیلی که در توقف پیشروی نیروهای دشمن بسیار مؤثر بود، طرح رها کردن آب

و نقشهای ارزنده داشتند، ناشناخته مانده است. چون هر کدام از آنها می توانستند یک اسطوره و یک الگویی در اخلاق و در فداکاری و ایثار باشند. از سازمان ایثارگران ارتش و سایر نهادهای نظامی اسامی شهدای زیادی را گرفتم و مورد بررسی و پژوهش قرار دادم. در این میان نام شهید فلاحي بر اساس مسئولیتی که در ابتدای جنگ تحمیلی داشت و اولین فرمانده نیروی زمینی ارتش بود و بعد هم در ابتدای جنگ تحمیلی مسئولیت حساسی را بر عهده داشت، بیش از سایر شهدا مرا تحت شعاع قرار داد، و به من انگیزه داد که به دنبال زندگینامه این بزرگوار بروم.

آیا شهید فلاحي را از قبل می شناختید؟ ایشان را دیده بودید؟

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، دانشجوی سال سوم دانشگاه افسری بودم. سه روز از جنگ گذشته بود که شهید نامجو رئیس دانشگاه افسری، دانشجویان را بر اساس تدبیر شهید فلاحي به مناطق عملیاتی جنوب اعزام کرد. البته شهید نامجو مخالف اعزام

نام شهید فلاحي بر اساس مسئولیتی که در ابتدای جنگ تحمیلی داشت و فرمانده نیروی زمینی ارتش بود و بعد هم در ابتدای جنگ تحمیلی مسئولیت حساسی را بر عهده داشت، بیش از سایر شهدا مرا تحت شعاع قرار داد، و به من انگیزه داد که به دنبال زندگینامه این بزرگوار بروم

انگیزه شما برای نگارش و انتشار کتاب «امیر خستگی ناپذیر» مخصوص سرلشکر شهید ولی الله فلاحي چه بوده است؟ آیا شناخت قبلی هم از ایشان داشتید؟ به طور کل شهید فلاحي را در این کتاب چگونه تعریف کردید؟

در کنار وظایفی که در ارتش داشتیم، کارهای فرهنگی نیز مثل نویسندگی کتابهایی در زمینه های اجتماعی، تاریخی و روانشناسی انجام می دادم، که تعدادی از آنها به چاپ رسید، و کتاب «امیر خستگی ناپذیر» آخرین آنهاست. در ارتباط با دفاع مقدس هم کتابی به نام «نبردها و سرداران اسلام» را نوشتم. بعد از گذشت مدتی آقای صفایی رئیس سازمان عقیدتی سیاسی ستاد کل ارتش مرا خواست و گفت که ما در زمینه مسائل مربوط به جنگ نکات بسیار زیادی را می توانیم بنویسیم و داشته باشیم، و شما بهتر است که در این زمینه کار کنید. اولین پیشنهاد ایشان این بود که خاطرات افسران و سربازان شرکت کننده در دفاع مقدس را منتشر کنم. یک سری از خبرنگاران سازمان عقیدتی سیاسی که به جبهه رفته بودند با سربازان و سایر پرسنل ارتش مصاحبه به عمل آورده بودند، و سوالاتی از آنها کرده بودند که شما از کدام لشکر هستید؟ در حال حاضر در کدام منطقه هستید و چه کار می کنید؟ و چه خاطره ای از جبهه دارید؟ در اولین اقدام نوارهای مصاحبه ها را جمع آوری و پیاده کردم، و سپس داستان پردازی کردم که کتاب «نبردها و سرداران اسلام» نتیجه این کار شد. بعد از این کار حاجی آقای صفایی مرا ترغیب کرد که روی موضوع زندگینامه شهدای ارتش کار کنم. در آن برهه به ذهنم رسید که نام یک سری از شهدای ارتش که در مناطق عملیاتی انجام وظیفه می کردند

منظور تألیف کتاب شهید فلاحي با چه مشکلاتی رو به رو شدید؟ و چه قدر وقت صرف کردید؟
 تجربه نگارش زندگینامه شهدا به من آموخت که اگر نویسنده‌ای بخواهد به تنهایی وارد عمل شود بی‌تردید با مشکلاتی مواجه می‌شود. معمولاً برای نوشتن زندگینامه شهدا ابتدا باید با همسر و خانواده آنها گفت‌وگو کنیم. اگر یک نویسنده از طرف یک سازمان حقوقی معرفی نشود، برقراری ارتباط با خانواده شهدا یا با هم‌زمان آنها کمی دشوار است. من هم مستثنا نبودم و با یک چنین مشکلاتی مواجه بودم. به خاطر این که اقدام به نگارش زندگینامه شهدا یک تصمیم و ابتکار فردی بود. فقط کتاب «صیاد دلها» در ارتباط با شهید علی صیاد شیرازی از طرف سازمان عقیدتی و سیاسی ارتش به من پیشنهاد شد، و به چاپ رسید.

موقعی که تصمیم گرفتم زندگینامه شهید فلاحي را به صورت کتاب در بیاورم، همسر این بزرگوار تا آن تاریخ به سادگی زیر بار مصاحبه نمی‌رفت، و حاضر نبود که در مورد همسرش مطلبی جایی درج شود. به تدریج متوجه شدم که شاید ایشان از این نگران بود که کسی نتواند حق همسرش را در بیان حقایق، آن طور که باید ادا کند، و به همین دلیل به سادگی زیر بار مصاحبه نمی‌رفت. در همان برهه جناب آقای سرتیپ احمد دادبین فرمانده نیروی زمینی بود، و وقتی با ایشان برای انجام مصاحبه تماس گرفتم و به دیدار ایشان رفتم، و گفتم که خانواده شهید فلاحي زیر بار مصاحبه نمی‌رود، و اگر ما با همکاری نکند، آن کتابی که در نظر دارم در مورد شهید فلاحي بنویسم، ناقص در می‌آید و حق مطلب ادا نمی‌شود. اگر بخواهیم کاری در مورد مرد بزرگواری و اندیشمند فداکاری مثل شهید فلاحي را آغاز کنیم، حیف است که این کار ناقص باشد. دست‌کم قدم اولیه را به طور نسبی با موفقیت برداریم و خانواده ایشان می‌تواند سهم زیادی از این

مواضع قبلی شد. در این عقب‌نشینی تعدادی زیادی از تانکهای ما منهدم شدند و توان رزمی لشکر تا حدودی کاهش یافت.

در حقیقت کاهش توان رزمی لشکر ۱۶ زرهی در منطقه پدافندی لشکر مزبور، و از آن طرف هم تجدید سازمان نیروهای عراقی و جبران سریع کمبودها باعث شد که شهید فلاحي همان طرح آبی را که در منطقه دب حردان اجرا کرده بود، در منطقه سوسنگرد و حمیدیه به مورد اجرا بگذارد. به ذهنشان رسید بهترین عاملی که میتواند از پیشروی دشمن در این منطقه ممانعت به عمل آورد، و در عین حال میزان آسیب‌پذیری لشکر ۱۶ زرهی و سایر نیروهای دفاعی مان را جبران کند، باز اجرای طرح رها کردن آب رود کرخه در زیر زنجیرها و چرخهای ماشین جنگی عراق است. لذا به دستور شهید فلاحي سد خاکی بر رود کرخه با کمک جهاد سازندگی، وزارت آب و برق و عوامل استانداری و با کمک مهندسی ارتش احداث شد، و پس از جمع آوری میلیون‌ها متر مکعب آب، بیدرنگ آب به سمت محل استقرار دشمن رها شد.

شهید فلاحي شخصاً بر اجرای این طرح نظارت داشت و در همان جا اتفاقی برای ایشان روی داد، که به واژگون شدن قایق ایشان در یکی از بازدیدها منجر شد، که تا در یک قدمی شهادت پیش رفت و به طور معجزه آسان نجات یافت. اجرای این طرح ضمن این که موجب صرفه جویی در قوای خودی شد، دو فایده دیگر نیز داشت. یکی این که نیروهای عراقی از منطقه عقب نشینی کردند، و فقط از پست‌های دیده‌بانی و تأمینی استفاده کردند، فایده دوم این بود که از دو تیپ لشکر ۱۶ زرهی در محورهای دیگر از جمله در عملیات طریق القدس استفاده شد. از آن تاریخ به بعد بود که عملیات‌های رزمی ما با موفقیت همراه بود.

در خصوص جمع آوری اسناد و مدارک لازم به

شهید فلاحي روحیه ایثارگری و فداکاری قوی داشت. فردی بود که ضمن برخورداری از اعتقادات مذهبی، به اصول اساسی دین نیز پایبند بود. از طرف دیگر آدمی بود که فوق العاده از دانش نظامی برخوردار بود، که با تدابیر بسیار ممتاز خود، فرماندهان را در مناطق عملیاتی راهنمایی میکرد

سد کارون در محور دب حردان و بعد از آن رها کردن آب رود کرخه بعد از عملیات نصر در منطقه سوسنگرد و حمیدیه بود. یک اصلی را در جنگ داریم به نام اصل سر پوشیده در قوا. چون در آن زمان نیروهای عملیاتی‌مان در راه بودند و هنوز به جبهه نرسیده بودند، باید یک تمهیداتی به کار برده می‌شد تا بخشی از کمبود نیروی دفاعی جبران شود. لذا شهید فلاحي به منظور توقف پیشروی دشمن طرح ابتکاری رها کردن آب کارون در زمین‌های منطقه دب حردان و آب کرخه در شرق دزفول را به مورد اجرا گذاشت. البته وزارت آب و برق و نیرو و جهاد سازندگی مجری طرح بودند.

اجرای این دو طرح چه نتایجی در پی داشت؟
 اجرای این طرح در منطقه دب حردان باعث توقف لشکرهای پنج مکانیزه و ۹ زرهی عراق شد. نیروهای ما هم که آن محورها مستقر بودند، از جمله دانشجویان دانشکده افسری، طرح‌هایی ایذایی و مزاحمت‌هایی برای نیروهای عراقی ایجاد می‌کردند و پیشروی آنها را سد می‌کردند. ولی تنها عاملی که زمینه این موفقیت را فراهم کرد طرح رها کردن آب در زیر پای عراقی‌ها در مناطق یاد شده بود که شهید بزرگوار فلاحي مبتکر آن بود.

جزئیات طرح آب سد کرخه که شهید فلاحي شخصاً بر آن نظارت داشته چه بوده است؟

لشکر ۱۶ زرهی اولین عملیات خود را که عملیات نصر نامیده شده بود، در تاریخ ۱۵ دی ماه ۱۳۵۹ در منطقه خوزستان اجرا کرد. هدف اصلی عملیات به نمایش گذاشتن توانمندی‌های زرهی ایران در برابر نیروهای منسجم عراقی بود. نمایش قدرتی بود که ما بتوانیم جلوی پیشروی نیروهای دشمن متجاوز را بگیریم و هم ضربه‌ای به عراقی وارد کنیم، و مانع حرکات و پیشروی‌های بعدی آنها بشویم. متأسفانه این عملیات بنا به عللی که بهتر است فرماندهان عملیات شرح دهند، به شکست انجامید. اگر چه نمی‌توانیم بگوییم که مطلقاً شکست خورد. بلکه زمینه اعتماد به نفسی را در روحیه رزمندگان و مدافعان ما ایجاد کرد که نیروهای عراقی به رغم تجهیزات کافی، شکست ناپذیر نیستند و می‌شود با آنها مقابله کرد. در ابتدای عملیات نصر پیشروی‌های خوبی داشتیم و به اهدافمان هم رسیدیم. منتها در برابر پاتک‌های عراق نتوانستیم خوب دفاع کنیم. در نتیجه لشکر ۱۶ زرهی مجبور به عقب نشینی به



سفر مهندس بازرگان به همراه حضرت آیت الله خامنه‌ای و شهید مصطفی چمران برای رسیدگی به اوضاع کردستان در فروردین ۱۳۵۸

موفقیت را داشته باشد. جناب سرتیپ دادبین فرمانده اسبق نیروی زمینی با وجود مشغله‌های زیادی که داشت در این زمینه فداکاری کرد، و با همسر شهید فلاحی تماس گرفت و ایشان قول مساعد برای همکاری داد، و پس از گذشت چند روز با من تماس گرفت، و کار

را شروع کردم. ناگفته نماند که ارتش در زمان فرماندهی سرتیپ دادبین، تندیس از شهید فلاحی در شهرک طالقان احداث کرد، و در حضور ایشان و حضور همسر شهید و جمعی از خبرنگاران از آن تندیس پرده برداری به عمل آمد.

با این وصف و با وجود زحمات فراوانی که سرتیپ دادبین برای زنده نگه داشتن یاد شهید فلاحی کشیده بود، همسر شهید فلاحی نمی‌توانست با پیشنهاد دادبین برای همکاری با من به منظور تهیه کتاب «امیر خستگی ناپذیر» مخالفت کند. لذا ایشان به منزل خانم فلاحی زنگ زد و به او گفت که به اتفاق یک نویسنده ارتشی می‌خواهم خدمت شما بیایم. بعد از چند روز برای تعیین وقت ملاقات هماهنگی به عمل آمد، و روزی همراه سرتیپ دادبین فرمانده نیروی زمینی بدون راننده و محافظ به منزل همسر شهید فلاحی در خیابان ملاصدرا رفتیم. جناب دادبین در آن ملاقات از مقام والای شهید فلاحی تجلیل و قدردانی به عمل آورد، و سابقه کارهای نگارشی مرا شرح داد، و گفت که دلش نمی‌خواهد حق شهید فلاحی در نوشتن این زندگینامه پایمال شود، و دوست دارد حق مطلب به طور شایسته ادا شود.

در آن ملاقات احساس کردم که همسر شهید فلاحی نظرشان این بود که کار تهیه کتاب به صورت حرف‌های دنبال شود و در صورت امکان مطلبی که مربوط به استحقاق ایشان در زمینه معرفی شخصیت و جایگاه همسرش، جانب امانتداری را رعایت کنم. من هم به ایشان قول دادم، و خواهش کردم که همکاری ایشان در زمینه نشر اسناد و مدارک شهید فلاحی و معرفی دوستان خانوادگی و نیز هم‌زمان این شهید بزرگوار به ما خیلی کمک می‌کند. همکاری همسر شهید فلاحی حدود یک سال ادامه داشت و دوستان و هم‌زمان شهید فلاحی را به من معرفی می‌کرد، یا در منزل خود دعوت می‌کرد و من هم به آن جا می‌رفتم و با آنها مصاحبه می‌کردم. غیر از شهیدان فلاحی و صیاد شیرازی، زندگینامه شهدای دیگری هم نوشته اید؟

غیر از امیر خستگی ناپذیر و صیاد دل‌ها زندگینامه تعدادی از شهدای دفاع مقدس از جمله شهید

دموکراتها، اتومبیل فرمانده نیروی زمینی را به رگبار بستند



امیر فلاحی - فرمانده ارتش
رکاب ملقب بر قهرمان جنگ
سرگردان بود

اتومبیل حامل
نیسار فلاحی شهید
و خودش مجروح شد
* همراهان فرمانده
نیروی زمینی، پس
از حمله مهاجمان هر
یک به گوشه‌ای پرتاب
شدند

فرور
امروز به
کردستان
می‌رود

بر اساس لایحه تصویبی هیات دولت
پرسنل نیروهای نظامی
و انتظامی به ۲ سال
خدمت باز نشسته می‌شوند

۱۲ صفحه
تک شماره - ۱۵ ریال

دوشنبه ۲۳ مهر ماه ۱۳۵۸ - بیست و سوم دیقعه ۱۳۹۹ - شماره ۱۰۸۳۱

صفحه ۲ - سون هتم
شکل ۴

این اثر را منتشر کردم. گویا شهید فلاحی همیشه مورد لطف و عنایت امام خمینی قرار داشت؟ این ارتباط را از چه دیدگاه و از چه زاویه میبینید؟

این ارتباط بر اساس دیدگاه ایدئولوژیکی و اعتقادی بود. دیدگاه شهید فلاحی مصلحتی نبود که

با انقلاب تغییر

پیدا کرده باشد و امام شناس شده باشد. خانواده شهید فلاحی دارای اعتقادات دینی بود و به اصول دین پایبند بود. در سال ۱۳۵۲ وقتی ایشان با درجه سرهنگی به عنوان ناظر بر آتش بس به ویتنام اعزام شد و مسئولیت نظارت بر یکی از استان‌های آن کشور را به عهده گرفت، پایگاه‌های متعددی زیر نظر ایشان بود. جنگ در ویتنام باعث فروپاشی ارزش‌های اخلاقی، و زمینه فساد آزادانه فراهم بود. ولی نماز و روزه شهید فلاحی در آن شرایط ترک نمی‌شد. همیشه به پرسنل خود تذکر میداد که وظایفشان را به درستی انجام دهند، و راه خطا نروند. اوقات فراغت خود و پرسنل خود را در کارهای مفید و مثبت پر میکرد. بدون این که ممانعتی برای آنها ایجاد کند و آنها احساس کنند که محدود شده‌اند. به طور مثال برای پرسنل خود تیمهای ورزشی فوتبال و والیبال تأسیس کرده بود. آنها را به مطالعه تشویق می‌کرد و برای خودشان کلاس‌های پژوهشی گذاشته بودند.

بنابراین شهید فلاحی اعتقادات دینی قوی داشت. در زمانی که در دافوس حضور داشت، استاد مسئول کمیته آموزش بود. افسرانی که برای دوره فرماندهی و ستاد رفته بودند، اعتراف کرده‌اند که فلاحی آدم صادق و معتقدی بود. کمی که به جلوتر می‌آیم، می‌بینیم که ایشان در زمان حکومت نظامی معاونت فرماندهی مرکز پیاده شیراز را بر عهده داشت. معاون سرلشکر ده پناه بود. در آن زمان شهربانی شیراز در اجرای مقررات حکومت نظامی شرکت داشت و به مردم هم تیراندازی کرده بود، که تعدادی هم به شهادت رسیده بودند. وقتی اوضاع رو به وخامت گرایید، از مرکز پیاده می‌خواهند که یک گردان نیرو برای کمک به حکومت نظامی به داخل شهر بفرستند. به جناب سرتیپ فلاحی دستور داده می‌شود گردان ۱۹۱ را به داخل شهر ببرد. ولی ایشان با تدبیرهایی که در نظر می‌گیرد و با صحبت‌های قانع کننده و استدلال‌های منطقی، گردان را در نیمه راه به پادگان بر می‌گرداند، و اجازه نمی‌دهد در اجرای مقررات حکومت نظامی دخالت کند.

با این وصف پشتوانه فکری شهید فلاحی اعتقادی و دینی بود. با انقلاب رنگ عوض نکرد که به سراغ

نصرت‌زاده و شهید شریف الاشراف را هم نوشته‌ام. شخصیت شهید فلاحی را در کتاب «امیر خستگی ناپذیر» چه گونه معرفی کرده‌اید؟

در حقیقت شهید فلاحی را از نزدیک ندیده بودم، و با ایشان آشنایی نداشتم. گاهی ایشان و خیلی از شخصیت‌های شهید را در جبهه یا در دانشگاه افسری که به مراسم می‌آمدند و می‌رفتند، میدیدم. وقتی از دانشگاه افسری فارغ التحصیل شدم، این بزرگوار به شهادت رسیده بود. ضمن این که ایشان مسئولیت رئیس ستادی داشت، در آن زمان موقعیتی پیش نمی‌آمد که به خدمت ایشان برسم. اما بعد از انقلاب با توصیفات که از دوستان و هم‌زمان ایشان یا از طریق رسانه‌ها شنیده بودم، و مناظره‌های ایشان را در صدا و سیما دیده بودم، خیلی شیفته این شهید شدم. به یاد دارم که مناظره‌های ایدئولوژیکی زیادی با سران گروه‌های انحرافی و چریک‌های فدایی خلق داشت، که از تلویزیون پخش می‌شد. با کسانی که مدعی حامی مردم و مخالف ارتش بودند. همه مناظرات شهید فلاحی را دیده بودم. با تفکرات و ایده‌های ایشان آشنایی داشتم. می‌دانستم که یک انسان اندیشمند است.

پیش از آغاز نگارش کتاب «امیر خستگی ناپذیر» همیشه نگران این بودم که آیا این کاری را که می‌خواهم درباره شهید فلاحی انجام دهم، می‌توانم واقعا از عهده آن برآیم؟ آیا این شایستگی را دارم که دستکم گوشه‌ای از ابعاد شخصیتی و فرماندهی ایشان را بنویسم؟ خدا را سپاس می‌گویم که به من کمک کرد و با حمایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی

پشتوانه فکری شهید فلاحی اعتقادی و دینی بود. با انقلاب رنگ عوض نکرد که به سراغ امام بیاید. ایشان به مبانی انقلاب، به اراده مردم، به امام و مرجعیت دینی، به رهبری انقلاب به همه چیز خالصانه اعتقاد داشت، و آن را در حوادث پس از پیروزی انقلاب و در دوران دفاع مقدس ثابت کرد

موقعیت ایشان به عنوان فرمانده ارتش، مسئول رده اول ارتش اقتضا میکرد که با امام ارتباط نزدیک داشته باشد. امام هم به اندازه کافی با شهید فلاحی آشنایی داشتند و ایشان را دوست داشتند. با وجودی که تعدادی از انقلابی‌نماها سعی داشتند چهره این مرد بزرگ را خراب کنند

مسلمان‌هایی بودند که با شعار حمایت از مردم، شهید فلاحی را خیلی آزار و اذیت کردند. بنابر این در برخی از نهادهای انقلابی افرادی بودند که علیه این بزرگوار قدم برداشتند. مغرضانی بودند که با القائات خود سعی داشتند اجازه ندهند نقش و حضور ارتش تداوم پیدا کند. یعنی قشر دوم، دشمنان آگاه و دانایی بودند که شهید فلاحی را خوب می‌شناختند، و می‌دانستند اگر موقعیت ایشان تصویب شود، نمی‌توانند ارتش را تخریب کنند.

اصلاً هدف دشمنان این بود که ارتش از بین برود. چون دلایل و شواهد مستند این طور نشان میداد که صدام از سالها قبل در فکر تدارک حمله به ایران بوده است. لذا عوامل داخلی همیشه سعی می‌کردند همه زمینه‌های حمله صدام را فراهم کنند. چون عوامل آمریکایی هم بعد از انقلاب با دامن زدن به آشوب‌های داخلی در کردستان، در گنبد، در خوزستان و در جاهای دیگری نتوانسته بودند به اهدافشان برسند. یک جوری سعی کردند ارتش را تضعیف کنند. ولی خدا را شکر که نتوانستند.

بعد از نگارش و انتشار کتاب شهید فلاحی مهمترین نکته‌ای که از شخصیت ایشان به نظر تان رسید، و برای شما احساس برانگیز بود چه بوده است؟

در حقیقت با مشاهده مناظره‌های تلویزیونی شهید فلاحی به عنوان فرمانده نیروی زمینی در ابتدای انقلاب، یک نوع شناخت نسبی از شخصیت ایشان پیدا کرده بودم. از درون سخنرانی‌های ایشان به اطلاعات خوبی دسترسی پیدا کردم. ولی وقتی کتاب «امیر خستگی ناپذیر» نوشته و منتشر شد نکات جزئی تری از ابعاد شخصیتی شهید فلاحی برای من آشکار شد. و دیدگاهم نسبت به ایشان نسبتاً افزایش پیدا کرد. به عنوان مثال شهید فلاحی ضمن این که آدم سیگاری بود، در گرمای خوزستان روزه مستحبی می‌گرفت. روزه واجب ماه مبارک رمضان هم نبود. روزه گرفتن برای یک آدم سیگاری و پر تحرک در منطقه‌ای مثل خوزستان کار شاقی است. ایشان علاوه بر ابعاد اخلاقی، معنوی و دانش نظامی، دیدگاه‌های عرفانی هم داشت. واقعا یک شخصیت منحصر به فرد بود. ■

علی(ع) در مورد افراد مذهبی قشری که سرانجام دچار ایده‌های انحرافی می‌شوند، بحث مفصلی دارد. ایشان به این نتیجه رسیده که جامعه اسلامی همیشه از دو قشر شکست خورده است. یکی جاهلان نادان و دیگری از منافقان زیرک. این اصل است که جامعه اسلامی از زمان پیامبر اسلام (ص) تا کنون از این دو قشر آسیب دیده و خواهد دید. در مقطع انقلاب هم جاهلان نادان بودند، که قلبشان با انقلاب بود، اما قدرت درک و تجزیه و تحلیل منطقی مسائل را نداشتند. نادان بودند و نمیتوانستند درک درستی داشته باشند. شناخت صحیحی از مردی مثل ولی الله فلاحی نداشتند. فقط ظاهر بین بودند. می‌دیدند که سرتیپی از دوران قبل از انقلاب مسئولیت سنگینی به عهده گرفته است.

قشر دوم که باز جاهلان نادان را بازیچه اهداف خود قرار داده بود و از آنها استفاده می‌کرد، منافقین زیرک بودند. چریک‌های فدای خلق بودند. غیر

امام بیاید. ایشان به مبانی انقلاب، به اراده مردم، به امام و مرجعیت دینی، به رهبری انقلاب به همه چیز خالصانه اعتقاد داشت، و آن را در حوادث پس از پیروزی انقلاب و در دوران دفاع مقدس ثابت کرد. در نتیجه امام هم به اخلاص، به فداکاری، به تدابیر و دانش نظامی شهید فلاحی پی برده بودند. موقعیت ایشان به عنوان فرمانده ارتش، مسئول رده اول ارتش اقتضا می‌کرد که با امام ارتباط نزدیک داشته باشد. امام هم به اندازه کافی با شهید فلاحی آشنایی داشتند و ایشان را دوست داشتند. با وجودی که تعدادی از انقلابی‌نماها سعی داشتند چهره این مرد بزرگ را خراب کنند. نامه‌های متعددی هم به شخص امام نوشتند، ولی امام زیر بار گفته‌های کاذب آنها نمی‌رفتند.

گویا ایشان واقعا مظلوم بود. چه طیفی سعی کردند چهره شهید فلاحی را مخدوش جلوه دهند؟ شهید مرتضی مطهری در کتاب «جاذبه و دافعه



سرتیپ دوم بازنشسته عباسعلی امیریان تکنیسین هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران در پایگاه کرمانشاه در گفت و گو با شاهد یاران از نقش امام خمینی (ره) در شکستن محاصره پاهو و تلاش شهید فلاحی برای نجات شهید دکتر مصطفی چمران از محاصره ضد انقلاب خاطرات شنیدنی بسیار دارد. گفتنی است که همزمان با اوج گیری بحران محاصره پاهو شهید فلاحی چند بار به همراه شهید چمران به منطقه رفت و عملیات سرکوب ضد انقلاب را هدایت کرد.

درآمد

گفت و شنود شاهد یاران با سرتیپ دوم بازنشسته عباسعلی امیریان

معجزه ولایت فقیه در شکستن محاصره پاهو



در پی این دستور فقط پنج دستگاه تانک از پادگان حرکت کردند که سه دستگاه تانک نزدیک درب ورودی پادگان زمینگیر شدند و دو دستگاه دیگر نزدیک پاسگاه ژاندارمری در مقابل پایگاه هوانیروز متوقف شدند.

علت زمینگیر شدن تانکها چه بود؟

در حقیقت عناصر ضد انقلاب بین افسران و خلبانان و همه پرسنل ارتش چنین القاء کرده بودند که این جنگ یک نوع برادر کشی است. همان گونه مخالفان حضرت علی بن ابی طالب (ع) در جنگهای جمل و صفین چنین القاء می کردند. طرح این القائات از سوی ضد انقلاب، اثر منفی بر روحیه پرسنل ارتش برجای گذاشته بود، و خدمه تانکها که تحت تأثیر القاءات ضد انقلاب قرار گرفته بودند، با رفتن به کردستان مخالفت کردند.

نامه شهید فلاحی را به دست گرفتم و همراه سروان محمدی به سوی پایگاه هوانیروز حرکت کردم. در کنار درب ستاد فرماندهی هوانیروز شهید خلبان احمد کشوری و کمک خلبان او را یافتیم که منتظر صدور دستور برای رفتن به عملیات بود. احمد خیلی به من علاقه داشت. چون ایشان و شهید شیرودی و سایر خلبان شجاع پایگاه هوانیروز کرمانشاه هر جا می رفتند من هم به دنبالشان می رفتم.

به او گفتم احمد این برگ یادداشتی که شهید فلاحی امضا کرده مجوز پرواز شماست. تشریف بیاورید با هم به پاهو برویم. احمد بیدرنگ گفت: مشکلی نیست می آیم. ولی قبل از رفتن باید اعلامیه های روز جهانی قدس را ساعت چهار بعد از ظهر بر فراز آسمان شهر کرمانشاه روی راهپیمایان پخش کنم.

به احمد گفتم: این کار را به من واگذار کن. احمد که لباس پرواز به تن داشت و کلاه قرمز بر سر گذاشته بود، فوری به اتفاق هم به ستاد هوانیروز رفتیم و حکم مأموریت و اجازه پرواز گرفتیم، و آماده پرواز به سمت پاهو شدیم. در ستاد به ما

تا به پاهو بروند و شهید چمران را که در محاصره ضد انقلاب است به کرمانشاه بیاورند. به تیمسار عرض کردم که چند فروند هلی کوپتر هوانیروز به پاهو رفته اند. تیمسار فلاحی با نارضایتی گفت که رفته اند ولی با عناصر ضد انقلاب برخورد نکرده اند. البته یک روز قبل از ملاقات من با شهید فلاحی یکی از هلی کوپترهای هوانیروز در مقابل پاسگاهی که دکتر چمران در آن محاصره بود، با آتش ضد انقلاب سقوط کرده بود. به تیمسار عرض کردم کسی را داریم که برود و بجنگد. شما حکم مأموریت به ما بدهید تا برای برخورد با ضد انقلاب و انتقال دکتر چمران اقدام کنیم. شهید فلاحی فوری یک برگ یادداشت نوشت و به دست من داد.

شهید فلاحی در آن یادداشت چه نوشته بود؟

یادداشت را نخواندم. در واقع مجوز پرواز برای عزیمت به پاهو بود. در آن لحظه به سرهنگ سهرابی که او هم مثل من کرد بود، گفتم جناب سرهنگ شما که این همه تانک در پادگان بیستون دارید، چرا تانک به کردستان نمی فرستید تا با دشمن بجنگند؟ سرهنگ سهرابی گفت: امیریان من خودروی ریو ندارم تا سوار آن بشوم، شما از من تانک می خواهید؟ همین دیروز به پادگان بیستون دستور دادم یک گردان تانک به کردستان اعزام کنند.

وقتی محاصره شهر پاهو به نقطه حساس رسید، تیمسار فلاحی برای نجات شهید دکتر مصطفی چمران که در محاصره ضد انقلاب در پاهو بود، به کرمانشاه آمد، و از آن جا عملیات نجات ایشان را پیگیری کرد. در همان روزها امام خمینی (ره) روز جهانی قدس را اعلام کردند

گویا جنابعالی از شهید فلاحی در دوران بحران کردستان خاطره دارید. بفرمایید که با ایشان کجا آشنا شدید و رفتار ایشان را چه گونه یافتید؟

وقتی محاصره شهر پاهو به نقطه حساس رسید، شهید تیمسار فلاحی برای نجات شهید دکتر مصطفی چمران که در محاصره ضد انقلاب در پاهو بود، به کرمانشاه آمد، و از آن جا عملیات نجات ایشان را پیگیری کرد. من در آن برهه مسئولیت انجمن اسلامی پایگاه هوانیروز کرمانشاه را به عهده داشتم. از سوی دیگر در همان روزها حضرت امام خمینی (ره) روز جهانی قدس را اعلام کردند، و به مسلمانان جهان دستور دادند، برای رهایی قدس در این روز راهپیمایی کنند. یکی از همکاران نظامی به نام تیمسار سید نظر محمدی که به مدت هشت سال در پایگاه مسئولیت فرماندهی داشت، با من همکاری می کرد. در آخرین روز جمعه ماه مبارک رمضان در خانه بودم و برای شرکت در راهپیمایی روز جهانی قدس که قرار بود عصر جمعه برگزار شود، آماده می شدم. آقای محمدی با خودروی شخصی اش به خانه آمد و گفت چون شما تلفن ندارید، به خانه من تشریف بیاورید تا اگر تیمسار فلاحی در قرارگاه لشکر کاری داشتند، سریع خودمان را به قرارگاه برسانیم، و دستورات ایشان را اجرا کنیم.

وقتی به منزل تیمسار محمدی رسیدم از قرارگاه تماس گرفتند و گفتند که تیمسار فلاحی با شما کار دارد و فوری خودتان را به قرارگاه برسانید. بنابر این من و تیمسار محمدی بیدرنگ خود را به قرارگاه رساندیم، و شهید فلاحی را در کنار مرحوم سرهنگ هوشنگ سهرابی فرمانده لشکر کرمانشاه یافتیم. در آن موقع من و آقای محمدی درجه سروانی داشتیم و به ایشان احترام نظامی گذاشتیم. شهید فلاحی پرسید کدام یک از شما خلبان هلی کوپتر است. عرض کردم من فنی هستم و سروان محمدی خلبان است. شهید فلاحی فرمود: به چند خلبان نیاز داریم

گفت و گوهای داغ ابوشریف فرمانده وقت عملیات سپاه پاسداران با شهید فلاحی در حضور شهید چمران در آستانه عملیات آزادسازی شهر پاوه



کرده و امروز صبح به پایگاه هوانیروز رسیده است. وقتی این خانم از درب نگهبانی زنگ زد خیلی ناراحت شدم. به سراغ ایشان رفتم و گفتم مگر جوانان کشور مرده‌اند که شما آمده‌اید با ضد انقلاب بجنگید؟ در این پایگاه دو هزار نفر آماده‌اند به پاوه بروند. مردم از سراسر ایران به حرکت درآمده‌اند. بعد از صدور این پیام همه خلبانان و پرسنل فنی هوانیروز آماده شده بودند. هلی کوپترها پشت سرهم به سمت پاوه پرواز می‌کردند. تنها از پادگان بیستون که خدمه پنج دستگاه تانک تا دیروز حاضر نبودند به کردستان بروند، بچه‌های هوانیروز بعد از صدور فرمان امام (ره) شمرند که ۹۰ دستگاه تانک از این پایگاه به سمت پاوه به حرکت درآمده بودند. می‌خواهم بگویم که محاصره شهر پاوه با معجزه ولایت فقیه شکسته شد.

آیا بعد از صدور پیام امام (ره) و شکسته شدن محاصره پاوه با شهید فلاحی هم دیدار کردید؟
وقتی محاصره پاوه شکسته شد به سروان محمدی گفتم بیاید امشب دوباره به دیدار تیمسار فلاحی برویم و شکسته شدن محاصره پاوه را به ایشان تبریک بگوییم. بینیم این بزرگوار اکنون چه روحیه‌ای دارد. به هر حال همراه سروان محمدی به پادگان بیستون رفتیم و تیمسار فلاحی را خیلی سرحال، شاد و قهراقی یافتیم. آن جا به مرحوم سرهنگ سهرابی گفتم: جناب سرهنگ تا دیروز می‌گفتید که نمی‌توانید پنج دستگاه تانک آماده کنید؟ چه طور شد که در عرض چند ساعت ۹۰ دستگاه تانک آماده کردید؟ ایشان گفت که این معجزه ولایت فقیه بود. ■

نشستیم، به بازدید بدنه هلی کوپتر رفتم و دیدم هشت گلوله تیربار به هلی کوپتر اصابت کرده که یکی از گلوله‌ها زیر صندلی من فرو رفته است.
تیمسار شهید فلاحی تا آن لحظه هنوز در کرمانشاه بود؟

آری، در کرمانشاه بود که بیدرنگ به دیدار ایشان رفتیم تا گزارش این مأموریت را به اطلاع ایشان برسانیم. وقت افطار بود و دیدم یک کاسه حلیم و چند خوشه انگور و نان در سفره دارد. پرسید: روزه هستید؟
گفتم: آری روزه هستیم.
گفت: بفرمایید افطار کنید.

آن شب در کنار شهید فلاحی افطار کردیم و گزارش مأموریت را به اطلاع ایشان رساندیم.
وقتی بدون دکتر چمران از پاوه برگشتید، شهید فلاحی چه واکنشی نشان داد؟

ایشان خیلی ناراحت بود. با نگوهرش گفت چرا دکتر چمران را همراه خود نیاوردید؟ عرض کردم ما پیام شما را به ایشان ابلاغ کردیم، و ایشان گفت که حاضر نیست مردم پاوه را تنها بگذارد.

نکته مهم در این روایت این است که حضرت امام خمینی (ره) در همان شب برای شکستن محاصره شهر پاوه پیام مهمی صادر کردند. مردم ایران که این پیام را شنیده بودند از بامداد روز بعد، گروه گروه از سراسر ایران به سمت کرمانشاه به حرکت درآمده بودند. هزاران تن به پایگاه هوانیروز آمدند تا اسلحه بگیرند و با ضد انقلاب در پناه بجنگند. صدها تن با ماشین شخصی یا اتوبوس خود را به پاوه می‌رساندند. از همه مهمتر از درب نگهبانی پایگاه به من زنگ زدند که خانمی آمده و می‌خواهد به پاوه برود. ایشان بعد از شنیدن پیام امام (ره) در همان شب از یکی از شهرهای استان کرمانشاه حرکت

گفتند که ۱۴ پاسدار انقلاب هم روی باند پرواز منتظر عزیمت به پاوه هستند، تا به دکتر چمران کمک کنند. پس آنان را همراه خودتان ببرید.
ضمن این که مسئول انجمن اسلامی پایگاه بودم، فرماندهی یک گردان ۶۰ فروندی هلی کوپتر «۲۱۴» هجومی را هم به عهده داشتم. شهید احمد کشوری خلبان گردان تک بود. در آن روز تعطیلی حتی یک خلبان هم در پایگاه وجود نداشت. در آن لحظه برای اجرای دستور شهید فلاحی من و شهید کشوری و سروان محمدی آماده بودیم و به خلبان چهارم نیاز داشتیم. چه کنیم؟ به خانه یک فرمانده گردان زنگ زدیم تا او بیاید و ما را همراهی کند. فرمانده گردان فوری خود را به پایگاه رساند و اکیپ برای عزیمت به پاوه تکمیل شد. حدود ساعت ۱۶ به پرواز در آمدیم و اعلامیه‌های روز قدس را روی سر راهپیمایان پخش کردیم، و مسیرمان را به سمت پاوه ادامه دادیم.

به پاوه که نزدیک شدیم مانند باران، گلوله به طرف ما شلیک می‌شد. پنج بار سعی کردیم به پاسگاه ژاندارمری که شهید چمران در آن محاصره بود، نزدیک شویم، اما به علت شدت گلوله باران ناگزیر دوباره از پاوه فاصله می‌گرفتیم. وقتی به آسمان پاوه نزدیک شدیم، به وسیله بیسیم به شهید چمران اطلاع دادیم که تیمسار فلاحی امر فرموده‌اند که شما را به کرمانشاه منتقل کنیم.

شهید چمران در آن لحظات سرنوشت ساز یک جمله تاریخی به من گفت که هرگز آن را فراموش نخواهم کرد. ایشان با اراده پولادین و با اعتماد به نفس گفت: «من مردم پاوه را تنها نمی‌گذارم».
شهید چمران در آن هنگام با زبان انگلیسی از شهید کشوری خواست، یک قبضه تیربار را که روی یک تپه مشخصی قرار دارد، منهدم کند. دیری نیابید که شهید کشوری با شلیک موشک، تیربار ضد انقلاب را منهدم کرد و ما به راحتی در پاسگاه ژاندارمری به زمین نشستیم، و ۱۴ پاسدار را پیاده کردیم و تعدادی مجروح به هلی کوپتر منتقل کردیم. در ملاقات با شهید چمران هرچه اصرار کردیم که ایشان را به کرمانشاه ببریم، قبول نکرد و گفت سلام مرا به تیمسار فلاحی برسانید و به ایشان بگویید که من مردم پاوه را تنها نمی‌گذارم. به ایشان بگویید فقط نیروی کمکی برای ما بفرستد.

شبانگاه که در پایگاه هوانیروز کرمانشاه به زمین

وقتی محاصره پاوه شکسته شد به سروان محمدی گفتم بیاید امشب دوباره به دیدار تیمسار فلاحی برویم و شکستن محاصره پاوه را به ایشان تبریک بگوییم. بینیم این بزرگوار اکنون چه روحیه‌ای دارد. به هر حال همراه سروان محمدی به پادگان بیستون رفتیم و تیمسار فلاحی را خیلی سرحال، شاد و قهراقی یافتیم

شهید فلاحی در همه بحران‌ها حضور فعال داشت

بازخوانی نقش شهید فلاحی در بازگرداندن آرامش به کردستان در گفت و گو با جانباز آزاده سردار سر تیپ دوم سید علی اکبر مصطفوی

درآمد

بازماندگان نسل اول سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، سردار مصطفوی را خوب می‌شناسند. ایشان یکی از تکاوران گارد جاویدان بود که در کاخ نیاوران خدمت می‌کرد و در آستانه پیروزی انقلاب و پس از صدور فرمان حضرت امام (ره) به نیروهای ارتش برای ترک پادگان‌ها و پیوستن به ملت، در درون کاخ ستمشاهی سرود «خمینی ای امام» را سر داد و به سبیل خروشان ملت پیوست. بعد از پیروزی انقلاب به دلیل آشنایی قبلی با شهید محمد منتظری به عضویت سپاه در می‌آید، و مسئولیت آموزش و سازماندهی نیروهای اولیه سپاه را در پادگان ولی عصر (عج) به عهده می‌گیرد. با شروع آشوب و اغتشاش در کردستان، به دلیل مهارتی که در جنگ پارتیزانی داشت، در تیرماه سال ۱۳۵۸ با حکم شهید منتظری به کردستان اعزام شد و مردانه با دشمنان تجزیه طلب در آن منطقه بحران زده جنگید. سرانجام در نخستین روزهای آغاز جنگ تحمیلی در منطقه قصر شیرین به اسارت دشمن یعنی گرفتار شد و مدت ده سال از عمر خود را در اردوگاه‌های عراق سپری کرد. شاهد باران نظر به همکاری که آقای مصطفوی با شهید فلاحی در کردستان داشته به پای گفت و شنود با ایشان نشست که با هم می‌خوانیم.



من داد، و من پشت یک قبضه خمپاره انداز ۱۲۰ میلیمتری قرار گرفتم و با همکاری همه برادران توانستیم ارتفاعات مشرف بر پادگان را آزاد کنیم. بعد از چند روزی به دلیل این که یک عده می‌گفتند که مصطفوی خودسرانه وارد عمل شده، یک نوع سوء تفاهم و مشکلاتی به وجود آمد. در نتیجه این سوء تفاهم شهید فلاحی فرمانده وقت نیروی زمینی و شهید چمران به همراه آقای ابو شریف فرمانده عملیات سپاه پاسداران و تعدادی افسر با هلی کوپتر وارد می‌شوند و مرا خواستند و پرسیدند که داستان چیست؟ به آن‌ها گفتم که قضیه از این قرار است. من با تعدادی از افسران مستقر در پادگان می‌روان تشخیص دادیم که عملیات بر ضد آشوبگران و شورشیان را ادامه دهیم.

وقتی شهید فلاحی به منطقه آمد، احساس کردم ایشان از عملکرد من ناراحت است. به ایشان گفتم: تیمسار ناراحت نباشید. ما به این دلیل چنین عملیاتی را در این منطقه انجام داده‌ایم. وقتی اوضاع کلی منطقه را برای ایشان شرح دادم و گفتم که ما این کارها را انجام داده‌ایم، ایشان پذیرفت. این اولین دیدار من با شهید فلاحی در پادگان می‌روان بود.

دیدار با شهید فلاحی در پادگان می‌روان در چه تاریخی صورت گرفت؟

حدود اواخر تیرماه سال ۱۳۵۸ بود. در این دیدار تعدادی از افسران ستاد نیروی زمینی حضور داشتند، منتها شهید چمران هم که با شهید فلاحی به منطقه آمده بود، در این جلسه حضور نداشت و در بیرون ساختمان قدم می‌زد. به شهید فلاحی گزارش داده بودند که مصطفوی خودسرانه و بدون هماهنگی با ارتش به چنین عملیاتی دست زده است. وقتی شهید فلاحی به می‌روان آمد و با پرخاش با من برخورد کرد، به ایشان گفتم: برخی از مسئولین که در تهران نشسته‌اند از اوضاع این منطقه چه خبر دارند که این جا چه می‌گذرد؟ آیا شما می‌دانستید که این جا چه می‌گذرد؟ حال که ارتفاعات اطراف می‌روان را آزاد کردیم کار بدی کرده‌ایم؟

نظر شهید فلاحی بعد از توضیحات شما چه بود؟

وقتی دلایلی عملیات و اقدامات خویش را در مبارزه با ضد

هیچ کسی هم هماهنگی نمی‌کردم. حتی از نخست‌وزیری هم زنگ زدند تا مرا برگردانند و من نپذیرفتم. از سپاه پاسداران هم زنگ زدند و اوضاع را جویا شدند. و اوضاع عمومی کردستان را برای آن‌ها شرح دادم و گفتند که تشخیص ماندن یا برگشتن با شماست. به آن‌ها گفتم که کنترل اوضاع در کردستان از دست نیروهای انقلابی خارج شده و گروهک‌های ضد انقلاب به همه جا مسلط هستند و به هر جنابیتی دست می‌زنند، و من صلاح نمی‌دانم که به تهران برگردم. فرماندهی سپاه متقاعد شد که به‌مانم و عملیات را ادامه دهم. نیروهای ضد انقلاب در آن روزها در ارتفاعات مشرف به می‌روان مستقر بودند و پادگان این شهر را تهدید می‌کردند. به هم‌زمان همراه خود گفتم دلیلی ندارد که ارتفاعات در اختیار دشمن قرار داشته باشد. لذا با همکاری برادران ارتشی لشکر ۲۸ سنندج، با توپ ۱۰۵ میلیمتری و تیربار ارتفاعات را زیر آتش قرار دادیم.

ارتش در آن شرایط با شما خوب همکاری می‌کرد؟

اگر ارتش همکاری نمی‌کرد هرگز نمی‌توانستیم ارتفاعات مشرف به می‌روان را آزاد کنیم. در اوایل انقلاب افرادی در ارتش بودند که همکاری نمی‌کردند. ولی تعداد زیادی از افسران همکاری کردند، و خمپاره انداز و مهمات در اختیارمان گذاشتند. مرحوم ولی الله مداحی افسر یگان توپخانه پادگان می‌روان اولین کسی بود که دست پیمان به

در آن شرایط شهید فلاحی و شهید چمران و آقای ابو شریف فرمانده عملیات سپاه پاسداران وارد کردستان شدند، و دوستی و همکاری بنده با آن دو بزرگوار از آن جا شروع شد. آنان آمدند با بنده دیدار کردند و پرسیدند که چه گونه و به چه شکلی در کردستان وارد عمل شده‌اید

در آغاز بحث بفرمایید در چه تاریخی به کردستان اعزام شدید و چه گونه با شهید فلاحی آشنا شدید؟

اولین مأموریت من در کردستان از سوی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مستقر در پادگان ولی عصر (عج) آغاز شد، و روز ۲۳ تیر ماه سال ۱۳۵۸ همراه یک گردان از نیروهای داوطلب سپاه وارد می‌روان شدم. حکم این مأموریت را شهید کلاهدوز از طرف شهید محمد منتظری به عنوان اولین فرمانده سپاه پاسداران امضاء کرد. وقتی وارد می‌روان شدم شهر سقوط کرده بود و پادگان در آستانه سقوط قرار داشت. شرایط کردستان در آن برهه مانند آتش زیر خاکستر بود. در مرداد ماه همان سال هم بحران پاوه به وجود آمد. در آن برهه تعدادی از مقام‌های سیاسی سعی می‌کردند این گردان را از سنندج به تهران بازگردانند. چون آن‌ها با بازگشت ما به هدفشان می‌رسیدند. من هدف آن‌ها را تشخیص دادم، و مقصودشان را شناختم و در کردستان ماندم.

منظورتان هیئت حسن نیت است؟

خیر. هیئت حسن نیت بعد از این قضایا به کردستان آمد. بعد از پیروزی انقلاب یک شوروی ۱۱ نفره تشکیل شد که مرحوم آیت الله طالقانی یکی از اعضای آن بود. اوضاع سنندج در آن شرایط خیلی پیچیده شده بود. آزادانه اسلحه و مشروبات الکلی خرید و فروش می‌شد. هرکسی که می‌خواست درباره اسلام و انقلاب سخن بگوید، صدای او را خفه می‌کردند. در چنین شرایطی شهر می‌روان سقوط کرده بود، و بچه‌های پاسدار بومی را به خاک و خون کشیده بودند. در آن شرایط شهید فلاحی و شهید چمران و آقای ابوشریف فرمانده عملیات سپاه پاسداران وارد کردستان شدند، و دوستی و همکاری بنده با آن دو بزرگوار از آن جا شروع شد. آنان آمدند با بنده دیدار کردند و پرسیدند که چه گونه و به چه شکلی در کردستان وارد عمل شده‌اید.

با این وصف درباره اجرای عملیات با هیچ مقامی در تهران هماهنگی نمی‌کردید و تصمیم عملیات را خودتان می‌گرفتید و اجرامی کردید؟

دقیقا همین طور است. از هیچ کسی دستور نمی‌گرفتم. با

حضور آیت الله خلخالی همراه هیئت دولت در سفر به سنندج برای مجازات عوامل آشوبگر.



همه آن کمبودها و مشکلات دوران بعد از انقلاب باید برای ما عبرت آموز باشد، تا خدای ناکرده در آینده تکرار نشود. اساس سخن من این است که به رغم همه آن مشکلات و نارسایی‌ها باید همه آن فداکاری‌ها و سلحشوری‌ها و حماسه‌های کم نظیر دوران دفاع مقدس، و نیز یاد شهدای عزیزمان همیشه زنده بماند، و به فراموشی سپرده نشود. همه آن فداکاری‌ها و جانفشانی‌ها در پرتو وحدت و همدلی بین همه اقشار جامعه به ویژه میان سپاه و ارتش و بسیج وجود آمده بود. این وحدت و همدلی بود که دشمن را به ذلت نشاناند. در نتیجه اتحاد و یکپارچگی بین ارتش و سپاه و بسیج و تبعیت از ولایت فقیه بود که عملیات‌های بزرگ ثامن‌الائمه (ع)، فتح‌المبین، بیت‌المقدس و طریق‌القدس به ثمر نشست. نباید به نقاط ضعفی که بعد از انقلاب وجود داشت توجه کرد.

سردار، در کدام عملیات به اسارت دشمن یعنی در آمدید؟
در نخستین روزهای آغاز جنگ اسیر شدم. هیچ وقت نمی‌گویم که اسیر دشمن یعنی بوده‌ام. من اسیر توطئه‌های دشمنان داخلی شدم. چون نیروهای مادر جبهه قصر شیرین در حال نبرد با عراقی‌ها بودند، ناگهان تانک‌های عراقی که از جاسوسان وطن فروش اطلاعات گرفته بودند، ما را دور زدند و به محاصره در آوردند. ملت هم غافلگیر توطئه‌های داخلی شده بود. شما که فرهنگ جهاد و شهادت را ترویج می‌کنید، دو عامل مهم را پیگیری کنید. عامل اول: عبرت‌های جنگ است. چون این جنگ هم برای ما و هم برای دشمن عبرت آموز است. مردم سلحشور ایران تحت امر ولایت فقیه در این جنگ با نثار خون‌شان به دشمنان درس فراموش ناشدنی دادند که به این راحتی نمی‌تواند هوس حمله مجدد به کشورمان را داشته باشند. اگر ملاحظه می‌کنید که داعش و القاعده و هر ابرقدرتی امروزه نمی‌تواند در کشورمان خرابکاری کند، این نتیجه درسی است که از مقاومت ملت ما در جنگ تحمیلی گرفته‌اند. اکنون هم داعش در نتیجه خیانت بعضی از عراقی‌ها در عراق قدرت گرفته است. در سوریه هم همین طور است. اگر مردم عراق یا مردم سوریه متحد و یکپارچه باشند چه کسی جرأت می‌کند وارد کشورشان شود؟ خیانتکاران وطن فروش زمینه را از قبل برای داعش فراهم کردند.

با این وصف وظیفه داریم همیشه به این نکته توجه داشته باشیم که چه شرایطی فراهم شد که یکبارہ ارتش عراق هوس کرد و وارد کشورمان شد؟ همان طور که امروزه برخی از مردم عراق زمینه را برای داعش فراهم کردند، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم تعدادی از خائنین به میهن و بیه ملت در زمان حکومت بنی صدر با عراق همکاری کردند و زمینه یورش ارتش آن کشور به میهن‌مان را فراهم کردند. اگر همکاری با دشمن در کار نبود، اگر خیانت در کار نبود، مگر ارتش بعث عراق می‌توانست به کشورمان حمله کند؟ اگر این همکاری در کار نبود، ارتش عراق با آن همه تجهیزات پیشرفته هرگز عرضه و لیاقت حمله به کشورمان را نداشت. چون وقتی اسیر دشمن شدیم فهمیدیم که ارتش عراق هرگز روحیه جنگندگی با سلحشوران ایران را نداشت. بنابر این به قدری باید درباره عبرت‌های جنگ تحمیلی صحبت شود و روایت شود تا نسل‌های آینده غافلگیر نشوند. اگر خیانت سلطنت طلب‌ها و منافقین و کومله و حزب دمکرات در کار نبود ما این همه شهید نمی‌دادیم. البته اکنون خوشبختانه در سایه ولایت فقیه وضعیت طوری نیست که غافلگیر شویم. ■

که ما را به حضور نیروهای داوطلب مردمی بی‌نیاز کرد. دروغا که از حماسه پناه صحبت می‌شود و فیلم ساخته می‌شود، اما از شهیدان بزرگواری همچون شهید فلاحی و شهید چمران و شهید وصالی و سایر رزمندگان ارتش و سپاه به ویژه خلبانان غیور هوانیروز که در صحنه نبرد حضور داشتند، به نیکی یاد نمی‌شود. خلبانان حماسه سازی مانند شهید کشوری و شهید شیرودی نقش بسزایی در آزادسازی کردستان داشتند. این دو خلبان شهید و بزرگوار همیشه برای شرکت در عملیات در پایگاه‌شان در حال آماده باش بودند. سایر خلبانان هوانیروز حماسه آفریدند، ولی شهیدان شیرودی و کشوری در رأس آنان قرار داشتند. در یکی از عملیات‌ها از شهید چمران پرسیدم حال که با هلی کوپتر جت رنجر با خلبانی امیر محمد کریم عابدی، عازم عملیات هستیم چه خلبانی با هلی کوپترهای کوبرا از ما پشتیبانی خواهند کرد؟ ایشان گفت: «شیرودی و کشوری همراه ما هستند». این دو خلبان فداکار با شهید چمران از تباط مستقیم داشتند. در یکی از آن پروازها شخصی به نام کاکا عمر که از پیشمرگان مسلمان کردبود برای شناسایی پایگاه‌های دشمن با ما همکاری می‌کرد، که ضد انقلاب او را به طرز فجیعی به شهادت رساند.

در عملیات آزاد سازی نوسود با شهید فلاحی هم همکاری داشتید؟

بعد از آزاد سازی پناه لازم بود شهرهای کردستان را یکی پس از دیگری آزاد می‌کردیم. لذا بعد از پناه به سنندج رفتیم و از آن جا به سمت سقر و بوکان حرکت کردیم و این شهرها را با همکاری سردار محسن رضایی و شهید بروجردی و سرگرد تاج‌الدینی از تیپ هوای شیراز آزاد کردیم، و سپس به سمت مهاباد حرکت کردیم و این شهر را با لطف و عنایت الهی آزاد کردیم. چون شهر نوسود در نوار مرزی با عراق قرار دارد و از حساسیت راهبردی برخوردار است، شهید فلاحی در عملیات آزاد سازی آن شهر حضور یافت و نقش بسزایی در راهنمایی فرماندهان ارتش داشت.

اشاره کردید که برخی از مسئولان کشوری در تهران با عملکرد شما در میوان راضی نبودند. علت ناراضی‌شان چه بود؟

ببینید در یک مقطع زمانی در کشورمان انقلاب شده بود، و مشکلات زیادی وجود داشت. از طرف دیگر آمریکا قبل از انقلاب در ارتش دخالت داشت، و یک عده بعد از انقلاب نه فقط همکاری نمی‌کردند، بلکه می‌کوشیدند سازمان ارتش را به هم بزنند. کمبودها و نارسایی‌ها فراوانی وجود داشت، و نباید انتظار می‌داشتیم همه چیز در جای خود باشد. سپاه پاسداران هم نوپا بود. در زمان حکومت بنی صدر هم یک عده خیانتکارانی بودند که بر خلاف روند انقلاب حرکت می‌کردند. بنی صدر به تنهایی نمی‌توانست این همه به ملت خیانت کند. تعداد زیادی دور او را گرفته بودند. بنابر این در همه جنگ‌ها نارسایی وجود دارد. هر ارتشی که از هر نظر یکپارچه بوده باشد، باز هم نقاط ضعفی در آن وجود دارد.

انقلاب به سمع شهید فلاحی رساندم، ایشان با جان و دل قبول کرد، و از آن پس میان ما دوستی صمیمانه برقرار شد و همکاری‌مان در کردستان به ویژه در عملیات آزاد سازی پناه ادامه پیدا کرد. به طور مثال در جریان عملیات آزاد سازی پناه که بنده و همزمان تحت امر خود در منطقه قوری قلعه میان پناه و روانسر حدود ۲۰۰ قبضه کلاشینکف به غنیمت گرفته بودیم، ناگهان شهید فلاحی و ابو شریف با هلی کوپتر وارد منطقه شدند و به زمین نشستند. شهید فلاحی بیدرنگ مرا در آغوش گرفت و پرسید: این اسلحه‌ها چیست؟ به ایشان گفتم اینها سلاح‌های انفرادی است که از ضد انقلاب به غنیمت گرفته‌ایم. ایشان به این اقدام ارج نهاد و خسته نباشید گفت.

در آن مدت کوتاهی که با شهید فلاحی آشنا شدید، شخصیت ایشان را چه گونه یافتید؟

شهید فلاحی از آن دسته فرماندهانی نبود که در ستاد نیروی زمینی و ستاد مشترک ارتش بنشیند و دستور صادر کند. بعد از عملیات پناه و در همه بحران‌هایی که در سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ در مناطق مختلف کشور بروز می‌کرد، در آن حضور فعال و مستقیم داشت. شهید فلاحی به عنوان یک فرمانده ارشد ارتش می‌توانست حضور نداشته باشد. ایشان هم مانند شهید چمران، دفتر و میز و قلم را کنار گذاشت و اسلحه به دست گرفت. شهید فلاحی و شهید چمران دوش به دوش همدیگر در اکثر مناطق بحران زده کردستان و در عملیات آزاد سازی سردشت و بانه و نوسود حضور داشتند. با وجودی که دشمن در اغلب مناطق کردستان مسلط بود و به راحتی می‌توانست هلی کوپتر حامل شهید فلاحی را هدف قرار دهد، ایشان کسی بود که در همه عملیات‌ها شرکت می‌کرد.

طرح‌های عملیاتی شهید فلاحی برای آزاد سازی شهرهای کردستان چه قدر مؤثر بود؟

اصولاً حضور در صحنه خیلی مهم و تأثیر گذار است. گاهی امکان دارد مؤثر واقع بشود یا نشود. ولی شهید فلاحی در همه صحنه‌های نبرد در کردستان حضور داشت.

گویا شهید فلاحی و دیگر شهدای گرانقدر با مدیریت‌شان و حضورشان توانستند کردستان را آرام کنند....

لازم می‌دانم به این نکته اشاره کنم که اگر در قضیه آزاد سازی پناه یادی از فرمان تاریخی امام (ره) نکنیم، بی‌انصافی کرده‌ایم. ما برای سرکوب دشمن و آزاد سازی پناه در حال برنامه ریزی بودیم که در آن شرایط فرمان امام (ره) صادر شد، و در پی آن، نیروهای داوطلب مردمی و ارتشی و سپاهی بسیج شدند، و از روانسر با انواع اسلحه به سوی پناه حرکت کردند، و فرمان امام را به مورد اجرا گذاشتند. نیروهای داوطلب ارتشی و سپاهی ارتفاعات پناه را کوبیدند و قدم به قدم منطقه را پاکسازی کردند. اگر ستون‌های نیروهای داوطلب سپاهی و ارتشی در کار نبود، محاصره پناه شکسته نمی‌شد. به قدری نیروی نظامی بسیج شده بود

به شما بگویم که شهید فلاحی از آن دسته فرماندهانی نبود که در ستاد نیروی زمینی و ستاد مشترک ارتش بنشیند و دستور صادر کند. ایشان در همه بحران‌هایی که در سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ در مناطق مختلف کشور بروز کرد، حضور فعال و مستقیم داشت



علل تحمیل جنگ بر کشورمان و نقش شهید فلاحی در دفع تجاوز

مقاله‌ای از حسن خامه یار

تعدی به ایران بکنند، ایران خردشان می‌کند»^(۲).
شهید فلاحی که همچون سایر مسئولان سیاسی و فرماندهان بلند پایه نظامی ارتش جمهوری اسلامی ایران، تجاوز عراق را از ماه‌های قبل از وقوع آن پیش‌بینی می‌کرده است، با اشاره به اهدافی که آمریکا برای ضربه زدن به انقلاب اسلامی از طریق جنگ تحمیلی دنبال می‌کرده است، در آخرین گفت و گو با روزنامه اطلاعات، چنین ابراز عقیده کرده است: «ارتش اسلام

در حرکت ساخته می‌شود. اگر طولانی شدن جنگ آثار سوء اقتصادی و سیاسی به دنبال نداشته باشد، مسلماً باعث متحول شدن ارتش خواهد شد. توجه توده‌ها باید معطوف به دشمن اصلی و جنگ باشد. نجات ما و انقلاب ما و مستضعفان جهان در پیروزی‌های سیاسی اجتماعی و نظامی ماست. ما باید وحدت، اتفاق، انسجام و انضباط خود در همه زمینه‌ها را حفظ کنیم. در همه زمینه‌ها لازم است آگاهی و شناخت داشته باشیم. همچنین شایسته است نمایندگان خبرگزاری‌های شناخته شده و رسمی جهان در ایران حضور کنترل شده داشته باشند»^(۳).
با توصیفی که شهید فلاحی به عنوان یکی از کارشناسان امور نظامی راهبردی کشور از ساخته شدن و متحول شدن ارتش و سایر یگان‌های نظامی جمهوری اسلامی در خلال جنگ ارائه کرده است، بدیهی بود که ستادهای مدیریت جنگ در قرارگاه‌های مرکزی مستقر در همه محورهای جنوب و غرب کشور به کلاس‌های راهبردی و فوق تخصصی برای برنامه‌ریزی و تبادل افکار و تدارک طرح‌های راهبردی و تاکتیکی به منظور رویارویی با دشمن متجاوز تبدیل شدند. اسناد و تصاویر باقی مانده از دوران دفاع مقدس نشان می‌دهد که افسران ارشد ارتش و

خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: «جنگ بر شما واجب شده است، در حالی که برای شما ناگوار است، و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید که خیر فراوان برای شما در آن نهفته باشد. و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است. و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید»^(۱).
جنگی که روز ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ با تهاجم گسترده ارتش رژیم حزب منقور بعث عراق بر کشورمان تحمیل شد، یکی از مهمترین رویدادهای تاریخ معاصر منطقه و جهان است. فرماندهان ارتش همگی اتفاق نظر داشتند که صدام معدوم از بدو امضای قرار داد مرزی سال ۱۹۷۵ با ایران در پایتخت کشور الجزایر احساس سرفرازی کرد، و قرار داد مزبور را از روی ناچاری پذیرفت و تصمیم گرفت هر طور که شده، با افزایش توان نظامی کشورش اعتبار از دست رفته خود را در آینده بازیابد. بدین ترتیب پیروزی انقلاب اسلامی و تحولاتی که در داخل کشور به وجود آمد و نیز چالش‌های خارجی که با آن مواجه گشت به صدام عقلی بهانه داد تا با تشویق دولت‌های غربی و مرتجع منطقه به جمهوری اسلامی ایران حمله کند، و امکانات بالقوه مردم مسلمان دو کشور ایران و عراق را نابود کند، و از سرایت ایده‌های انقلاب به سایر مناطق جهان جلوگیری به عمل آورد.

با آغاز سال ۱۳۵۹، تحركات عوامل ضد انقلاب و تجزیه طلب در استان‌های کردستان و خوزستان، تشدید یافت و عملیات ایذایی و جنگ و گریز ارتش عراق در مرزهای غربی کشور ابعاد گسترده به خود گرفت، و از سوی دیگر آمریکا روابط سیاسی خود را با نظام نوپای جمهوری اسلامی قطع کرد. امام خمینی (ره) بینانگذار جمهوری اسلامی با تیزهوشی و آینده نگری معهود خود، تحولات یاد شده را نشانگر قریب الوقوع بودن تجاوز صدام معدوم به کشورمان دانستند. ایشان در روز ۲۸ فروردین سال ۱۳۵۹ طی سخنانی احتمال حمله عراق به ایران را قابل پیش‌بینی دانستند و فرمودند: «این لشکری که الان سر نیزه را کشیده‌اند، و توپ و تانک‌ها را کشیده‌اند، با مردم مخالفت می‌کنند، یا آمده‌اند با ایران که یک مملکت اسلامی است می‌خواهند جنگ کنند، یا هجوم می‌خواهند بکنند! این جنگ با اسلام است! جنگ با قرآن است! جنگ با رسول الله است! ارتش عراق حاضر است که با رسول الله جنگ کند؟ با قرآن جنگ بکند؟ ایران الان مملکت رسول الله است. ایران الان نهضت اسلامی است. مملکت چرا عشایر عرب نشست‌اند، و نگاه می‌کنند و اینها به بردارشان تعدی می‌کنند، و فوج فوج جوان‌های اینها را می‌کشند در سپاه چال‌ها؟ نمی‌دانند که اگر اینها بخواهند

فرماندهان جوان یگان‌های سپاه پاسداران شب و روز کنار هم می‌نشستند، و برای دفع تجاوز و کسب پیروزی در جنگ طرح‌ها و تدابیر هوشمندانه می‌گرفتند، و راهبردهای مناسب و تاکتیک‌های مؤثر می‌آفریدند که عملیات موفقیت آمیز و متعدد آنان در زمینه آزادسازی سرزمین‌های اشغالی و نیز عملیات تصرف شبه جزیره فاو و جزایر نفتی مجنون، بسیاری از کارشناسان امور نظامی و مراکز پژوهشی جهان را به شگفتی واداشت.

سرلشکر شهید ولی الله فلاحی جانشین ریاست ستاد مشترک ارتش یکی از مدافعان سرسخت لزوم همکاری ارتش و سپاه پاسداران و نیروهای مردمی برای بیرون راندن قوای متجاوز از خاک کشورمان بود. پس از عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا، بزرگترین مانع در راه تحقق همکاری و هماهنگی هر چه بیشتر میان ارتش و سپاه برداشته شد. ایشان با برداشته شدن این مانع، فرماندهان جدیدی را برای یگان‌های نیروی زمینی ارتش تعیین کرد، و در نتیجه قبل از انجام عملیات طریق القدس، قرارگاه مشترک ارتش و سپاه پاسداران به نام «قرارگاه کربلا» در اهواز تشکیل شد، که در پی آن عملیات اصلی قوای اسلام برای بیرون راندن متجاوزین آغاز گردید. البته این قرارگاه بعد از شهادت سرلشکر فلاحی تشکیل شد، ولی شکی نیست که فضای این همکاری را ایشان از قبل فراهم کرده بود. با به وجود آمدن قرارگاه مرکزی کربلا، طرح‌های عملیاتی پی در پی تدارک دیده شد که نخستین آن‌ها در اجرای عملیات طریق القدس تجلی یافت.

سرلشکر حسین حسینی سعدی معاون هماهنگ کننده ستاد کل نیروهای مسلح در خصوص اختلاف نظرهایی که بین شهید فلاحی و طیف بنی صدر در ارتش وجود داشت اظهار داشته است: «در آن زمان شهید ولی الله فلاحی جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش با فرمانده نیروی زمینی اختلاف نظر داشت و به حفظ اهواز اهمیت بیشتری می‌داد. فرمانده نیروی زمینی معتقد بود، حفظ

شهید فلاحی: ارتش اسلام در حرکت ساخته می‌شود. اگر طولانی شدن جنگ آثار سوء اقتصادی و سیاسی به دنبال نداشته باشد، مسلماً باعث متحول شدن ارتش خواهد شد. توجه توده‌ها باید معطوف به دشمن اصلی و جنگ باشد. نجات ما و انقلاب ما و مستضعفان جهان در پیروزی‌های سیاسی اجتماعی و نظامی ماست

شهید فلاحی به محض آغاز جنگ و به رغم همه مشکلات موجود، و با توکل بر قدرت لایزال خداوند متعال و با برخورداری از پشتیبانی همه جانبه امام خمینی (ره) محل کار خود را به جبهه‌های جنگ انتقال داد، و همه ظرفیت‌های ارتش را به سوی هدف مقدس دفاع از تمامیت ارضی و حفظ استقلال کشور بسیج کرد

سال ۱۹۷۵ با اتحاد جماهیر شوروی منعقد کرده بود، با پیروزی انقلاب اسلامی به بهبود روابط و مناسبات سیاسی با دولت‌های غربی به ویژه آمریکا و شیوخ مرتجع منطقه خلیج فارس گرایش پیدا کرد. صدام در پرتو این گرایش در سال ۱۹۸۰ با ژاک شیراک رئیس جمهوری وقت فرانسه در پاریس دیدار کرد، و در این سفر قراردادهای کلان نظامی میان طرفین به امضا رسید. لذا رژیم حزب بعث عراق بدون آگاهی و شناخت از ماهیت سلحشوری و روحیه فداکاری مردم ایران، اوضاع سیاسی حاکم بر کشورمان را فرصت مناسبی برای حمله نظامی و تجزیه خوزستان تلقی می‌کرد.

بدین سان رژیم حزب بعث عراق با پشتیبانی ابرقدرت‌های شرق و غرب، جنگ نابرابری را بر ملت ما که به تازگی از یوغ استبداد ستمشاهی رها شده بود تحمیل کرد، ارتش عراق که برآورد درستی از روحیات و توان ملت مسلمان و نیروهای مسلح ایران در زمینه مقاومت در برابر هرگونه تجاوز خارجی نداشت، در اولین هفته آغاز تهاجم ناجوانمردانه‌اش زمینگیر شد، و نتوانست به اهداف از پیش تعیین شده دسترسی پیدا کند. رژیم عراق در پی ناکامی در اشغال نقاط حساس خوزستان، تقاضای آتش بس کرد، و از آن پس هیئت‌های سیاسی بین‌المللی برای رهایی صدام از بن بست که گریبانگیر او شده پی در پی وارد تهران شدند، تا مقام‌های کشورمان را به پذیرش آتش بس متقاعد نمایند. به هر حال جنگی که به مدت هشت سال طول کشید علاوه بر تلفات زیاد نیروی انسانی، حدود ۲۰۰ میلیارد دلار هزینه و ۱۵۰۰ میلیارد دلار خسارت برای مردم مسلمان دو کشور در پی داشت. جنگ سرانجام در روز ۲۹ مرداد ۱۳۶۷ با به اجرا در آمدن قطعه‌نامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد به پایان رسید، و صدام عطفلی به خاطر جنایات فراوانی که در حق دو ملت مسلمان ایران و عراق مرتکب شده بود به دار مجازات آویخته شد و به زباله دانی تاریخ پیوست. ■

منابع:

- ۱- قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۱۶.
- ۲- صحیفه امام، جلد ۱۲، نشر عروج، ص ۲۴۶.
- ۳- ویژه نامه روزنامه اطلاعات، یکشنبه ۱۷ آبان ۱۳۶۰.
- ۴- سخنرانی سرلشکر حسین حسینی سعیدی در همایش بررسی نقش ارتش در روزهای اول جنگ، مرکز اسناد دفاع مقدس، هفتم مهر ماه ۱۳۸۸.
- ۵- با استناد به اظهارات دو تن از پیشکسوتان دوران دفاع مقدس در گفت و گو با شاهد باران.

در پی تحولات داخلی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و کاهش مدت خدمت سربازی به یک سال و نیز بروز دگرگونی در ساختار نیروی زمینی و انحلال برخی از واحدهای منظور شده در طرح ابو مسلم این طرح قابل اجرا نبوده است (۵). ولی به هر حال طرح کم نظیر نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، دو ساعت پس از آغاز تهاجم گسترده دشمن به خاک کشورمان به مورد اجرا گذاشته شد، و به موجب آن اغلب تأسیسات نظامی، پالایشگاه‌های نفت و پایگاه‌های نیروی هوایی عراق توسط عقابان تیز پرواز و فداکار کشورمان بمباران شد، و اجرای این طرح، رژیم جنایتکار بعثی و همه حامیان او را غافلگیر کرد.

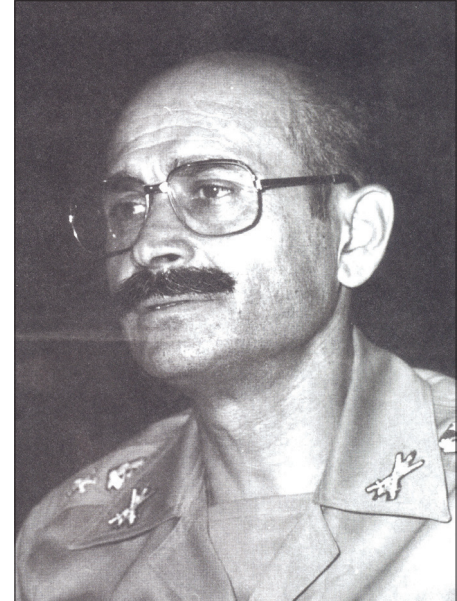
با این وصف با وجودی که ایران در شرایط بعد از پیروزی انقلاب، از نظر سیاسی دچار آشفتگی و از نظر نظامی در وضعیت نابسامان قرار داشت، و دامنه تبلیغات برای انحلال ارتش گسترده بود، ولی شهید فلاحی به محض آغاز جنگ و به رغم همه مشکلات موجود، و با توکل بر قدرت لایزال خداوند متعال و با برخورداری از پشتیبانی همه جانبه امام خمینی (ره) محل کار خود را به جبهه‌های جنگ انتقال داد، و همه ظرفیت‌های ارتش را به سوی هدف مقدس دفاع از تمامیت ارضی و حفظ استقلال کشور بسیج کرد، و لشکرهای زرهی و رزمی را همچون لشکر ۱۶ قزوین، لشکر ۲۱ حمزه و لشکر ۷۷ خراسان را یکی پس از دیگری به جبهه‌های رزم فراخواند، و با کمک نیروهای مردمی، بازدارندگی در مقابل پیشروی نیروهای متجاوز به وجود آورد، و شخصا اولین عملیات آفندی شکستن حصر آبادان را که عملیات ثامن الائمه (ع) نام دارد، طراحی و بر اجرای آن نظارت کرد.

همان گونه که پیشتر به این نکته اشاره شد، ایران آمادگی کامل برای ورود به جنگ تمام عیار با یک دشمن تاندان مسلح را نداشت. ارتش در بحران مدیریت و فرماندهی به سر می‌برد. آمریکا که مهترین کشور تأمین کننده تجهیزات و جنگ افزارهای نظامی بود، روابط خود را با نظام جمهوری اسلامی قطع کرده بود، و صدام را برای حمله به ایران تشویق می‌کرد. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و سازمان بسیج مستضعفین تازه شکل گرفته بودند، و نیروی نظامی ورزیده و با تجربه و تجهیزات جنگی به اندازه کافی نداشتند. اختلافات میان مسئولان تصمیم گیرنده، مدیریت و سازمان کشور را در سطوح مختلف با مشکل مواجه کرده بود. میان بنی صدر رئیس جمهوری و شهید محمد علی رجایی نخست وزیر اختلافات بنیادی وجود داشت. بحران و آشوب در کردستان و خوزستان همچنان ادامه داشت، و نیروهای نظامی، انتظامی، ژاندارمری و سپاه همه تلاش شان را روی پایان دادن به غائله در کردستان متمرکز بودند. در مقابل کشور عراق در آستانه جنگ از ثبات سیاسی و تمرکز قدرت استبدادی برخوردار بود. عراق در حالی که پیمان دوستی و همکاری نظامی در

دو کوهه بعنوان گلوگاه استراتژیک خوزستان در تقدم یکم دفاعی است. اگر دو کوهه یا تنگه فنی از دست می‌رفت، یگان‌های کمکی و تجهیزات مورد نیاز جنگ، معلوم نبود که از کجا باید وارد خوزستان شود. بر همین اساس، بنی صدر می‌گفت اگر آبادان و خرمشهر به دست دشمن بیفتند، آن‌ها را دوباره پس می‌گیریم. ولی تصور شهید فلاحی این بود که تلاش اصلی ارتش عراق، تصرف جاده اهواز - اندیمشک از طریق پل نادری است تا بتواند خوزستان را به تصرف خود در آورد. بنابراین تلاش اصلی دفاعی نیروی زمینی ارتش را در منطقه دزفول قرار داده بود (۴). زمانی که زمزمه احتمال بروز جنگ و تجاوز عراق به میهن اسلامی به گوش رسید، نظام نوپای جمهوری اسلامی فاقد نهادهای اطلاعاتی و امنیتی مانند وزارت اطلاعات یا شورای امنیت ملی بود، تا بتواند مسائل مربوط به تهدیدات نظامی خارجی را به شکل منظم ارزیابی و مدیریت کند، و برای مسئولان سیاسی کشور دستور العمل و پیشنهاد ارائه دهد، برخی از مسئولان کشوری ضمن این که درگیر مشکلات داخلی و تحولات بعد از انقلاب بودند، یا به هشدارهای نهادهای اطلاعاتی ارتش توجه نمی‌کردند، یا خطر حمله آینده عراق را سبک می‌پنداشتند. برخی از این مسئولان درگیری‌های مرزی ایران و عراق را مشابه درگیری‌های مرزی سال‌های ۱۳۴۸ و ۱۳۵۳ می‌پنداشتند که هرگز به جنگ فراگیر و تمام عیار منجر نخواهد شد. ولی شهید ولی الله فلاحی زمانی که جانشینی ریاست ستاد مشترک ارتش را به عهده داشت و نیز ستاد نیروی هوایی چند طرح ضربتی برای رویارویی با تهدیدهای احتمالی عراق تدارک دیدند، که طرح نیروی هوایی در اولین ساعات آغاز جنگ در ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ به مورد اجرا گذاشته شد.

در این خصوص گفته شده که ستاد مشترک ارتش در سال ۱۳۵۹، برای مقابله با تهاجم احتمالی عراق «طرح آفندی ابو مسلم» را تعدیل و آن را به نام «طرح پدافندی ابوذر» به سایر لشکرهای نیروی زمینی ابلاغ نموده است. زیرا





درآمد



هفتم مهر ماه مصادف است با سالروز شهادت دلیر مردان ارتش اسلام، شهید ولی الله فلاحی، شهید سید موسی نامجوی، شهید یوسف کلاهدوز، شهید جواد فکوری، شهید محمد جهان آرا و شهید شاهچراغی که در سال ۱۳۶۰ به همراه تعدادی از جانبازان عملیات ظفرمند ثامن الائمه (ع) در سانحه سقوط هواپیمای حمل و نقل هرکولوس «سی - ۱۳۰» در منطقه کهریزک به درجه رفیع شهادت نایل آمدند. شاهد یاران به منظور تشریح جزئیات این حادثه دلخراش با سرتیپ علی صولتی خلبان و محمود خرم دل کمک خلبان هواپیمای سانحه دیده تماس گرفت و کوشید با آن دو گفت و گو کند. اما نظر به این که دو خلبان مزبور در شهرستان‌های مختلف زندگی می‌کنند، موفق به انجام گفت و گوی اختصاصی نشد، و به ناگزیر اظهارات آن دو و برخی از بازماندگان حادثه را از منابع گوناگون از جمله کتاب امیر خستگی ناپذیر و مجله صنایع هوایی تهیه و با ویرایش و تلخیص منتشر نماید.

روایتی از سانحه‌ای که به شهادت فلاحی منجر شد

عروج از خاک به افلاک

از طی مقدمات اولیه پرواز به سمت فرودگاه اهواز حرکت کردم، اما از طرف برج مراقبت فرودگاه به من ابلاغ شد به خاطر وضعیت قرمز در آسمان خوزستان در فرودگاه شیراز به زمین بنشینیم تا پس از برقراری وضعیت عادی مجدداً به منطقه مورد نظر در جنوب کشور برگردم. متأسفانه از فرودگاه شیراز اطلاع دادند به علت وضعیت قرمز امکان نشستن در این فرودگاه هم برای هواپیما وجود ندارد. به هر حال پس از یک ساعت گردش در آسمان با برقراری وضعیت سفید در فرودگاه اهواز هواپیمای ما به زمین نشست.

یکی دیگر از شاهدان حادثه نقل کرده که تیمسار فلاحی و سایر همراهان شهید ایشان، در ساعت ۱۷ و ۱۵ دقیقه بعد از ظهر خود را به فرودگاه اهواز رساندند تا با یک فروند هواپیمای اختصاصی به تهران برگردند. دقایقی بعد شهید جهان آرا فرمانده سپاه پاسداران خرمشهر هم به آنان پیوست. هواپیمای اختصاصی برای انتقال تیمسار فلاحی و همراهان در فرودگاه آماده بود. ایشان هنگام حرکت به سمت هواپیما به همراهان گفت: «طوری حرکت کنیم که امشب به تهران برسیم تا فردا صبح خدمت امام (ره) برویم و چگونگی عملیات شکستن محاصره آبادان را به عرض ایشان برسانیم».

فلاحی رئیس ستاد مشترک ارتش و شهید جواد فکوری فرمانده نیروی هوایی در محوطه فرودگاه اهواز قدم می‌زدند. در کنار درب سالن انتظار فرودگاه گروهی از فرماندهان ارتش و سپاه همچون شهید سید موسی نامجوی، شهید یوسف کلاهدوز، شهید محمد جهان آرا و محافظان‌شان نشسته بودند.

امیر خلبان علی صولتی که در زمان سانحه درجه سروانی داشته مأموریت هواپیمای «سی - ۱۳۰» به اهواز و انتقال فرماندهان ارتش و مجروحان عملیات ثامن الائمه (ع) به تهران را به شیوه دیگری روایت کرده است. صولتی اظهار داشته است که برای انجام مأموریتی به ماهشهر اعزام شده و هنگام بازگشت به تهران به ایشان اطلاع دادند که یک روز پیش عملیات

شهید فلاحی هنگام حرکت به سمت هواپیما به همراهان گفت: «طوری حرکت کنیم که امشب به تهران برسیم تا فردا صبح خدمت امام (ره) برویم و چگونگی عملیات شکستن محاصره آبادان را به عرض ایشان برسانیم»

مهمی که در جنوب کشور جریان داشته و در صورت امکان به فرودگاه اهواز برود، و مجروحان عملیات را که به درمان و مراقبت‌های پزشکی نیاز دارند به تهران انتقال دهد. ایشان افزوده است: «من با کمال میل برای نجات جان عده دیگری از مدافعان ایثارگر میهن اسلامی این مأموریت را پذیرفتم. روز بعد پس

کمک خلبان محمود خرم دل در تشریح وضعیت این مأموریت و چه گونگی آغاز این عروج آسمانی چنین گفته است: ساعت ۹ صبح روز هفتم مهر سال ۱۳۶۰ در پایگاه هوایی مهر آباد بازرسی‌های اولیه هواپیما را انجام دادیم و آماده پرواز بودیم. همه چیز عالی بود و ظاهر هرکولوس «سی - ۱۳۰» قیراق و سرپا به نظر می‌رسید. دیری نپایید که از برج مراقبت خبر دادند که فعلاً استارت نزنید، چون قرار است یک گروه پنج نفره شامل رئیس امور مالی سپاه پاسداران خراسان و همراهان با این هواپیما عازم اهواز شوند. همچنین از ما خواستند که یک پیک سیاسی را در بوشهر پیاده کنیم. به همین دلیل پرواز تا بعد از ظهر به تعویق افتاد. پرواز در مسیر اصفهان، شیراز، بوشهر به خوبی پیش رفت، و پیک سیاسی را در فرودگاه بوشهر پیاده کردیم و مسیرمان را به سمت اهواز ادامه دادیم. به محض این که از باند پرواز در فرودگاه بوشهر بلند شدیم از تهران تماس گرفتند و اعلام کردند وضعیت اهواز قرمز است و به سمت شیراز تغییر مسیر دهید. نزدیک شیراز دوباره از تهران تماس گرفتند و گفتند چون پروازتان عملیاتی است، باید به اهواز بروید.

حدود ساعت ۱۹ در فرودگاه اهواز به زمین نشستیم و هواپیما را در قسمت سوخت‌رسان متوقف کردیم. در آن هنگام گروه‌های امداد، تعداد ۵۴ نفر مجروح و پیکر ۲۲ شهید را سریع به داخل هواپیما انتقال دادند. تعداد ۳۳ مسافر و ۹ خدمه پروازی هم در هواپیما بودند. چهار مجروح را هم که نمی‌توانستند راه بروند به وسیله برانکاردهای متصل به بدنه هواپیما به درون هواپیما منتقل کردیم. در آن لحظات شهید سرلشکر



ستوان حسینی معلم پرواز و محمود خرم دل کمک خلبان نقل کرده‌اند که پس از ورود تیمسار فلاحی و همراهان به داخل هواپیما از تیمسار فلاحی تقاضا کرده‌اند که بفرمایند داخل کابین خلبان بنشینند. اما تیمسار فلاحی با لبخندی در جواب آن دو گفته است که تعدادشان زیاد است و امکان دارد محافظان هم ناراحت شوند

تهران باشیم و آن‌گاه پس از دیدن امام به سوی مشهد پرواز می‌کنیم». سرهنگ فکوری بیدرنگ وارد هواپیما شد و پس از بررسی و کنترل دستگاه نشانده‌ها به تیمسار فلاحی گفت که خلبان درست می‌گوید. هواپیما نقص فنی دارد و پرواز آن در شب امکان پذیر نیست.

ستونیار هوشنگ حاجی بابایی، راننده و یکی از محافظان تیمسار فلاحی در این باره می‌گوید: تیمسار فلاحی و همراهان پس از توضیحات خلبانان هواپیمای اختصاصی، تصمیم گرفتند که شب را در اهواز بگذرانند و بامداد روز بعد به تهران برگردند. اما هنگام ترک هواپیمای اختصاصی متوجه شدند که یک هواپیمای حمل و نقل «سی - ۱۳۰» در منطقه سوخت‌رسان فرودگاه پارک کرده است. تیمسار پرسید: آن هواپیما به کجا می‌رود؟ مسئولان فرودگاه به ایشان پاسخ دادند که قرار است پیکرهای شهدا و تعدادی از مجروحان عملیات را به تهران انتقال دهد. شهید فلاحی گفت: «چه خوب، با همین هواپیما به تهران برمی‌گردیم. اتفاقاً بهتر شد. چون شهدای عملیات را تا تهران مشایعت می‌کنیم». تیمسار فلاحی سپس به خلبان هواپیمای اختصاصی گفت: «شما فردا صبح خودتان را به فرودگاه مهرآباد برسانید. ما بعد از ملاقات با امام (ره) به فرودگاه می‌آییم و برای زیارت امام رضا (ع) به سوی مشهد حرکت می‌کنیم».

حاجی بابایی اضافه می‌کند: «شهید فلاحی و بنده داخل هواپیمای «سی - ۱۳۰» شدیم، و در گوشه‌ای نشستیم. چند لحظه بعد تیمسار به من گفت: «برای پرواز هنوز نیم ساعت وقت داریم. بهتر است که شما بروید اتومبیل بلیزر را از سرباز تحویل بگیرید، و شخصاً آن را به مقر فرماندهی برسانید، و سریع به فرودگاه بیایید». من اطاعت کردم و از هواپیما پیاده شدم و به طرف اتومبیل رفتم. می‌خواستم حرکت کنم که ناگهان مجروحی را همراه همسر و پدرش دیدم که مصمم بود با این پرواز به تهران برود، اما مسئولین انتظامات فرودگاه با درخواست او مخالفت می‌کردند و می‌گفتند که هواپیما فقط مخصوص حمل مجروحان و پیکرهای شهداست. از اتومبیل پیاده شدم و سریع خود را به تیمسار فلاحی رساندم و موضوع را به اطلاع ایشان رساندم. شهید فلاحی گفت: «به انتظامات نیروی هوایی بگویید که اجازه دهند آن پیر مرد و خانم هم همراه رزمنده مجروح‌شان بیایند بالا».

بدین ترتیب رزمنده مجروح به همراه پدر و همسرش سوار هواپیما شدند، و من هم با اتومبیل بلیزر شهید فلاحی به سمت قرارگاه حرکت کردم. از قضا و قدر که بایستی از این پرواز عقب بمانم، اتومبیل در میان راه پنجر شد. این اتفاق سبب شد که بازگشت من به فرودگاه با تأخیر توأم شود، و در نتیجه هنگامی که به فرودگاه رسیدم دیدم هواپیما در حال اوج گرفتن در آسمان بود. مسئول انتظامات به طرفم آمد و گفت که تیمسار فلاحی فرمودند شما با همان هواپیمایی که صبح به سوی تهران پرواز می‌کنید، برگردید. لذا خود را به جمع خلبانان هواپیمای مورد نظر رساندم تا صبح روز بعد به اتفاق آنان به سوی تهران پرواز کنیم. سرتیپ صولتی در خصوص چگونگی آگاهی از این که شهید فلاحی، شهید فکوری، شهید نامجوی، شهید کلاهدوز و چند تن از فرماندهان سپاه پاسداران مسافر این پرواز بوده‌اند افزوده است: پس از انتقال مجروحین و پیکرهای شهدای عملیات ثامن الائمه (ع) به داخل هواپیما در آن لحظه متوجه شدم که تعدادی از سرداران رشید و فداکار ارتش و سپاه همسفران ما هستند. بعد از انتقال مجروحین و پیکرهای شهدا و تعدادی مسافر به داخل هواپیما فرماندهان زنده یاد هم وارد هواپیما شدند و روی صندلی‌های خود نشستند. وقتی طبق مقررات پروازی، در حال جمع اسلحه مسافرین بودم به شهید فلاحی رسیدم و پس از خوش آمدگویی با شوخی به ایشان عرض کردم: چه گونه است که خدمه هواپیما مجاز به حمل اسلحه نیستند، اما اسلحه مسافرین را به ما تحویل می‌دهند؟ ایشان هم با خنده پاسخ داد: «شما به اسلحه ایمان مسلح هستید و همین برای شما کافی است».

ستوان حسینی معلم پرواز و محمود خرم دل کمک خلبان نقل کرده‌اند که پس از ورود تیمسار فلاحی و همراهان به داخل هواپیما از تیمسار فلاحی تقاضا کرده‌اند که بفرمایند داخل کابین خلبان بنشینند. اما تیمسار فلاحی با لبخندی در جواب آن دو گفته است که تعدادشان زیاد است و امکان دارد محافظان هم



تندیس تیمسار ولی الله فلاحی در میدان شهک طالقان



از کار افتاده است. آن‌ها فکر می‌کردند که بحث هواپیما ربایی است و به همین خاطر دو فروند اف ۴ فرستادند.

این کمک خلبان نجات یافته در ادامه بیان جزئیات لحظات قبل از این حادثه دلخراش می‌افزاید: در هر پروازی وقتی که ارتفاع را کاهش می‌دهم و مسیر را عوض می‌کنم، برای اطمینان بیشتر اگر دستم را از روی فرامین برمی‌دارم باز هواپیما به مسیرش ادامه می‌دهد. این بار هم پیش از خاموش شدن موتورها این کار را کرده بودم. پس از اعلام وضعیت اضطراری به تهران برای روشن کردن دوباره موتورها چند بار استارت زدم و هر کاری که می‌توانستم انجام دادم ولی موفق نشدم. برای من ثابت شد که هواپیما به زودی به زمین برخورد خواهد کرد. چون وضعیت «تریم» کرده بودم و اگر شانس هم یاری‌مان می‌کرد هواپیما بیشتر به صورت افقی، یا سراسیمه با زمین برخورد خواهد کرد. به هر حال هواپیما با وزن سنگینی که داشت پایین می‌آمد. در محل سقوط هواپیما یک رودخانه و در فاصله ۱۵ متری آن یک تپه و چند حلقه چاه قنات وجود داشت. هواپیما پس از اصابت به زمین حدود ۱۵ متر به جلو کشیده شد. چرخ سمت چپ هم چون قفل نشده بود. جمع شد و دوباره بالا رفت و به همین دلیل بال سمت چپ پایین آمد و موتور شماره یک به دهانه چاه قنات برخورد کرد. در اثر شکستن ملخ، بنزین روی دماغه هواپیما پاشیده شد و شیشه جلوی کابین آتش گرفت. پای من بین صندلی و کنسول مرکزی هواپیما گیر کرده بود و آتش شعله می‌زد. کمر بندم را باز کردم و ضامن پنجره اضطراری را کشیدم و با سختی خود را از پنجره کشیدم بالا و از ارتفاع ۳ متری به پایین پرت کردم.

خلبان علی صولتی که از جمله افراد مجروح این حادثه است، در بیان خاطرات خود از لحظات قبل از برخورد هواپیمای «سی - ۱۳۰» به زمین چنین بیان داشته است: وقتی شهید فکوری با چراغ قوه به کابین آمد و علائم و نشان دهنده‌های هواپیما را کنترل کرد



هم خود به خود از کار می‌افتند. هواپیما صد سرنشین داشت و پیکر ۲۲ شهید را حمل می‌کرد. توقف کامل موتورها و قطع برق شرایط بسیار سخت و هولناکی را به وجود آورده بود! نخستین کاری که کردم از ساک پرواز چراغ قوه در آوردم دیدم دور موتور به ۱۰ تا ۱۵ رسیده است. نوابر محمدی و سه مهندس پرواز برای چک پروازی در کابین حضور داشتند. یکی از سرنشینان هواپیمای سانحه دیده خاطر آتش را از آن لحظات سرنوشت ساز چنین بیان کرده است: آن همه سر و صدا و هیاهو در یک لحظه قطع نشد. در آن حال و هوا، مهندسین پرواز و یک سرگرد خلبان به همراه تیمسار فلاحی و سرهنگ فکوری با هندل آمدند، و از کف هواپیما چیزی را چرخاندند. از سرهنگ نامجوی پرسیدم چه کار می‌کنید؟ ایشان گفت که چرخ هواپیما را پایین دادیم تا به زمین بنشینیم. نگران نباشید چیزی نشده است. یک اتفاق کوچک یا نقص فنی برای هواپیما رخ داده که انشاء الله رفع خواهد شد. با این توضیح سرهنگ نامجوی، تعدادی از مسافران به انتظار سرنوشت نامعلوم خود آرام شدند.

محمود خرم دل اظهار می‌دارد که شهید جواد فکوری فرمانده نیروی هوایی در همان لحظه به داخل کابین هواپیما آمد و از خدمه خواست که خونسردی‌شان را حفظ کنند. ولی سیستم الکترونیکی هواپیما به طور کامل قطع شده بود، و هیچ کاری از دست مهندسین پرواز و خلبانان ساخته نبود. آن‌گاه شهید فکوری چراغ قوه به دست گرفت و به دور سنج موتورها نگاه کرد، و به این نتیجه رسید که کاری از دست خلبانان و مهندسین ساخته نیست. ایشان با سرعت از کابین خلبان خارج شد و همراه یکی از مهندسین پرواز به طرف دریچه کف هواپیما رفت تا چرخ‌ها را به صورت دستی باز کنند. در آن لحظه به تهران اعلام وضعیت اضطراری کردم. اما از اتاق عملیات پروازی به ما گفتند: «موتور بده». به آن‌ها گفتم موتور

ناراحت شوند.

در هر حال دقایقی بعد هواپیما به پرواز در می‌آید و آسمان را به سوی تهران می‌شکافد. سروان علی صولتی خلبان هواپیما در فاصله ۸۰ مایلی تهران با برج مراقبت فرودگاه مهر آباد تماس می‌گیرد، و تقاضای کاهش ارتفاع پرواز می‌کند. بیدرنگ با تقاضای او موافقت می‌شود، و ارتفاع هواپیما به تدریج کاهش می‌یابد. در فاصله ۱۵ مایلی تهران با تقاضای مجدد خلبان جهت کمتر کردن ارتفاع نیز موافقت می‌شود و بدین سان ارتفاع پرواز از ارتفاع ۸۵۰۰ پائی تا ۲۲۰۰ پائی کاهش می‌یابد. اما لحظاتی نگذشته بود که چهار موتور هواپیما به طور ناگهانی از کار می‌افتد و داخل هواپیما تاریکی مطلق و نگرانی وجود سرنشینان را فرامی‌گیرد، و هواپیما بدون کنترل به حرکت به سمت جلو ادامه می‌دهد، تا این که در بیابان‌های کهریزک به زمین برخورد می‌کند.

محمود خرم دل در تشریح خاطرات خود از لحظه به لحظه وقوع این حادثه دلخراش گفته است: حدود ساعت ۲۰ شب بر فراز کوه‌های حسن آباد جاده قم بودیم که چهار موتور هواپیما از کار افتادند، و در یک لحظه برق هواپیما قطع شد، و در تاریکی مطلق فرو رفتیم. احساس کردم هواپیما ایستاده و موتورها خاموش شده‌اند. به کمک چراغ قوه از پنجره به بیرون نگاه کردم و دیدم ملخ‌ها فقط با نیروی باد می‌چرخند. نظر به این که سیستم فرامین هواپیمای «سی - ۱۳۰» هیدرولیک است، اگر موتورها خاموش شوند، فرامین

سردار اسلام و میهن سرلشکر ولی الله فلاحی و یاران فداکار ایشان در شامگاه خونین هفتم مهر ماه سال ۱۳۶۰ به طور دستجمعی در حوالی کهریزک به دیدار معبود شتافتند، و به جمع دیگر شهدای گلگون کفن عاشورائیان پیوستند



تعدادی از جوانان ساکن منطقه به سمت ما آمدند. ابتدا فکر می‌کردند که این هواپیمای عراقی است که سقوط کرده ولی ما جریان را به آن‌ها گفتیم، و از آن‌ها خواستیم یک تراکتور احضار کنند تا شاید بتوانیم به وسیله آن درب عقب هواپیما را از جا بکنیم و مسافران را نجات دهیم. ولی با کمال تأسف همه کسانی که در سمت چپ هواپیما قرار داشتند به علت شدت برخورد هواپیما به زمین در دم جان سپرده بودند که گروه فرماندهان نظامی هم جزء همین تعداد بودند. آن‌ها تا آخرین لحظه در کنار هم ماندند و به اتفاق هم به شهادت رسیدند.

یکی از شاهدان صحنه سانحه که از اهالی روستاهای مجاور کهریزک بوده مشاهدات خود را چنین بیان کرده است: پس از شنیدن صدای ناشی از سقوط و انفجار هواپیما و بروز آتش سوزی مهیب و گسترده، تعدادی از اهالی منطقه بیدرنگ از خانه‌های خود بیرون آمده و خود را به محل حادثه می‌رسانند و به کمک مجروحان می‌شایند. وقتی به هواپیما نزدیک شدم دیدم عده‌ای از مسافران می‌کوشند خود را از لاشه هواپیما بیرون بیاورند. با کمک دیگران دست به کار شدم و عده‌ای را که آسیب ندیده بودند، بیرون آوردیم. لحظاتی بعد امدادگران و مأموران آتش‌نشانی و پاسداران منطقه به کمک سانحه دیدگان آمدند، و تلاش وسیعی برای شناسایی شهدای این سانحه هوایی آغاز گردید. دقایقی بعد چند هلی‌کوپتر در آسمان ظاهر شدند و با نورافکن‌های قوی به جست‌جوی سرنشینان هواپیمای سقوط کرده پرداختند. مردمی که به کمک مأمورین آمده بودند، در کار جمع‌آوری اجساد شهدا و مجروحین کمک کردند.

سردار اسلام و میهن سرلشکر ولی‌الله فلاحي و یاران فداکار ایشان در شامگاه خونین هفتم مهر ماه سال ۱۳۶۰ به طور دستجمعی در حوالی کهریزک به دیدار معبود شتافتند، و به جمع دیگر شهدای گلگون کفن عاشورائیان پیوستند. ■

که گیج و حیرت زده بودم متوجه شدم که بر اثر اصابت سمت راست هواپیما به زمین چرخ سمت راست کنده شده و سوراخ کوچکی در زیر هواپیما به وجود آمده است. در آن لحظات به تنها چیزی که فکر نمی‌کردم نجات جان خودم بود. لذا با سرعت به طرف هواپیما برگشتم و سعی کردم با کمک دو کمک خلبان که آن‌ها هم از پنجره سمت راست هواپیما به بیرون پریده و سالم بودند تعدادی را از طریق این سوراخ کوچک نجات دهیم. صحنه عجیبی بود. در داخل هواپیما غوغایی بود که ما از بیرون نمی‌توانستیم به خوبی از آن باخبر شویم. اما همین قدر حس می‌کردیم که هر کسی سعی دارد از طریق این سوراخ کوچک خود را نجات دهد. خوشبختانه در مدت زمان کوتاهی موفق شدیم ۲۷ نفر را نجات دهیم که البته پنج نفرشان به علت شدت جراحات وارده بعداً شهید شدند. در همان حال

و احساس کرد که همه چیز تمام شده و با ناراحتی گفتم که «هیچ امیدی نیست»، در آن لحظات دلهره آور و پر اضطراب از تیمسار فلاحي و فرماندهانی که در هواپیما حضور داشتند، تقاضا کردیم به کابین بیایند تا خطرات جانی ناشی از سقوط هواپیما کمتر به آنان صدمه وارد کند. اما ایشان در پاسخ به این پیشنهاد گفت که ما همگی به صورت هیئت سوار هواپیما شده‌ایم و ترجیح می‌دهیم همین جا باشیم. سرانجام هواپیما لحظاتی بعد در میان وحشت و سکوت مرگبار به شدت به زمین اصابت کرد، و تعداد زیادی از سرنشینان در دم به شهادت رسیدند. در حالی که صدای آه و ناله دیگران در میان آتش و دود، در بیابان تاریک و مهجور طنین انداز بود.

کمک خلبان محمود خرم دل ادامه می‌دهد: وقتی روی زمین افتادم، زیر بال هواپیما یک نفر را دیدم که پای او قطع شده بود و با بدن خونین آه و ناله می‌کند، که او را از هواپیما دور کردم. در آن لحظات که روشنایی ناشی از آتش بنزین محوطه را روشن کرده بود، یک نفر را در حال قدم زدن دیدم که لباس بیماران بستری در بیمارستان به تن داشت. جالب این جاست که او از مجروحانی بود که در حالت عادی نمی‌توانست روی پای خود راه برود. او موفق شده بود خود را از سوراخی در بدنه هواپیما که به واسطه بالا رفتن چرخ سمت راست ایجاد شده بود بیرون بکشد. کمی بعد مخزن مرکزی سوخت منفجر شد و منطقه را آتش گسترده‌ای فرا گرفت. هواپیما در لحظه انفجار حدود ۸۰۰۰ پاوند سوخت داشت. حدود ۴۵ دقیقه بعد یک هلی‌کوپتر ترابری ۲۱۴ برای نجات بازماندگان به منطقه آمد. ۱۸ مسافر و چهار خدمه توانستند از این سانحه جان سالم به در ببرند.

خلبان علی صولتی عملیات نجات بازماندگان این سانحه را چنین بازگو کرده است: در آن لحظات



■ شهید فلاحي هنگام ریاست ستاد مشترک / بهار ۱۳۶۰

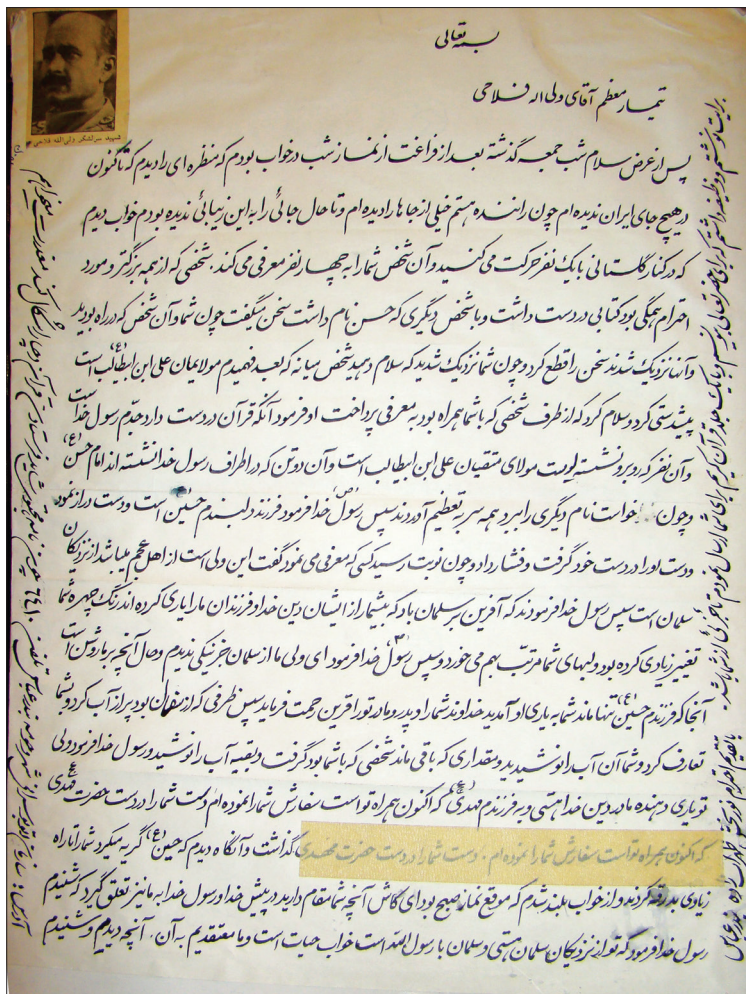


رؤیایی که به واقعیت تبدیل شد

منبع:
کتاب امیر خستگی ناپذیر (زندگینامه سرلشکر شهید ولی الله فلاحی)
ناشر:
مرکز اسناد انقلاب اسلامی / ۱۳۸۰

شکی نیست که شهدای اسلام، آن گونه که قرآن کریم فرموده است، نزد خداوند متعال مقام برجسته دارند، و مورد احترام اولیای الهی نیز هستند، و رزق و روزی و حیات طیبه آنان جاودان است. سرلشکر شهید ولی الله فلاحی از این قاعده مستثنا نیست، و به لحاظ داشتن ایمان و اعتقاد کامل و خلوص نیت، نام او در فهرست شهدای گرانقدر انقلاب اسلامی ماندگار خواهد بود. آقای نور بخش ظهر زاده یکی از کارکنان متعهد اتوبسرانی بندر عباس، حدود سه ماه قبل از شهادت تیمسار فلاحی خواب می بیند که ایشان پس از شهادت با خاندان اهل بیت (ع) محشور شده است، و این خواب را طی نامه برای ایشان می فرست. شاهد یاران نظر به اهمیت آن چه که در نامه مزبور ذکر شده به انتشار آن مبادرت کرده است:

(ص) فرمود: ای ولی! ما از سلمان جز نیکی ندیدیم و حال آن چه بر ما روشن است، آن جا که فرزندم حسین (ع) تنها ماند شما به یاری او آمدید. خداوند شما را و پدر و مادر تو را قرین رحمت فرماید. سپس ظرفی که از سفال بود پر از آب کرد و به شما تعارف کرد و شما آن آب را نوشیدید، و مقداری که باقی ماند شخصی که با شما بود گرفت و بقیه آب را نوشید و رسول خدا (ص) فرمود: ولی تو یاری دهنده ما در دین خدا هستی و به فرزندم مهدی (عج) که اکنون همراه تو است سفارش شما را نموده ام. دست شما را در دست مهدی (عج) گذاشت و آنگاه دیدم که حسین (ع) گریه می کرد و شما را تا راه زیادی بدرقه کرد که ناگهان موقع نماز صبح از خواب بیدار شدم. ای کاش آن چه شما در پیشگاه خدا و رسول خدا (ص) مقام دارید، به ما نیز تعلق گیرد که شنیدم رسول خدا فرمود که تو از نزدیکان سلمان هستی و سلمان با رسول الله (ص) است. خواب نشانه حیات است و ما معتقدیم به آن. آن چه دیدم و شنیدم برای شما نوشتم و وظیفه داشتم که برای حضرت تعالی بنویسم و با یک جلد قرآن کریم برای شما ارسال نمودم تا جزئی از شما باشد.



(فلاحی) است از اهل عجم می باشد. از نزدیکان سلمان است. سپس رسول خدا (ص) فرمودند که آفرین بر سلمان باد که بیشمار از قوم ایشان دین خدا و فرزندان ما را یاری کرده اند. رنگ چهره شما تغییر زیادی کرده بود و لب های شما مرتب به هم می خورد و سپس رسول خدا

بسم الله الرحمن الرحيم
تیمسار معظم آقای ولی الله فلاحی
پس از عرض سلام: شب جمعه گذشته بعد از فراغت از نماز شب، در خواب منظره ای را دیدم که تاکنون در هیچ جای ایران ندیده ام. چون راننده هستم خیلی از جاها را دیده ام و تا به حال جایی را به این زیبایی ندیده بودم. خواب دیدم که در کنار گلستانی با یک نفر حرکت می کنید و آن شخص شما را به چهار نفر معرفی می کند. شخصی که از همه بزرگتر و مورد احترام همگی بود کتابی در دست داشت و با شخص دیگری که حسن نام داشت سخن می گفت. چون شما و آن شخص که در راه بودید و آن ها نزدیک شدند سخن را قطع کرد و چون شما نزدیک شدید که سلام دهید شخص میانه که بعد فهمید مولای مان علی ابن ابی طالب (ع) است پیشدستی و سلام کرد که از طرف شخصی که با شما همراه بود. آن طرف شخصی که با شما همراه بود به معرفی پرداخت. او فرمود: آن که قرآن در دست دارد جدم رسول خداست (ص) و آن نفری که رو به رو نشسته است مولای متقیان علی ابن ابی طالب (ع) است و آن دو تن که در اطراف رسول خدا نشسته اند امام حسن (ع)، و چون خواست نام حسین (ع) را ببرد همه سر به تعظیم آوردند. سپس رسول خدا (ص) فرمودند: فرزند دلبندم حسین (ع) است و دست دراز نمود و دست او را در دست خود گرفت و فشار داد، و چون نوبت رسید کسی که معرفی می نمود گفت: این ولی

با تقدیم احترام
نور بخش ظهر زاده - بندرعباس
۶۰/۴/۲۵
سازمان اتوبوس رانی بندر عباس و حومه

مرد تقوا و دین

گرانمایه سردار ایران زمین
که از ما گرفته ترا دست کین
جدا گشتی از ملت قهرمان
نگردد فراموش مرد گزین
تو ای آشنای گرانمایه ام
ترا می ستایم به طبع متین
شد از داغ مرگ تو جانم تباه
تو روز سیاه عزیزان بین
کسی که ترا می ستاید منم
همه دم ثنای تو گویم همین
گرانمایه فلاحی بی نظیر
کجایی کجایی تو یار معین
بسی دیده ام رنج از دور چرخ
نبرده کسی رنج از او این چنین
به فصل جوانی و فر و شکوه
رسیده ترا لحظه واپسین
کنون سالها رفته از مرگ تو
شده جان من با صفایت عجین
چه بودی؟ که بودی؟ کجایی؟ کجا؟
کجایی که من بی تو هستم غمین
سرود این سخن دادگستر ز مهر
به یاد تو ای مرد تقوا و دین

نیرالدین دادگستر (شهر)

به یاد سر لشکر ولی فلاحی

وطن پاینده ماند چون براهش می رود سرها
سر و جانی پر از ایمان ز شیر پاک مادرها
تن گلگون سربازان برای میهن و ایمان
به خون پاکشان غلطان شده در جنگ و سنگرها
وجود و نام فلاحی چو یک سرباز جان بر کف
همیشه گرمی دل شد میان جمع افسرها
به لشگرها چون او سر شد تن گلگون به میهن داد
شهید راه حق اینسان دهد درسی به لشگرها
از این قربانی ایمان به مادر تهنیت گویم
خدایا، میدهی اجری که او باشد ز هاجرها؟
به حفظ الله می گویم «پدر» صد آفرین بر تو
که فرزندات شد از ایمان به راه حق به آذرها
شهیدان زنده می دارند دین و کشور ما را
نوشتند این سخن آری به خون خود به معبرها
ادامه می دهد ملت ره و رسم شهیدان را
اگر بر ما رسد حتی هزاران تیر و خنجرها
شد این مجمع به سوگ چله آن مرد با ایمان
شهیدانی چه از ارتش چه مردم یا همافرها
خداوندا! بده صبری که مفتاح فرج باشد
اگر چه دوری آنها به قلب ماست اخگرها
گرامی باد یاد و نام تو فلاحی جانباز
ز خاک طالقان بودی یکی از چند اخترها
نشاید با قلم عطار حال حاضران گویی
خطیب عنوان کند این را به مجلسها و منبرها

محمد حسین عطار



شهید راه خداست فلاحی

چه پرسم از تو از دوستان همزمت
مقام قرب تو عرش کلاست فلاحی
ز مهر او به حسین و علی چه گویم من
یقین که رهروی از کربلاست فلاحی
نماد روشنی این دیار روی تو بود
ز هجرت تو چنین بی نماست فلاحی
بنامت که حضورت به عرصه پیکار
مثال مالک در عصر ماست فلاحی
تلاؤ رخ چون ماهت ای دلیر رشید
چراغ روشن شام کجاست فلاحی
که گوشه گوشه این کشور ز خون گلرنگ
ز درد هجر رخت در عزاست فلاحی
تو شاخه لایه سرخ بهشت رضوانی
که رنگ سرخ تو از نینواست فلاحی
ز وصف حالت این گل خموش شو عباس
نگر به اوج سما بین کجاست فلاحی

عباس جعفریان (جوزستان طالقان)

برای رفتن از دارفانی دنیا
شهادت علوی را سزاست فلاحی
به راه دولت فدا گشت و بر خدا پیوست
فدای مملکت و دین ماست فلاحی
به زیر پای مراد دلش شده مدفون
یقین کنیم ز اهل ولاست فلاحی
ز خیل پنج دلور ز لشکر اسلام
شهیدی از شهدای خداست فلاحی
کلاهدوز و فکوری و نامجو تابانند
دلیر عرصه حول ولاست فلاحی
شهید در ره اسلام شد جهان آرا
کجا ز خیل شهیدان جداست فلاحی
کنار خیل شهیدان سرفراز و غیور
طنین نام تو بر قله هاست فلاحی
به برگه‌های ز خون سرخ و روشن تاریخ
وجود اقدس تو فخر ماست فلاحی
به سالگرد عروج بلند پروازت
بین تمام وطن در عزاست فلاحی

امیر لشکر روح خداست فلاحی
غریق رحمت بی انتهاست فلاحی
رئیس کل ستاد است خادم ملت
بنامش که چه بی ادعاست فلاحی
مدیر اسوه بی ادعای میهن و دولت
بری ز مایه رنگ و ریاست فلاحی
پس از عروج بلندش که رفته از دنیا
وطن به ولوله آمد کجاست فلاحی
به زادگاه تو در طالقان دار العلم
طنین نام تو بر گوش ماست فلاحی
وطن چو قصر بلورین سرفرازی هاست
ستون محکمی از این بناست فلاحی
به آسمان شهیدان چو ماه می‌تابد
گلی ز گلشن آلاله هاست فلاحی
به یادواره ایشار و در دفاع مقدس
چو چلچراغ فروزان ماست فلاحی
از این دیار و دیانت ز بیت با ایمان
ضیاء و روشنی دیده هاست فلاحی



سردار صف شکن

سر به راه دین حق دادی چو اصحاب حسین
لاله زاران کرده‌ای از خون خود دشت و دمن
بهر خونخواهی لاله جمله گل‌ها در قیام
صف به صف نرگس به میدان می‌رود صفها سمن
بهر یاری حسین بن علی خوش آمدی
گشته چون عباس در روی زمین صد پاره تن
ملت ایران دلیرانند در میدان رزم
هر کدامش پهلوانی هر یکی پور پشن
روز عاشورا نبودی ای قلندر در مصاف
جان فدا کن این زمان از بهر اسلام و وطن

سیروس آرمین (قلندر)

ای فدای ملک و ایمان کرده جان خویشتن
ای ز جان خویشتن عاری نموده پیرهن
ای شهید راه حق ای مرد میدان جهاد
از تو زنده گشته بس اسطوره عهد کهن
در مصاف دیو بدکردار رستم صولتی
کاوه آهنگر دیگر شدی در این زمن
بهر جانبازی به سرگشتی روان تارزمگاه
همچون آرش جان فشاندی ای کمانگیر وطن
همچو اصحاب محمد (ص) جانفشان در راه دین
آیت حلم و شجاعت هر دو هستی چون حسن
ای قدم راه مولایش نهاده چون علی
ای چنان سردار فلاحی به میدان صف شکن

العسكري الغيور وصاحب الملاحم

منذ انطلاقة النهضة الاسلامية المباركة بقيادة الامام الخميني العظيم (قدس الله سره) في العام ١٩٦٣، والتي عرفت بانتفاضة الخامس عشر من خرداد، انطلق ضباط كبار ومراتب من الجيش النظامي من أمثال الشهيد ولي الله فلاحي، محمد ولي قرني، السيد موسى نامجو، يوسف كلاهدوز، حسن أقارب برست، حسين شهرام فر وغيرهم من الشهداء الخالدين، وأنطلقوا كالشهب المنيرة في سماء هذا الوطن، وسطروا أعظم ملاحم البطولة والفداء، وخلقوا أكبر المعجزات، وأناروا الطريق أمام المجاهدين، حيث أصبحوا مشاعل في طريق الحرية، وقذوة في سبيل الوصول إلى الحياة الحرة الكريمة للأجيال القادمة في ايران الاسلامية والعالم بأسره. إن هؤلاء الأبطال الأفتاد، صدقوا ما عاهدوا الله عليه وثبتوا على العهد الذي بايعوا به إمامهم وقائد مسيرتهم في أحلك الظروف التي كانت تمر به ايران في ظل حكم الطاغوت، وأختاروا سبيل الكفاح، وفضلوا السجون، وساروا على خطى المسلمين الأوائل في صدر الاسلام، الذين كانوا يعتبرون الشهادة هي الوسيلة المثلى للفوز العظيم.

إن قائد الجيش، اللواء ولي الله فلاحي، قد اعتلى قيادة القوة البرية بقرار من مجلس قيادة الثورة في ظروف مصيرية كانت تمر بها البلاد، في أعقاب انتصار الثورة الاسلامية في ايران، حيث شهدت عدة محافظات، لاسيما مدن محافظة كردستان اضطرابات دامية قامت بها الأحزاب اليسارية المناوئة للثورة الفتية. حيث قامت تلك الجماعات العميلة، المرتبطة بالقوى الأجنبية، ومن ضمنها جماعة منافقي خلق الإرهابية بإغتيالات جماعية وعمليات عسكرية، من أجل خلق مناخ ملائم أمام الجيش العراقي أبان حكومة صدام المقبور، لاجتياح ايران، خدمة لقوى الاستكبار العالمي. وكانت تلك الأحزاب العميلة تطلق شعارات مناوئة، من ضها ضرورة حل الجيش، وإثارة النعرات والشكوك في أذهان الشعب تجاه قادة الجيش الوطني الغيور.

لقد سارت تلك الجماعات التي باعت نفسها ووطنها للأجنبي، في خطى حثيثة في تنفيذ

المخططات المشؤمة والمؤامرات الدنيئة التي وضعتها لها قوى الاستكبار العالمي، وزودتها بانواع الأسلحة الثقيلة والخفيفة وقدمت لها الإمكانيات المالية. وعلى رأس تلك المؤامرات، العمل على تجزئة محافظات كردستان، وخوزستان، وتقسيم البلاد إلى دويلات متناحرة، حيث تم الاستيلاء على معسكرات الجيش في مدن مهباد، نقده، مريوان وباوه ونهب الاسلحة والاعدة المتوفرة فيها، كما تم محاصرة معسكر الجيش في مدينة سنندج مركز محافظة كردستان. وعلى هذا الأساس، قام الشهيد ولي الله فلاحي، إيماناً منه بحقانية الثورة، وبصلابة قائدها الفذ آية الله الخميني (قدس الله سره) وبوعي تام منه، بخطوات دؤوبة ليلاً ونهاراً، بإعادة بناء جيش نظامي قدير ليتمكن من قمع فلول تلك الجماعات المسلحة، المناوئة للشعب ولثورته المضطربة في عدة جهات من البلاد.

حيث قام بلاهودة بمحاربة تلك الفلول في عدد من المناطق التي شهدت اضطرابات دامية في مرحلة مفصلية ومصيرية من تاريخ الوطن، ولذلك أصبح من الشخصيات المؤثرة في صنع الأمن والاستقرار في البلاد. وكان شهيدنا الغالي من منطلق امتلاكه خصائص ذاتية، ومعتقدات دينية، والتزام مطلق بالمسؤولية الكبرى التي وضعت على كاهله، ومن خلال إطاعة أوامر قائده الأعلى ومرشده الديني الكبير، أن يقدم خدمات جليلة لأُمَّته ووطنه ولثورته في السنوات الأخيرة من حياته المباركة.

تكمّن في ادبيات الشهيد فلاحي، مصطلحات قيمة ينبغي أن تكتب بحروف من نور. لأنه كان يعتقد أن: «الانسان من خلال الفكر والتأمل بمقدوره أن يعرج إلى السماء.. ويرى حقيقة الأشياء.. ويكتشف أسرار الخلق.. ويكتسب المناعة والقناعة، في مواجهة الأهواء المادية.. ويتحرر من أسر الحسد والغرور والكبرياء.. ومن خلال التأمل في خلق السموات والأرض، يكتسب السكينة والطمأنينة، ويغوص في أعماقهما.. وعندما يقف فوق القمم الشامخة ويتطلع إلى الأفاق اللامتناهية في

الكون، يظهر امامه لوح شفاف يبشر بخلصه من اعراض الدنيا المادية». وطالما كان الشهيد يردد هذه الكلمات في محاضراته في المحافل الدينية وفي مساجد طهران: «إنني أستصغر نفسي أمام عظمة أرواح هؤلاء الشهداء والمعوقين الأبطال الذين قدموا الغالي والنفيس في سبيل اعلاء كلمة الله ونصرة الحق». وكان هذا القائد المكرم يؤمن أشد الإيمان بمبادئ الاسلام وضرورة الدفاع عن مكتسبات الثورة الاسلامية. وقد وضع كل تجاربه وامكانياته المادية باخلاص في خدمة الثورة، وكان سباقاً في التوجه نحو ميادين الجهاد خلال فترة الحرب الظالمة التي شنها نظام صدام بإيعاز من قوى الشرق والغرب. وعندما كانوا يخبروه بأن هناك نقصاً حاداً في المعدات والتجهيزات العسكرية في قوات الجيش والحرس الثوري، كان يؤكد للقادة العسكريين بأننا سنقاتل عدونا، نقتال سيد الشهداء الحسين (ع) في يوم عاشوراء. إننا نترحم على روح شهيدنا الغالي والغيور، صاحب الملاحم الكبرى، ونرجو من الله العلي القدير أن يحشره مع أوليائه الصالحين وحسن أولئك رفيقاً.





□ A zealous and epical commander

Since onset of Islamic bloody movement in fifteenth of with the leadership of Imam Khomeini (s.a) khurdad ۱۳۴۲ the brave high and low ranking officers of army such as honorable martyrs: Valiollah Fallahi, Mohammad vali Gharani, Seyyed Moussa Namjoui, Yousef kolahtooz, Hassan Agharebparast and Houssein shahramfar were provoked to illuminate like a lightening the way of magnanimity and generosity for future generations of Iranian and foreigners. They kept loyalty to their God by militancy with devilish regime of Shah and embraced martyrdom as the only way of salvation. Commander Valiollah Fallahi was appointed as a chief of army land forces with proposal of high council of revolution in a situation that some of provinces such as kurdestan were exposed to riots and turmoils, the xenophilous cells of hypocrites by chanting slogans of army dissolution were plotting for the invasion of Saddam army to Iran as a representation of world arrogance and defused pessimism of nation to brave army commanders. they even plotted for the partition of kurdestan and Khuzestan provinces with the order of their leaders and to achieve their inauspicious objectives pillaged all arms of Mahabad, Naghadeh, Marivan and Paveh garrisons and also sieged the garrison of Sannandaj. meanwhile martyr Fallahi with true belief in Islamic revolution and its learned leader consciously and

enthusiastidly tried to reconstruct and reorganize the army and suppress anti-revolutionary agents all around country. He acted as an influential personality of Iranian defining period. because of innate qualifications and religious beliefs also commitment to his responsibility, He obeyed his wise leader and during his blessing life he performed many .competent services

In martyr fallahi's literature there are valuable words which must be gilded. He believed that a man can fly, investigate, observe, find the secrets and noble mindedness through his thinking and also releases from captivity of caprices, grudges, gealously and selfishness. this give him a peace of mind and a very exalted standpoint which help him to observe highly spiritual realities contrary to others who can only see material things. He repetedly stated in religious meetings that I feel inferiority toward the exalted spirits of .martyrs and veterans

This proud commander with true belief in islam and necessity of safeguarding Iranian revolution outcomes always tried to do his best and was present everywhere he was needed. considering shortcomings of ammunitions in warfronts because of superpowers support of The enemy He always reminded other commanders of fighting like Imam Houssein (p.b.u.h) so that can associate with the .innocents in paradise

